

FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

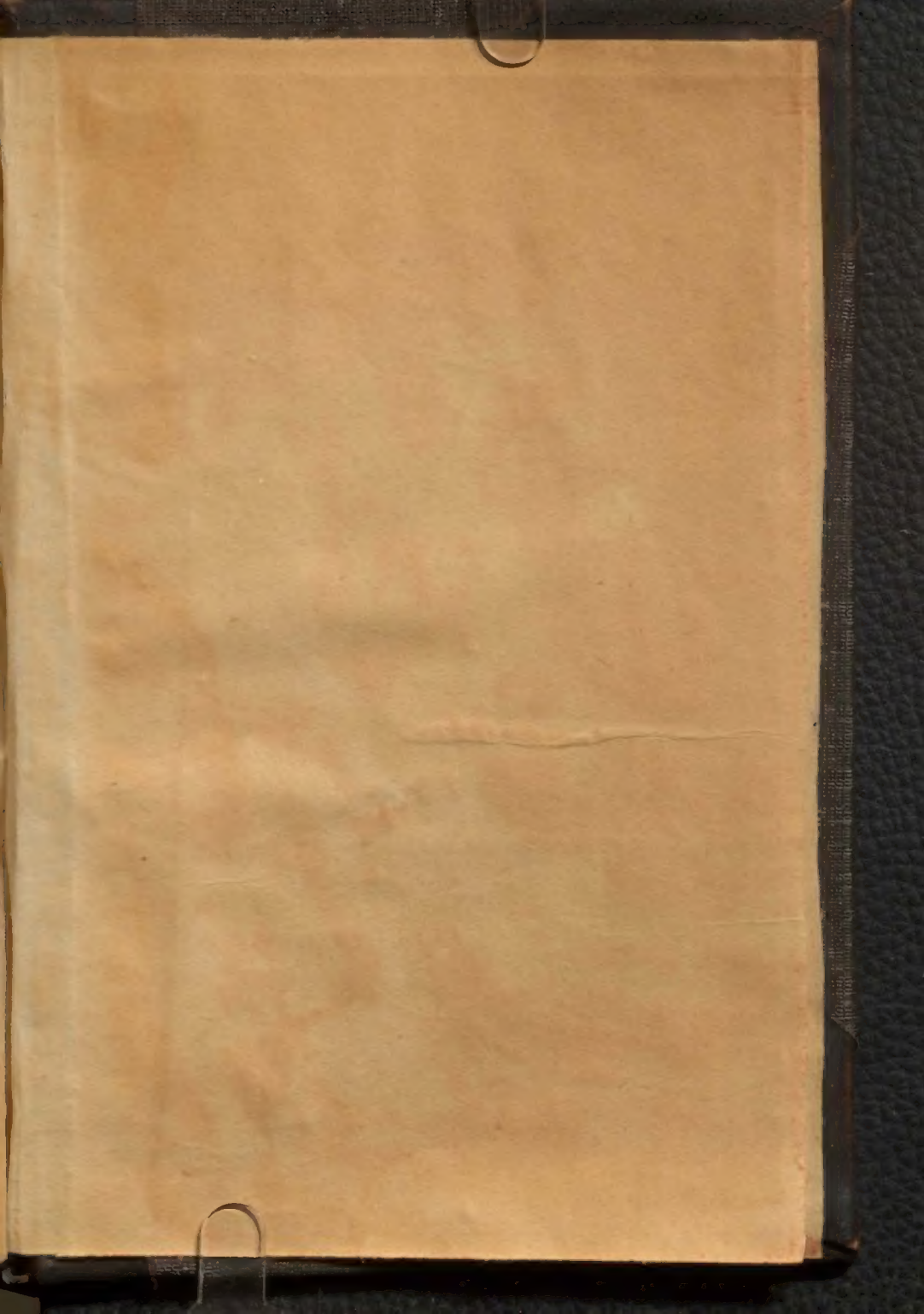
7785 23



M 66

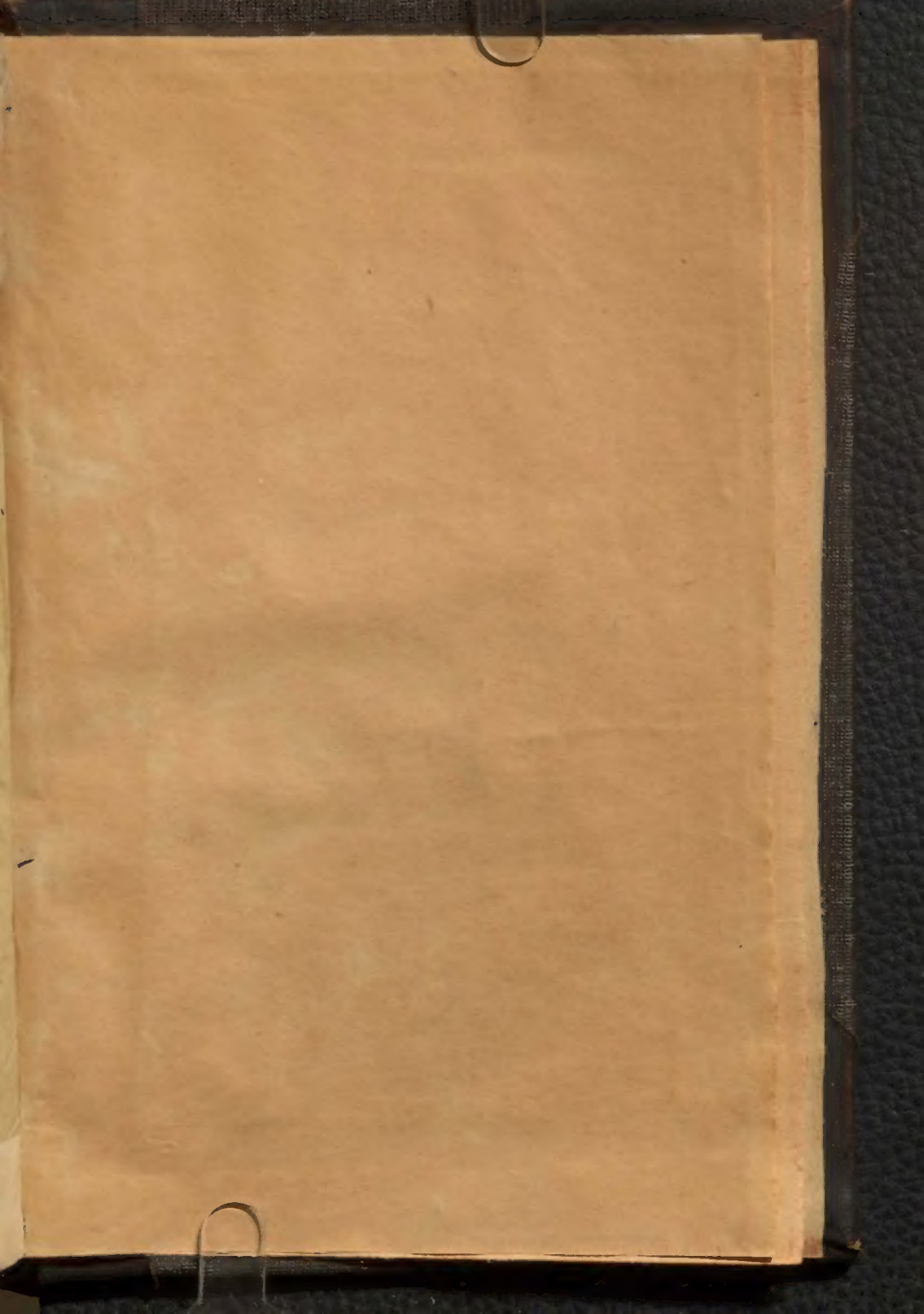
7785

23











52

مرض نوز  
بیمار این طول کشید  
آن در وقت مرض و حال  
نیکو در گذشت و جوانی از آن

25.11.27  
25.11.27

نظیر  
نظیر  
نظیر

دکتر قاسم  
از بیمارستان  
در وقت مرض و حال  
نیکو در گذشت و جوانی از آن

کفایت نوری  
در علم طب

بسم الله الرحمن الرحيم

بگو سپاس هر خالق را که در خلقت انسان را با این قدر  
اندر این دنیا و زمانه بقیاس مبراه و شای را که نعم جهان او در حق این  
بهشت که کوه بر کمال قدرت او طبله اصول و صورت ارکان است  
در رحمت او احوال این امرجه و ابدانست قادری که از کمال قدر  
قوی و ارواح و اعضا جاری گردانید و تحت و مریز  
و از فضل بی شمایی خود در هر حفظ و در هر صحت ارشاد و فر  
هم که بر قامت زیبای انسان انداخت و در ط  
جهت نزل البیان مرتب ساخت و کلام الله بر کوه فبا کرد  
و تحف تجلیات و مملو است نامیات مرفانی را که مناجات است  
و اشارات او و غیره اعراض کلیات است و در کان حمدا و  
رنده غنی است و احکام سبعة او چون سبعة فیهی جامع



الشیء کونین و خواجه قاسم قوسین مقصود و لولاک لما علفت امانت  
نیلین و ما رسلناک کرم محسنی محمد مصطفی علیه من الصلوة و افصلها و من التحیات  
اکملہ او برال اصحاب و اتباع او باد که ره روان جاد و یقین و در نیامان شرع و کما  
رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصیرار با بستر  
پیشیده نماید که غرض اصلی مقصود کلی از انشا و اجرام علوی و ابناء حب انم  
مغنی اوین است که در مذکور و مجود زبده موجود است و قادر علم عالم  
کما تقدیر است و او را بشریت خلعت و لقا که شای آرم نواخته و شرب  
از جمله مختلف کیفیات متشابه و اگر چه و اورا العبد و مستیا و طاعت و عبادت  
از فرموده که و ما علفت الخ و الا انما یعبدون و یفعلون این کمال و مدد و این  
بی وجود محبت بدین که مبداء قابل و موضوع کامل است مقصود نشود پس در خصوص  
لازم است که در می افطنت صحت و اصل و استن و از این که کوشش و از این  
دارین و کمال در تنزلی محروم نماید و چون نزاج ان بنا بر اخلاص و قبول  
و ارمان و تغیر و تبدیل ماکول و مشروب بی کل اولن بر یک حال نمی ماند و بسبب  
انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز نماند لاجرم آفریده کار بنا کرد و بقیه  
در ضمن این مضموعی و در ضمیر هر نوع چندین هزار حکمت تعبیه فرمود در هر ادویه  
فوائدها محصوره و مرج کرده و هر دوری را و او ای آفریده و بکمال ان از هر دور  
بنا کرد و بخار و آرد است که موسی علیه السلام در حالت مرض اللفیات بدو

بنی نمود بپند اند که ای موسی بخوابی که ابطال حکمت مایکنی و غریب  
پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمقت  
والله فرمود بدان امر کرده و نیز از حضرت رسالت صلوات الله علیه  
نقل است که اشارت فرموده العلم علما علم الابدان و علم الادیان  
که اعلا رتبه و انا و رتبه است مقدم داشته زیرا که استعمال علم او باین  
بدان موقوف است بر صحت بیان و آن موقوف بر علم این نبایند  
حکما و بهر علما و عصر و در ترتیب و تفریع این علم سعی نموده اند و در بیان  
مفروضه و مرکبه نظر سانی و تاویل کافی کرده اند چون حضرت عباد الله سه  
منصور بن احمد بن یوسف بن الیکس حسن الله ثواب دارنده  
و ذالذبه بدین علم و مطالعاتی ششم بهشتی می نمود و بحکم خدا العلم من وراء  
الرجال و در رفوایز و غیره بدان را از کس استاده این فن  
متوجه شد که با تصور فکر و معمول فکر و توقع خاطر و تفرقه باطن و ظواهر مختصری  
که در هر بابی رتی رفته باشد و منتهی باین که بعد خواص و خواص و مطلوب  
آن نام که در تالیف کتب بعد الاستخاره من الله العلیم در آن شش و پنجم  
در فیه کتاب کشیده به کفایه مجابیه موسوم گردانیده و در پایچه آنرا  
بالتفات بمالون حضرت اسکندر ثانی و اضع اساس همان بانی  
قوانین ملک و ملت مامی قواعد ظلم و عدت نظم آنکه از دیر فلک



دوران اوست کشف اسرار قفا موقوف بر  
دیرستان ای دیوان اوست جام جم عکس ششمی  
بغیرت حدیثه سحره ربات اوست کوی دولت و ایماندر خم  
ت سلطان الاعظم الاکرم الاعدال الاعظم افما سید ملین الکعب  
رمت فی عالم الملکوت باغوث الامم المومنین السما المبین  
اربعی لایو الفرق والغرب الی ممالک البر والفعل والضمیم  
از <sup>العقب</sup> مجاهد السلطنة والذین سلطان زوال العباد  
تارخیش نخل غف و سهیل مکن شهاب مح  
نیز کفر محبت و قدر و بلند افترجیت تجسته رایت وری  
نشان لانا لانی عریبه الممالک مرفوع اللوار خلد الممالک  
لاعدای کفر شیدر افترجیت رایت و ممالک  
نیز شیدر مال و جوت جهان تابان و کور و دولت او بر کنکره  
در شش جهت بمقتضای لایو افترجیت و ممالک  
در اطراف الکاف ربع مسکون انداخته و جاسطنتت بایش  
بنازاری و دواعی تمامکاری پیوسته اوقات شریف  
سرا و تقویت ادب عقل و اعلاز معال دین و احیاء قوانین  
مشید بانی یقین و افاضت مسجل النمل و اشاعت

آیات احسن من صروف کردایند لاجرم السنه ادانی واقاصی و ناطقه  
 مطیع و عاصی بنهار قیاح این جا به و در عارض این درگاه جاری گشته  
 و امداد فوج و قهرت و اعلا و بخت دولت لحظه فلحظه از حضرت محمد  
 فالین شده و بنده نیز دست و رقر کر سعادت رزده این بفرمانه شهنشاه  
 و سیرت مرقعات ساخت و متوجر بارگاه کیوان فریفت شده تا بنظر کبریا  
 حضرت سلطانیه که صراف بازار حضرت و نقاد از باطنیت است  
 گشته بفرست قبول ممکن کرد و مامول از کمال عطفتم که چون برب  
 و نسیان و خلل این مقالستی عمارت الطلاع افشا سارت و دیار قمر  
 اصلاح نرس فرموده بر این کیمینه مواخذه نفرمایند و ذیل انماض خزل ازل افدام  
 بنسب ال فرمایند فانی للخطایه المعصرت و بالتقصیر المعصرت و عیون الکرام  
 عن المعایب مغفونه و التهم عن المتعاصی محفوظه و السند ولی التوفیق و التمسک  
 و التحقیق و علی الله علی رسول محمد و اله و محبه و مشرتة اجمعین و سلم تسلیما  
 کثیر الکبر **از دست کتاب** این کتاب مشتمل بر دوفن **فن اول** در تفسیر طریقه  
 نظری و علی **فن اول** در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله **مقاله اول**  
 در انتخاب مادی همت مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ارکان **باب دوم**  
 در ارواح **باب سیم** در اخلاط **باب چهارم** در اعضا **مقاله**  
 صوری همت مشتمل بر دو باب **باب اول**

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

باب  
 باب



[illegible]

فصل دوم در بیان تملیقات و عقده فصل سوم در مرض و حجامت مقاله دوم در امراضی که  
حادث شود از سیر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول  
در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش  
باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض زبان و لب باب ششم در امراض  
لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض سین و کبد  
باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض معده باب یازدهم در امراض کبد  
باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعاء باب چهاردهم در امراض  
باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انبیه و قصبه باب هفدهم  
در امراض رحم باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم  
در امراض قعر و صفح معده که سیوم در مختصات مقاله چهارم در امراض  
که در ظاهر بدن حادث میشود و معالجات آن مشتمل بر بیست باب  
اول در اورام باب دوم در شوره باب سیوم در زخما و قروح باب چهارم  
در کسره و خلع و مانند آن باب پنجم در زخام و امراض جلد باب ششم در امراض  
که عمومی تعلق دارد باب هفتم در آنچه که تعلق بر نیست دارد و مقاله پنجم در ذکر  
بهر حیوان است و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهر مار و عقرب  
باب دوم در کزیدن حشرات و تدبیر آن باب سیوم در کزیدن  
و چهار پایان باب چهارم در دفع هوام و حشرات فصل دوم در

از کتابت بهفت باب باطل در نافع و طایع ادویه و تاثیرات **باب دوم**  
 نبوب **باب سوم** در لحوم و البان **باب چهارم** در فواکه **باب پنجم** در قو  
**باب ششم** در قو ابل **باب هفتم** در نایعین و طویب **باب هشتم** در ادویه  
 بهشت **باب نهم** **باب دهم** در کیفیت ترکیب ادویه و بیان  
 بهشت **باب یازدهم** در تراوی **باب بیستم** در ترشها **باب سی و دوم** در مضرات **باب**  
**باب سی و سوم** در معاین **باب سی و چهارم** در اثریه و مریات و عوفا **باب سی و پنجم**  
**باب سی و ششم** در کوارشات **باب سی و هفتم** در سفوفات **باب سی و هشتم** در قراض **باب سی و نهم**  
 و غیره **باب سی و دهم** در حب های مبله و غیره **باب سی و یازدهم** در ایا رجات **باب**  
**باب سی و بیستم** در مبلوغات و نفوعات **باب سی و بی و یکم** در واز و در حقه **باب سی و بی و دوم** در شفا  
 و فرجه **باب سی و بی و سوم** در اوزان **باب سی و بی و چهارم** در سوطات و سنوارت  
 بهشت **باب سی و بی و پنجم** در اطلیه و صفوات **باب سی و بی و ششم** در ادویه عین **باب سی و بی و هفتم**  
 در مرهم و فرورات **باب سی و بی و هشتم** در حلاوی و مسمنات **باب سی و بی و نهم**  
 در تنفقات **باب سی و بی و دهم** در طب یعنی نظری و عملی چون شروع در شی  
 لا بدست از معرفت و شعور بان شیخ بوجهی نیز بخواه اشارتی بفرست  
 این علم موجود پس بدانکه طب علمیست که بد و احوال بدن انسان  
 معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال  
 بدن است تا بتوان حاصل شود و بدین علم حفظ صحت کنند و در حال المصلحت

سید  
 در  
 سید  
 در  
 سید  
 در

در  
 سید  
 در



دستور وادان در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است  
از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است یا موری چند مجرب و از میان کیفیت  
عمل آن را نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است و از جهت که نیست  
و اگر مفید با عقاید است یا موری چند با بیان کیفیت عمل از برای عملی گویند  
چنانکه تصرف در اوراق مثلاً باعتبار زمان و وقت از جهت که نیست  
تحلیل چنانچه گفته شد البته الله تعالی پس این علم بدو قسم است  
نظری و علم غلی و چون معرفت موضوع هر علم بعد از علم عامیت است  
بسیار از این تصور است بدان علم و موجب امتیاز است این علم شود  
از غیر او و علم را عادت بدان جاری شده است که بعد از بیان مباحث  
موضوع را بیان میکنند تا از وجهت تصور بدان علم حاصل شود و از جهت  
موضوع هر یک از این دو قسم اینها بفرگور میشوند و معلوم شده که  
موضوع از هر علمی است که بحث کنند از عوارض ذاتی او در آن علم  
پس هر چیزی که بحث از او کنند از عوارض ذاتی از آن جهت که مکتوب  
بصورت حفظ کرده و یا توقف الصحیح علیه السلام موضوع این علم باشد  
پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدان است که نیست  
صحت مرض و سبب احوال و دلائل از برای آنکه طبیعت است  
از عوارض ذاتی این امور میکنند از آن جهت که مشوب اند با قضا

موضوع

در مملو معاین علم است و موضوعات قسم علمی بر تفریق نسبت در  
سه ضروری و تدبیر آن و اعمال بند و علاج جا و دیر و هرگز این بحسب احتیاج  
طبیعی بدان گفته شود ذات الله تعالی و چون اصل علم است و عمل بی علم  
علاج عمل بیشتر و کم در قسم علمی طلب منوط علی الحکیم العلم قسم  
در یکی بیشتر و مقدمه و عجز بر مثال امانه چون مقصود بالذات ازین علم غایت  
مست حاصله و استوار و اولی است و غوطه شمی بعد از علم ثان است  
و علم است با او معرفت او در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون  
معرفت اسباب پیشی موجب تحقیق وجود آن شیء باشد اول حال  
اسبابی نهان کرده شود و اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام  
مقدم بود و معرفت خاص پس بدانکه سبب در معنی عام آن چیزی را گویند  
که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکما  
ما یوقف علیه شیء بود هم از آنکه توقف برای ماهیت بود باز برای وجود  
و این سبب چهار قسم است زیرا که سبب در سبب داخل بود و یا خارج  
اگر داخل بود بالقوه آن اسبابی گویند چون جوهر نسبت به اثر و  
داخل بود بالفعل آن را اسباب موصوری گویند چون صورت نسبت به  
مربع باشد یا مستدس و اگر خارج باشد از سبب اگر موجود است یا نه  
سبب فاعلی گویند چون سجاد و اگر ایادی آنست آنرا سبب غایبی

بچون جلوس بر سر روحان این معنی در ذیل مقرر گشت بدینکه اسبابی بادی  
 صحت اسبابی است که قوت بدن در آن مقرر است و این بامر کفایت  
 البسط اگر البسط است که آن را اگر کربست یا غلیظ بود و آن اعفیت  
 الطیف بود و آن را اگر راح است یا متوسط و آن اخلاط است و سبب  
 صحت اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از حوادث میزد و الیایام اعتدال است  
 از عدم تفرق اتصال سبب کربست و سبب فاعلی صحت اسبابی است  
 که اگر بر وجه اعتدال وارد گردد و محافظ و موجب صحت بود و الا موجب  
 عکس او و این امور اگر در جمیع ازمان محتاج الیه بود و جمیع افراد بان محتاج  
 این است ضروری گویند و اگر افراد محتاج باشند خبیثه گویند و اگر در بعضی  
 ازمان جمیع افراد بان محتاج اند همان و اگر بعضی افراد صدمات و عادات و خواص  
 و اگر محتاج الیه نباشند و ارادات غایی و سبب غایی صحت است  
 که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و قوت آن از بعضی بر وجه  
 بود و سبب غایی در ذیل مقدم بود و در وجود موضوع مقاله اول **اسباب بادی** بحث  
 و چون این اسباب چهار است این مقاله نیز منقسم میشود بچار باب اول  
 در بیان آن و آن را اصول و غایم و مطلق گویند و آن اجسامی است  
 بسیط که اجزای اول بدن انسان و غیر آن از مرتبه شود و آن چهار  
 زیر اگر یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و یا تقدر بر یا طالب غایب بود

این اسباب  
 در این باب  
 بحث میشود  
 و این اسباب  
 در این باب  
 بحث میشود

یا طالب



ما طالب جهت آنچه طالب غایت محیط بود و ان اشکست و طبع او گرم خشک و  
 محال و بالری دیگر ارکان بود و چنانچه محمد بکره اش تمام مفعول است مراد باشد و فایده  
 در کتب التفصیح لطیف و کسر بود و دست خفین بر دین و تقییر مختلفات  
 و جمع ممالک بود و آنچه متوجه جهت محیط است نه غایت محیط آن بود است و طبع او  
 گرم تر بود و فایده آن در مرکبات تحفیف و تخفیف است و محل او زیر که اشکست  
 و آنچه متوجه جهت مرکز است آن طبع او سرد تر است و فایده او در مرکبات سرد است  
 قبول اشکال مرکبات و محل او زیر که بود است و آنچه طالب غایت مرکز بود و خاک  
 و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ اشکال و نباتات و استسکال  
 باب دوم در احوال و عرف الطبا و روح جسمی است لطیف بخاری که از لطافت خلایق  
 و درون محسوسات متحرک و متحرک و در او محیط تر این باطن متشکر کرد و اعضا و اعضاء  
 و استعداد قبول حیوانی و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و از او حیوانی و قوت  
 حیوانی باو قائم شود و این روح چون بعضی جسم رسد کیمیایی دیگر برود و بواسطه محال  
 مزاجی دیگر حاصل شود و از او روح نفسانی گویند و قوت نفسانی باو قائم بود و این  
 روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی بکبد برسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود و از او  
 طبعی گویند و قوت طبعی باو قائم بود و از او تغذیه و تمییز و تولید حاصل شود و این  
 و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح و اندرست که در هر محلی مظهری از او  
 موقوف و اثری پیدا میشود و بحسب طایفه و بقول اطباء این است که هر یک استقلال

این روح در هر یک از اعضا و اعضاء  
 و در هر یک از احوال و عرف  
 و در هر یک از طایفه و بقول  
 و در هر یک از محال و محال

روح اند و الله عالم باطنی است **سیوم** در اخلاط بدانی که غذا که دارد بدن میشود  
آن وقت که خبر تمام اعضا بکشد و او را چهار استیالات می شود و هر یکی را  
از آن نفیج گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر مجیز میشود و خلاصه هفت تغذیه  
محفوظ ماند و فضله بطریق تسهل من دفع شود و بهضم اول از آن زمان است که در  
از امتنع میکنند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشاکش میشوند و آن را انکسار گویند  
و لطیف آن بطریق ماساژ بقا که عروقی چند شعری است میان کبد و معده یکدیگر  
و کثیف آن بطریق امعا دفع میشود و آنرا ابراز گویند و بهضم دوم در کبد است و آن  
را استیالات کبدی و سبب اخلاط خلاصه آن با ووده رود و فضله آن که مایه است بطریق  
و مشابه من دفع کرد و و از البول گویند بهضم **سیوم** در عروق است و از عبارت است  
از استیالات اخلاط با اعضا بحسب مزاج حفظ بهضم **چهارم** در اعضاست و آن عبارت  
از استحاله رطوبت ماده که مشابه اعضا شود و با اعتبار به نسبت و صورت خبر و معتدلی  
بالفعل هر یک از اعضا در تمام و منفرد این هر دو بهضم مثل عرق و عرق من دفع  
علی **پس** علی بهضم دوم ای در رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط است  
و علی بهضم **سیوم** ای در رطوبت ثانی است از ماده و معمول خود و این رطوبات یا خالص  
یا غیر فصول آنچه فصول باشد بدن را با آن احتیاجی نباشد و اگر از این کسده متعفن شود  
و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فصول باشد چهار صفت یکی آنکه در عروق  
منفرد قاق موجود است دوم آنکه مستحیل میشود بخوبی عفن بحسب مزاج **سیوم** که  
در جهت سبب اعضا که با و این است و در احتیاج

بنه که طل در اعضا ششست و مستعد است که در حال فقدان غذا و حرارت در بدن  
مستحیل گردد و تغذیه از و حاصل شود چهارم آنکه التیام و التیاق اعضا بواسطه  
الکون بدانکه خلط جسمی رطوبت یال است که کیلوس او را بدان سخیل شود و آن  
جاست زیرا که آنچنانچه تمام بافته است آنچنانچه از و طافی بود صفر است و آنچنانچه است  
سودا و آنچنانچه متوسط خون و آنچنانچه تمام بافته است بلغم و هر یکی از این چهار طبعی بود غیر  
طبعی اما چون طبعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود تغذیه جمیع بدن  
با و باشد نه باقی اقطبی از اخلاط دیگر و غیر طبعی از و با نفس خود فاسد شده باشد یا با  
داروی و بر تقدیرین بعضی روید و یا سودا وینه یا بلغمی یال بود اما بلغم طبعی طعم او مالین بود  
بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و نایداد و انشت که در جمیع بدن موجود باشد و در  
فقدان غذا سخیل بخون شود و غذای بدن گردد و این جهت امور انفرغ نیست  
و با خون در جمیع عروق مابلیت و فایده دیگر آنکه با خون متمیز گشته غذای بدن  
و تر طبعی اصل کند و بلغم غیر طبعی باعتبار قوام سخیل است زیرا که اگر منفی القوام بود یا  
بود آنرا بائی خوانند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در و طبعی مانده باشد زجاجی گویند  
و اگر طبعیست تجامیل رفته چسبی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اخلاط او محض  
بود محتاطی گویند و اگر غیر محض بود خام و غیر طبعی باعتبار طعم چهارست غصص  
و لقمه و خامض و بلغم نال اخلاط و بلغم است اما صغیر طبعی لون او یا بنفشه  
ست و طبع او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم میشود و با خون بود



رود و جهت ترقیق دم انفوذ کنند و منافذ ضیق و تقطیع اعطاط لزوجه و دفع غلظت  
 کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و نسج دیگر براره ریز و جهت غسل امعاء  
 تمهینه بر دفع براز و سقر و غیر طبعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد و اگر در جگر باشد  
 مره و رموی گویند اگر در معده محترق شده باشد کراتی گویند و کراتی چون محترق  
 زنگاری گویند و آن بمزله سم باشد و اگر در نفس خود محترق شده صفرا محترقه  
 گویند و آنچه بسبب مخالفت و آردی متغیر شده باشد اگر در اول بلغم باشد قیق  
 مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ محی و اگر سودا باشد صفرا سوداوی گویند اما سودا  
 طبعی در رغن طبعی باشد و طعم و بقعوت و محضت یابل بود و طبع او سرد و خشک  
 و او در جگر است و هم نشو و نسجی با خون لعروق رود جهت تقبل و تغلیظ دم و غذای  
 بعضی از اعضا شود و مثل عظام و نسج لطیف و جهت تمهینه و دفع غلظت از معده  
 و غیر طبعی از او هر خلطی باشد که محترق شود و اگر خبیثه سودای طبعی بود از مادیه و مره سودا  
**باب چهارم در صفات و اقسام غلظت و فصل اول در تعریف اعضا و اقسام آن**  
 بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلظت که از امتزاج حاصل شود و از سطوح  
 بر آن است که اول عضوی که متکون بشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند  
 که جگر و بعضی دیگر بر آنست که چون ماده رزق بمقتضی در رغن غلیظانی پیدا شود و غلظت  
 در او پیدا آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و بر همه جنوی گویند  
 اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو با موطی مطلق بود همچون دل و غیره

تا قابل سطلق بود همچون لحم یا معطی و قابل محول کبد یا نه معطی و نه قابل محول  
 عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس نام و رئیس یا نه  
 رئیس و نه رئیس نه خادم رئیس را که اگر مبداء قوی است که محلی  
 الیه است و بقا شخص بالوجه از رئیس گویند و رئیس نسبت بقا شخص  
 سه است دل و دماغ و جگر و عصب بالوجه غیر همین سه اند یا اشین که بدن  
 مخصوص است و اگر محمد و تمام فعل مخصوص است از اقسام رئیس گویند و این خادم  
 با همی بود چون ریه قلب را و معده و اسه را و کبد را و آلات غذا و شکر  
 دماغ را و او غیه می انشیا را ایامودی بود چون شریان قلب را و در ده کبد را  
 و اعصاب دماغ را و اعطیل انشیا را و اگر نه مبداء قوت و نه معدا بود و اگر قابل  
 فعل رئیس باشد از امر و شکر گویند چون لحم و اگر نه قابل باشد و نه رئیس  
 و نه رئیس چون عظام و جمیع اعضا یا بسط بود و از اعضا منتشیه الاغیر  
 گویند یا مرکب بود و آن را اعضای الی خوانند و میان هر یک دین فصل  
 گفته میشود ان الله تعالی فصل الی و در اعضا مفرد و قوام آن ده است  
 اول سه است و آن اساس بدن و دو عاصه حرکات بود و در قوام  
 سه سبیل اجالان کرده شود اما جمیع مخلوق است از نعمت عظم چهار بزرگوار  
 و یکی غیر لیس سطح که آن را قاعده دماغ گویند و دو عمده سه است که آنرا قاعده  
 خوانند و فلک علی مرکز است از چهار ده عظم که عظام خلک و وجهه و غیره

و بیکدیگر متصل شده و متقابل آنرا از روز گویند و الف اردو عظم مرکبست و در  
 الف غضروفی است که از او دو قسم میکنند و تک اسفل اردو عظم مخوف است  
 و در فلکین است و دو دندان مرکوز اند از فوق و دوشینه و دو راجی از تحت  
 قطع شیه بود و آن است جهت کسر دانه راجی پنج مرتبه است جهت طین  
 و در اسفل مثل این بود و عظم مرکبست که بهفت عظم که آنرا فقرات است و گویند  
 و بعد از او دوازده فقره که است چهار قطع که از طرفین در آن مرکبست و  
 بعد از فقرات قطن و آن پنج فقرات است و بعد از او سته فقره عظم است و بعد  
 سته فقره عظم و تر قوه دو عظم است و بعد از آن سینه بهفت عظم که آنرا  
 عظام قص گویند و در آضران محاذی هم معده عظمی غضروفی است که آنرا عظم خری  
 گویند و عاده دو عظم است از طرفین هم متصل و آنرا چهار خبر است و قدام را عظم  
 عاده گویند و خبر و خلف عظم و در ک و خبر و طرف و خشی را خامره و خبر و خلف  
 و خبر اسفل النسی را حق و در ک اما دست هر ک است از کتف و خضد که  
 متصل است با او و بعد از او ساعد که مولف است از نو عظم که آنرا از بند  
 اعلی و زرد اسفل گویند و بعد از او مشت عظم است و در وصف نهاده  
 که آنرا ارساغ گویند و بعد از او چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و  
 پنج اصبع هر یکی را است عظم دای می مرکبست از فخذ که بزرگ ترین  
 عظام است و در حق و در ک مرکوز و متصل بدو ساق است و مولف



از دو عظم که از اقصای صغری و کبری گویند و عظم رگبه که از اقصای خوانند و قدم حرکت  
از کتب و عظم نر و دانی که از اقصای گویند و چهار راس و پنج شط  
و پنج اصبع و هر یکی از عظم الایهام که دو عظم است **پست** عدد و استخوان بوجه  
صحنه از حرم صید کن بدان **پست** عدد و عظم چو خوابی که بدانی بقیه شمی بر  
از آنجا که بر دل می آید و از اعضای مفرد **عظم** است و آن جسمی است  
بعضی اما از **عظم** است و فایده او منع اصطکاک عظمی بظلمی بود و در  
ترکیب اعضای سلبه بالینه و قام مقام عظم است و در عضوی که عظم در و مفقود شد  
**سیوم** **عظم** است و آن جسمی است لین در حش و لطافت و صلابت  
و فایده او بالذات افانست حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توفیق اعضا  
و عصب و انواع است نوعی از دماغ رسته و این بنفست از وج است که  
حس ظاهر و باطن و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است و نوع از  
شعاع رسته و آن **عظم** است و یک نوع است و نر و دانی جسمی که حرکت افشا  
که درون غنوت است بدان حاصل شود **چهارم** **عضل** آن عضوی است که در  
لغات عصب و تیره و شطای از رباط که با هم متبج گشته و قوج و خلل از هم  
بهم است و غش ابر و منجسط شده و فایده او تحریک اعضاست **پنجم** **عظم**  
**عظم** است و استرغای او و عضل اگر چه مرکب است اما او را از اعضای  
مفرد گفته اند **چشم** و آن جسمی است که مناب جوهر عصب است و رباط

باز در  
عظم و عصب

عضل و اعضا متصل است بهت تحرک اعضا **ششم** رباط و آن چیست  
 شیه بصفت این است که فایده او را برادر دهن عظمی بطنی با بعضی  
 دیگر بود و آن را عصب نیز گویند **هفتم** رباط آن عروق تحرک باشد و مخلوق  
 از این عصب بود و از رباط این قلب بسته و در حرکت این ط  
 و انقباض تابع است و فایده او اتصال روح حیوانی است به جمیع بدن و  
 شریان و در طبقه باشد الاثر بان و ریدی که یک طبقه است و بریه می رود و در  
 و آن عروق ساکنه است که از محدب گرفته و روح طبعی را جمیع بدن  
 رساند و تغذیه و تمییز از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا در  
 شریانی که در طبقه است و بریه می رود و **هفتم** رباط و آن چیست عصبی  
 از رباط عصب و بر این شیه گشته و به حفظ شکل و میات اعضا و تشیه  
 و تشویق و انشراح آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضا و عدمه این  
 مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون میشود چون منفصل گردد البت  
 پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر از این بود مثل لحم و شحم  
 اقلیاتی متکون میشود و چون منفصل گردد البت پذیرند **هفتم** رباط و آن  
 عضولیت است که از دم طبعی متولد شود و دفع و خلل اعضا را مملو و محسوس گرداند  
 و علامت او حرارت بود و بعضی بدن را شحم و سیمین و شعر و ظفر هم کرده اند  
 و از اعضا مفرد **شمرده** اند و در آن نظر است زیرا که شحم سیمین و اخل طم

و از اعضا متصل است بهت تحرک اعضا  
 شیه بصفت این است که فایده او را برادر دهن عظمی بطنی با بعضی  
 دیگر بود و آن را عصب نیز گویند  
 رباط آن عروق تحرک باشد و مخلوق  
 از این عصب بود و از رباط این قلب بسته و در حرکت این ط  
 و انقباض تابع است و فایده او اتصال روح حیوانی است به جمیع بدن و  
 شریان و در طبقه باشد الاثر بان و ریدی که یک طبقه است و بریه می رود و در  
 و آن عروق ساکنه است که از محدب گرفته و روح طبعی را جمیع بدن  
 رساند و تغذیه و تمییز از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا در  
 شریانی که در طبقه است و بریه می رود و  
 از رباط عصب و بر این شیه گشته و به حفظ شکل و میات اعضا و تشیه  
 و تشویق و انشراح آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضا و عدمه این  
 مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون میشود چون منفصل گردد البت  
 پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر از این بود مثل لحم و شحم  
 اقلیاتی متکون میشود و چون منفصل گردد البت پذیرند  
 عضولیت است که از دم طبعی متولد شود و دفع و خلل اعضا را مملو و محسوس گرداند  
 و علامت او حرارت بود و بعضی بدن را شحم و سیمین و شعر و ظفر هم کرده اند  
 و از اعضا مفرد **شمرده** اند و در آن نظر است زیرا که شحم سیمین و اخل طم

وغيره وظهر از زائد و فضلات اند و جلد مرکب است از مغز و میان بر یک کفایه  
اما شحم جسمی است که از ماده مایه دم و اعضا غصائی مثل شرب و اعصاب شود  
و بواسطه برودت محل نمیکرد و دو عاقد او برودت است و بمن مشابیه است  
دارد دم و شحم متولد شود و او همچون کسی است که مرکب است از شحم و شحم و غیر  
جسمی است که از بخار دغائی متولد شود و طبیعت بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق  
و بعضی از شغری نیست را بود همچون ما حب و طبع و بعضی نیست و وقایع را همچون  
موی سر و مژه و ظاهر جسمی است غرضی عدم شحم که تغل است ببلای  
انکه و فایده آن از خاک و لفظ و مانند آن مخفی نیست و جلد غصائی نیست از  
لیفات و شمای اعصاب و غل آن با هم مخلوط شده و همچون غشای بود و جمیع  
بدن را و فایده آن حفظ شکل و هیات و فایده حرمت و ادراک لموساتج  
**فصل دوم در اعضای مرکبه و اورا اعضای الی ارا** مجتبه گویند که بعضی از اجزای  
تحت است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات ناسل اما  
اعضای حیات و تفکیک و ریه و مجاری قلب است از اعضا  
و شمس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم و عروق و اعصاب  
لیفات و غشائی غلیظ بر آن تخموی است که از اغلاف قلب گویند و کل  
مختوم بری است و فایده او از بالاست و آن غرضی است بر اطاعت  
و نفع مخلوط و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را از



بطن این محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح بود و از کبد و ریوی  
 با و متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و بطن المیزر کثرت و در و  
 روح بیشتر از خون بود و از شفاف قلب گویند و او را و شیران طالع  
 بلی شیران در بدنی که بریه میرود جهت جذب سیم از و رساندن و دم لطیف  
 با و و دیگر شیرانی نیز گشت که اصل ج سمع شیر این بود و او را و اهر و او لطی گویند  
 و میان این دو بطن مغزی است همچون قمع برای لطیف و می که از این این  
 و بطن المیزر و او را و طعیر خوانند و از طرف قلب قریب تفاده او از  
 موضع دخول دم و از موضع دخول سیم و از اید است که از آن اذنی قلب گویند  
 و حجاب غشویست که بر انجودم و غشا و عصب حاس و منکر و او معد  
 ریخت و انقباض و انبساط و حامل حجاب میان آلات غذا و آلات  
 تنفس و مخلوق است از لحم دریدی بخف و از شعب شیران دریدی  
 و شعب درید شیرانی و شعبه ریه و غشای ذی و در مجموع کشید  
 و او و در شده است شقی بطرف این لب شعبه مستند و شقی  
 طرف المیزر و شعبه و مجموع که و قلب بر آمده و فایده آن نزوح قلب است  
 بواسطه جذب سیم و احالت آن با کیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار  
 و فانی و او سبب اصل است **آلات تنفس** الاصلی تجارت از و مجری  
 بود که آن مری و قصبه ریه است و فکر مری در اعصار غذا و اگر و نه شود

و در و الاصلی حجاب کبد و از و در و الاصلی  
 کبد و از و در و الاصلی حجاب کبد و از و در و الاصلی

و قصبه ریه عضویت نزاری شکل مولف از غصایف غشای بران  
کشیده و او از قدام مری نهاده است و فایده آن نفس است که عبارت  
از جذبه سیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و او عضوی غضروفی است  
که آلات تمام صوت و نفس بود و او مرکب است از سه غشیه  
یکی از طرف قدام که آنرا زنبی گویند و مری نیز خوانند و دو دیگر از طرف  
که مابین مری باشد و این دو کوکب اند یکی را نام میشت و یکی را یکی گویند  
در حالت بلع بران می افتد تا چیزی در و قصبه نرسد و در انقباض و انقباض  
حنجره بدو جا هل میشود و رجوع حنجره به بیست و شش بلع  
مربار که القمام و انقباض بدو صورت بدان حاصل شود و لهاسته  
عضویت لحمی صغیری شکل از بالای حنجره آویخته و فایده او تصفیه مولف  
و از دهان و غبار صوت است و نورین در و عضواند از لحم عصبانی  
شبه یغده که از اراصل زبان رسیده اند و فایده آن منع صوت  
از آنکه دفعه نفوذ کند **الامالات** شعور و باغ و چشم و گوش و بینی است  
**دماغ** عضوی ریس و محل روح نفسانی بود و او مرکب است از پنج واد  
و سه این غشای رقیق که ملاقی نفس است و غشای غلب  
که همچون لجامه این غشاست و محاسن حضرت و شکل دماغ  
مثلثی مخروطی بود و قاعده او مقدم راس است و الین از موصوف

زیرا که مبتلایان حس است و در کس او از موهن دماغ است و او را  
زیرا که مبتلایان حس است و دماغ از حسیست عرض که از طرف است  
تا پس بر تسمی شود و از بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطون مهر است  
و در زیر بطون اوسط تجویفی است که آن را معصره گویند فضلات دماغ اینجا جمع  
و بجای فیه و می آید و غشای که ماس جوهر دماغ است مانند ترابری و عضول بر  
افزوده و از صورتی همچون کریمی پیدا شده و بواسطه حرکات باطن و القابله  
آن تیره تر است **تجاع** مشابه جوهر دماغ است و علقه است و او را سکه غش  
همچون زنباله دماغ که در فقرات مخدر شده تا بعضی رسیده **چشم** از اعضای  
تیره تر است و مرکب است از سکه طوبست و هفت طبقه و در او اعصاب و تری  
و او را در منفرد شده **لحم** که در فیه کار و قالی بضع خویش چشم است  
بهفت پرده و طوبست منفرد شده و شیمه شکله زجاجی و پس جلده  
لبس عنکبوت و بعضی غشای قرن و **لحم** **طبقه اول** را که ماس میوالبو و لجه  
گویند و جوهر آن طی و سم است و متقل فضلات محرکه طبقه دوم را فرنی گویند  
بعد از آن **طبقه سوم** را که بعد از فرنی است عنبه گویند و لون آن سفید است  
در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی اشمل و در بعضی از زن بود و بعد از آن  
طبقه رطوبت **عنبه** است و این رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه چهارم را که  
بعد از آن است عنکبوتیه گویند و آن غشای است رفیق **عنبه** و **عنبه**



و بعد از رطوبت **جلیدی** بود و آن جسمیست مانند جلید بقایت شفاف  
و ظرف تمام و بقایت هم است جهت الطاع مزایات و ظرف باطنی او  
مخروطی است تا در عقبه عضبه بخوبی که حس البصار بدان بود و مرکب گرد و بعد از آن  
رطوبت زجاجی است که شبیه با کینه که احتمه باشد **طبیعی** **پنجم** را شبیه که گویند  
و او بعد از رطوبت زجاجی بود و **طبیعی** **ششم** را شبیه که گویند و آن مخموشی  
باشد که بر جمیع مجتوی شده است **تینف** **سهم** را صلیبیه گویند و او غشی غلیظ  
که ملاقی غظم عین شود و بحقیقت البصار بر رطوبت **جلیدی** قائل میشود و بانی  
الات و معادات وی اندر رطوبت یعنی حافظه اوست تا بواسطه او  
اشبهه دفعه در جلیدی منطبق گردد که موجب امر او شود و در جای مغزی است  
و طبقات ارقام و خلف بچون و قایم او قیاس **السیاس** **الحال** **الغنی** **المن**  
عضوی غضروفی و بواستجوع در مجتمع مکرر و در عقبه عظم خجری نفوذ میکند  
و چون تمامه دم غلبه میشود که در صفا مغز و شش است و قوت تمامه  
او در اک اصوات حاصل میگردد و **الف** مرکب است از تخمین چون بیایای  
رسیده و تجویف منتقم میشود و سنی قضای فم می شود و جهت  
و استنشاق بود و سنی بطنی که شبیه مضفات است متنی  
جهت دفع فضلات و مانعی و تا مدیه رواج کند بدان و در حصه که شبیه  
بد و مرطوب تمام اند و او در اک رواج ایشان حاصل شود و اما **الف** **غنا**

اول آن مجری **فی** که فایده آن ظاهر است و دندان جهت بحق و طعن درانی است  
 زبان مولفست از طم امین و شرابین و آورده و اعصاب و در اصل او قطع  
 طم غدوی است جهت آنکه با عصبانیت با مطعم مشاط گردد و زبان با ساعت  
 و از دراد و قلب مضمون محمد فتم است حسن فزونی و تکلم با و حاصل شود  
**لب** محالوت است از عصب و طم و عقل مشران و ورید و فایده او ستر  
 و حفظ مضمون و حرکات و اعانت تکلم است **می** مرکب است از طم و غشا  
 و دو طبقه است متصل نهایت فم و بدایت معد است چون برابر عظم مخبر  
 رسد فراخ تر گردد و آن را فم معد گویند و حسن او لغایت بود و معد و طبقه  
 است و اطل آن عصبانی جهت حسن و خارج آن طمانی جهت بد و مضمون  
 حرارت و از فم معد بدرج فراخ تر گردد و تا نهایت آن شود و کانی است  
 و بر شکل که وی باشد و غده در وسطی که بکلیوس شود و **امعا** محالوت است از شیره  
 و آورده و شرابین و لیفات عصبانی و امعاشش است اول از انفا  
**عشی** گویند متصل بقعر معد باشد و بواسطه نرسش گویند زیرا که وقت مضمون  
 متعلق بود و چون مضمون تمام شود و منفج گردد و دوم را **اقسام** گویند و او بعد از  
 بوز نیست و از غروق ماسارقا نیز جذب لطیف که و تقفر از هزاره  
 بد و منقبش شود و سیوم را **حقاق** گویند و او بعد از مایم بود و در لیفات  
 بسیار باشد و این **هرست** را امعا و قاق گویند چهارم را **عوا** گویند و او

بجمله کسی است که مدخل و مخارج او یکی است و پنج را قوال گویند و ششم را  
**ششم** گویند و او از همه است و بمقدور متعلات و مرب از شعب  
آورده و تمام این منتسب بود و در طبیعتی و همه بر آن متبسم شده و بسبب  
عمل بخاکشته و از جمیع جوانب بخون پرده حاصل شود و اگر دهمه بر آید برای کل  
حرارت و معاونت بنهم **جگر** غنور رئیس است و جوهر و طمانی و بی حس بود  
و غشای وی حس ملل او شده و محل او از طرف ایمن است و مخدب او  
بر اطراف و به باطن مربوط است و مقعر و محاس طرف ایمن از مقعر معده است  
و آن را پنج زاید است بمتر که پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد غرق است  
که از اباب گویند یعنی و نفس که بد شعب شده است و یعنی هر دو آن  
جهت جذب غذا و از آنرا ساریا گویند و از بعضی از امما لطیف غذا جذب  
کنند و در شعب داخل جمع کرده اند تا فیج یابد و اخلاط از نیم تخمیر شود و از  
کبد عروقی رسته که از اجوف گویند یعنی از شعب او و نفس کبد متفرق شده  
است جهت جذب دم و آنچه از خارج شده است آورده است و بد  
ششم میشود و سیمی بنا شده و با عالی بدن منتسب کرده و سیمی با کبد  
و با منفل بدن متفرق شود **دارد** غنوی است عصبانی بخون کسی و قهقران  
بمغفر کبد منفل است جهت صفرا و از در کاهن و ن می آید و دو قسم میشود  
فسی می بیا به ما می منقل شود جهت ترش آیدن صفرا با و سیمی مغفر



معده متصل است بهت انصاب مغز ایا و طحال عضوی الحامی است بر شکل  
 زبان فی و محل او جانب الیسر است و محذب او حماس افضل و مقعر او  
 حماس مقعر معده و عروق و شریانین در او مشتق شد است و از او مجری است  
 یکی متصل یک بهت بند سب و از او یکی متصل بقعر معده است جهت انصاب سب  
 با و نام موجب است که در و طیه عضویت مولف از لحم غلیظ و عروق و شریانین  
 و غشا غلیظ حماس را بن محوی شده و او مانند نمیه دایره است و کلیه و کبد  
 و بر باطبات قویه بطرفین صلب و لوط و یعنی بلند تر از ریه یی بود و فایده اش  
 است که فضل کبد با ایشان ریزد و مویستی که در آن باشد جهت غذای خود  
 جذب کند و باقی بمثانه ریزد و مشکبسی بطولی شکل است مولف از لیفات  
 و بنول در و مجتمع میشود و فقه لقیل منقذ میگرد و او را غشی است که اول  
 با نظری دفع شود اما **الاستیاس** ایشان و تضییع و رحمت ایشان  
 مرکب است از لحم سفید غده و وی دور و منافذ بسیار است و او رده و شریان  
 و اعصاب به و متصل است و گرد او برآمده اند و لیفات بسیار در آن پرا  
 شده و غشائی بر او کشیده و منی در و جمع میشود و نفع می یابد و لوسه  
 با من جوهر ایشان سفید میگرد و همچنین که در پستان و دم طشت شیر میگرد  
 و منی از فضل هضم چهارم رابع متولد میشود و با ایشان آید تا او را اصلاح  
 تولید و استعداد آن حاصل شود و ایشان رجال بزرگم فطام و مستند بود

وجود آید مثلا اگر کسی پنج روز تمام شود بپشتاد و روز حرکت شود و بدولیت و در روز  
که هفت ماه باشد بوجود آید غالب آن باشد که باز اگر چهل روز تمام شود بپشتاد  
سست کند و بدولیت و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بپشتاد و باز در چهل  
نفسه که در راه میفرم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح اخراج باشد و قوی  
الحال غرضشید گویند و باذن باری تعالی غرض همه بیرون آید و اگر ضعیف الحال بود  
و قوت خرق وضع ندارد و از آن حرکت تمام کرد و اگر مصلحت یا بدایه  
هم سرخشی او را بیل شود و قوت گیرد و در راه نهد و بوجود آید و بماند و اگر کفایت  
ضعیف بخور بود و بادش که میر و یا در راه هشتیم بپشتاد و ازین خشتگی او را بشود  
و هوای خارج نسبت با و غریب بود پس بپشتاد شود و اگر در چهل و پنج روز  
تمام شود در راه نهد و بوجود آید و باقی ماند و الله عالم **مقاله دوم در باب صفاتی**  
**محت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیت است معلومه**  
که از مزاج جسمی مرکب از ارکان حادث شود و بواسطه فعل و انفعالی که  
میان نور و هوا و متعادله ارکان واقع شود یعنی که حرکت و محورت یک  
از بعد دیگر منکر شود و کیفیت متوسط حاصل شود و که از مزاج گویند و اگر نسبت یا  
در حد متوسط افتاده باشد چنانچه از پنج طرف کیفیات مایل نباشد و  
معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل یا غیر معتدل  
برای آنکه وجود و در خارج محال است یا آنکه مایل باشد کیفیت کیفیات

و این قسم خالی نیست از آنکه یک طرف مایل بود و چهار قسم است احراما  
مبغی یا ابرو و ماسنغی یا ابرو و ماسنغی یا ابرو و ماسنغی یا ابرو و ماسنغی  
مایل بود و این نیز چهار قسم است احراما و ابرو و ابرو و ابرو و ابرو  
ابر و ابرو و این شش قسم است که آن را غیر معتدل گویند زیرا که فک  
از اعتدال حقیقی است و این کیفیت معلوم کردین <sup>فرا</sup> <sup>قسم</sup> است بحجت  
اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلست اما اعتدال که مجوز عث  
الطیاست و پیش از این معتبر نیست که بر هر کبی از اربکان سطحی  
از این کیفیت که نسبت یا این رکب اولی و الیق بود و مشهور و محصل کرد و  
برای عدل است و نسبت و این اعتدال به از تعادل و تکافو است  
چون آنکه در قسمت عقلی بلکه از عدل و قسمت شش است و این اعتدال را  
بهشت اعتبار عارض میشود و زیرا که اعتدال را بحسب نوع بود مثلا اعتدال  
انسانی را بحسب صفت بود و مثل آنکه در دینی یا بحسب شخص بود و از هر  
که باشد یا بحسب صفت و چون اعتدال جلد و هر یک از این بقایا با دوا و  
باصلی است اعتبارات ثانیة مفوضه و اما علماء اخلاص است که اعتدال  
افراد است کدامند شیخ اگر پس بر آن است که سکان خط استواء است  
زیرا که پیش در روز انجا یکسان است و سوره کیفیت هر یک از آن  
یکدیگر منکسر شود پس عدل بقاء باشد و نیز مازنی متولد النماست



والعلم رازنی بر است که سکان اقلید از ابع اعدل اند برای انکه وسط اقلید  
ولو اعدل و مسائل انجا پیش است و اعدل بحسب شخص اعتدال شخصی  
از اعدل صنفی و بحسب غصوی گفته شود ان شاء الله تعالی یا **باب** فی انفرجه  
بدان که گرم تر خیزی در بدن روح است پس قلب پس مینی پس خون  
پس کبد پس لیم پس طحال پس کلیه پس شرا این پس اورد  
پس جلد و سر و تر آن ان بلغم است پس شکر پس عظم پس عروق  
پس باطن پس و تر پس غشای پس عصب پس نخاع پس و اعصاب  
شحم پس مین پس جلد و ارباب بلغم است پس دم پس سینه  
شحم پس و اعصاب پس نخاع پس شری و این پس ریه پس کبد پس طحال  
پس کلیه پس عضل پس جلد و مین پس ان شعور است پس عظم پس غشای  
پس باطن پس و تر پس غشای پس شرا این پس اورد و غشای  
حرکت پس قلب پس عصب پس جلد و این ترتیب است  
پس برین جلد اعدل اعضا باشد و اعدل از و جلد است و اعدل از و جلد  
و اعدل از و جلد سبابه و اند علم **باب** دوم در قوی و اقلید قوت  
در عرف طبایع اند افعال سمائی است و عدد و راز و اگر باشد قوت  
لفانی گویند و اگر فی شعور است یا محض حیوان باشد و ان قوت  
حیوانی باشد و یا محض حیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در دنیا

نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبغث میشود و مرکب از روح  
حیوانی است و بواسطه شش این جمیع بدن بس و این قوتی است  
که قلب و شش این را در کرباب و القاب منبغث میگرداند و چون تلک منبغث  
نسیم و دفع و فاعل ماحصل شود و بدین اعتبارش قاعله گویند و قول  
از خوارش نفسانی متاثر شود و از آن منفصله گویند و قوت نفسانی  
از دماغ منبغث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد  
و افاضت حس و حرکت بکند باذن باری تعالی و این قوت قوتی است که  
و محرکه اما در که بدو قسم میشود اول مدرکه موزن طامری آنرا احاطه می  
گویند و آن پنج قسمت اول قوه باهره و آن قوتی است که موجود است  
در افایع صلبی که میان دو غضب واقع شده است که از مقدم دماغ یعنی  
فمی آید و او را که استخوان الوان بدو ماحصل شود و حکمت در این  
است تا ماحصل او را که چنین یکی باشد و مدرک ایشان یکی بود و این  
قوت بلواسطه روح الطیف که در عصبه مجموع است بر طوبیت جلیدی  
تا او را که استخوان الوان و اشکال کند و قوت شش و آن قوتی است  
که بواسطه روح جاری میگرد و در دو عصبه که شبیه بجلینتی اندی است  
که از مقدم دماغ است تا او را که استخوان شش و استخوان  
و آن قوتی است که بواسطه عصبی که در زبان منفر و منس میفرستند

ادراک یک طعم میکند چهارم است و آن قوتی است که در عصمه که در خارج  
مفروض شده موجود است بواسطه وصول بود ادراک است میکند پنجم که  
و آن قوتی است که موجود است و لیفات و شیطانی که اعصاب که در جمیع این  
شش است و بدن بواسطه او ملاقات که کیفیات آن متاثر میشود و ششم  
در ادراک امور بالطنی است از ادراک طبعی که گویند و آن هم پنج قوت است اول  
حس شناسی که آن قوتی است که هر چه بواسطه ظاهر مدرك میشود مودی باو  
میگرد و دوازدهمین حس شناسی که گویند و محل او مقدم لطف اول و باغ است  
و دهم خیال است و او را خزانة حس شناسی که گویند زیرا که هر چه در یاد بد بسیار  
و محل او موقوف بر لطف است سیوم تخیل و او را مقرفه گویند باعتبار آنکه مقرفه  
کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این قوت که تکیه بر خود  
تصور آن دو سر و تفضل بود و همچون افق و آن بی سر و متفکره بین  
گویند چون مضاف عقل باشد و محل او لطف اول و وسط شش چهارم متوهم است  
و آن قوتی است که ادراک معانی خبریه کند که محسوسات متعلق است  
متشابه است و عداوت و محل او لطف اول و وسط است پنجم حافظه و آن  
قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره از ادراک کرده باشد نگه دارد و از او  
متذکره نیز گویند باعتبار آنکه خبریای فراموش شده را باز یاد آرد و  
همچون تخیل و متوهمه است و محل او لطف اول و باغ است



اما محرکه بر دو قسم است مایه و فاعله و مایه بر دو قسم است متشویانی و غرضی متشویانی  
 آنست که مایه است شود بر تخریک جهت دفع مضرتی و این مایه قوت  
 اعم از این است که فی الواقع بود یا بحسب ظن و فاعله قوتی است که در  
 عصب لغز و کند تا بواسطه او عضل منقبض می شود و منقبض شود و بقدر استطاعت  
 اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع مایه باشد و قوت طبیعی در جگر  
 و مرکبات روح طبیعی است و آن مایه مذومه بود برای بقای نوع با شستن آن مایه  
 باشد اما مذومه که متصرف است آنرا برای بقای شخص غارنه و نامیه است  
 و غارنه قوتی است که در غده القرف کند از آن مایه جوهر بدن گرداند و  
 متصل لطیف با اعضا کند و نامیه قوتی است که آنچه غارنه از آن حاصل کرده باشد  
 در افطار بدن بر وضع مناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مضاری و  
 غایت غمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مذومه که متصرف است  
 برای بقای نوع نیز در دو قسم است مولده و مصوره مولده آنست که  
 از خون صالح و طوایب ثانیه تحصیل نمیکند و او را که استعداد قبول صورت  
 آنرا بآن کند و مصوره آنست که باذن خالق وجود غیر جسم اعضا  
 شکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما حادثه است  
 اول جاذبه و آن قوتی است که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب  
 و مفید بود جذب کند دوم ماسکه و آن قوتی است که از این مناسب

مجنوب آنکه میدارد ناما صمد و در عمل کند سیوم با صمد و آن قوتی است که آن  
مجنوب استخیل کرد و اندوهای این بار که غار از انقضی کند تمام  
دافعه و آن قوتی است که آنچه از تقدیر بدن فضیله اند و صلاحیت نداشته  
باشد که غذا نشود و منفع کرد و اندو کیفیات اربع خوردنم این چهار اندو است  
و برودت و رطوبت و پیوست اما حرارت بالذات همه را خادوم است  
زیر آنکه این افعال حرکات است و آن بصورت حرارت نتواند بود اما بر  
بالعرض خادم ماسکه است جهت استساک و خادم دافع نیز باشد جهت  
منع تخلل ریحی که ممد دفع شود و پیوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض  
و خادم مجازبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوتی است و  
رطوبت بالعرض خادم ماضمه است جهت تسبیل و لغو و احوالت غذا و خادم  
دافع بود جهت تسبیل فضلات و مجازبه و ماسکه و ماضمه و دافعه خادم غار می اند  
و مصوره و نامیه خادم مولده و العالم هو الله **فقال که سیوم در سبب است**  
و این شش است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه و بیان اسبابی که  
اطباء استدلال منقسم اند بدانکه اطببا گویند سبب الثبت که اولاد و موجود  
شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث کرد و در تسبیل و جو را  
مغیره گویند یا از و ثبات حالت از احوال بدن حادث کرد و موجود  
لازم آمد و اما قله گویند پس بدانکه هر حالتی را از احوال بدن **سبب است**

مادی و سابق و داخل برای اکثر سبب مادی بود مثل غلطی که موجب حالتی گردد  
یا غیر مادی بود همچون حرارت یا قناری و برودت هوا و این را سبب غائی  
گویند یا همچون عصب غریز و ان را نفسانی گویند و سبب غیر مادی را مادی  
گویند و سبب مادی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچون اسباب  
که اول حاصل شود سبب غفوت بود و آنرا اسبابی گویند و اگر بواسطه سبب غائی  
شود و آنرا اول گویند همچون غفوت که سبب حی شود و بعد از آن فعل  
و تا اثرات بود همچون تبرید آب سرد با استعمال آن و بالعرض بود همچون  
سنگین آب سرد و بعضی حرارت و هر سببی از اسباب غائی نیست که  
تقصی و تباعد از ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر نیست غیر ضروری  
و این قسم با مضایط سبب بود همچون عرق و قتل و تفرق افعال با مضایط  
همچون نفی یا قناری و استحکام پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری  
**باب اول در بیان اسباب ضروری** و او را از اجتهاد اسباب ضروری  
گویند که مادام که انسان در حیات باشد از آن لابد بود و این را اسباب عامه  
نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد و در حالتی که مریض پس  
این اسباب شش اند زیرا که اگر در او نفوس می شود و اعراض غائی نیست  
و اگر در او روح همیشه و هو است و اگر در او اعضا می گردد و اگر این غرض  
بالذات است ماکول و مشرب و اگر بالعرض است تحفظ و احتیاج



و اگر او در روح و مضمون مرد و میگردد و اگر میگوید باشد خواب به پیداری و اگر باشد  
حرکت و سکون بدنی و این مجموع در شش فصل گفته شود فصل اول دیو و ابله  
هوای که محیط است با بدن محتاج الیه است از جهت ترویج و دفع  
به تشنای آن و دفع فضلات و خالی از آنچه هوا چون باید زود زود  
تقویت ترویج روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد و در حال میگردد پس  
پروان می آید و پنهان هوا آتش که صافی بود و با بخار و باد و آلودگی نباشد  
و از موضع آگاهی و خلاق و مقایره و از بنا قل و به مثل باز و کندنا و جهر و در  
و از معادن زردیه مثل کبریت و رزنج و از اجرام سفید مثل انحر و خرد و خور  
و به انحر و در دو در میان سقوط و به هر آن محبوس نباشد مگر و نبی که  
هوای او را عام بداند و موجب با گرد و نفوذ باشد که در آن وقت  
هوای محبوس تیر از هوا آتش او بود و تمیزاتی که هوای احداث شود  
طبیعی بود و با غیر طبیعی و غیر طبیعی با نه مضاد طبیعی بود و با مضاد طبیعی اما تغییرات طبیعی  
البت که بواسطه فعل و انفعالات آن لایع هوای شود و پیشتر میجان  
عبارت از تغییرات است در بعضی از فلک است آنچه از طر عمل تا آخر رزنج  
و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف بود و از اول میزان تا آخر قوس  
فرکت و از اول جدی تا آخر حوت شتا و از اول حمل تا آخر رزنج  
که هوا محبوس بود و در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو

ظا می شود و در ظرف زمانیت که مقابل ربع نو و در غیر شجار و انما رو  
سقوط اوراق ظا می شود و در شتازمانی است که سر را غالب نشود و  
الکاه باشد که کرم غالب کند و شاید که فصول طبعان با فصول مجاز موافق  
و باشد که تقدم و تاخریم کند اما هو اربع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول  
بود و اقرب زمان با عدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت  
خون بود و افلاطنی که در بدن بواسطه سر از رستان بسته باشد در ربع  
بحرکت آید و بهترین ربع انست که معتدل بود و بازان با عدال آید اما هو  
تا رستان چون بطبیعت خود بود کرم و خشک بود و موجب تحلیل رگ  
و اخلاط کرد و اگر مرارت با فراط باشد موجب کثرت خون و حرارت وجه  
و شدت اشتها بود و اگر مفرط بود موجب ضعف لون و کثرت صفرا  
و امراض صفراوی و بهترین صیف آن بود که هو از صیف و صافی بود و آب  
و بخار و باران نباشد و کرم را در غایت شده نبود و اما هو از ظرف خون  
بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او را بدترین فصول نهاده اند  
از انجمله که در مقابل ربع افتاده است و او موجب تر قه اخلاط و کثرت  
بدن کثرت سودا و امراض سوداوی و حیالت عصبیه بود و بهترین نصف  
انست که باران بسیار آید و باید ادوشت با نگاه بنیابت تر باشد  
و پش کماه بنیابت کرم نبود و اما هو از رستان چون در طبیعت

خود بود و سرد تر باشد و موجب تکاسف و عدم تحلیل بود و اگر سرد تر  
بر طوبیت غالب بود و موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و  
افعال بود و اما امراض بارده نیز فادش شود و اگر سرد تر غالب بود  
موجب اسهال است و غایب است از اعضا و مزلات و زیادتی لغو و امراض  
رطوبتی شود و بیشتر منستان است که باران بسیار آید و با وجود  
کمتر آید اما تغییرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود و لا ینق هو ان شود و لو بسطه امور  
سماوی بود و یا بسطه امور ارضی که بدان سبب فضول لطیفیت خود  
نماند چنانکه مثلاً ربع هو است که در دایمیت بطریق ربع و بالعکس اما  
امور سماوی مثل انقلابات و اقلیمات کوکب و کثرت در ارض  
فوق الارض و انکس هو او عدل من بود و اما امور ارضی شش است از  
اگر بسطه عرض بلد بود که اگر بلد فریب بود و مجادلت اخلاصا من  
نقطه صغیری و ششوی در شمال و جنوب ان بلد باشد در غایت سخت بود  
اگر ان مجادلات دور بود و اگر بخط استوا قریب بود و معتدل باشد و الا  
دوم اگر بسطه وضع بلد باشد اگر بسطه بود یعنی مرتفع باره باشد و اگر غور باشد اگر  
سایوم اگر بسطه مجادلت جبال بود و ان بدو وجه باشد یکی انکه جبل موجب  
زیادتی و تواضع انچه باشد و موجب کثرت سخت شود و بالعکس ان دفع  
شود و موجب برودت گردد و دوم اگر جبال موجب برودت ری از



یا مانع نمی آید از آن بود و موجبات آن گفته می شود پس تغییر بحسب جلیل  
در هوا حادث شود و بالعرض چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن  
بأنواع است طلب کند یا اگر شمالی بود سرد ماند و اگر جنوبی بود سخن و اگر  
بود تغییر و اگر مغربی بود تغلیظ بخم آنکه بواسطه مهوب ریا بود و در ریا بود  
چهار است شمال و آن باد و یا بستی و موجب قوت قوی و بهضم و اشتها  
و اصلاح هوا فاسد کند اما اعصاب و اعصاب عصبانی را مضر بود و جنوب و آن  
سحر طبع است و موجب قوت ماس و نور آن اغلاط و اذخار قوت و  
نقل حرارت و مصالح و مایات بود و بهترین او آنست که اول و زاید و صبا کثیف  
معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن  
و تغذیه مزاج بود و بهترین او آنست که در اول و زاید و بلوغی مغربی است  
باد صبا از طب و اغلاط بود و بهترین او آنست که در اخر و زاید پس هر گاه  
که مهوب یکی از آن ریا بود و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت  
آن ریا تغییر شود و ششم آنکه بواسطه ترنیت بود و هوای بلد صحرای  
سرد و خشک بود و از غفونت دور باشد و هوای بلد سخی و در ملی گرم  
و خشک بود و طینی بر طوبت مایل و صحیح و سلیم باشد و نری عفن باشد  
و تغییر هوا در موضع بحسب قریب معاقل نیز بود و آن بحسب طبیعت آن  
معدن بود یا دید آنست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع

و انخفاض زمین مهاب منب شمال و صبا بود و فایز باید که مهاب ازین  
دور بکشد و بود و مهاب جنوب و دلو بر بسته باشد و این دو موضعی  
باشند که عدل بقاء بود و لا یجمل که عکس این باشد ال اقرب بود و اما لغیرت  
غیر طبعی که مضبوط است بود و در قسم است یکی که تغییر وقت و در جوهر  
پدید آید و آن وقتی باشد که هوا بر باطله خود نمازد و بسبب اجزای مایه و  
بحاری و فانی بواسطه مجاورت بطایع رود و ضاوق و اجام و مقابر و حیث  
قتل که با هوا آمیخته گردد و در هوا امتنع کند و موجب و یا نشود و بیشتر در  
و آخر تابستان عادت کرد و وقت و یا بد و مرتبه است یکی که موجب  
تغییر مزاج وقت و آن شود و بواسطه آنکه هوا و یا رطوبت را امتنع کند  
وقت و آن جمیع بدن میرسد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات  
و قمار نبات شود و زیرا که چون ف و د هوا در نباتات و حیوانات اثر  
بر آنیه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا سازند و هر غذا که از آن نادر  
حاصل شود و سبب ف و د تغییر مزاج کرد و چون این صورت متعادی شود  
موجب هلاک کرد و قسم دوم آنکه تغییر در کیفیت هوا پدید آید یعنی  
که موجب ف و د متعادی و نسل باشد و این تغییر یا موافق مزاج فضل باشد  
چنانکه که در تابستان در موضع معین سجده زلزله شود و که ف و د هوا  
کند با جمیع ف و د مزاج فضل شود و همچون زمین سر که در تابستان پدید شود

بحیثی

و موجب باد هوا کرد و فصل دوم در حرکات نفسانی که آنرا اعراض  
نفسانی گویند و این موجب تحریک روح بود و این حرکت بحسب  
خارج بود یا بجهة داخل اگر بجهة خارج بود و دفعتاً حرکت کند چون غضب و اگر  
بتدریج بود و خزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند  
بجارج محالست بود و اگر بالعکس این بودیم و فرق میان هم و غم آنست  
که هم در مکرری گویند که هنوز حادث نشد و غم در مکرری که واقع شده باشد  
و این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد و  
انصورت نفسانی نیز موجب تاثیر و الفعال میکرد و در اینجا نطفه اند در حالت  
مجامعت هر صورتی که بحیال مجامع اید نطفه بد انصورت منسحل بود و  
از انصورت موصفات و تشابه آن گزینی پیدا می شود و فصل سوم در حرکات  
و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل و تضاد  
و بقای غذا و خفت بدن و انقباض سام و وجودت بهضم و اشتداد  
انقباض حرارت مزجری کرد و سکون موجب ضدان بود از حرکات  
ریاضیات است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر کرد  
به نفس عظیم متواتر و بعضی ازان شامل جمیع بدن باشد مثل سار و  
و درشتی نسبتن و گشتنی گرفتن و بعضی خاصست بعضی مثل درخت  
اعضاء صند را و اواز گوش را و نظیر در شیا و دقیق چشم را



و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن خطر بود و تدریج آن در حفظ  
گفته شود **فصل** در خواب و بیداری خواب به سکون و دوری از حرارت خیزی  
متوجه باطن شود و جمع گردد و جهت تسخیر و هضم خیزی که از استعداوان باشد که چشم  
و اتعویق قوه طبعی کند و تحلیس بدن از فضلات و استراحت قوت نفس را  
و از الایجاد و ماندن قوت نفس را راست و منکر گردد و اندک سبب تهاجر بخارا  
و افراط در آن موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تسخیر وجه و ضعف اعصاب و  
و شناسایی در رنگ و بی ناه کندی و خواب و در شستن این افعال مباد شود  
و بیداری به حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در موجب اضداد  
و غفلت عقل و صداع و خفقان و اضطراب و غلظت و نقصان هضم بود و از آن اثر  
سوداوی نو که **فصل** در ماکول و مشروب و آن دو قسم است اول  
در ماکول و آنکه هر چیزی که وارد بدن میگردد و میان او و اجزای بدن فعل و  
و الفعالت پیدا می شود و از شش قسم میزول نیست باعدای مطلق یا عذای  
باوای مطلق باوای غذای باوای سسی یا سسم مطلق یا عذای مطلق  
آنست که از بدن تغیر شود و بدن را متغیر گرداند و تغیری که خارج از طبع بود  
و شباهت بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن تغیر شود و او را  
متغیر گرداند کیفیت احسن و شباهت او شود و غذای سست او بر ذرات  
غالب باشد اگر و او سست غالب بود و از او غذای مکنیز

دوای مطلق است که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کننده می نامند  
 و دوای سببی است که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداننده می نامند  
 اگر کار باشد تحلیل روح و اگر بار بود موجب بلکیت باشد و ماکول  
 بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند اگر اثر انجیمه دارد بدن شود کیفیت تغذیه بود آنرا  
 دو اکوئید و اگر ماده فقط غذا اکوئید و اگر صورت فقط بود و ذوالخاصیت  
 کوئید و این ذوالخاصیت اگر مرکبی موافق طبیعت بود و تراق کوئید و اگر مرکبی  
 موافق باشد فایز بر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سیم کوئید و اگر اثر  
 کیفیت بود و دوای غذائی و اگر کیفیت صورت بود و دوای خاصیت  
 و اگر ماده و صورت بود و غذائی و ذوالخاصیت کوئید و اگر اثر آن ماده و کیفیت  
 و صورت بود آن را غذائی و دوای ذوالخاصیت کوئید بدانند غذائی  
 مینو و لطیف و کثیف و معتدل و غیره که از آن کثره غذا و قلیل غذا  
 معتدل و غیره که از آن مجموع کثیف و رقیق و کثیف و معتدل  
 مجموع است و معتدل سیم بود حاصل ضرب سیم در سیم و سیم در سیم  
 و مشروب و درود و عشت است **بخت اول** در آب بداند چون  
 غذا وارد بدن گشت ناچار او را سبب رقیق و مرقی باید تا مصلحت  
 قبول مضم و نهج در و پیدا بد و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزی  
 که از نو این فایده حاصل شود آب باشد و آنرا فواید می نامند

بخت اول در سبب مطلق است که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کننده می نامند

مثل عذرا

مثلما قطت رطوبت اصلی فضا رت و صفای لون بدن و طلب  
و تبرید اعضا و تطهیر حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط  
در موجب سستی اعصاب و قوی کثمت شود و بهترین آب  
آب شیشه است که بر کل غا لنس یا بر سنگ جازی کر د و منبع آن در  
دار بلندی میخدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم شود و زود کدر و  
وصافی گردد و در شمال یا صبا بدان در زو افق آب بدان تابد و هر چه  
در و بخوشا ندر رود و میرا شود و موجب ثقل معد و نشود و سبکبار که با نیا  
تشنگی نباشد و مجموع این صفات در آب سبیل موجود است و آب  
بامان لطیف بود و خصوصاً که در تابستان از ابر را عدد بار و اما از نیت  
کثرت رطوبت و لطافت زد و منعش شود و اصلاح آن طبع است و آب  
کار بر ثقل بود و آب چاه از آن ثقل و مضرب بود و آب نری و آبانی  
مضر بود و آب معدن اگر از معدن جذبی بود و قوت احتیاج کند و  
نصف صیدان و لغت الدم کند و نوشا در می مطلق و محلی بود و  
و در نیت قوت معد و در احتیاج کند و بولتی و تلخی مزال خوش  
و شفت آرد و کبریتی تلکین طبع و نفعیه حکم کند که نفعیه معد و  
او بود و قولنج بکشد و طبع نرم کند و آب سرد و مفوی معد و منبه  
شد و جو و در سنگ عطرش آب بر ف و بخ اعضا عصبانی را

مضر بود و کثرت دوم در شراب اگر چه در کلام مجید بر منع و تحریم آن اذعان  
و مباشرت آن از ضمایه کبایر است و اخبار و احادیث و روایات  
دارد شده اما چون شسب در معالجات بعضی وقتها بدان محتاج میشود  
خصوص که شرح نیز بشطی مخصوص <sup>مخصوص</sup> فرموده است و اکثر خلایق در آن  
شروع نمایند و بدلیل منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرت  
بنابرین مقدمه در انواع اوجب زبان و طعم و لون و رایحه و قوام شراب  
میرود اما محسب زبان بدانکه از ابتدای ظهور کمالش با طعم و لون  
دارد و تا نامی متوسط گویند و بعد از آن حکم کند و در وقت غدا  
بسیار بدوشن فریب کند و مناسب محروم و اوقات عاره باشد اما کینه  
زبان دارد و اسهال و نفخ از نو تولید کند و کینه زود و لغو کند و لطیف و قطع  
اغلاط غلیظ کند و بلغمی مزاج و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس  
کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار لون بهترین لون شراب  
احمر نام است پس با قوتی و آنچه زود بود و مار و کم غذا باشد و زود <sup>تغذیه</sup>  
و خمار آورد و بعضی نیکو غذا دهد و نه طیب کند و اسوددترین انواع  
اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیگر کوار و دیگر و غیر  
مضر بود و شراب تلخ مار بود و زود و لغو کند و احش را مضرت باشد  
و قلیق تقویت معده و خشک کند و لغو است و بر امفید بود



حاصل می‌گردد و باغ را مضرب باشد اما اعتبار را بر این است که طبع الیه  
تقویت و تقویت می‌کند و معده تقویت کند و باغ را طبع می‌دهد باشد  
و عدم الیه درستی کند و منتن بنایت بر باشد و موجب فساد و باغ را  
اعتبار و قوام شراب غلیظ و کدر و کدر و سده آرد و رفیق و صافی از نوری  
که باشد نیک بود و سکر و خمار آن روز را می‌شود و مجذوف غلیظ اما تند می‌شود  
جگر و معده را می‌دهد بود و لیکن قبض و نفخ و صفرا پیدا کرد و دوشانی کرم و  
دسمن بود اما غلیظی حار و مقطع بود و وز و نفخ و کندی و آرد و وجع الم  
منفید باشد اما صداع و شب آرد و خرابی می‌دهد و غلط انطواء بود و ریا و  
از آن تولد کند اما شمیم بدن کند و از جوهر مثل زرع و الم سازند و کسب  
مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب ضرر قانوق  
اما اسکا کند اما منفعت شراب فلفلی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی  
منفعت نمی‌تواند بود که قوت و بد قوی را یا فانی بود یا بدنی اما منفعت  
لفانی است و در و رشت او و از راه افکار فاسد و ترغیب است  
و سخاوت و منع و حشمت و دفع سوء خلق و جودت فیهن و ذکا و صفای  
خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون است و برایت و اشتراق آن و  
انگاش حرارت غریزی و تقیه مدام و محاری و تقویت هضم و لطیف  
و رفیق و تقویت اخلاط و استحاله لغیم با خون و کسر غایله سودا و عیانت

طبیعت در دفع فصولات مثل قی و سها و عرق و ادارا مقررست  
 او است که از اله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع کمالات است  
 و تیز انسان و دیگر حیوانات باوست و قوی را اغنیف میکند و  
 در اکا تفناتی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارغای اعصاب  
 و مفاسل و صدوش غفلت و نسیان و غش و فانی و غیر کلام و  
 و شکل و نقل و حواس و غیر آن از تو کند **فصل** **در احتیاس و استغناء**  
 بدانکه احتیاس در استغناء و احتیاس مفروض موجب شده و غفلت و تولد  
 حیات است و سقوط شهوت طعام بود و بدن و حواس را اقل کند و  
 از استغناء متعارف جماع و حمام است در آن شروع میرود اما جماع فعلی  
 که بر قوت و صحت جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبادا او  
 قوت تخمیه و باعثه شهوانی است و محرکه که تعدیان عضلات میکند و قوت  
 حیوانی که ارسال حرارت و روح و روح بدان عضو می کند و قوت طبیعی که تولید  
 ماده منی و اعاده و دفع آن میکند و اقیان خود مخصوص بدین فعل است باین  
 باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال قوت که هر یک  
 متعلق است به پنج طبیعی بی افت صادر شود و هر چه ازین افتات  
 ظاهر شود موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال  
 در بدن و انواع و اشکال استعمال کند موجب اتلاف حرارت

در دفع فصولات

غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع مساوس و امراض سوء آوی و رطوبه  
بود و دفع امتلا و نقل بدن و کلال هوا کس کند و کس آن موجب شد  
اندا این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و قبول بدن و امراض  
شود و اعضاء عصبانی را مضروب و اما حمام فعل طبعی این سخن است بوسیله  
و طلب کند بوسیله آب و استعمال حمام و افعال بدن از آن بحسب  
و امکانه شته و در وقت اول سیر و در طلب بود و در وقت دوم سخن در طلب  
بود و در وقت سوم سخن در مجفف و استعمال حمام اگر ابدال بود و موجب تصحیح  
فصل است و دفع آن و تصحیح مسام و تغذیه و تسخیل بدن و انتشار حرارت  
غریزی و شهوت غذا و تمکین مجامع و دفع کلال و خفت بدن بود و در  
موجب اندا این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم  
شهوت جماع و اعضاء ضعیف گردد و استحمام مایه سرد و در وقت  
و در وقت اول و قوت اعضاء و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان  
محروری مزاج و التذاعلم بالعبواب **باب دوم در استباب غیر ضروری** مثل  
برد و فصل اول در استباب ملحقه بستر ضروری و آن پنجست  
و اخلاص و عادات و صناعات و داروات خارجی انسان از آن جمله  
که او را تأثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی اشخاص در سنی  
سنگین و مرخص باشند چون اشغال پس دیگر که قوی و میگردند

و بالعکس چنانچه محرومی مزاج که در سن شباب ضعیف در سن کم  
 قوتی کرد و در سرد مزاج بعکس این بود و در جابجاس چهارست  
 اول سن نمودن از آن سن جدا شد گویند ابتدای آن سن طفولیت  
 و آن زمانی است که مولود را استعداد حرکت نباشد و بعد از آن سن  
 صبی و آن بعد از نعوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بعد از آن سن  
 تر عریض است و بعد از آن سن غلامیت و از آن زمان گویند و آن وقت  
 بلوغ باشد و بعد از آن سن فنی تا قریب سی سال که آن سن شباب  
 دوم و قوت و از آن سن شباب گویند و او بعد از انقضای سن  
 نمواند تا قریب چهل سال و حرارت در صبی و شباب برای کمال  
 در کمیت متساوی باشد اما حرارت در صبی و او اشد کثرت رطوبت  
 نباشد و در شباب کثرت رطوبت شدید و ماد بود و چنانچه از آن  
 مزاج خشک را اعلی حد مشتعل گردانی در نارین متساوی است و کمیت نسیم  
 سن کمولت بود و آن از انقضای سن و قوت است تا قریب سی سال  
 و در این سن حرارت در نقصان و بیعت و در نرید بود و چهارم سن  
 شبنم خفت است و آن از انقضای سن کمولت بود تا آخر عمر و در این  
 سن بیعت غالب میشود و برودت بسبب رطوبات غریبه  
 و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان

این حکم منقول از ابو جعفر



و حدیث درین دگرگشت کلام و عیبه الفعالات دلیل حرارت بود  
و صب و طاعت و غوطه و قار و بطو الفعالات دلیل برودت بود  
و هم فصول منفعه است شدت رایحه و صبیغ آن دلیل حرارت بود  
و ضیاء آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر طوبی کثرت  
بر بر حسب فصل دوم و علامات املا و آن زیاده و کمیت اخلاط  
ردیه و صالح بود و علامات املا مجمل نقل اعضا و ضعف اشتها و انتفاخ  
عروق و املا بطن و الصفای و غلط قار و زه و کلال البصر و اما علامات مفصل  
علامتهای غلبه دم نقل سرد و غلیظ و تشنگی و نفاس و کدورت و بلاد است  
و علامات درین و درت لون و زبان و ظهور شور و رفتن خون از موضع  
سبیل الاغذای مثل مینی و بن دندان و تخم چهره با سرخ بود و علامتهای  
غلبه بلغم یا بن لون و سستی و نرمی بطن و برودت اعضا و کثرت بزاق  
و قلت غلظت و ضعف هضم و جثا ریش و کثرت خواب و بلاد جوی  
و تخم آتش و چیزهای سفید بود و علامتهای غلبه صفرا صفرت لون چشم  
و تلخی درین و تشنگی و ضعف اشتها و غشیان و قی صفرا و خشنود زبان  
و خشک منخرین و تخم شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامتهای غلبه سودا  
تیرگی و خشک بدن بود و غلظت و سودا خون و مشورت کاذب و کثرت  
افکار و دوستی و خوف و تخم دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود و علامتهای

و نیز فرآن حرکتی است از راه عیة روح که عبارت از قلب و شش و ریه ها باشد  
 بر بنفیه که سبب از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکون و نفس و لبط او جهت  
 جذب لنیم و دفع و دفع است و وقت آن نفس لب و لبط و جذب است  
 طول و عرض و عمق و بر یکی از طرف افراط و تفریط و وسط و اینک اولم نفس  
 نه است چنانکه اول یا خود است از مقدار سبب اطوار وقت ام لبط ان نه  
 است اول طول است و او آنست که اجزای او در حال حرکت اکثر در طول  
 محسوس شود و سبب آن شده حاجت ترویج بود و گاهی فیت لم و سبب  
 جلد دوم قصیه و او در مقابل طویل بود و شکویم معتدل در قصر و طول بود و چهارم عرض  
 او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود و سبب آن خلوع و رقی  
 و رطوبت الت بود و پنجم ضیق است و او در مقابل عرض بود و ششم مقبل  
 بود و در عرض و ضیق بقیم شما بین است و او آنست که اجزای او در عرض محسوس  
 و سبب آن شده حاجت مطاوعة الت بود و ششم مخفص است و او  
 در مقابل شما بین است بود و ششم معتدل در شقوق و انقباض و از ضرب این  
 بیست و هفتم حاصل شود و اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است  
 اول عظیم است و آن بنی طویل و عرض عمیق بود و دوم صغیر و او در مقابل  
 عظیم بود و شکویم معتدل در عظم و صغیر باشد چنانکه غلیظ است و او آنست  
 که در عرض و شقوق زیاد بود و جسم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم

در افراط و تفریط یعنی طول و عرض و عمق و در یکجا از طرف افراط یا تفریط و سبب او بود

ششم معتدل در غلظ

ششم معتدل در غلط و وقت بود جنب و م تا خود است از زمان حرکت  
و ان **قسم** است اول سریع و او **انست** که زمان حرکت او بقایا  
کو تا بود و سبب این شده حاجب باشد و ضعف قوت دوم بطی و او  
در مقابل سریع بود **سیوم** معتدل در سرعت و بطی **چهارم** سیوم تا خود است  
از زمان سکون و ان **قسم** است اول متواتر است و او **انست**  
که زمان سکون او کو تا بود و سبب شده حاجب بود و ضعف قوت دوم  
متفاوت و او در مقابل متواتر است **سیوم** معتدل در تواتر و تفاوت  
جنب **پنجم** تا خود است از قوام الت و ان **قسم** است اول  
و او **انست** که انست با غماهی تمام حرکت اسباب او را فرو نشاند  
و سبب این پیوست رک باشد دوم **لین** است و او در مقابل **صلب** است  
**سیوم** معتدل در صلابت و لین **چهارم** تا خود است از **صلب** است  
و ان **قسم** است اول عار و سبب این اسباب مسخنه بود دوم  
و او در مقابل عار بود **سیوم** معتدل در حرارت و برودت **چهارم** تا خود است  
تا خود است از امتلا و خلو و ان **قسم** است اول متملی و ان چنان باشد  
که در اندرون عروق بجزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب این  
امتلا بود دوم خالی و او در مقابل متملی بود **سیوم** معتدل در خلو و امتلا  
جنب **پنجم** تا خود است از کیفیت وقوع و ان **قسم** است

صغیر

و در اینجا برادران که  
نیکوکار و طایفه  
که به





در صورت مایل  
در جهت مایل

تفاوت کرد و چنانچه گویند در جهت و در کبار انسان تا سی سال و چهل  
سال متعینی نشود اما اجناس مزاج انات بر طوبت و برودت مایل  
باشد و این نیز باعتبار اغلب بود و نه اگر کل و احد من الذکور به نسبت  
با کل و احد من الاناث چنین بود اما مضاعفات هر قسمی از آن موجب  
امری شود مثل آنکه هر ضاعی که در آن مجاور و مباشر باشد و ممکن  
فصارت موجب طریقت شود و ضاعی که در آن مجاور باشد  
باید بود همچون جدادی موجب غلبه و تحقیر بود و اقراط در آن  
لبس کثرت تحلیل موجب غلبه شد و و ضاعی که در و مجاورت  
کل باشد موجب بویست کرد و مثل کلاری و طیبانی اما عادت  
از آن جمله است که نزدیک آن معتبر مزاج بود و مراعات آن ملاحظه  
صحت و استقامت مزاج بود اما عادت مذمومه مثل آنکه کسی  
عادت بخیری کرده باشد که موجب مواد فاسده او خواهد بود و اگر  
بلکی از آن دفعه باز آیند موجب ضرر و تغییر مزاج گردد پس تندرج  
از آن باز آیند و از چمنت گفته اند العادت لطیفه نایه اما و از او  
خارجی مثل قنار دات و اطلیه و کما دات و مشهورات بود که هم ملاحظه  
صحت و هم معتبر مزاج باشد و تغییری که از مشهورات حاصل میشود از دیگر  
نشد و آنچه طبیعت است بواسطه مناسبت با روح و عینت خود

مغوی و جاذبه و محنت است و آنچه گریه بود و بالعکس و از آنجا که قوه باطنی است  
 که موجب تحلیل رطوبات و استنقاع و نفوذ و صداع بار و رانقاع بود  
 و همچنین انداختن در رمل گرم امراض رطوبتی را نافع باشد و استنقاع در  
 زیت تشنج و اعیار امفید است و مثل تشنج بروی که موجب  
 انقباض قوت و از آنکه گرمی تسبب میشود خصوصاً که کلاب بود آن  
 در نعلید سباب عوارض بدنی نه اگر سباب حرارت حرکات  
 بود همچون حرکت ریاضت و ملاقات سخفات از آنکه دید و او بر خور  
 نجسب خارج و تکالیف مسام و غفوت اعلاط و سباب برودت  
 حرکت و سکون مغزین بود و استعمال سردات و اخلاط و خارجی  
 و فحایت اعلاط و افراط در استعمال سخفات و افراط و تغلیل و کثرت غذا  
 و سباب رطوبت استعمال طبابت بود و کثر الکل با وجود هضم و سکون  
 و نوم و اجتناب محملات و محففات بود و سباب ملاست اند  
 داخل مثل تناول طبابت و مولدات اعلاط رطوبه لرزه بود و از خارج  
 مثل استعمال مؤمر و عن و اطلیه محل و هوای نرم و سباب خشنوت  
 ملاقات محملات و محففات با فراط و قبالیات بود و خارجی و داخلی  
 و سباب استفرغ قوت و افراط و ضعف ماسکه و قوت ماده  
 و توجیه لمبعت بدان طرف و سباب احتباس قوت ماسکه

فکر بدنی بود  
 همچون  
 در بر خور  
 و سباب  
 و محففات  
 و سباب  
 و سباب  
 و سباب

و صفی زانو

وضع و افق و غلط و از جهت ماده بود و توجه طبع بظرف دیگر و نسبت  
شکل تصور قوت مصوره یا روت مبی بود در اصل خلقت ناروات  
افعال از جم بار دانت تقیط یا غیرت حرکت طفل در وقت خویش  
یا ضربه و سقطه و مثل آن بود و حساب شده حد و شجری غلط بود  
مباری از خلط و طفل با التام منفذ یا التباک مجری بود اوسط ضاعطی یا مجری  
و حساب الساع مجاری صوف یا سکه باشد یا شدت حرکت و افق یا  
ادویه مقیم یا غیره و حساب زیادنی مقدار و عدد و کثرت ماده و شدت  
قوت جاذبه باشد و حساب التنبال مقدار و عدد و در اول خلقت التنبال  
ماده یا صغیر مصوره بود و بعد از خلقت بسیبی حساب خارجی بود مثل  
قطع و تامل و حساب و وضع مقیارت عضوی بعضوی تشبیح یا التام  
با ولادی باشد و بمباعدت عضوی از عضوی تشبیح یا التام  
باشد یا ولادی باشد و حساب تفرق التصال از داخل ماده اکمال یا محرم  
بالذاع بود یا امتلائی محرم یا شده و افق نه بر مجرای طبعی یا حرکت غنیه یا  
التغی و رمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشتیدن بر میان و مغلتن  
باشد و حساب قرحه جراحت بود که منفج کرد و یا و رمی که منفجر شود  
بیسره که مناکل شود و حساب ورم امتلا از اخلاط بارزاده ریخی یا  
مائی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل الساع مجاری یا جمعی

شدید بود و اسباب خلق نماید که بدنی بود مثل فیله که از غلیظه خزینه  
پیدا شود و یا امری خارجی باشد مثل ضرب و سقوط و اسباب و جمع که عکس  
از اجناس و ادراک مبنای بود و من حیث هوناف سور المراج مختلف  
بالتفرق اتصال و چون اوجاع مختلف متعدد است اسباب نیز متعدد  
و مختلف بود و اوجاع مشهوره بازده است اول حکایت و سبب آن  
خلطی حریف با آن بود و دوم شستن و سبب آن خلط خشک است  
سوم نارس است و سبب آن ماده تیره و باریکی بود که معش بود  
از جهت عرض چهارم معدوم است و سبب آن خلطی باریکی بود که معدوم  
با غلظ بود و از جهت طول پنجم صاعط است و سبب آن ماده رخی بود که  
حای بر عصبونک کند ششم منفی است و سبب آن ماده بود که میان  
عصل و عشا حادث شود و هفتم کسرت و سبب آن ماده رخی بود که با  
عظم و عشا حادث شود و هشتم رخوست و سبب آن بود که معدوم حاصل  
باشد نهم مانع است و سبب آن ماده غلیظه باریکی بود که میان طبقات الحفا  
واقع شود و دهم سلی است و سبب آن همان سبب که در ثانی است  
فرق میان او و میان ثانی است که ماده مانع را نفوذی بود و چنان  
محسوس شود که عصور اسوراخ می کنند و ماده سلی در آن موضع  
مقیمتس شود و باز دهم خدر است و سبب آن خلطی باریکی بود و یا انسداد



منافذ و معنای دوازدهم ضربانی است و سبب آن در می مار بود و در  
حساس سیزدهم اعصابی است و سبب آن بالقوب و دوازدهم اعصابی نسبی  
کویند یا غلطی بود و دوازدهم اعصابی تدوی کویند یا غلطی را دفع و از اعصابی فرو می  
بسیب می باشد و از اعصابی ریخی کویند چهاردهم دفع است و سبب آن  
غلطی مار بود یا بر دهم فصل است و سبب آن ماده بود و در عضوی غیر حساس  
که در غشای حساس فصل کند یا سبب در می بود که در عضوی حساس واقع شود  
و حس عضوی را باطل کند همچون سرطان غویا باشد و اسباب سکون و جمع قطع  
سبب موجب بود و بحالات مستغرقیات یا مخدرات و خواب هم از کما  
و جمع نوز و بحقیقت ممکن و جمع قطع سبب اسباب تخمه و امتلا از دو  
میر و نیت با بری خارجی مثلا استعمال مرطبات یا تو فرط است فصلی  
و موانع تحلل با بری داخلی بود مثل ضعف یا ضمه یا دفعه بود یا ماسکه یا صحنی بخار  
و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا دارد و جرم عضوی شود  
یا دارد و روح یا دارد و قوت و اگر در در عضوی شود و سور المزاج و سور المزاج  
و تفرق اتصال بود و اگر در روح میشود و سور المزاج و تحلیل کمزرت است و غیر  
و اگر در قوت شود و نیز از اسباب ضعف بود و اگر اعتبار اسباب  
فنا و هوا یا لوکل و لبر از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات  
غیر طبیعی با سببی مضعفه بود و همچو عشته یا لب یا پوستی مشتبه با سبب

فواق یا پس یا فضول مودی به تیرید همچون نافض یا مودی بلین همچون شمشیر در گوی  
که طالب خروج بود همچون اختلاج **معالجه چهارم در احوال اعراض و علاجات**  
و این مقاله پیش حکم دو باب است **باب اول در احوال و اعراض در اول**  
بدن انسان را بعد برب جالینوس است ماست صحت و مرض و نیت  
ثالثه اما صحت یعنی طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان سلا  
صادر شود و مرض یعنی غیر طبیعی بود که بواسطه او موجب است افعال بود که  
ثالثه یعنی بود که نه در صحت بود و صادق و نه در مرض زیرا که حالتی است که  
افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و ناله  
و دیگران و غیر آن یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی و احوال نیست  
با شخصی در دو عضو چون حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما در دو جنس همچون  
صحت مزاج و مرض نه که یک یا صحت خلقت و مرض مقدار را مجتمع شود  
اما در وقت همچون شخصی که در تابستان یا در سرش تاب  
صحیح بود و در زمستان یا در طفولیت سن مرخص بکس این اما احوال  
بیش شیخ رئیس صحت و مرض نیست و میان ایشان واسطه  
نیست و بر تقدیر شوق و واسطه در حد یک و گفته است خللی نیست اما  
عرض یعنی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب افتی شود و او تابع مرض  
باشد و شاید که عرض نفس خود مرض باشد همچون صداع که عرض جمعی

و گفته

و بعضی چیز در مرضی باشد و شاید که عرض سبب مرض باشد همچون جمع قویج  
که سبب عیشی میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد چون  
حمی و سعال که عرض ذات الجنین باشد و چون تحکم شود و نفقش مرض باشد  
و سبب الفصد اعزق میشود و بواسطه اتقفا حرکت عینقه و سبب که عرض در حبه  
ریست و سبب ضعف معده میشود و نفیس خود مرض باشد و بدانکه مرض با میزد  
بود و یا مریب و مفرد و سبب سست اول امراض سوء المزاج سازج بود  
یا مادی و جنسی دوم امراض تکریبست و آن چهار قسم است امراض خلقت  
و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن  
است که شکل عضو از مجاری طبیعی متغیر شود و بخشی که نظر باشد مثل اعوجاج حقیق  
و استقامت معوج دوم امراض مجاری یا آنکه فزاع شود و مثل اسهال و عصبه  
موجوده یا آنکه شعله مثل خناق که آن شکست من منافذ نفس است میشود  
کرد و مثل النیداد و عفون کبد و غیره سیوم امراض تجاولیف با آنکه نزدیک  
شود و مجاری کشین با کوجا که در همچون فقر معده یا خالی شود و همچون غلو  
تجاولیف قلب در فرج مهلک یا ممیلى کرد و منفعد شود و همچون صرع  
و سکه چهارم امراض صفایج است همچون طاس معده و خشونت قصبه  
ریه اما مرض مقدار نیز مادی و عینوی خاص بود و همچون عظم لسان و دار الفیل  
و نیز مادی عام بود و همچون سمن مضطرب و بنقصان خاص بود و همچون ضمور

چون

و به عام بود همچو برال مفطر اما مرض عدد و نیز ادنی طبعی بود اصبع زائجه یا غیر طبعی  
همچون حلق یا نفعان بود همچون قطع اصبع یا نفعان ان در اول طقت  
اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از موضع خود بجای یا غیر طبعی  
از اراض مفزده لفرق الفصال است نهام مرض بحسب موضع مختلف بود  
اگر لفرق اتصال در جلد باشد خدش و سح کوبند و اگر در لحم باشد حرج  
اگر متعادم و منفج شده باشد قرحه کوبند و اگر در عظم واقع شده باشد کس کوبند  
و اگر بر مرض بود و صرع کوبند و اگر بطول بود لفرق و در غرض است اگر بر مرض بود  
سح کوبند و اگر بطول بود لفت کوبند و در عصب شق و شرج کوبند  
و در عروق تبر و شق اما مرض مرکب است که از اجتماع اراض حادث شود  
همچو سسل که از جمی دق و قرحه ریه مرکب است و شمییه یعنی اراض بحسب  
بود همچون دار الفیل و دار الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الحجب  
و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع و بد آنکه مرض اصلی باشد و یا  
اصلی بود و پنج باشد آنچه اول حادث شود باشد اول استدا و کند و تسکون اول  
ساکن کرد و تسکین است بعد از این که تسکین بود و یا بواسطه مجامعت بود  
بواسطه آنکه از عضو مأوف طریق بدو بود یا آنکه میان دو عضو یا خادمی  
و مخدومی بود چون عصب و دماغ یا مبداء فعل بود چون حجاب و ریه  
بافوق مجاری عضو مأوف بود چون دماغ معده را یا منصوب مواد



عضو چون بغل قلب را و پس کوشش دماغ را ورید کبد را  
و بد آنکه اوقات از منته در مرضی که بسلاست منتهی میگردد چهارست  
ابتدا و نزدیک و انتها و انحطاط ابتدا و مرض زمان ابتدا را گویند و ادامه  
که قدر اندک و زمان تراید و چون واقف باشند و نه را ید شود و فیکم  
زمانی انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط **باب دوم در علامات**  
**و دلائل** و ان شش بر مقدمه و شش فیصل است اما مقدمه بدانکه علامات  
النت که بدان کنند لال کنند باحوال بدن و افعال که از قوی ضار  
و این علامات و امارات یا دلائل نفس مرض کندیم چون عصب  
و اختلاف نفس نشان می که دلائل بر جی کند یا دلائل بر محل مرض کند  
مچون نفس نشانی که دلیل و مجاب بود یا دلائل سبب نفس کندیم چون علامات  
استلوا و یا علامت ملازم مرض بود چون طار و ضیق و وجع خفس و غیره یا  
ملازم نبود و علامات یا دلائل امراض ظاهری بود چون لون و نمس یا دلائل امراض  
باطنی بود و این نوع مشکله است و موقوف بر معرفت تشیع است  
و استدلال بدان بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر محرک طبیعی بود دلیل افنی بود  
در مبداء افعال که قوی است و انت قوی دلیل افنه ان عضو بود که منظر او  
چنانچه دلائل افعال ارادی حسن بر حال دماغ و دلائل نفس بر حال  
قلب و دلائل لول بر کبد و بر از بر معد و امعاء و دیم موضع مرض چنانچه جمع

در وقت این که دلیل درم کبد بود و طرف السیر که دلیل درم طحال است  
شکل مرض همچون دالالت درم بالای شکل بدانچه درم بر مجرای کبد است  
چهارم بایست فرغ همچون بول در بارز که در باب خود یاد کرده آید چون لال  
بالفراغ است در پشت فضل یاد کرده میشود **فصل اول** در علامات مزاج  
بدانکه علامات و انبساط مزاج و هست **اول** تمسست اعتدال  
دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن کیفیت آن کیفیات اربع دلیل آن کیفیت است  
و دوم سبب سبب ملکی دلیل حرارت و طریقت بود و سبب سبب ملکی  
برودت و طریقت و نهال از طم دلیل برودت و پستی و از تخم دلیل حرارت  
و پستی **سوم** لو سبب باض لون دلیل برودت بود و حرمت و پستی  
دلیل حرارت و صفرت دلیل مضرا و مکودت دلیل سودا چهارم موی سبب  
و سودا و وجودت دالالت بر حرارت مزاج کند و شمرقت و حرمت  
بر اعتدال و صدهوت و باض بر برودت **چشم** همت اعضاست سبب  
و سینه و غلم تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و صدان دلیل برودت  
ششم کیفیت الفعالات است **سخت** الفعالات ان کیفیت از  
کیفیات دلیل بر غلبه ان کیفیت بود و مهم افحال طبیعی است از افحال آنچه  
کامل بود دلیل بر اعتدال بود و آنچه مشوش و سرع بود دلیل حرارت  
و کثرت بیداری دلیل پستی نعم افحال الفانی است طیش و حرارت

دلیل بر اعتدال مزاج بود و میل آن کیفیت آن کیفیات اربع دلیل آن کیفیت است

٤ وید  
 لیر و اف  
 قوالت  
 الکر  
 و  
 و

الملك الناصر

که حرکت او همچون حرکت عرش بود و یا در نیم ملتوی و او نیست که همچون  
رسمان بنماید محسوس شود و در آن دو نیم مطرقتی و ذوالقرنین  
گویند و او نیست که در قریع کند یا چیه صیه لرزان و حرکت القباض او  
محسوس شود شبیه حرکت مطرقتی <sup>۱۳</sup> سیر و هم مرتعد و او نیست که  
او همچون حرکت رعد محسوس شود و این دلالت بر سویی حال است  
**فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول اعراض الما نبض باعتبار**  
اجناس نبض فکور اعظم و اقوی بود و از نبض انما نبض جمالی عظیم و  
صریح و متواتر بود اما نبض باعتبار انسان نبض صبان بلین مایل بود و  
شباب مایل بعظم و قوت بود و وزن لایق بحیر و او نیست که در میان  
زمان القباض از انبساط مایل بود و در شبان زمان انقباض  
از انبساط اندک زاید بود و منشی شایع صغیر و بطی و متفاوت بود  
وزن لایق با ایشان نیست که زمان القباض از انبساط مایل بود  
باندک و نبض کمول الصغیر و بطور مایل بود و وزن لایق با ایشان نیست  
که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود و مانند او اما باعتبار فصول  
نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف  
مختلف و ضعیف و در شتاء بطی و متفاوت و نبض باعتبار  
بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار رتبه و نقطه در ابتدا و خواب



نبض صغیر و متفاوت بود و در پیداری اگر بطبع خود پیدار شود سریع و عظیم  
 بود و اگر فحشاء تا بایستی حاجی پیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود  
 و باشد که نفسش بود اما معتبار را نبضت اگر یک تنب نبض و نبض  
 و عظیم بود و متواتر و سریع و اگر یک تنب نبض در عظم و قوت ناقص  
 بشود و در سرعت و توان زیاد و اگر با فرط بود نبض دودی و غلیظ شود اما  
 باعتبار استحکام اگر آب گرم بود و باعتبار انباشت و تحلیل نبض نبض  
 سریع و قوی بود و اگر تحلیل نبض صغیر و متفاوت بود و اگر تحلیل با فرط بود  
 سریع باشد و استحکام باب سرد نبض در قوت نایز شود و در سرعت  
 و توان ترافض و اگر با فرط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت و اگر با  
 باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر  
 و در خوف و محالت عظم و بطی و متفاوت بود و در فرغ سریع و نبض  
 و غیر عظم بود اما نبض در اوجاء در ابتدا و جمع عظیم و سریع باشد و اگر نما  
 شود صغیر و متواتر شود پس دودی و غلیظ شود اما نبض در وررم اگر در دم  
 نبض شاری و صلب و نبضش بود و در انتها در سرعت و توان تر  
 افزایش و در وررم بارد نبض لطی و متفاوت بود و در وررم لهن موی  
 و در وررم صلب شاری بود **فصل پنجم** در قاروره و ان را قفسه  
 مگویند و استدلال بدان باعتبار مهنت جنبش و جنبش اول

در وررم و در قفسه و در قفسه و در قفسه



و اولاً لیس بر شراق ملغم کند و بول السود با لکه دلیل حرقه مواد مایه است  
غریزی و نباتیت بد باشد خصوصاً در پیشانج و لثه و ابتدای حیات اما اگر  
از تمام غریزی سیاه مثل البکابه و الترقی و مویز و آنرا اعتباری نباشد طبقه  
پایین است و آن دو قسم است اول نفوق و شفاف است و آن دلیل بر درخت  
و مویز سیاهی نیست از لایحه بود و دوم ایضاً حقیقی و آن اضاف است اگر مخاطی بود دلیل  
غلبه بلغم و اگر آن دوسومی باشد و با مختصن بود دلیل فو بان باشد و آن در اضر  
وق باشد و قحطی باشد و دلیل قروح آلات بول باشد و قحطی بی مده جمات  
و مواد خام بود و در ماصی بی رسوب نباتیت بد باشد و اگر مثالی بی دلیل  
بحران ابرین لغنی باشد و آنچه مشایه است و شرب بود و در ابرین ماره و دلیل کثرت  
و از الوان بول بکی است که مشایه است که لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه  
و دیگر است که مشایه بون نیست باشد و آن دلیل بد بود و خصوصاً که منتن باشد و جنس  
دوم از دلایل قوام بول باشد و آن شش قسم است اول نفوق و آن دلالت کند بر  
برودت و عدم نفخ و ضعف کبد و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط  
و عدم نفخ بود و باشد که دلیل نفخ مواد غلیظ یا اتقی و اورام بالاضاحه شده باشد  
و غلط و رقت بول اگر تند ریج کم شود و نیک باشد و اگر متادی کرد و خصوصاً در حیات  
حاله باشد سیوم معتدل و غلط و رقت و آن دلیل نفخ نام و حسن حال بود و جنس سوم  
رایج بول است و آن شش قسم است اول عید الرانجه و آن دلیل قسوه مجاری

بروده مزاج بود و نقصان حرارت غریزی و دم منتهی دان دلیل فروغ مجاری بود  
و یا اخلاط غفنه شکویم حاض را یکی و آن در مرض حار دلیل موت حرارت غریزی  
بود یا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از نواد بارده حادث شده  
باشد چهارم طوار را یکی و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حرلیف را یکی و آن دلیل فساد  
مغز بود ششم زهیم را یکی و آن زهیمت ناک بود و آن دلیل فساد  
رطوبت بود جنس چهارم فزوره است و ماده زید رطوبتی لزج بود و دلیل  
آن یکی بود که در جوهر لول باشد و سوا و شغرت زید و دلیل بر فساد بود و علت آن  
دلیل لزج و کثرت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت جنس پنجم فله و کثرت  
لول است و آن اگر کمتر از آن باشد که میاید به نسبت یا مشروب و دلیل غفنه  
استقبا با اسهال یا تحلیل مغز بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل  
استفراغ رطوبات زیاده بود یا فو بان اعضا بود جنس ششم صفا و کدر است  
و آن غیر فنت و غلط لول بود و کدر و دلالت کند بر اشتغال طبعیت بر خلط  
یا بر سقوط قوت و مافی دلالت بر عدم نفیج کند جنس هفتم رسوب است  
و رسوب جرمی باشد که از مائیه غلیظتر بود و از رقیقتر شود خواه منسوب باشد  
خواه معلق بایستد و استدلال از دوازده وجه بود اول از جوهر و آن غلیظی  
باشد و با غیر طبعی یا طبعی سفید باشد یا زرد و متصل الاضراس و متعلق و بی من است  
بود چون تحرک کند و در غیظ شود و متفرق گردد و در رسوب شود



دلائل کینه بر مضم طبعی و نفخ تام اما غیر طبعی نازده قسم است و هر یکی را  
اسمی است <sup>اول</sup> خراطی و آن همچون ضفایج بود و اگر کبار باشد و متعار  
اما کبار را تمیحه سرخ باشد از قروح کلکیه بود اگر قروح کلکیه ناست بود و دلیل نرسیده  
شکل ملغنا بول بود و اگر کمد بود یا شبیه بوس یا پی بد بود آنچه سفید باشد  
دلیل قروح و هر بنانه بود اما متعار اگر سفید بود و خالی کونید و دلیل مرطوب  
با دوان اعصاب بود اگر مریخ انرا اگر سنی کونید از کید و یا از کلکیه اید یا دم <sup>دوم</sup>  
دوم و شیشوی سوزنی کونید و از خالی خورد و تر بود اگر سفید باشد و دلیل دوان یا  
حرب بنانه بود اگر مریخ یا سیاه باشد و دلیل اخراق خون باشد <sup>سوم</sup>  
و آن شبیه بخیر گوشت و سبب آن سبب کرسنی بود و چهارم سبی  
و آن بخیر جربی باشد و دلائل کینه بر دوان شحم یا همین شحم مدی و آن  
دلیل الفی و دومی بود و با قرح <sup>چهارم</sup> ششم مخاطی و آن از اخلاط خام بود و ششم  
شغری و آن بخیر ناری موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت  
و <sup>هفتم</sup> حرارت غریبه باشد <sup>هشتم</sup> ششم شبیه بقطعهای خمیر و آن از ضعف معده  
یا امعاء و با اثر اول البیاض است هم رنگی و آن دلیل حضات و رملی بود  
اگر مریخ بود در کلکیه و اگر سفید یازد و باشد در مثانه و هم را مدی و آن  
همچو خاکستر ناید و البته اخراق ماده که بطل است منعقد شده باشد  
باز و هم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر مایه تمیز باشد دلیل ضعف کبد

کر  
بود

نقص

والافزود مجاری دوم استدلال از مکان رسوب و ان بستم است آن  
غمام و او است که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر قلت و کثرت میکند  
دوم معلق و او است که در وسط باشد و دلیل بر متوسط حال نفخ باشد سیوم  
راسب و ان اگر طبعی بود نیک باشد و اگر غیر طبعی بود بد باشد زیرا که دولت  
بر استحکام سبب میکند سیوم استدلال از وضع رسوب بود و دلالت بر کثرت  
رسوب محمود دلیل نیکو بود و در رسوب مذموم لعکس این بود و کثرت  
ویرانگی از ان از هضم و کثرت راجع بود چهارم استدلال از بصیرت رسوب  
مخالفت و مخالفت ان با بول دلالت بدان کند که از کبد و حوالی ان  
باشد و اگر متمیز بود و متمیز نباشد دلا که کند از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال  
از زمانه رسوب اگر بطور رسوب زود باشد دلیل بر هضم نیک باشد و اگر دیر  
لعکس این باشد و باید دانست که بول زمان سپید و غلیظ تر از بول مردان  
و بول زنان پس صافی بود و در وسط ان چیزی میجویند منقوش ظاهر بود  
و بول ایشان در ابتدا رطل مایل برت بود و در اثنای مایل بخره و بولانی  
نف مایل بسواد بود و بول میان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل  
ناری و متدل القوام بود و بول کمول مایل بود و بول شیخ سفید  
و رقیق باشد **ششم** در بر او استدلال بدان از خند و کج نشاندن  
از کمیت ان اگر زاید بود از فضل طعام دلیل کثرت خلط باد و با ان اعضا

نور و ابرو

بود و اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف واقع بود یا احتباس که در معده  
 قبولون عادت شود و در تمام از قوام اگر رقیق بود و لزج و دالت <sup>افراط</sup>  
 از حد کند و ترتیب طار و دلیل و بان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد و لا  
 برسد یا ضعف مجاری باسوی هضم با تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر نادر  
 نیامیخته باشد از تحلیل و مرارت یا پس از غلبه با طول مکث بود و اگر مرط  
 مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود <sup>مستقیم</sup> مستقیم شدن  
 از لون او بد آنکه لون بر از طبعی آنست که ناری بود و شدت آن دلت  
 بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم بود و پاشن آن از سبده  
 مجرای مرار باشد و بیم برقان بود و اگر بوی زیم از آن آید دلیل انفجار  
 فرجه بود و حضرت آن از مرار زنجاری و کرانی باشد و باقی دیگر الوان  
 بول باشد چهارم است <sup>لال</sup> لال از مہیات آن و مہیات طبعی ماو نیست  
 که جلی بود پس اگر مشغ بود همچون زبل کا و دلیل کثرت ریح بود و <sup>لال</sup> ریح  
 از وقت آن اگر پیش از وقت نفاس کند و در خروج سریع باشد  
 و دلیل کثرت صفرا باشد یا ضعف ماسکه و اگر تاخر کند و بطی <sup>ضعیف</sup> از  
 ماضیه یا دفعه یابرد و معا با تناول قلیض بود <sup>ششم</sup> ششم است لال از کحه  
 اگر نفع آن نراند باشد از آنجه معادست از غفونت افلاطون یا ذوبان  
 اعضا بود و باقی همچون رواج بول بود و <sup>دوم</sup> دوم است لال از زبد آن کنند

مهم

وزیدالست بعلیان اکثرت رواج کند و بر از طبعی متشابه الی غیر  
بود و معتدل باشد در وقت و غلظت و از قرق غالی بود و منتن و عریض  
الرایحه نباشد و سهل انحراف بود و غیر لایع فصل **ششم** در بحران  
بدانکه بحران عبارتست از تغییر عظیم که دفعا واقع شود و از مقاومت  
طبیعت یا مرض پیشه کرده اند طبیعت را سلطان و مرض را  
بدشمن مانی و بدن را مملکت و در بحران را برزق قال پس اگر درین  
سلطان که طبیعت است چه دشمن یا که مرض است بشکند و بر غالب  
و از مملکت براند آن را بحران نام گویند و این بحران موجب صحت شود  
بر روی و اگر سلطان غالب شود و لیکن نه خیال چه دشمن را بکشد و بکشد  
بلکه محتاج باشد مفاصلی دیگر از بحران ناقص چه خواهد و دلیل طولانی  
و اگر دشمن غالب شود و لغو و بماند که سلطان را نکند و مملکت را بدست  
فر اگر داند از بحران نام روی گویند بقایست بد باشد و اگر دشمن غالب  
اما محتاج نباشد که بکار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام بکشد آنرا بحران  
ناقص روی گویند و بدانکه انتهای مرض یا بحران باشد یا به تحلیل ماده  
تدریجی وقوع بحران یا انتقال ماده از عضو به عضو و این را بحران  
انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو نخستین نقل کند انتقال جدید گویند  
و اگر از عضو نخستین بر لیس نقل کند روی گویند و بحران محمود است



که در نهایت مرض بعد از نفع تام در روز باجوری واقع شود بحجران بدفع ماده باشد  
به انتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود بحجران مذموم ممکن  
این باشد و همچنین که در روز خنک و صاف که از طرفین بتیمه سباب جدال  
مشغول میباشند و اموری را به مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر میباشند در روز بحر  
تجرب اموری را به مثل اضطراب و سوء حال مرین واقع می شود و بحجرانی که بدفع ماده  
بقی یا به سبال یا عاف یا در اریا عرق دفع ماده کند و بر یکی را از این علامتی  
که دلالت کند بر آنکه طبیعت یکدام جهت دفع ماده خواهد کرد و اما علامت  
فی صنف نفس غمغشیا و تلخی دین و اضلاع لب و در معده و ثقل آن و  
تاریکی چشم بود و علامت سبال ثقل بطن و قراقر و در دلشست و عدم علامت  
فی بود و علامات عاف صمم و ظین کوشش و اشتغال سر و سرخی روی  
و خارش بینی و علامات ادرار ثقل منانه و غلظ و کثرت بول بود و علامات  
عرق نفس موجی و ندوة استفاح نمبره بود و بحجرانی که لعرق و ادرار واقع شود  
ماده رقیقه دفع کند این جهت بحجران که بدان باشد اگر اوقات ناقص بود  
که هر بحجران که در ابتدا از معض واقع شود و مهلک باشد و در وقت تراید چنان  
و در نهایت تمام باشد و در اخطا بحجران نباشد و در روزهای باجوری طریقه نیست  
که مرین را هیچ نوع تحرک نکند و روزهای باجوری میگویند اول آن چهارم  
مرضست و باشد که در امراض ماده تقدیم کند و در سیوم واقع شود و بحجران



و سخته و اشتها و سلاست عقل و ذهن و خلق و انقباض و انقباض و سلاست  
احمال مرض بود و در جمیات ظهور بشرات بر لب بینی و بجران حید و در  
بجران خواب شب اول و در خفت و راحت بعد از خواب و نفس  
طبیعی مجموع علامات تنگ باشد و علامات دیدیه در اراض خلافت این  
بشد و چشم در کوفتادن و کشاده ماندن و مان و نفس بی حدت  
کمری و سرد شدن گوش و تیر شدن چشم و اما نظر بر کجاست  
و بسیار انگشت در بخی کردن و مجده شدن لب و به پشت مار افشان  
وروی از مردم که او ایندن و دست در جابه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی  
بسیار و کم کوئی و اضطراب در غیر روزهای بجران و هر لحظه بر جنب نشستن  
و از بزرگ تر شدن ویرقان پیش از هضم و عاف و معزونی ظهور خفت  
و عطشه در اول مرض همه علامات بد بود و در جمیات حاده بر هم سودن  
دندان و برودت اطراف با حرارت تب و سبات و ضعف  
نفس و جمع احشا و حدوت رعشه و سواد زبان و بنور عدس سیاه  
یا بنفشه و عاوشیاه و اندک و لون سپید و سیاه مجموع علامات  
در پستی و تن بینی و حدوت خناق و غیر ایام بجران و طلب طبعی  
تاریک و سواد و خفرت و نیز کالون و نهان کفتن با سکون و در سیاه  
و نیز شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن

دکوشش و بول رقیق ایمن در سر سام و اختلاط عقل و برودت ظاهر  
با صفت باطن و کثرت و ماندن چشم مجموع دلیل مرک بود و بسیار بود  
که نزدیک مرک مرض و وجع ساکن شود و غبشتی سببی ظاهر و انقباض  
این باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و در ترک اثر فکند و ان  
نیز دلیل مرک باشد و علامات نکس گن شدن تب بود و وقوع بک  
و ضعف و عدم اشتها و غشایان و خست فزون و بیخواب  
بسیار و تهج روی و پشت چشم و صمغ بول و علامات طول مرض است  
و اعراض و کثرت اختلاج و اختلام در ابتدا مرض بود و الله اعلم  
فی التذکره از الحوادث و الافعال من علته الی الاخری اما انداز الحوادث  
چنان باشد که کسی را تغییر حادث شود در عادات طبیعی مثل شویط  
و جماع و بول و براز و عرق و ادر عادات غیر طبیعی مثل فی و رعاف و سعال  
دم بویاسیر و طشت مندر مرض باشد و خفقان و ایم مندر باشد مرک  
مفاجات و کابوس و دوایر و سکه و اختلاج بسیار به تشنج  
و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلفوه و نقل کلال بدن بکثرة غرق  
مندر باشد سکه و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان و  
و نفرت از روشنی مندر باشد بسیار و خوف و غمی سبب  
و کثرت فکر یا مهووده مندر باشد یا نوح یا و سرخی روی یا کمبود

و علامات مندر



و غلط مندر باشد بخدا م و تهج روی چشم استقاود و آم صداع و قیقه  
منزل اول آب چشم و شش و نقل و قند و در طرف راست مندر باشد نقل  
و نقل که کاه و خاصیه بگل کلیه و سقوط استهوا و قی و قی و وجه اطراف و قی  
و حکم مقعد و سبب که مایه خور و مندر بود و میو کسیر و حد و ش قویابی  
بسیار بر برص و بهق این ویلان طشت در زمان طاعون اسفالت  
شدن و بر آمدن عروق بدوالی و دوار القبل و کثرت زکام و نزله و الحیت  
و ذات الریه و سل و عروق و بلبل شدن و حقیقه و صفت بلبل و قی و شانه  
اما انتقال از علی بعلی ذکر جان باشد که اگر در حیات ماده صم حاصل شود  
و بعد از آن اسهال صفراوی دست و ده صم زایل شود و همچنین زرد یا بهمال  
صفراوی زایل شود و اسهال صفراوی نیز لطیف زایل شود و استسقا باها  
بلغمی مایه و شش و طب بجمی و جنون میو کسیر و سعال و برص خضیه و قی  
استسقا و طباس زایل کرد و همچنین در الشلب و زرد کرده و زرد و کز احضا  
بدوالی و دوار القبل زایل کرد و الله اعلم **فصل پنجم در طب علی مندر**  
**در حقیقه مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب باب**  
**اول در حفظ صحت و این باب مشتمل بر ده فصل فصل اول در تریز**  
جالی و مولود و بد آنکه هرگاه علامت البستنی ظاهر شود باید که از فضیله و حقیقت  
و قی و اسهال و قی و اخلاص و قی و ریاضت و قی و بویهای

احترام کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر ضری ازینا بحسب اضطرار بیاید  
 مضر نباشد و چون ماه هفتم رسد همان احترام از مرعیه دارند و یکسختین و  
 کلنگین لطیف غذا و القاط مشهور کل کنند اما موی باید که در خانه  
 معتدل نراند و چون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند  
 و ضرر و روغن بیالایند و بر آن نهند و موی در آب و نمک بشویند و خاک  
 آب بدن و بینی او بشویند و اگر آن آب بمحاق و شادانه و حلیه و قطره  
 باشد بهتر بود و بعد از آن با آب فایز عذب بشویند و انگشتی غسل در این  
 او نهند و در قحط آب جمدل بر ضروی گای خود نهند و بر فرق بندند و بخانه یک  
 برورش دهند و هر روز بر فرق او را تحریک کنند چند روز با آب فایز  
 اما رضاع بد آنکه شیر یا در به نسبت غیر طفل مناسب تری اخذ اگر  
 مادر هیچ المراج باشد ولیکن باهل روز نکند و شیر یا در بند ملک دیگر  
 شیر و بد باهل روز نکند و اگر خواهند که دایه بگیرند احتیاط بر ضعیف کنند  
 خوش شکل نیک خلق که لقوت بود و دو سال او میان مسیح و  
 و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگستان و بسیار شیر بود و شیر او  
 معتدل العوام باشد و شیر بسیار شیر و شیرت چنانچه گفته شد  
 چهل روز از وضع حمل گذشته باشد و غذای لطیف و معتدل نارد  
 کند و باید او بستان را اندک بدوشند پس در این طفل نهند

۶

در این زمان که شیر را می‌دهند

در این زمان که شیر را می‌دهند

حرکت معطر و ریاضت اثر از نایند و باو محله معیت نکنند و اگر شیر غلیظ بود  
 لطافت نماید و اگر شیر مثل سنگین باشد یا سوزی و صغیر و ناخواه و ریاضت  
 مفید نماید و اگر شیر رقیق بود و غذای غلیظ مثل مریسه و ترید تناول  
 کنند و اگر شیر بسیار بود و چنانچه متودی لغیا و شتو و قلیل غذا کنند و تصفیه  
 لیسان بزیره و عدس و سرکه کنند و اگر امور خارجی عارض او شود  
 شیر طفل نیز نهد تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع دو سال  
 چون نزد قطام باشد آب بدهند و بتدریج معنا و بطعام گردانند و شیر  
 و نان و شیر و عسل آمیخته می دهند و چون اثر نایابی او ظاهر شود و غن  
 یا بونه و عسل دلشته او بماند و به مرغ و متفرخ کوشش در کردن و بزین  
 او بماند اگر اکثرا بسیار خایه دهن او را عسل و نمک بپوشیند و قطعه  
 پنج نمک بپست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او آرمی  
 و در امراض که او را عارض میشود معالجه طفل در وضعه هر دو باید کردن مرضی  
 که اطفال بسیار عارض میشود ذکر کرده میشود اما در استطلاق شکم  
 بکمون و زنبور و ورف کل سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن نماند  
 شود و زرد تخم مرغ نیمه شست بدهند و پست نیز مفید بود و اگر متدی  
 شود و آکنه نیز مایه زغال را بسردیند و در احتباس شیاف از  
 عسل و فودنه و حکین موش استعمال کنند و در غن زیت و شکم

شیر نماند در  
 شیر را بزرگ کرده  
 لعلوم

عارضه  
 قطام  
 از شیر باز داشتن

بالند و در سورت نفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند  
 بدند تا باشد و در زکام سر طفل اگر کم دارند و اندکی غل بدند  
 و نسج کنند تا می کند یا یک انگشت یا بر مرغ چرب کرده بکوبی او فواید درند  
 چنانکه آذینی بدوند و در سعال صمغ عربی و کبر او دانه به و فانیه بلشیر  
 باروغن نقشه بدند و در وجع گوش خضخ صغره و مرزنجوش و دروغن  
 نجوشا ته و در گوش بچانه و اگر از گوش طوبست بیرون آید با صوف  
 بعل و شبانی و غفران الوده کرده و گوش نشند و در تی کردن  
 بسیار است و اندک پوست بسته بدند و معده را بحال با ناس طلا کنند  
 و در سجدل شکم آب گرم بدند تا باشد و بر شکم نبرزند و دروغن  
 در شکم بالند و در فلات که عبارت از شرابی بود که در دهن حادث شود و  
 از آن هر چه سیاه بود قیال بود باید که دهن را با مار العسل بشویند و غشه  
 و کل کشنیر بایند و بر آن افشاند و بمحاق و کلنا و پوست انار  
 نیز مفید بود و اگر عطسه متواتر کند و علامات <sup>تنه</sup> درم و داغ و حوالی آن ظاهر  
 بود و علاج آن باید کرد و اگر علامات درم نباشد با دروغ بایند و در  
 او دمنه و اگر از قطع نافع در آن موضع ورم حادث شود <sup>تنه</sup> تسکین  
 و ملک البطم در دروغن نجوشا ته و اندک دغلن بچانه و در ناف نیز بالند  
 و اگر در مده مل شود و درق و خون سیاه شدن و از زروت و دشنه

در شکم

تسکین  
 موهما که

درم الودین      نوزده سرخ رنگ      چوب جوی  
 درم الودین      درم الودین



و در این دوران افشانند و در اضطراب و بیخوابی روغن خشخاش  
 در کمال اندک یا پوست خشخاش با کاه بود آب بوشانند و در سر مالند و ماله  
 و نیز خشخاش بدیند تا لعق کند و در فواق خورند و شکری بدیند و در  
 درم حل کنند شیا و در ب توت و شراب بنفشه بدیند و در  
 خواب بزرگ بگویند و با عسل بدیند و در ریج العیان که عبارت از نبات است  
 که شبیه بصیرت و معتد و جذبه پست و کمون و عود و صلب ایند و بدیند و در  
 مقعد بلوط و کل سرخ و منور و کلزار و پوست انار و شب یانی بوشانند و در آن  
 آبش اندازند آب آل برکوی بر چینه و بر انجلی نهند یا آب و رقیق با رنگ  
 بر مقعد مالند و در تری که از منور و کمون و دیند و سپندان بار و غل و گاو بدیند  
 و اجری گرم کنند و غدی بر سر اندازند و بر آن شانه یار زده تخم مرغ تا نچسته  
 بر سر غدی بنیند و بر سر آن شانه یار نچسته از زده بمقداد رسد و در قلند  
 که نه های خور و در لوانی مقدر کس و عروق و شکری بدیند و شیا و از مغز  
 است زرد و الو تلخ و استه شفا لوی و یا بر آن استعمال کنند و در گرم  
 که در شکم بدیند است و استن و در من و زهره کاه و تخم خنظل بیشک کنند  
 و طفل را چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعم لطیف لیک کنند تا قوت  
 کبیر و بحام بریزند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نلکند از در چون  
 قوت و دین و بازی کردن بدید ایدر با کشته تا بلعب مشغول شود چه

اینها را در  
 آب حل کنند

کوی  
 در زرد

انهم چون ریاضت ایشان بهمت و چون شش ساله شود و بموجب سیه  
دور تابا لشردن و آن بدینچه کم می کنند و ریاضت می آفرینند و بعد از آن  
از کار و شغل نیز ملول شود و غیر الامور رعایت می کنند تا با غلاتی نمید  
بالیده شود و فصل دوم در تدبیر حصول و فصل رابع مواد می که در دسترس  
افسوده باشد و مرکب است آید و منبسط گردد و وندیر نیست که آنرا کم کنند  
بقلیل و بلطیف غذا یا استغفار ان بقی یا فصد و سهال کنند بحالت  
و غلبه خلط و آنرا از محققات و سمات شنیده و کثرت حرکات است  
و کثرت اکل طوم و حلاوی و شراب احرار باید کرد و از اثریه مثل شراب  
حماض و لیمو و صندل و ریاس و سکجین اقصار کنند و از اغذیه زرشک  
و سماق و انار و انشال ان مناسب باشد و در فصل البتان با جالبش  
و ز فایست مشغول باید بود و در فصل شمال قریب آب روان که از آنجا  
و دغان و غبار دور باشد ممکن سازند و از حرکات عقیقه و خواب روز  
و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و سختی احتیاج  
نمایند و بحاجتی که نجابت گرم نباشد روند و اثریه و اغذیه و فواکه آنچه  
میرد و مرطب باشد خوردند و از جابهایی که آن پوشند و استغفار  
بقی کنند و در فصل خریف از سرمای باید ادا نمود و کرمها را میانها را زود خود  
نگاه می باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل

و شراب شراب و اکل فواکه و استحمام با آب سرد اجتناب باید کرد و اگر  
 بلغمی باشد در ابتدای قریب است فراغ نفی باید کرد و در وسط آن <sup>تغذیه</sup>  
 به سهل و در رستان خود را پوشیده باید داشت حرکات قریب  
 و کثرت اغذیه و طعم و شراب و زین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال  
 مستحبات شاید کرد و اگر خامه موینه و پش مینه باید پوشید اما در بار  
 نفوذاتند مناکه هوا از مجری طبعی بگردند پس نیست که تقلیل اخلاط و رطوبات  
 کنند بتقلیل غذا و استعمال محفقات و اصلاح هوای مسکن کنند بر این  
 طبعه مثل سیب و نریج و به و شومبات مثل صندل و کافور و غیره و مشک  
 و نجورات مثل عود و غیره و قطره <sup>چند روغن</sup> و کشکول و قنقل و لادن و شبنم  
 و سعد و اذخر و اهل و پوست انار و موز و دایوس و زعفران و باید که قاشق  
 را الکلاب و سرکه و انکر و خوشایند و مرشوش و دارند و گوشت و شراب  
 کمتر خورند و قی و قصد و مجامعت و ریاضت در استحمام احتراز نمایند و  
 در موقع کثرت و ساکن نشوند و قطعاً توهم بخورده اند و با شراب شراب  
 حاض و لیمو و ریاس و صندل و اول کنند و از اغذیه فقار بخورفت کنند  
 و آب سرد بسیار بخورند و کل از مینی با شراب و رو با آوده اند که مفید بود  
 و تریاق فاروق و مشرو و لیمو و شیش از غلبه و با مفید افند و صبر و صبر  
 زعفران بگویند و با عمل قریب زنده و با دال بگردم بخورند فصل **کولوم**

از خ  
 بیا که در این

در تدبیر ماکول و مشروب و در واد و کشت است بخت اول در ماکول تن  
غذا است که از خون نیک حاصل شود و لذت بود چون نان کینه است  
نارسیده و گوشت کوفته یک از میوه آنچه فربه باشد  
انگور است و آنچه رطب و انزبه ماکولات در فن دو مکفه خواهند شد  
و بهترین وقت غذا از زمان باشد که اشتها دق بود و بعد از زینت  
دری اشتها پیری نباید خورد و اشتها با چرخه را دفع نباید کرد و از اذغال و لپو  
زمان اکل اجتناب باید نمود و جمع میان الوان اطعمه نکند که موجب بحر  
طبیعت شود و یک غذا عادت نباید کرد و عادت بمجموعات ضعیف  
و نحیف است و اعضا را مضرب بود و غذا آلفه موجب است باندن  
ببر و شیرینی و چربی اشتها را باطل کند و بدن را گرم کرد و غذا را باطل  
و خشنونت ارد و چشم را منور بود و دفع حضرت ملود و سیم بجا من کشند  
و بالعکس عادت با اجتماع کردن دایم مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج  
صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و مومضات غریبه  
مثل ترندی و نارنج و غیره باشد و دموی مزاج را سخی لمطه گوشت  
و کبک و طعم باشد و سوداوی مزاج را مبطی معتدل ضرر است مثل رقی  
و گوشت بره و زرده پخته و بهترین نوع غذا است که روزی دو  
در روزی یک نوع است اتفاق افتد و در عقب غذا در میان غذا تا

و از آن لغو عالم  
و از آن لغو عالم  
و از آن لغو عالم

من کوهی  
من کوهی  
من کوهی

نواست خواند



بتواند خوردند خصوصاً که بسیار بود و در عقیقه غذا آب حبه <sup>غذا</sup> بسیار مطلوب  
 اما که عقیقه نباید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذا نریخته نشود مگر  
 ویم سبزه باشد و عقیقه غذای که بر باریت غالب باشد را نیست مناسب  
 بود و صاحب معدده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و مناسب گون و عت  
 و معدده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظه کمتر نباید خورد و بخلاف ترانس  
 که او را اغذیه غلیظه کمتر غذا مناسب بود کسی را که بعد از غذا احساس حرارت  
 غذا دفعات اندک باشد باید خورد و مطلقاً از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس  
 باشد و غذا در معدده باقی باشد قی باید کرد و الا تلکین طبعیت ضروری بود و در  
 کواش کمونی و شهر یاران و محروان را اطفال و کلفت موافق بود و اگر هیچ این  
 تدبیر را نپذیرفتند خوا بسیار کردن و شبانه روزی اساک نمودن و بعد از آن  
 استحام و اصلاح اغذیه حازه کجین گندم و از آن بار و بعل و دفعه مرت  
 اشیا غلیظه مثل برسیه و پاپی و فالوده و نان فطیر کشیا و مطلقه باید کرد  
 مثل الکامه و سرکه و باز سرکه و بر ترسب و عجبین دفعه مرت هر چوبی  
 بدان گندم که در مزاج مندان بود و جمع میان لبنیات و محوصات و لبنی  
 و لبنیات نباید و ماست و ترسب مرغ نخورند و سرکه با برنج نباید خورد و شیر  
 با شراب و باقلی و ماست با هم جمع نکند و از کبابی که با برنج خورده اند  
 باشند و از بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و حوالت

و ماست و تخم  
 و لبنیات  
 و ماست با برنج  
 و ماست با برنج  
 و ماست با برنج  
 و ماست با برنج

و در بنامستان غذای بارد که یا الفصل باید بود

که در ظرف مسین باشد اقبال عجب نمایند خصوصاً که در آن نخته باشند و در  
رستان غذائی باید خورد که بجزارت مایل بود و بالفعل حار بود و در  
و خرفین معتدل مناسب بود و بخت دوم در مشروب اما آب بعد از آن  
خورند که غذا شروع در معده کند و در میان غذا آب بخورد و بعضی گفته اند که گاه  
که غذا آب طلبد باید خورد و مخصوص که در میان غذا خوردن عادت کرده  
و آب نباشد تا نباید خورد و اما مخموران را و محوری مزاج را از آب منع نباید  
اما در عجب استخام و راضیت و جماع و کمال که خصوص خمر و در آن نار خواب  
مطلق آب نباید خورد و خصوص آب سرد و اگر ضرورتی اندک و اندکی مع کنند و مثلاً  
عطش کاوب نباید کرد و جمع و آب نباید کرد و جمع میان آب و آن آب  
چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد را بطبع کنند یا نجاکت یک یا میزند یا می کشند  
و آب کدر و غلیظ را اصلاح بشیر شراب کشند و آب بشود را بشکین و آب  
زاجی بجزای نرم و آب تلخ را با جزیای حبیب و شیرین و زنیاق همه آنها  
مخالفت باز است خصوصاً آب سرد که برورده اما شراب شیرینی در موخر گفته  
که بهترین شراب است که طعم و بوی و بی خوش بود و صافی و معتدل القوام  
و اگر اندکی از آن در ظرفی بکنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا چهار  
سال و بقول ایداطل چیده سال نشود در شراب شروع نمایند و مشایخ  
و سوداوی مزاج را شراب احمر و انصفر غیر ممنوع باید که در کمال صرف

باید خورد

باید خورد و در نستان و بلاد باره پست قوت تحمل باشد و در تابستان بلاد  
خار و بیکس این دو بهار صرف اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممنوع  
و نزار آب انکا و خوردن که غذا بهضم شده باشد و بعد از آن غذای رومی الکلی  
نخورد و غذای که مناسب زرشک و سماق و انار و انه و اکوبست  
و مثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و از عقاب آن پیش از شروع بهضم  
نباید خورد و اگر برای اعانت بهضم بدان مقدار و بهشدت نباید غذا درین  
شرایط باید خورد و همیشه تا نخورند و مادام که سرور و نشاط در تنزیه باشد  
و درین سلیم و عقل حال خود در عقاب مضرت اکثر شراب خنی نبود و غذ  
انفعالی و این باشد که نکرانند که طایع نشود و چون خواب غلبه کند و خشیان  
بیدار آید و دماغ و بدن ثقیل گردد و درین مشوش شود و حرکت دست گردد  
نی باید کردن و ترک شراب و خواب مشغول شدن و بر سر شراب اندک  
نباید کرد و لشراب بکاسه ها و کوچک تر بهتر بود و مایه نخورند و بکلیف خوردن  
مضرت باشد مگر رای که بدان مقدار و باشد و کسی که خواهد که بسیار شراب  
تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا را و باید که چیزی از مزیات باشد  
و از جنای شیرین اجتناب باید کرد که خواب که زود مست نشود و خود  
و غفران و جویز بود و شراب کند اما متقل در شراب حکما از آن منع  
کرده اند لیکن اگر بدان مقدار محتاج باشد محرومی مزاج را تسبیح

و امرود و انار و زعفران و حماض و بویاب است حامضه و قمر لب و کجین  
و از بقول که هو و خیار و کاستنی مناسب بود و اگر مزاج در غایب حالت  
باشد قمر لب کافور خضت داده اند و مزاج سرد را نقل کبوتر است و کجین  
و عود و زعفران و کلفه و قند و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی بزرگ  
نخود و بریان و قندق و پسته و بادام بریان نمک شود که ده و یابس را  
بقول که در طبابت نقل باید کرد و شراب در مجلس سراج و روشن در شب  
و کن رجوها کند و با صدق و اجاب و کسای که از ایشان تفری نمانند  
و ادب صحبت است که تفرین بدل کنند چنانکه اندام را از ریح پاک کنند  
و جامه های لطیف و پاک بپوشند و با خن بپوشند و اصلاح ریش و بوی خوش  
دارند و در مجلس از چیزی که موجب تفری باشد مثل قند و قفس و بنی پاک کردن  
احترار کنند و اگر غشبان شوند از دور مجلس شوند و چون بی کتبه یا مجلس معلوم است  
و کلمات لطیف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخن که موجب غم و خزن  
باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید و متفرق باید شد و اگر جماعتی هستند  
و یکی بهتر است نشسته باشد خود را مست نماید و مجلس منزه و باین  
طریقه ماضی باید کرد و مرطوب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز  
باشد و خلوت و الواف متمیز بود و درستی افراط نباید نمود و درستی  
جماعت نکند که موجب ضعف اعصاب شود و اما بر مزاج اندک



غرض مفید بود و بقول حکما در مایه دو نوع است <sup>فصل</sup> نوعی شرب نشاء که  
 باطل مقدار از آن رطبی باشد که اگر سرعت کرا از ضعف و مایه از  
 قوت کامل باشد یا صراحت مزاج یا قوت بیانی یا قوت شرب است  
 منجرات و محققات مثل غفران و حوزلوا و قرقش و بطور کرا در مایه  
 و تناول مسومات و طلوعی عمل صریح ویه و کبر و کثیر و نمک و سداب  
 و زیره و دونه و آب سرد یا سرکه از آن محکم است که در مریستی ارد و گویند  
 اگر کسی پیش از شرب پنجاه عدد باد امین نخورد مست نشود و اگر قصد  
 و تخم کاسنی و تخم کاهو و کل سرخ و تخم کرنب هر یکی سه دم و کا فور  
 دانه ای بگویند و آب از مقدار تخم کاهو و پیش از شرب کمی از آن  
 بخورند و مریست نشوند و شراب با عرق کاهو از آن نفیج زیاده کند و کلا  
 با بقیه منفوی معده بود و با عرق پند و کاسنی محروم و بکر گرم را ناسیب  
 اما ضماری عبارت از ارتفاع بخار است شراب بود و بدماغ خیا که موجب  
 صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان غمشیان  
 پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منبهم و مخدر نشده باشد  
 و خمار از امتداد کثرت فضل بود و از ضعف باطن و دافعه و کثرت شرب  
 شرابها و تخلف پیش بود و بهترین علاج خمار است که معده را از بقیه که باشد  
 پاک کنند تا لیکن طبیعت کشند و مسومات بارده و مقوی بگویند و آب

رطل  
 ۱۸  
 اشغال

عکس

و مقدار شرب

بر وقت بخ در خمار مفید بود و کما و دلت و ارضیت نیز مفید بود و در  
 شقیه معده از بقایا شراب از اثره شراب زرشک و زینب و زینب  
 و انار و سنگین مناسب بود و در اغذیه مخوفیات و اسهید با حار و شقیه  
 و کوند اگر دوسه کاسه شراب جبهه مفید و تحلیل آن بخورند مناسب بود و در  
 اعشی گفته است شعر و کاس شربته علی لذه و اخری نراویده منها بجا  
 و مجنون عامری گفته است نراویده من لبالی لبالی من الهوانا کما بدوی شارب  
 بالجر و این بهترین معالجات نهاده اند و اگر کسی خواهد که از منشی بهوش آید و  
 اطراف و پاشویه کند و آب برف پاشاند و بر روی زبند و سر که و کلاب  
 و مندل و کافور بود و آب فصل و غوره و دود و سنگین و انار و شارب و کلاب  
 با برف مناسب بود و آب کثیر و سپید و خیار که و در غرق طلوع و شب و صبح  
 بر شبانی و سر بالبدن مفید بود و آنچه را آنچه شراب کم کند شرب و از آن  
 و جود و در حینی و قهر و کتاب حنی و در کس و حبشک بود و در منصف  
 البته که و آب غوره هم مفید بود و فصل **باب** در نوم و نقطه بهترین خواب  
 که مغرق و متصل بود و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت  
 نباشد و وقت خواب از زمان باشد که غذا در معده شروع کند و شاید که بزی  
 اعانت بعضی خواب کند پس اول بر طرف راست خبند تا غذا در معده  
 قرار گیرد و در معده شروع کند پس بر طرف چپ گردد و تا که کلبه تا بر معده متکامل گردد

طالع  
 کیم

و بوسیله تسخیم او مقیم کامل شود و بعد از این لطیف رست باید خفت تا  
آنکه غذا بکشد اسهل باشد و پیش از خفتن قطع فضلات غذا باید کرد و بر شکم  
خف ملایم بکشد و به پشت باز خفتن موجب ضرر نشود مثل تله و سیل و درد پشت  
و کالوس و مرغ و خواب بر خلو معده مضرب باشد و ضعیف گرداند و او از آب  
و آواز بسیار که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب ببرد  
**فصل ششم در تدبیر استسقاء و احتیاس** بدانکه استسقاء طبعی است که هر روز  
دو نوبت طبیعت میسر کرد و تا فصله ای و نهاری منقطع گردد پس اگر در  
طبیعت حبس واقع شود با سفید یا چهار چرب با سفید یا خالص و علم کند و حمو  
و امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قاضیات احتراز باید نمود و اگر احتیاج  
افزاید به نباتات و هضم را نرم بدو دهند خصوصاً شیخ را چه قوای ایشان ضعیف  
باشد و محتاج عیدی بود و اگر طبیعت زیاده از مقدار مجرب شود و به سبب اعتدال از اطباء  
باعتدال تا اول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زیاد نشود و بتل ساق و زرشک و فلیک  
حبس مانی گسترده و غیر الاموری رعایت کنند و باقی علاج اسهال و طبیعت  
در باب خود گفته شود **فصل ششم در تدبیر چاقی** در وقت جماع آن زمان است  
که غذا هضم شده باشد و وقتی بود که معتدل باشد و بدن متملی نبود و جماع  
در خلو معده مضربتر از آن باشد که در اعتدال و باید که انگاه شیرین کنند که  
شبهوت و شوق بحد کمال باشد نه آنکه به تکلف و تصور و تخیل جوید و بدان

و مجامعت با عجز و کره القاع که کسی که از و منفذ باشد یا عالج و صغیر نباید کرد  
و افراط در جماع کنند که موجب امر از عصب و ضعف بصیرت شود و عجب  
خوف و غضب و فرح و غم مضطرب و اسهال و قند و مجامعت با منتهای  
و کسی که بایس مزاج بود با قلب مایعده یا احتیاج چشم با اعضا با و منفذ  
او را مجامعت نباید کرد و با کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب برت بود  
و ضعف نبرد و با وجود کثرت استفرغ منی و بهترین اشکال جماع است که در  
بر زن در آید و بدترین هیات بعکس این بود و زیرا که منی تمام مستغرق نشود  
و شاید که منی زن با حائل مرور بود و موجب تعفن و دوام قنطری و در حائل  
هم نشاید و بیای استاده و ضعف آورد و بیاید و است که مدار این فعل بر  
حرارت باشد که فاعل است و در طوبی که منفعل است پس اگر مرد در وقت  
باید تدارک او شکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقصند پیران آسان تر باشد  
و آنچه بواسطه تری باشد پیران نتوان کرد پس مراعات حرارت و طو  
بعضی از اغدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که منفعل از اثر  
استعمال و نیای بود چنانکه در نظام بالزحمیات فاسده و اوام بود  
چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند نفس سنان  
کرد و با و کم کند که او را بسته اند و فرط محبت و عشق نیز موجب ضعف  
این فعل شود و تدبیران دفع این تخمالات بود و مطالعه کنی که در قسم



جام و گنجایی که تعلق نماند دارد و استعمال کلام است و نظر در دست فخر  
نویسند به نظر این قوت بود و چون معالجه این مرض در باب خود گفته  
خواهند بود انقدر اکتفا کرده شد **فصل ششم** در **میزان** بهترین حمام است  
که میوه ای او بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قوی  
و لیکن گرم نگردیده باشد و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد که  
غذا خورده شده و بنده ای از رون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی  
وقت کنند پس در خانه دوم پس در خانه سیم و زود و آب برین  
ریزند و بنشینند و اگر مرطوبی مزاج باشد او را نشیند و آب بر خود ریزد  
تا میوه ای حمام در او اثر کند و استعمال میوه بیشتر از آب کند و اگر باطن  
بود او را آب بر بدن ریزد و بنشیند و استعمال بیشتر از میوه کند و بنشیند  
از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا میوه اثر نکند و اگر او را  
وزم یا الفرق القال یا جمعی غفنه بود و نفخ نیافته باشد بحمام نباید رفت  
و وقت حمام غذا خوردن فربه کرد و در وقت غذا استعمال نمک بود  
اما آن خوف شده باشد و بر غلو معده بحمام رفتن مزال و خفاف آورد  
و مرطوب را خنک مناسب بود و کسی را که استعمال را نیست کمتر کند  
استحمام معرق باید کرد اما اختلال با آب سرد و جوان بخیر و مزاج را  
در البستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی که اسهال

یا نزل یا بسردن شستن مضر بود و اعتدال باب کبریتی تحلیل فضل کبریتی و ابر  
جلد را زایل کند و رسته و فیل و تشنج را مضمض باشد و عرق الوشا و فلفل  
و او جاع و حرکت نافع باشد **فصل ششم** در تدبیر حرکت و مکان  
بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب باشد تا ممد بود و بر مضمض و انحراف  
و وقت ریاضت از زمان باشد که فضولات بدنی بول و براز دفع شده باشد  
و غذا مضغ گشته و هنوز وقت غذا نیامده و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا آخر  
لون و نشاء در حرکت باقی و میلان عرق پدید نیامده ریاضت مفید  
و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و در خلط معده و بعد از  
جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت نباید کرد و اعضا و اعضاء را بخیل  
ریاضت نباید داشت مثل کسی که او را و الی و نیست باید کرد و باقی در آن  
حرکت نباید داد و علی هذا القیاس و ریاضت بعضی سخت و شدید بود و بعضی  
ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسپ و و ایندن و باره رفتن و نشاء  
سکونیدن و تیرانداختن و دو لایب بر گرفتن و کوی زدن و بنزه بازی کردن  
و بعضی لطیف و نرم باشد مناسب باحسان و ابدان ضعیف بود و مجروحان  
سوار شدن و ایستادن رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت  
نسبت با جمیع اعضاء بود و آنچه با عضو بی خاص بود و مجروحان که ریاضت  
و مانع است و استماع اصوات حاره و الحان لذتیده که ریاضت کوش

و نظردر شیار و قیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و نفس  
تقریرت بود و باور از عقل و حاده و ابتدا تخفیف باید کرد و تدریج می باید  
و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را تا شرم است و دلک سخت  
بدن را فوی گرداند و دلک خفک نرم زار کند و مالک بسیار می آید  
و دلک غمزه ای درشت جذب خون کند و بجزای نرم با دست نرم  
خون کند و شش از ریاضت و بعد از آن دلک عظم مناسب بود و بعد از آن  
اعضای بسیار کشند و دلک از اعانی نماید باید کرد و با عقل قطع کردن  
و عکس این نشاید **فصل پنجم در تدبیر شش** باید که چون در سن شش  
برودت و پیوست غالب شود و تدبیر ایشان منجنات و مرطبات  
باید کرد و دلک و استحام و ریاضت متدین مناسب ایشان بود و نقل  
کنند و اگر چه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند  
و استعمال طبعها مثل غیره و دادن و غالیه و تنهین بر دهن زکرس و با تمهین  
در شوق مناسب باشد و از اغذیه آب که شست چرب و صوف و حکم کنند  
و شیر عمل خورند و از میوه های انجیر و طب و میوه و از شرابها شراب  
کنند و متوسط غیر مزوج و از نقل کرفس و کندا و سیر و باز و باید که  
طبیعت ایشان مجتنب باشد و الا ملکن سندان کزنی و بکشت  
و شیر خشک اند و کنگر و مرق و مرغ با کرب و سلق و اگر در دم

باید

در طب

چهارم

نویس

کرا

عکس البطم یا شکر خورند طبع نرم کند و آنچه خشک در ماه الفصل چنانچه  
دخورند مجرب بود و اگر احتیاج افتد حقنه نرم و سهیل الکافه دارند و  
فصد مضرو و دیگر که بدان قلیح شوند و در رستان ایام تا اول افریل که  
و نوش در و ماده الحیوة و قرص مصطکی دود و غیره و مثال آن کنند  
در تدبیر **مس** که بعضی خواهند رفت باید که اگر مبتلی بود مثله  
کند از فصلات و بدین ریاضت او را بدو جمع و عطش و سهر ساه  
زفتن و مثال آن که در سفر زمان احتیاج میباشد عادت کند و در سفر  
بسیار باید کرد و از اطعمه که تشنگی را در احضار نکند و دفع تشنگی تخم کوب  
کنند یا بسیر که در آب هم میخیزد و اگر در کمال سفر کنند هر از اوقات تشنگی  
دارند و دروغ بنفشه بر سر مالند و سیبفرالعیاب بنفشه و تخم کوب  
طلا کنند و اگر خواهد که رنگدوی تعمیر شود و لعاب بنفشه بر روی مالند  
و شراب خاص و لیمو و سیب خورند و در موضعی که سموم باشد درین  
میکنند و باز با دود بنفشه خورند و باز با خود دشتن مفید بود و اگر که  
سموم بر نهد اطراف را با بسیر و بشوید یا در آب بسیر و بشوید  
روغن گل و آب بدو که در سر مالند و اطعمه بارده خورند و با بر  
باشد آب بخورند و چون تحمل نماید یا معشند و تخم کوب و کاهو  
و خیار خورند و اگر تب نباشد شیره و دود مناسب بود و اگر در



سنگین خوردن پوشیده دارند و از سر با آتش زکند و منی و دهن را بشویند  
و باید از این طعام که در و سیر بسیار باشد خورد پس سوار شوند و  
پس آتش عادت کنند و اگر سر مانا باشد زود پیش آتش بروند بلکه  
تدریج نزد آتش بروند و سر و جوز خورد و شراب بنفشه مقدس  
و اگر سخت سر مانده باشد یک گرم حلتیت با رطلی تراب بخورند  
و اطراف را روغن زیت و یا مصلح و سوسن و بان صبر کنند  
با در آتش بخورند یا در آبی که در آن انجیر و بالونه و شنبلیله باشد  
و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد بماند  
نهاد و اگر زنک کرد اندر کس نهند و علاج آن در آب خنک و کف شود  
و حضرت اباء مختلف در بطیخ و قهقهه را می کنند و بسیار بسکه یا غیر  
محلل و سیر و کامو جهت حضرت اباء لغایت مقدس و در آب شور  
بسکین این املاح کنند و آب شیرین را انجیر نازم و آب غلیظ  
و تیره را سیر و اگر ممکن باشد آب بلد خود مصافحت دارند و انوار مختلف  
نمانند تا کل ملکیت خود نگاه دارند و با بسکین و صافی می کنند  
تجارت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند اگر او را غنایان آید  
و دفع نکند و بگردن مقدس بود اما فی تجد افراط است بمصلحت  
و به و انار و شراب از آنها منع کنند و سر که و عدس نخورند و تخم

کرس و فستین تراز در اشقات فی بود و سوراخ بینی را با خنجر  
مالیدن مفید بود و الله اعلم **باب دوم در معالجات کئی نمک تر عقل**  
بدانکه معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بدو و عمل بدو مانند سیر  
النت که در اسباب بسته ضروری لغرض کنند بر وجهی که مطابق  
صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت بخورناثر ادویه باشد و غذا  
از آنجمله است که اورا حکمی چند خاص است مثل آنکه در بحر آن وقت  
نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه هضم غذا از دفع  
نه ایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و مشورت و نظم ضعیف بود  
تقلیل و کمیت و کمترین در کیفیت آن کسب یعنی غذائی باشد بمقدار آنکه  
و تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت تغذیه تقویت حاصل شود و تقویت  
مقدار آن تا ضمه حاضر نیاید و وقتیکه اشتها قوی داشته باشد  
و ضمه تقویت بود و لیکن بدن از اخلاط ممتلئ بود و تقلیل کند در کیفیت غذا  
و کثرت و کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار  
حاصل نشود تا موجب زیاده فی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا  
معدده و قوی بدن مشغول شود و وقتیکه اشتها نباشد و معدده ضعیف  
بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کسب نماید  
و البته که غذا اگر چه محذوف است مرض را نیز بدو دیر

در اراضی افتد که لایب باشد بکار دارند و در اراضی مستقیم رعایت قوت ضرور  
بود اما در اراضی حاده که دراز نمی گشتند تقبیل غذا اولی باشد اما در علاج مدو  
سه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و ان موقوف باشد بر نوع  
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوا بارداستمال کنند و بالعکس  
اگر در مرض معالجه البید باید که در اختلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند و دوم  
اختیار کیفیت دوا و ان موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا و اولی و ثانیه  
فصل ان توان کرد و تعیین درجه دوا و وزن ان موقوف بر ایزد معرفت  
طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و عادات و صناعت  
سبب و سبب اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج  
و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی می عضو معلوم  
باشد بحسب در باید که چه مقدار از مزاج ان تغییر یافته تا تعیین از ان دوا  
و چون خلقت عضو معلوم باشد با انکه محو و تخفیف است یا انکه مصیبت  
بر آن در عضو مصیبت او به قویه استعمال باید کرد و در عضو محو و تخفیف  
او به ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد چنانچه وجه یکی آنکه دانند که عضو  
با دویه قویه علاج کنند و قریب را بعکس و دیگر آنکه بدانند که با دوا چه نماید  
انجست تا بان عضو را چنانچه نقصان با دویه قلیب و در بر  
با دویه اعصار بول مزج کنند و دیگر آنکه دانند که دوا که اجماع هست بعضو کنند

چنانچه در معارف علی حقیقه و در امتناع علیا بمسبعل و دیگر آنکه دانند که خدایت  
 بکدام طرف باید کرد و در جذب مالکه که هنوز تمام نه بخت باشد و در شرط  
 رعایت کند شرط اول مراعات فحاشیه چنانچه از این باب از اوقات  
 باسفل جذب کنند و مراعات مشارکت چنانچه در تبس طمشت محج  
 رستان نند و جذب کنند **سیوم** مراعات محاذات چنانچه در علل  
 کند باسلیق اینک نیند و در علل طمان باسلیق السیر چارم مراعات تبید  
 کنند یعنی عضوئی که ماده از آن جذب کنند به بسیاری نزدیک عضوئی  
 که بدان جذب میکند باشد و اگر ماده تمام رخنه باشد اگر ممکن شده باشد  
 از نفس عضو جذب باید کرد و بعضو که قریب با او باشد و شرط اول است  
 که از عضو آن وقت بعضو حسن نقل کنند به عکس و معرفت عضو دیگر باشد  
 ارسته وجه یکی مراعات ریاست او و عضو رئیس او و به قویه استعمال  
 و مواد او و عتقا منفع نکند و او و به او را از مقویات خالی نگذارند  
 دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوئی که فعل او به نسبت  
 با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن او و به قویه استعمال  
 نکنند و از این باشد که در حیات اگر ضعف معده باشد او و به که آنرا  
 به و قویه شدید باشد نگذارند **سیوم** مراعات حسن عضو کنند  
 چنانچه در اعضا و زکوة الحسن استعمال او و به که او و به شدیدة التحلیل

مستفیع



[illegible]

از این لغت که در کتب قدیم و جدید  
در دسترس است که از آن بهر جهت  
و در هر حال که در هر یک از این  
کتابها که در هر یک از این

و چون مستحکم شود و تری به یکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده بکار آید  
 ظهور بود منع سبب کشند و تبدیل مزاج و بیاید دانست که استفراغ فی  
 کتبه که ده شطربا اول استلا از مواء و دوم فوت بدل **سهم** مزاج  
 رطب چهارم سخته مقتدل در من و خفانت **خشم** بلد مقتدل در من  
 و پروت **ششم** عادت استفراغ **ششم** عدم اعراض لازمه یعنی سته  
 قروح امعا و در ب نباشد **ششم** معضوب و یعنی سس نخوت و طوئیت نباشد  
**ششم** فضل و وقت مناسب بود یعنی سرار سرد و کرمار گرم نباشد  
**ششم** ضاعت او شد یا تحلیل نباشد و در استفراغ رعایت سس خج  
**اول** اخراج ان خاطی که بدن از ان مزاجی شود و در رعایت جهت  
 میل موده خباخیه غنیان را بقی و مع کتبه و مقص **ابسهال** **سهم** مزاج  
 مخمری طبعی بود چنانکه آلات بول بسته با محب کید و امعا بسته  
 با مغفران **چهارم** ماده راجد اگر احتیاج باشد استفراغ کرده اند اگر نه  
 نباشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد **خشم** عادت و وقت استفراغ  
 کتبه خبا که در امراض مزمن و بی خطر بعد از الفخ نام استفراغ کتبه **ششم**  
**مسئل** فی حقنا ما قالون سهل است که پیش از خوردن سهل موده الفخ  
 و سینه و پیش از ان یک روز یکجام روید و عقب سهل پیش از ان  
 و عمل آید خواب آید که اما اگر سهل قوی بود پیش از ان و عمل آید

قولی که  
 استفراغ فی کتبه  
 استفراغ فی کتبه  
 استفراغ فی کتبه

باز نماند

جا نباشد و بعد از شروع در عمل قطعاً خواست باید کرد و تا مسهل  
غذا نخورد و آب گرم هر سه مطبوع قوت از اراکل کند اما اگر شکم  
بیدار باشد که اندک آب گرم بخورند و دو سه قدمی بنهند و بعد از  
جها و معجونها آب گرم مفید بود و اگر از شرکب سها غشیان آید  
مقوات بعد از مثل سبب و به و ریاس آید که تا دل کشد و اگر  
مسهل عادت باشد پیش از شرکب سها بدو روزی گفته تا معده  
مال گردد و بعد قطع سها از شرمتی از نبات ماب قار سها  
و غیر در مزاج تخم بکوبد و سران کند و مبرود تخم هر دو معتدل مزاج تخم شادوم  
و چون این هرست بگذرد غذای لطیف تناول کنند و آن بخورند و چون  
و چون کسی سها بخورد و عمل کند لیساف با بجنه نرم تخم کرب باید کرد  
یاد و مثال مصطفا آیند و بر سر حلا بکرم تناول کنند و اگر در  
سها اعراض منکره حادث شود سبب آنکه ماده بعضو سس  
مال گردد و قصد باید کرد و گاه آیند مسهل مقی شود و سبب آن منف  
معده با تخمه ناموست ثقل یا اگر هبت دو الو و چون سها  
تجاوز کند غش غالب شود و رنگ منفرغ بگرد و قطع باید کرد با  
اطراف بنهند و قابضات تناول کنند و بر معده ضا دمانند و لغت  
بشملات و لغزین بجام مفید بود و نیز ریاس و غوره به برف

سرد کنند و بخورند و اگر با تیلک در شیر کهنه شستند و بخورند معجزه دهد و اگر  
 ساکن نشود و حب الی شش و بران کنند و باد و بخورند و بهر وقتی که  
 اسهال باز دارد و اگر از اسهال قواق حادث گردد و نیت  
 بر وزن کل حب کنند و با آب سرد بخورند و عطسه آید و باید دانست  
 که او میوه شعله بعضی تلخین عمل کند مثل الو و نیش و ترنجبین و بعضی  
 باز لاق مثل پیستان و خطمی و بعضی بعضی مثل مله و ورق کل و بعضی کجا  
 مثل شحم الخطل و سقمونیا اما استغراق بعضی صمغ مزاج را مناسب  
 و مفاد عمل و نفکس و عشب فلاج و الجولیا و خیرام را سود دهد و در مایه  
 دور و زبانی می کنند و از جگر می کردن طوایف مختلف باید خورد  
 مانند بهار مختلف با مقادیر مثل مطبوخ شنب و پنج مهکون و خم  
 برگ گریب و اندک عمل و نمک و بلغمی مزاج را سکین و آب گرم  
 و صفاوی مزاج را در حالتی کردن شکم خوشم بندد و آب  
 و بعد از فراغ دهن در وی آب سرد نشوند و شراب سبک  
 تناول کنند و اندک مصطکی بخانند غذا بخورند تا اشتها صادق شود  
 و اگر از استعمال مقادیر اعراض رویه مثل کرب و عرق و القلاء  
 صورت پیدا شود و آثار العمل نیم گرم یا شامند و اگر از نیت سوز  
 معده حادث شود و در قهجا چرت بخورند و اگر قواق حادث شود

آب گرم



آرت کریم اندک اندک خفند بلکه عطسه آرند و فی کربل بسیار معده را ضعیف کند  
و قابل فضاخول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضروب و کربال را که در مطلق  
و حقین صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا را سرد و کربن را که در  
و کسی را که بغایت غریبه باشد و اگر اعتقاد نداشته فی بناید که در دضعف و تضعیف  
فی ثابته که در ددرشتا و غیره است که باید که در اما حقیقه علاخی فاضل است  
در استغفار فضلات معده و کربن او جاع کلمه و منانه و قولیه و کربن  
که معده و ضعف بود و از اسهال عشیان شود و حقیقه باید که در ددرامراض  
و اورام مفید بود و اما کبر را ضعیف گرداند و پیش از حقیقه شربتی که قوی  
معده باشد بخورند چه حقیقه نیز خلوه معده مضروب و دهن من وضع حقیقه است  
که به لبت باز حقیقه و شرب را بشنند و اسفل نیز را بشنند و شرب را  
میان از بر زمین باشد و لطیف و جمع میل کنند و در وقت معده را

تا خیر نیاید که در روز بخران فصد کنند و در رستان و در مرضی که از آن بمراد  
 می باشد خون بسیار بیرون کنند و تا چهار ده سال نکند و فصد نماید کرد  
 و کسی که ضعیف باشد و خون او کم بود و بی فواید است از اجزاء دم بکشد و بعد از  
 حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکند و این و حالین و قولنج و فزیه و لاغری  
 و غیره او را فصد نماید که در او که خلط غلیظ بود و بعد از استحمام فصد کند  
 و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصدی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از  
 فصد شرب آب سبب ترش و غوزه و تلغی مزاج را شرب آب سبب و سبب  
 و در مرضی مناسب بود و ظاهرش اینست شود و فزیه را اگر فصد نماید شود  
 و در رستان منجین و خفیه را در رستان بر عکس این و در  
 مقصوده آورده و شرب این باشد یا آورده آنچه مشهور است و در  
 شش و ریه است **اول قضا** و آن اعالی بدن و اعضا و دماغ را  
 مفید بود و دوم **سلیق** مفید از منور بدن را و ذات الحبه و امراض  
 خلط و سبب و امراض اسافل را مفید بود و سیوم **اکل** و آنرا از بدن  
 شرب کنند و او متوسط میان سرد و گرم و از مجموع بدن استغناء کند چهارم  
**خلع** و او حکم فضا را در بجم **بطی** و او حکم با سلیق دارد و ششم  
 و او را طرفین این اوجاء کند و از طرفین سیر طحال را نافع بود و در  
 در باست چهار درید بود و **اول** **عروق** از جهت اوجاء و والی و شش

در رستان منجین و خفیه را در رستان بر عکس این و در مقصوده آورده و شرب این باشد یا آورده آنچه مشهور است و در شش و ریه است اول قضا و آن اعالی بدن و اعضا و دماغ را مفید بود و دوم سلیق مفید از منور بدن را و ذات الحبه و امراض خلط و سبب و امراض اسافل را مفید بود و سیوم اکل و آنرا از بدن شرب کنند و او متوسط میان سرد و گرم و از مجموع بدن استغناء کند چهارم خلع و او حکم فضا را در بجم بطی و او حکم با سلیق دارد و ششم و او را طرفین این اوجاء کند و از طرفین سیر طحال را نافع بود و در در باست چهار درید بود و اول عروق از جهت اوجاء و والی و شش

عرق المسادوم **عرق** و او برای عمل اعضا اسافل و او را حقیقتش ایند و در این  
 و باغ چند ساله با دماسا فل مخصوص در بالجو لیا مفید بود **سیوم** **عرق** و ان در  
 باطن نالوا باشد و فصدان در او را طشت و او جاع معقد از صافن افوی بود  
 و جاری مجری اولو د چهارم **عرق** و او هم همین حکم دارد و آنچه در سرست  
 و عرق جبهه برای تسکین قفل سر چشم و ضرب و بشور چشم دوم عرق  
 با قوچ و انرا برای تعقیقه و قروح سرش ایند **سیوم** عرق با قن برای رمد و معده  
 و کلبه و ضرب عین کن ایند **چهارم** و او جین برای خناق و خدام و قن  
 نفس **چشم** عرق از بره برای بنور و کله و نا صورتی **ششم** عرق نکره که در  
 پس کوشش است برای ابتدای نزول و بخار سر و قروح کوشش ایند **ششم**  
 عرق که کوشش تقوی بود که پس از کوشش تر و کلبه به فقره کردن  
 و موی و او جاع سر که من باشد نافع بود **ششم** چهارک برای سکه  
 و قروح و بنور و بن **عرق** زیر زبان است و باطن قن برای خناق و او رام  
 و نوز این **عرق** که نفس زبان است از بر او برای قفل زبان است **عرق**  
**عرق** غلیظه و ان ز جلیست برای حکایت ایند اما سر این معصوده **عرق**  
**چهارم** اول شراب که زیر کف است میان سبیه و اهامه برای  
 او جاع کبدش ایند **دوم** شراب صیغ و ان برای خیس تر لانت عین  
 و انتشار کت بند **سیوم** شراب پس کوشش است برای رمد و عت و فصدان

یا قوچ  
 نالو

سبت

نمکنند مگر کسی که خون او غلیظ شود و حجامت بر مقدم کردن حسن تر است  
 مضر بود و بر تفرقه کردن خلیفه آکل بود و جرب عین و جرب امعد بود  
 اما سیان اگر دو بهتر آن باشد که زیر تر از مضره باشد و سیان  
 خلیفه با سلیق بود و خفقان و خم معده را سود دهد و بهتر آن باشد که بل  
 بالا تر کنند و حجامت اخذ عین که رکهار کردن است خلیفه فعال  
 بود و در ساق خلیفه صاف تر بود و در قریب ده و نامنه در اعتدال عقل و در ناف  
 افتد و زیر زرق و در آن ورزی و خلق را معید بود و در باطن و غده و غده و غده  
 و در اقل و مثابه و در جم و معقد را ناف بود و حجامت فخذ از فدام و در مین  
 و جراحات فخذین و از خلف جراحات انثنی را بل کند و زیر زرق را بل  
 فزان را نو و جراحات ساق مناسب افتد و در کعب بر قریب او را غن  
 و عرق النسا را و لغز معید بود و حجامت فی شرط میاری آن باشد که  
 ماده را از جنتی بجنتی جازب کنند یا در می غایب را ظاهر گردانند یا  
 ماده را از عضوئی بعضوی نقل کنند یا برای جذب دم و شخین عضو  
 یا برای تحلیل رباع و شکین و جمع کنند یا برای دفع و عضو بموضع خود بخاک  
 و در قبل که التاع انثنی است و آن بسبب تول جبری در و از امعاء  
 و شرب که اگر در حمام مجام بر پوست شکم نهند آنچه فرو داده باشد که  
 بعد از آن که شکم را بر و غن مالیده باشند و حجامت بشتر از و مل

دواجین

و بر قطن

سرسر

نامش



تا شصت سال چاره داشته اند از **الصال** علق و آن کرمت زکین  
 که در آب جاشد و آن را فلو میگویند و در امراض جلد از این عصفومی نهند  
 و خون میکشد و گفته اند که او خون بد جذب میکند و آن در سعه و قو باد  
 جمیع امراض جلد مفید بود و قیام مقام است باشد و بهترین علق است  
 که از ابی کبرند که در آن خفص و طحلی باشد و آنچه بر پشت و آنچه بر پیشانی  
 خطاز و باشد و آنچه شکم و سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه ششبه  
 بنال موش بود و در اشقر و حکری همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد  
 و بزرگ بود و آنچه ششبه بازو مایی بود و آنچه از آبهائی بد گیرند و آنچه  
 بر و خضای لا جوردی با ملا می بود و مجموع بد باشد و باید که علق را بگزیند و از  
 دو سال کنند اول او را بر آن گویان باید کرد و نامی کند و بشوند و عصفور این  
 و مور بالند تا سرخ شود و پس علق بر آن نهند و اگر نکیر و باره خون در آن  
 عصفور بالند و چون خواهند که جدا شود و نیک و خاک سر و افتند و چون  
 بنفشه بچینند و برفین مصی کنند تا اگر لعنتی از ماده باشد باید پس بشوند  
 و اگر خون باز آید است جالبات بر آن افشانند و اگر بد آنکه چون امراض  
 جمع شوند ابتدا بمعالج میرنی باید کرد که مفعول را یکی از شرط باشد اول آنکه تا بزرگ  
 موقوف بود و اگر اول شل و نرم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بمعالج و نرم  
 باید کرد و مری که دم نابع قرحه باشد دوم آنکه کمی سبب دیگری بود

علاج جلد  
 علق

ارسال

مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا ابعاد الجوف و فروست  
 و اگر چه حاجت مسخنی افتد که تب مضرا باشد و مثل شل و جمعی علاج بخت  
 کنند و از تب پاک ندارند سوم آنکه یکی از دگر کی خطر نکند و در  
 جمعی محرقة و فاج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال سبوبات اگر چه  
 فاج را مضرو و اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جتمع شوند اول  
 مرض باید کرد و مکرر وقتی که عرض غالب آید یا خیر در وجع که عرض فوج است  
 استعمال مخدرات جایز داشته اند از اضرار آن بقلع نکند اند  
 و این مجموع که گفته شده بحسب طب و البته است و باید  
 دانست که غرض از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر است  
 مثل تفریح و تمشیت و تفریح با خیار و حکایت ملازم و کلمات طیبه  
 و احضار اینان و آوازهای لطیف و لولهای خوش و از جمله  
 امثال از سوا به او ادا رکنی بکنی بود و تفریبات نیز مؤثر  
 بود مثل آنکه بستی احوال را تکلیف کنند که نظر بکوشه چشم کند  
 و صاحب بقوه را که در اینه چینی نکر و امثال این بسیار است  
 و همه بتقدیر او اند کار چه بتقدیر او صحت بواسطه این اسباب حاصل  
 میگردد و بتقدیر او صحت تسویر غایت این امور را اهل طب  
 اوست قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه کند که حکم او است

آید

است

فراید

والسلام علی من التبع الهدی **مقاله دوم** در امراض که اعصار احاطت شود  
از سر مقدم و علاج ان مشتمله بر بیست باب است **باب اول** در امراض  
مرد و مرغ از انجمله **دفاع** است و از ایاری در و سرگونی و سبب آن  
سور المراج مادی بود یا سادج انچه مادی بود و از دم یا صفر یا بلغم یا سو  
یا ک اما مداعی که از غلبه دم بود علامت ان حرمت و انقباض و احه  
و نقل و زمان سر و عظم نبض و غلظت قاروره بود علاج ان فصد قنای و تسلین  
طبیعت بر بلوغ فوکه و از سر برت شراب غلاب و نیلوفره یک بخندیم  
خوردند یا ترندی و ترخیل و نبات هر یک در دم و غذا ترندی بالو  
مانیو کش و مقدار دم و اگر تب عارض شود و ککاب باید خورد و در مکه  
و کلاب بوئیدن و غلاب بنکو و خطمی یا مکه تر بر نهادن و تسعیط مرغین  
بنفشه و کد و مفید بود و انچه از صفرا بود علامت ان شده حرارت  
ملک و خشک منجرین و ملخی و زمان و صمد و عسرت نبض و صفت و صفای  
علاج ان حلائی از فصد و نیلوفره و تخم کاسنی هر یک سه درم ترخیل  
و نبات هر یک ده درم تا و کس کند یا نبات بنفشه و نیلوفره یک گرم  
حل کرده یا شاشند و غذا انرا و اند یا ترندی بالو و خورد و بر فوکه  
بارده و سکنجین بعلل کشد و سهال طبیعت بر بلوغ فوکه یا بلوغ بنفشه  
یا ترندی یا حب بنفشه یا این حب **بنفشه** بنفشه و درم بنفشه

بریان کرده نیم دانک و دو تر بد سفید کوفته بروغن بادام سرسبز که ده کوزه  
بلبله زرد و خردم بگویند و آب از این به سرشند و حبس کنند و فرود برند  
یا خدایکم سقونان بریان کرده با ده ورم شراب خاص بخورند و کافور و صندل  
و کلاب و کدو و کاه و خیار و پنبه بویند و پایی شوی به آب کرم و سیس کند  
و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبب و کدورت  
عکس و برودت طمس و رطوبت منجین و نفس لطیف و قاروره سفید و غلط بود  
علاج هر روز جلای از پنج نهک بخورم رازانه شسته ورم کلفت ده ورم تایل  
کنند و غذا بخورند و آب و شیر خشکدانه خورند و نفیسه کنند بعد از پنج  
صبر حاجب مطبوخ و بابونه و شبت و اکلیل الملک بخوشانند و مردان  
بشویند و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کموت  
لون و سخا و نفی لطیف و قاروره سفید و نمک باشد علاج هر روز جلای  
بالنگور پنج نهک هر یک چهار ورم و کاه و زبان سته ورم نبات ده ورم  
تناول کنند و غذا بخورند و آب و شیر خشکدانه و بعد از نفیسه و بعد از نفیسه  
بمطبوخ افیمون یا غالیقون و اسطوخودوس کنند یا حبس آب و شیر  
و بعد از نفیسه روغن زکرس و بادام و سیس سر مالند و آنچه از راج  
غلط باشد که در دماغ جمع شده علامت او از گوش و انتقال و  
و مترنای بود و علاج آن تخلیل و تلطیف بکلفت بود یا شراب کاه و زبان



والبگو یا کلفند و رازانه باید کرد و از میوه و اغذیه نفع و حرار کنند و حمام  
و استعمال بطولات و مجورات حاره مفید بود و اگر مزخوش بونید آب  
آن در مینی کنند و رغن آن در مینا نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج  
سازج بود و بویا جارا باشد یا باره آنچه جارا باشد اگر اسهال یا نارنجی حادث  
شود مثل ملاقات آفتاب و قمر آب و قمر آب و قمر آب و قمر آب و قمر آب  
ممس و قمر آب و قمر آب و قمر آب و قمر آب و قمر آب و قمر آب و قمر آب  
بامرب عوزه یا ترب زربک یا سیر و عرق کل و پید یا شامبو و  
شیر و تخم خرفه و اخس یا روکد و اسکینین بنفشه و غذای نوش  
یا مقبره ادم و اسفناخ یا تمندی خوردند و در جایهای خشک آرام گیرند  
و مشروبات بارده بونید و رغن بنفشه و کدو سیر یا لند و اگر اسهال  
سوء اخلاقی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کست و درین نوع تمکین  
طبیعت بنفع فو اگر در مینا سبب بود و آنچه از سوء المزاج باز بود  
علاج حکیمان تقدم سبب بود و نقل و ملاحت خواص و میل صانع  
بموضعی علاج آن تناول ملاطی از نخل خشک و رازانه و کاه و زان  
و کلفند یا شرب کاه و زان و البگو یا کلفند و رازانه و اطراف نقل کبر و کواکب  
حار و تناول کنند و غذا بخورند یا کنگ و تهم و زیره و دارچینی خوردند  
و بطولات و مشروبات حاره استعمال کنند و صدق انبساط معده

نیز بود اگر سوز المزاج معده باشد علامات آن اشتداد وجع بود در حالت  
نقل معده و سکون وجع و خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده  
بود و اگر سبب خلل الطبعی بود که در معده جمع شده علامت آن غشيان و  
ترش و کثرت نیز آن بود علاج ثقیه معده باشد با که تخم شنبلیله و تخم فلفل  
و برنج بکوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده یا شامندر و فلفل کنند  
و بعد از پی کلفتد و رازیانه خورند و بعین و امثال آن تقویت دماغ کنند  
و غذا بخورند و آب صغره خورند و اگر لقی ساکن نشود احتقان کنند و اگر سبب  
مره صغره باشد علامت آن غشيان و لخمی و بین و تشنگی و قلی و ترش  
معده بود و در حالت که تشنگی نیز باشد علاج آن آب بکر تم و کهنه  
فلفل کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعن کنند و غذا انار یا برنجی  
خورند و اگر سبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن غشيان  
فم معده و ترش و بین و کثرت اشتداد بود علاج آن ثقیه معده یعنی تلان  
طبیعت بطبوع انتمون کنند و شراب بالنگولین نیز در کس و یا بنار و  
و مرزنجوش بپزند و اگر صداع سبب راج معده باشد علامت آن الصداع  
وجع معده بود و صداع در پیش سر او از اطیمه نفاخته زاید شود علاج تقویت  
معده و تحلیل نفخ بخارشات حاکم کنند و اگر صداع از ضعف معده و  
شدت حس او باشد علامت آن اشتداد وجع بود و در بادان

و در خلطه علاح نبر آب غوره آب ریاس و انا خورد و اگر صداع پس  
و نه باشد علائق آن حدوت صداع بود و در عقب استفراغ باجماع  
با رعایت سحر باجماع علاج آن ناول اغذیه مطبیه و چیده الکیوس بود مثل  
زرد تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام معتدل و تدریج مفید بود و اگر صداع  
قوت حس و طبع باشد علائق است با ندرت سببی مثل بخی رغذا احاد  
شود و فعال و باغی بقوت بود علاج ناول اغذیه غلیظه بود مثل برسیه و کله  
و باچه و صداع بستر است کبد و طحال و رحم و کلیه و باقی نبر عادت شود و علاج  
علاج اعتدال بود و چیه صداعی نرسن باشد که مجموع سحر و دیگر و سبب آن اغلاط  
غلیظه مانجا رات است که در زرع غشا ر محلول و باغ محقق بشود و علائق آن  
باشد که با دانی سببی است که در چشم و چشم می تواند داشت و اگر کلام و  
نمازی شود و کاسه چشم و چشم نیز در و کند علاج نقبه بدن کعب  
ایاره و شبیه و قوقا یا و قضا را حاده و سدا بست و دروغن بخوشانند  
جگر ببرد و باقی علاج آن بچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این  
صداع عسر البر باشد و مقدمه تر و آل آب بود و شقیقه و جمع شقی از سر باشد و اگر  
آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند و علاج آن بچون  
علاج صداع بود و ناول و دار المسک مغنیر مفید و اگر ضعف و افیون و تخم کاهو  
و کثیر اگر کاغذی طلا کند و بر صدع نهند مفید بود و **سیر** م در می گرم باشد

که در نفس و باغ یا در حجاب او حادث شود و از آنرا قرصی نرسد و اگر از غلبه خون باشد عایست آن تب مطبوعه و نقل هر دو زبان و تفت و حمیت وجه و عین بود و نفس عظیم قمار و سرخ و غلیظ و علاج آن در ابتدا قرصه فقیال کنند و هر روز جلای از غناب و اکوسیا ده عدد و نفثه بخندرم غناب بیست عدد و نفثه نیلوفر از هر یک بخندرم نبات ده درم تا اول کنند و ترنجبین ده درم با آن صمغ کشته نیلوفر و غذاکشکاب با نیلوفر و غناب خرد و در سحر من توقف نباید نمود و روز پنجم تلکین باید کرد و این مطبوعه صفت است نفثه درم نفثه بخندرم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص و بر یک بیست دانه غناب ده دانه شیر خشت ترنجبین چهار شنبه هر یک ده درم و استعمال این نبات بار ده کنند و بای شود به آب گرم و نفثه و خطمی و سبوس کنند و نقل شارب اجاص و اگر خواهی باشد شراب شمشادش لعل کنند و میان بار روز شنبه از نبات و عرق و نقل و بعد مناسب بود و اگر از ناده صفر بود و علامت این کثرت است و شنبه و بقاف عین و تخمین و صفره لون و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و غیرت بعضی و ناریت قمار و ده عدد و علاج هر روز جلای از تخم کاسنی سه درم اکوسیا ده عدد و نفثه بخندرم غناب نفثه عدد و نبات ده درم ترنجبین یا تمر مندی از هر یک ده درم



تا اول نهند و شراب بنفشه و بنفشه برورده و شراب خسته خاش  
تقل کنند و نمکین طبیعت بطبع فواکه کنند و این چشته نیز مفید بود  
بنفشه قطعی سبوس چون بنفشه نیم کوفته از هر یک کفی عنایتان  
از هر یک صحت عد و نیلو و زهره درم سنا پنجم درم کوشا شد و میانه  
و مغز خیار خیره و ترنجبین هر یک سه مثقال در آن حل کرده درم روغن بنفشه  
با دوام بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد  
ککاب است مثقال لعاب نیکو در روغن بنفشه و روغن کدو هر یک درم  
با هم با میزند و استعمال کنند و شراب میانه در خیار نیم کوفته شده باشد  
و نقل مالوی مرا کنند و درم دو نوع شکلی حرارت با خیار کدو  
و شیرین تخم نوکر شراب صندل و صندل و بنفشه و نیلو و زهره و امثال این  
و بر کسید در فرس بریزند و کدو و خیار و بنفشه بوند و سر ساق  
سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامات آن بدیان بسیار  
در خیمه بر و گریه و خوابی و زوال عقل و خشک علی و مخیر و دهن بود  
و بر زواله لغری ظاهر شود و نفس ضعیف و بطی مختلف و صلب باشد  
و قاروره سیاه و غلظت و علاج آن حلاط از بنفشه و کاه و زبانی  
هر یک چهار درم پنج مثقال درم نبات درم باشد و غذا بخورد  
باشیر و ششاش و بعد از نفیج ثقیله بجا و حقنه کنند که سهیل

بود و صفت **مطلوع** سنا صفت درم پنج مکه بنفشه بلبو  
 کنوشت هر یک سه درم بویز منقی ده دانه پیرایه شان اسطوخودوس  
 خود و سبب بکوفته هر یک چهار درم ورق کاسخ فخر درم بالبو کا  
 هر یک و درم چهار خیزده درم ترنجبین بایزده درم و بعد از آن صفت  
 و شبت و بالونه و ریحان کوشا کنند و بر سر ریزند و روغن بادام  
 و شیر خزان بر سر مالند و میانهای روز شربت از نبات و کلاب  
 و کافور زبان و تخم شاه مهرم تناول کنند و شراب و زبان لعل  
 سر سام بلغمی بود و علامت آن شاد و کسل و نوم و نپ و اغم و  
 سر و حریت و احتیاج و عقل و سکوت و نسیان علاج هر روز جلای از  
 بالبو و پنج مکه هر یک فخر درم نبات ده درم تناول کنند و غذا  
 بخورند و خورد و بعد از آن صفت **مطلوع** حبه الیه و حبس کنند و خنای  
 حاده استعمال نمایند **یاف** زهره کا و کدرم ششم قطل خنیرم  
 بورد از منی خطمی هر یک سه درم بکوفته و شکر شانه و شکر  
 بدان بپاشند و شایانند و استعمال کنند و در ابتدا سه روز  
 و روغن در بالید و بعد از آن محلات مثل بالونه و شبت ملا کنند  
 و بمشک پاکند یا شونیز عطر آردند یا شونیز و معوی باشد که در  
 و پشانی ظاهر شود و گاه باشد سر نیزه و کبر و سبب آن غلیان

و علامت اشفاق و صغره و ضربان و جبهه و حسی ماوه و تشنگی و کرب و بی خوابی  
و علاج و ضد قبضه که نمند و جلاب از بغث و نیله و زخم کاسنی که از  
سبب گرم و غماب و الوسیاه هر یک ده دانه نبات و ده درم باشد  
و تکیان طبعیت بمطبوخ فواکه که تخم و دران روز که سهیل خورند نشسته  
و طلق را الصندل و افاقیا و فوفل و امیشا طلا کنند تا ماده قبول کنند و بعد از آن  
نقعه باب خمار و کد و شیر و تخم تورک با سکنجبین و زعفران و بومبک و زعفران  
و طبعیت را محبتش بدارند و در آن مرضی بود که فغان تحمل کند که خبری می کرد  
و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در معده مانده یا و معده یا از عفونی  
دیگر متضاعف شود و محرک که در و روح نفسانی نیز بان متحرک شود  
و این حالت ظهور رسد اما آنچه در نفس مانع باشد اگر بلغم باشد علامت

ان بلاوت حواس و طین و دوی بود علامت بلغم ظاهر باشد و علاج  
طوبی از انیسون و بالنگو و کافور و زباز و بنج هر یک و درم کفند  
و در معده متضاعف و کرب و غذا نخوردن و آب بشیر و نمکدانه و زیره و دارچینی  
خورند و بعد از دفع نفیقه بحسب ابارج کنند و شونیز و خرطل و فلفل در  
مار العسل بچاشند و بدان مرغ کنند و چند پسته و شونیز  
و فلفل و مرغ بچوش بگویند و در خرقة بندند و می بوبند و بالونه و الکلیل  
الملك و صغره و مرغ بچوش بچاشند و میران آرند و اگر سبزه او علی

علامت آن دسواس کثرت کفر خا موشی بود و نفس صلب و ضعیف  
و قاروره کدر باشد علاج هر روز جلای از بالکوب و پنج نهک کافور و زان دنا  
خورند و غذا بنوشش یا مغز بادام و بعد از نفیج نفیج حب ایتون و مطبوخ  
آن و مطبوخ ملیکه کنند و تقویت جمیع اعضا و تقویت عاده طبعیه مثل غیر  
و نیز کنند و غرغره و فلول مذکور مناسب بود و صاحب دوا بلغمی و سوزاک  
بلیله برورده و اطریفل که حکایت کنند بکین با انیسون و مصططک مغیره بود اما  
دوار که بشکرت معده باشد علامت آن غشایان و جشایان و سوز و نفخه  
ضعف معده باشد و اختلاط و دوار و اشتداد و سکون با اختلاط حال  
معده در خلط و املا علاج پنج نهک تخم ترب و برگ ان و شبت تخم خر  
مجموع یا بعضی بکوشانند و اندک عمل و نمک یا شامند و می کنند  
بسیار از آن کفند و از زایانه بخورند یا سکینین لعن کنند بحسب مزاج و تقویت  
بخوارش مصططکی و عود کنند و ثقیه بخوارش سفرهای سهل و محول قرار  
کند و اگر احتیاج اقتضای این جهت کنند **صفحه** مستقیمت و درم و درم  
باریک است درم بزرگ طبعه خطمی بسوی نفیج است هر یک کفی بکوشانند  
و صاف کنند و بپزند و بپزند و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
ضم کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال تقویت از غایت  
ضعف حادث شود علاج آن تقویت شرب جاف و لیون و فندل



وسبب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند و  
دوازده سبب غلبه دم صفرانیر بود علامت صفراوی قلن و التهاب  
و عدم اشتها و غثت نفث و بول ناری علاج طبانی از تخم کاسنی و بنفشه  
و پنجه ها و نبات پاشا منند و غنیم بنو ماکش یا مغز نادام او بعد از تفیخ  
اسمال صفر کنند بمطبوخ لیلی یا قرص نفث یا سقمونیا و علامت دموی  
حمیت بول و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دموع باشد علامت  
نقص و فعال و جمایت ساق مناسب بود و از اثریه تمرندی و نبات  
یا آب انارین یا نبات یا شیر غلبه و نیلوفه یا کلاب و عرق میخوردند  
و نلیمن طبیعت بمطبوخ فو که کشته و اگر دوار سبب جماعه بر سر زنند  
عارض شود تسخین و باغ کما دات و ضادات سخنة باید کرد  
و تناول اغذیه که در آن بزور و تناول بود و اگر تشنگی و عطش بود  
شود علاج آن عصبوباید کرد و تقویت و باغ در مرضی باشد که چنان  
محمول بر شود که بجای بی از بدین متقاعد شود و سبب آن جسم  
تاریک شود و دلفین گوش بود و ماده این مرض اگر سودا بود و عکس  
آن تبلد و اس و تخیر و ثقل سر و سور فکر و سر کوبت و فرغ و ثقل  
اشیاء سیاه علاج آن هر روز طبانی از پنجه ها و کافور و زان هر  
سه درم و بالنکوده درم نبات سه درم تناول کنند و غذا بخورند

یا مقه ادا م خورند و بعد از نفیج نفعه کباب یا مبطوخ اقمول کنند  
یا این **حب** **نفعه** بلیک سیاه انیسون از هر یک سه درم تفت دوم  
ترند بکدرم استوخودوسن غلیج هر یک در می نمکونه و از آن  
حب تخته فرو برند و در عقیق ان جلانی از نبات تیم کرم یا شانه  
و علاج او در یک کلاج دوا باشد و ان حقنه که ذکر است مغذی و اگر  
سدر بسبب ضربه یا سقطه هادث شود دفعه کنند و مرزخی و افتاب  
و موم و روغن کلغشته و کثیر اطلد کنند **حب** **خوابی** طولی و مغز بود و ضایحه  
و بشواری بدار شود و در سم ان سور المزاج بارد مادی بود و عکس ان  
نقل سر و شیلان آب از بنی و کثر نبران و حبش چشم دارد  
و صفت افتاب و از خواب بود و علاج هر روز جلانی از بالنگو و پنج نهک  
سورکازیان و انیسون و نبات تا و لکنند و غذا نخورند آب شیر  
بخسکانه و فلفل و زیره و دار چینی و شراب بالنگو لعن کنند و بعد از  
نفعه کباب یا دلو غازیابا استعمال این حقنه کنند و حبش  
بالونه سنا هر یک هفت درم پنج نهک از آن نهک کرم هر یک  
۳ درم طبعه غنیم اشق مقل هر یک نیم درم گنجیان و انلی در  
شش شش طل آب بکوشانند تا باد و ظل یک صاف کرده و در  
ونک هر یک نیم درم آب کاه و غسل و روغن زیت هر یک نیم

اضافه نموده بدفیات استعمال کنند و بعد از تنقیه الطریق لعل کبر و صفة  
نماز کنند و صغیر و زنجبوش و خام بوبند و روغن نترس و زنجبوش  
و فیزی استنقاق کنند و اگر سوز المزاج با فوج بود و لو اسهال و دیگر  
مخدره که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سیر ما که بدیناغ رسد علامت  
ان سبوق اسباب مذکوره و برودت طبعی باشد و کمودت لعل  
و یا قی فاروره و خالتی شنبه بحر قی علاج لعل مملو معالجات مذکوره  
باشد اما در این قسم بقیه احتیاج نباشد و تدبیر روغن بالوین و شنبه  
و زنجبوش بوبند و فواید و مشرو و لعل مناسب باشد و اگر لو اسهال  
معه باشد علامت ان سبوق امتداد و تخمه و دوی و طنین گوش  
و غفلت ان در حالت جوع علاج تنقیه معده کست لعی و همان بجایا  
و قهنا و اگر لیبضیه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود در او ~~علاج~~  
و مقویات مثل ماش و مناش و کل سرخ و صندل ملا کنند و علاج  
بسطر و ضرر کنند و در سببات و ج و زنجبوش و شونیز یا عسل مفید  
و مویز و جوز و مارچیل و قلا یا که در و تو ابل بسیار بود و نافع افتد  
بداری و پنجه انی با افراط بود و سبب ان هنوز المزاج یا سبوق  
ما ماده یانی ماده عکاج هر دو نوع تر طبیب مانع بود و بشرایع  
و خشخاش و دوشیدن شیر زمان بر سر و تدبیر روغن بقیه مذکوره

غذا بنوشد و شیر خشک و شکر و انقاع خورند و فیاری بکند و کاه بپزند  
و بومیدن مناسب باشد و بنار و بنفشه و تخم کاه و بومیدن خشک و شکر  
بجوشانند و بر سر میزنند و استحمام مطلب و دلت و او را زیاد و آب  
موجوب آب بود و اگر آن خوب است و کشته و زعفران و پاشنه  
در زیر بالشت بگذارند و خواب آید و در سوره المزاج مادی اول نفع  
باید کرد و از سودا و بعد از آن استعمال مرطبات **سبب** می رخی باشد  
که از اجتماع اسباب سبب و سه حادث شود و علامت او  
انت که کاهی خوابی طولانی باشد و کاهی سه مفرد و روی برآمده باشد  
و رنگ آن مایل سبزی یا سیاهی علاج تحقیق و مانع بود از هر عطلی که  
غالب باشد و بعد از آن استعمال شحمیات و معوطات کنند  
در این مرض این معقد افتد **نصفه** بنفشه و درم تبرید بکند مرطبات  
بکند مر را زبانه تخم کرفس و لعل طلی مر یک نهند و نم نمناشوی  
و آنک بگویند و با بکند زبانه حب زنده و بعد از آن بقیع با بقیع  
کنند **حقه** که مفید بود و ناخند مر بسیار و شان چار درم بنفشه  
بنار و مر یک سینه درم طلیه کفی غناب فیه دانه پستان سبب  
با بون و اکلیل الملک مر یک هفت درم معر حیا حیره درم عدل  
روغن کنجد با زنده درم نمک و بوره مر یک نهند **نحوه** علی است



که در دم ناکا هر یک حال مانند مثل اگر استاده بماند و اگر حقته نوشته  
ممنون و بدین سبب اخذ نمیشد گویند و سبب آن سبده باشد که در موی  
دماغ نوبه غلطی غلیظ حادث شود و علامت آن نخوش عین خواب و  
حرکات بود و هر چه ترغیب را گویند جواب بدید علاج آن اگر موجبات فساد  
فعال کشاید با حجامت ساق خند و بواسار بالنگو و نیشون یک  
دو درم کاو زبان متده درم با دوه درم کلند تا و کنند و غذا نخوابند  
خسکه اند خورند و بعد از پنج نوبه بمطبوخ افشمنون با حب اکست و نیشون  
خسکه کنند و نیشون سر بر وزن نیشونه و کد و و نظرات محله منفید  
حقنه اسلق و خطمی و شیرین یک سطل حاصل کنند و با یک درم بوز  
و دانی ششم منظر و روغن کجند و شکر سرخ یک درم نیم گرم استعمال  
کنند **کابوس** است که چون در خواب رفته ضال کنند که در زیر سر  
چیزی ثقل نا انوی که شد کسی او را میفتارد و نفس او تنگ شود  
و او از گدازد و سبب آن بخاری بود که از غلاظ غلیظه متضاد شود  
اگر غلبه خون باشد فصد فعال کنند و حجامت ساق و قلیل غذا و اگر  
از بلغم باشد با سودا و نیشونه کشند خیارچه که معلوم شد و تغافل نماید  
که این بخنده صرغ باشد صرغ سده غیر تام باشد که در بطن دماغ و مجاری انقباض  
حادث شود و روح لطیفانی را از لغو و در اعضا منع کند و جمیع اعضا

تشخیص کرد و سبب اخلطی بود که در تحولت و مانع حادث شود  
پس اگر بفهم باشد علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت پند  
در حالت صراخ و کدورت حواس و بادت و پاشی لون و بطور  
و اختلاف نفخ و پاشی و غلط قاروره علاج آن هر روز حلاطی از راز نایه  
انسیون و بالنگاو مرکب درم کلفند و درم ناول کنند و غذا بخورند  
و شیر خشک دانه ناید از چغنی بخورند و کباب و کباب و کباب و کباب  
تقیه حب الیاره و حب الصنم و حب قو قایا و مطبوخ سرد و خضای قویه  
کنند و این حب مفید بود صفت الیاره فقیر اثر بر صبر مرکب  
نیم مثقال انسیون حب البابل مرکب نیم درم نیم مثقال مک بنی  
مرکب غذا نمکقل کثیرا مصطکی مرکب و الکی کوکبه نیمه باب  
چند از نوزد و مصدع از کرنا و سترنا و حاء و نظرد و آب روان و  
نشستن در مهب باد و جایهای بلند و مکث در حمام و ناول  
نیل سیر و باز و کرس احتیاب نماید و نمکین از سستی و سواری خصل  
اسب دو اسنل و در دولا به خرمای براق نظر کردن آخر از نکل  
و چند نید سترار و غن زین در بنی کشند و طلیت در بار العمل  
بجوشانند و در وقت صبح بجلق ریزند و مشرد و یخوس و بزاق  
از بیع ناول کنند و مجنون سیسالیوس نیز مفید بود صفت

سبب الیوس عاقر قرا اسطوخودوس هر یک با نرزه درم غاریقون نیم  
قره ناما طیت نزد کوه درج هر یک دو درم بگویند و با سکنجین غصلی بشنند  
و یک مشت آن را و ل کنند و اگر آنرا شود و بواسطه ان فحشان و افکار فاسده  
و مومنه زیاده و علامه ثقیه دماغ بمطبوخ غلغلی میمون و حب ان و تقویت  
دماغ میویدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و عالیه و شونیزه  
و بابونه و اکلیل الملک و فستق و مرزنجوش بموش است و سر سبز  
و شراب بالک و تریان را رجه و شر و دیطوس تا و ل کنند و عود فاو  
لبا بنده در پی دهند و لیس که غصیل عمل و خردل غمره کنند و اگر  
از ماده خون باشد علامه است آن ظهور علامه است علیه خون بود و در جات  
صغ و داجین ممتلی شود و روی براید و سرخ شود و باشد که رعا ف حاد شود  
علامه فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت میویدن سرکه و کلاب و مالین  
روغن کل قنار و لب بوب و اگر از ماده صفرا بود و این را در افتد علامه  
لن انتهاب علامه عقل و حضرت روی و چشم علامه ثقیه بدن کنند  
بمطبوخ فواکه و قرصه شبیه ربیب و رب به ناول کنند و با شوی  
با بیکرم و سوس و خطمی انچه اطفال را عادت شود از الم البیان  
گویند ازین قبیل باشد و اگر صرع التکست معده باشد علامه است آن غصیل  
و اخلاص لب و عسته در حالت فلو معده و کثرت لغا فستد او صرع

در امتداد وقت آن در عقب قی علاج می کنند بطبع نسبت و ترب  
و اندکی غسل و نمک و تلین طبیعت بمحلول خارشنبه و شکر باران کنند و بعد از آن  
تقویت معد به بخارشش مصطکی و مغیر و ماده الجیره کنند و غذا بخورند و اگر  
خسکه اند و در این می و کرد یا و کبک و پیچ و خورند و اگر کثرت غشوی دیگر و مثل  
فدین و سابقین و قذیرین و زخم لوبسطه رخ غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود که  
از آن غشوی متضاعد شود و علامت آن باشد که احساس خیزی کنند محلول  
بخاری یا بویس غل که از آن غشوی تفرغ می شود و بدیناء او و بان غلی  
و شخوص عین و ثواب و در بدن باشد علی بنقیه بدن و دماغ غلیظ یا لایه  
کنند و تقویت و تسخین سر را بدان حاره و اصلاح حال آن غشوی کنند  
بدان که نهادن مجبوری شطریه و صرع لوبسطه بخاری است که از گرم کرد و حار  
بعد از آن بعد شود و حادث می کرد و علامت آن کثرت لغا و بویس  
میچان اشتها و جمع لطن و احساس لصبو و بخاری بود علی قتل و  
گرم بود و حار کافه خواهد شد و اگر بسبب لدغ غشوی دیگر و کثرت  
حادث نشود و در درم را زانیه ناده درم کلنگین بخورند و صاف  
کرده بکدم تر باق اربعه در آن حل کنند و میاشتا منقذ و اتفاق درم  
مشبه بطریقت و علاج آن بخاری خود کفته شود و جالینوس گفته  
که هرگز اگر اوقات بغال انجامد و بران دشوار بود و اگر شرب خورده را

لغالب



مرحله حادث شود و علاج کنند که خود را بل شود و گویند اگر عاقل و قهار گویند  
و در حق مضرع و منکر اگر عظمه کند امید بر آن توان داشت و تریاق  
ثانیه مضرع را عظم نامند **صفه** آن را وند طول و یونقنی و پوستی  
که حبابها را حنطه نامند مضرع مادی گویند و بغیر کف کشته  
نمیشند شربتی که مفتال بود **سکته** سده قدامه باشد که در بطون و باغ  
واقع شود و مجموع اغصان از حسن و حرکت باز دارد و بواسطه آن که قاع  
شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح انسانی از  
کلیع اغصان و این مرض لغته حادث شود و سبب این سده لغتی  
لرز باشد علامت آن تزلزل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و  
تقلع سرد و کدر است و اس کثرت خواب بود و باشد که با آن خور  
و نه نیز بود و این دلالت کند بر احتیاق حرارت غریزی و فتن  
چون مرزیه و دماغ و لک غف ظاهرا باشد و خواهند که معلوم شود که زنده  
یا نه یا به چشم یا ناره پشه و شنید بر غری بنند اگر متحرک شود و لیکن  
باشد یا غیر فی را آب کشند و بر سینه او نهند و تقض نفکشتند یا  
اصبع در زیر او کنند که اینجا شیرینی هست که تا اجابت باقی بود  
او متحرک باشد یا چشم او را بکشند اگر جد قه او ظاهر شود و زنده  
بود علاج او را سرد تر کنند و پاره نند گرم کنند و بر سر شکوت

نشد و اجری کرم کرده بر بالای آن ننهد و کندش در موهل و قفل و چند  
پیرستر و در منته همه با بعضی بگویند و در بینی او دهنده و طسه آینه و افر  
بخیر بای درشت سخت نیالند و بر مرغ و مرغ و غن و ایاره فقیر ایالند  
و در خلق او و کند می چنانند و باشد که می کنند و در فتنه و چند  
و کندش و فلفل و زنجبیل و مشوینر بگویند و بر سر او طلا کنند و با منفال  
منور و دیوس بلزبان کمر در مار العسل داخل کرده در خلق او بریزند  
با انیسون و زریه و مصطکی و گلنگلین بکوشانند و بریزند و زریه و گلنگلین  
و زریه و خوش در بینی چکانند و گفته که با هفت روز هیچ تحرک نماید  
اما بعد از هفت روز جلانی از از زمانه و انیسون و کافور زبان هر یک  
در دم و گلنگلین در دم ناول کنند و غذا الکبک و تیهو و تخود آب خورند  
با زنجبیل و فلفل و میانها روز مار العسل با بنامند و بعد از پنج ماه بقیه  
تجربا به و ایاره و ایاره و با کنند و در هفت یک است و بکوبند و بکوبند  
و قوت و احتیاج با بست و چهار روز بدین مهال به اوست نمایند و سکنه  
اگر بر یابد بلغوه و فال منتقل گردد و سکنه از امتلائی خون منبر حادث  
شود و علامت آن علامات غلبه خون باشد و علاج در آن نفد  
بقال بود و حمايت سابق و اضراج دم بکوبند و جل از شر  
غنا به بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود آب و بنوماشن با متعادل

و نه بجهت بنفشه و نه من آن کنند و حقنای لعین کنند و اگر سکه  
لوا سطره صریح با سطره باشد که بر سر واقع میشود و ضد کنند و تقویت  
دماغ بنفشه و آب بارده مقوی کنند **حقنه** که سکه لعینی را مفید بود  
ورق غار قسط مزج خوش طبع خشک الکلیل الکلی ورق پیدایچر مرما  
خوردن آب کرنب بزرگ خشک شربت هر یک ده درم شربت خنجر  
این دو هر یک نیم فنظریون و دو درم بخت شاند و سمانی کرده  
عمل است درم و آب گامه پخته درم پوره و نمک مندی و قفل هر یک  
بندرم کوفته و پنجه بر سر آن کنند و بکار دارند **مالی** یا تغیر ظنون افکار  
بود از مجری طبعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ  
عادت شود و با جمیع بدن از آن ممتلی شود و بترکت عروق تنید بود  
علامت آنجه از این علامت بدن با دماغ بود شخاعت بدن باشد و بترکت  
لون و بطور و ملائمت و اختلاف نبض و صفای فاروره و تنهای دور  
دارند و نظردر زمین یا جبری کنند و همچنان باشد و کثرت فکر  
و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج ضد صافن کنند و هر روز  
جلای از بنفشه و نیلوفر و کاوزبان هر یک سه درم غار ده و اب  
سپیان است دانه نبات ده درم تا حل کنند و بعد از انفع  
نقیه دماغ بجهت افقیون و مطبوخ آن کنند یا مطبوخ بلبله و تخم و آب مطبوخ

و اسفناخ خورند و با پوده از شیر و سبوس نبات و روغن بادام  
مفید بود و شراب رفیق نو و ادرمان حمام و ترپن روغن مفت  
و کد و مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و شیار صرغفه و الیه  
و حمامه احتراز کنند و استعمال ثقب ریاضت نمایند و از معالجه  
این مرض ملول نمایند و مکر ثقبه باید کرد و اگر این مرض از احتراق لغ  
باشد علامت آن ظهورت مخمرین و سیلان ثقبه است  
کس و سکون و قلت اضطراب بود علاج هر روز جلای از زاریانه و لنگه  
و نیلوفر و پنجهک و کفشدن اول کنند و غذا و تخم و آب بازریه باج  
بشیره خشکدانه خورند و بعد از لقیج ثقبه باین مطبوع کنند مفت  
سنا مفت و رم بالنکو نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بخون  
مخمرین و ما فکند و مخمرین سنجی و سنج مثقال با مفت مثقال در آن  
حل کنند و یا شامند و این حب نیز مفید بود **صفحه** افیتون چهار درم فلیج  
و ایره فنیقرا هر یک دو درم غار لقیون یک درم نمک هندی نیم درم اسطوخ  
خودوس یک درم و نیم بکوبند و آب از زاریانه حب از زاریانه سه درم  
درم باشد و این مطبوخ نافع بود **صفحه** بالنکو پوست ترنج قرقر و فلفل  
قرقره و لعل صنی جوز بو اما قله نارمشاک بهمن مفید و سرخ زرنبا در روغن  
عقربنی و غصران نیم با در روغن تخم و نمشاک هر یک و الکی مجموع سخن



کردن بیلیدگی بی جلد و آله می عدد و رسته رطل آب بخوشانند تا رطلی  
بسیار کشند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آبش فرو گیرند و او  
در آن ریزند و بنهند و احوالاً متغالی از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفرا  
بود علامت آن بزیان و پنجوایی و اضطراب و غضب و شتم و میساج  
و نفرت لون علاج ثقیفه بمطبوخ بیلیدگی اقیقون یا سمجول بخاج یا کوفته  
که تینیسین شیرین نشسته و شیر زنان برید و کشند و بنفشه و سماج  
بالمی و نفحات خوش و صفور باران انیس مشغول گردند و استحمام  
مفید بود و بخوبی نقشه و برک بدید و اندام بشویند و پوست خاشاک  
و نیلو فرو نمک کاهن و خطمی کوشند و سر بخار آن بدارند و بر سر ریزند  
و اگر از احتراق سودا باشد گشت آن منقیر و معالجه آن مشکله بود و علامت  
آن کثرت فکر و غم و کریه و فرج و خجالات فاسده و دوستی خلعت بود  
علاج هر روز جلای از کافور زبان و نیلو فرو نقشه هر یک سه درم و بالنگو  
و دو درم کلغنده متغالی تناول کنند و غذا اخذ و آب و بنوماش  
یا اسفناخ و مقربادام خورند و بعد از نفع ثقیفه بمطبوخ اقیقون و اماره  
چالیکوس و اماره لوغاز یا ویا سمجول بخاج کشند و مار الجین درین  
قسم مفید بود و ثقیفه شیر نیز رطلی بخورند و در حالت جوشانیدن  
فرو گیرند و یک اوقیه سکنجین اقیقون میان ریزند و برهم زنند پس

صاف کنند و از بنبر او شراب نمایند و احیاء این مفعی خوردند  
ورق گل سرخ سفید قفل هر یک بخدرم قند و قند و قند شکست  
ترنج هر یک سه درم مشک و انلی کوفته و جفته شراب سینه  
و یک مثقال شراب کاوزبان حل کرده تناول کنند و در آن  
حلونه مفید بود و اما آنچه لشکرک تفریق بود و واسطه ورم آن باشد  
بایسته آن از خلط سوداوی و بدین سبب بخار است و تمام میگردد  
و افکار تغیر شود و علامت آن اشتقاق و لیلین رطوبت و ضیق و صدر  
و کثرت دین چیست و وجع بود و احساس خجارت کند که متعاقب  
شود و علاج هر روز عطانی از بالنکو و کاوزبان و رازبان و کلغذ تناول  
کنند و غذا از برنج و قند از قند سنای بخدرم و شراب و درم  
بجوشانند و معجون خارشبر نیمه مثال در آن حل کنند و بپزند  
و حقنه های لینه استعمال کنند و اگر باین نوع حرارتی باشد  
از بیلو فر و تخم کاسنی و عنب الثقلب و ترنجبین و نبات خورند  
و شراب بنفشه و ششامش لوق کنند و غذا جو و بنوماش خورند  
با مقدار دام و اسهال کنند و ترطیب و ماغند و شیرین بنبر  
زمانه بر سر و دندان بر و غن نفثه مفید بود و استحمام با آب گرم  
بر مراقب رختن مناسب باشد و از آنجمله انواع مایه خورلیا باشد

و این جنونی سبب باشد علامت آن غصب و قصد این بود و از  
جمله آن **کدام الکلب** است و این بیشتر از احتراق دم باشد علامت  
آن فحک و لعب و عبت و قصد آذینه مردم باشد همچون طبعیت  
و از آن جمله **طهر** باشد علامت آن تحریک رومی از ارمی و از مردم  
که محبت و شدت عبوس بود و در ساق ایشان اگر اوقات  
و وقتی چند باشد و علاج آن همچون مایه نخل است **عشق** آنرا سحر  
از مایه نخل شماره اند و آن و سوسه باشد که مردم را بفر صوری  
خوب دارد و علامت آن حضرت لون و غفلت و صیرت  
و سکوت و کثرت فکر و بخواهی و صیرت نبض و حضرت و صلابت  
آن بود و دایما نفس و او سر دشمن علاج او است که نکند  
بزرگ و صفر و صید شغال نماید و ترطیب و باغ باد مانی و  
نظرات کنند و نفوذ تلبس را بجا حاضر و ضد  
و سبب و مفرج با قوتی و غذا از یر باج خورند و ترک زمین محبوب  
و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج است و الا  
ببخت و تقوی مشوق و نذرش و امثال آن سعی کنند که از  
باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود **نسیان** فراموشی  
بود و آن نسا و فکر یا فکر مایه نخل باشد سبب آن استیلا

بلغم بر اجزاء و دماغ علامت کثرت خواب و تری مخمخین و چشم  
و کدورت حواس بود علاج هر روز جلای از بالنگو و پنجه مشک  
۳ درم رازیانہ کلنگین دہ درم تا دل کشند و غذا بخورند و آب  
خسکدانه و ککاب و تیتو و دراج خمیرند و توایل در آن کنند و بعد از  
تفتیه بحب نیاره و تو قایا کنند و فودنه و خردل و رمار العسل کوشتا  
و بد آن غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و میس و مرزبو کشند  
بر سر مالند و خندیدستر و فودنه و مشک بپزند و بالونه و مرزبو  
یکوشند و بر بخاران فرو آرند و احیاناً ماده انجوت و روغن زخیل  
پرورده و سرکه غصیل و سکخین آن تا دل کشند و مصطکی و کندر  
نخایند و نقل بخورند و اگر بجای آب مار العسل یا نه آب  
خود بر تیر بود و بخت و درس و استماع آواز بای بلند نغیند و در  
معید فلفل دار فلفل دار چینی و زخیل و روغن بر یک نه درم سنبل جزوا  
بر یک نه درم زعفران عود و بر یک نه درم مشک و الکلی کوفته بخت  
عسل شسته یک فنقال ازان بخورند آخر کند روغن سعد بر یک نه درم  
و زخیل فلفل بر یک نه درم کوفته باد و چندان عسل بپزند و بنیان  
بسبب سودا نیز واقع شود و علامت آن سهر و خوابی و  
مخمخین و کمودت لون و بطور القلم بود علاج هر روز جلای از بالنگو



بنا و کاف و زایا و نبات تناول کنند و ثقیله و باغ نجب افشون  
 و مطبوخ کتان و غذا بکند و آب بنوشان و باغچه را دام نخورند و استحمام  
 و درین روز روشن بقیه و زکریا مغذی و در میان السبب سودا را علاج  
 گرم سافج حادث شود و علامت آن خست منخرن و دهن و گرمی  
 لمس سرد و خیل اش و شعله و جزای زکریا بود و علاج شراب مغش و بنار  
 باغی و کل و پیرا کبیر و با شامند و غذا بنوشان و اسفناج و غیر  
 با دام با جیره انشیره و سوس و نبات و در غن بقیه و قیر طبیب و باغ  
 بارده و قطولات بارده و مغذی **الح** استرغای بود که در غنی از بدن حادث  
 و سبب آن عطشی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را مسدود کرده  
 علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض لطیف و متفاوت و مقارن  
 یکسبب و اگر لون غشوی مفلوج متغیر نبود و لاغر و پخته گردد امید را **الح**  
 علاج با چهار روز تا توانست تقلیل طعام کنند و از ادویه و از ادویه هیچ درند  
 و از یکی از کوبشت بازیره و دارچینی با زرد و حیای اسباب العمل  
 خزند و بعد از چهار روز جلای باز را زایانه و بالنکور و پنجه که اینست  
 و کلنگین خزند و غذا بخورند و آب با شیره خنکانه با فلفل و دارچینی باشد  
 و بعد از نفج تمام این حبس فرو برند **سفته** میرکب مثقال بوزیدان  
 با مزهره و خراشیده و در غن با دام حبس کرده میرکب و در غن غلظت

شخم خنظل انیسون هر یک نیم درم ملح مندی و انکی و نیم پیل یکدایک کوفته  
باب رازیانه حب زنده و بعد از دور و زاینه کوفته استعمال کنند  
**صفحه بزرگ** ورق بد اخبر ورق سلق شنبه ناخواه از زخم شخم  
اکلیل الملک حله صل هر یک نصف درم نموده درم کوشا تیره و سالی کنند  
و شکری سرخ و غسل و الکامنه هر یک ده درم در آن حل کرده با روغن زیت  
بآب زده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود و خفته که بسیار است که غفلت  
مغذی بود و بر باق کبر و مشرو و بطوس و جوارش بلا دردی هر کدام که بایسته باشد  
ایمانا تا واک کنند تا اثر آب بالنگ و طفل و دار چینی و بیج و از قرو عاقر و قوا  
میخیزد و چون اثر بر آن ظاهر شود روغن قسط و نارون و مشو تر و لفظ  
و بعد از امثال آن و عصاره علی بن الحز و مشک و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل  
کوفته و ربی و مند و سوس و نرس و بایلی و بویند و باین بار الاصول  
نمایند **صفحه** بیج رازیانه بیج کرفس از هر یک یک پندرم شخم رازیانه شخم کرفس  
انیسون هر یک سه درم ناخواه را و زنده شونیز هر یک سه درم در روغن  
آب کوشا تیره تا بکس آید و با بکس عمل لغوا مارد **شخم** است که  
بامید از خویش هید و عصفور نیز تابع او شود و بواسطه آن از حرکت  
انسانی باز ماند و سبب این رطوبتی بود که عضل و عصب را می کشد  
باشد و در طول آن نقصان در عرض آن زیادتی واقع نشود و اگر آن

رطب و انزالی نیز گویند و این نغشته واقع شود علامت آن علامت  
است که غده غلیظه بود و علامت آن همچون علاج فالج باشد و اگر سبب سبب  
بود که عصاب را عارضی شود و از تشنج یا سبب که بند و این نوع تشنج  
بود سبب آن پوست و استخوان بسیار با سهر یا غم یا حرکات  
عظفه بود و علامت رطب بدن و تشنج آن که کشند یا غده صریح است  
بره و زغال و مرغ و ماهی تازه و حسود و حرره و شیرین و امثال آن از  
اشربه بنفشه خوشخاش و اما غده و آب حیار و کد و انبات  
و شراب ربون جدید یا مروج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی خوشخاش  
و زک چندر و کامبو و کد و کبوتر است و در آن نشینند و بر عصب میزنند  
و بعد از آن موم روغن از روغن بنفشه و موم و کتر اور بدن بالند و در تن  
بنفشه و شیرینان استنشاق کنند و اگر تشنج سبب گردن و عقب  
حادث شود و تریاق اربعه در شیرینی از نبات حل کنند و نبات باشد  
و اگر سبب فرجه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و سبب کرم نیز حادث  
شود علاج قتل و اخراج بود و اگر تشنج بود که عضلات منقبذه  
حادث شود و تشنج عصبی در ارجته مبداء و از جهت  
غلاف خیا که عصب از بیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون علاج  
تشنج باشد **لقد** برضی بود که در عضلات رونی و چشم واقع شود

شقی از روی بجمعی غیر طبیعی بخدب شود و از نبات که در دو سبب آن  
باشنج با استرخا آنچه از شنج بود علامت آن تعدد و تفتت است  
و قلت یزاق بود و از جانب صمغ چشم بر هم نتوان نهاد و علاج آن  
چون علاج شنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و تفتت  
حرکت دهن و کدورت و غیره خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین  
فرو آمده باشد و ضاکت میترخی شده و تدریجاً لخته است که تفتت  
روز و چهار روز معالجه کنند و آب بخورند و ما تواند چیزی بخورند  
در فای کفنه شد و بعد از آن جلای از زاریانه و انیسون و بانگو و کفنه  
کنند و غذا بخورند و با فضل و زعفران و دارچینی و گوشت سب  
و شترجه و کبک و تهو مفید بود و در تفتت کبک صبر و حقنای ماکه کنند  
و پوست نخ که در مارا عمل کوشا کنند و بدان غرغره کنند و در  
تاریک نشیند و فرغ خوش و معتد و خندید بستر کوشا کنند و روی  
بجاریان فروارند و کند و مصطکی و طلیت بجایند و وج و طفل و خورا  
و فرغ و عاف و فرموده و من گیرند عنه علی سبب که در اعضای الی ظاهر  
لبس غمغره و تخر که از تحریک عضلات آن سبب التال  
بسر کات ارادی با نبات بحکمت غیر ارادی مختلط شود و سبب  
این مرض سوء المزاج یابد و بود مادی یا سادج که عارض غصب گردد



و شایع عمل المیز بسیار واقع شود و از شراب و اسبب و باطل  
و اهرام و لغتانی غیر حادث شود و آنچه سور المزاج بار و مادی بود  
علاج و علامت آن غلبه یلغ باشد علاج هر روز خلا فی ارا مینون در آن  
و کنگدن تناول کنند و غذا نخورند با فلفل و زعفران بگوشت  
اسب و کبک و دراج خورند و شقیه حب آب بگوشت و بعد از شقیه  
روغن فستق و زیتون و کرکس در سر و پشت بمالند و حمام گرم فستق و  
باقا لبستان مفید بود و تناول مار جمل و معر خرگوش سودمند  
و آنچه از سور المزاج سافج بود بسبب سردی داخلی یا خارجی بود و علاج  
آن غلیت با مار العسل یا کنگدن تناول و ادیان حاره استعمال  
و آنچه اکثر ترش مزه باشد ترش شراب باید کرد و تقویت دماغ  
بترش کل و مورد و رلوب فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض  
بود مثل غصب و خجالت بود و از آن سبب باید کرد و بصر حله  
که باشد و اگر بسبب کردن خمرات حادث شود و شراب نالگو  
یا تر یا ق تناول کنند و در آنکه سبب کدشند و گاه باشد که غشه  
سبب پیوست بدن بود و بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل باطل  
و این قسم بیشتر بود و علاج آن ترطب بدن بود و تناول  
شراب بنفشه و خشخاش و عذ انبو شش یا قمر بادام و اسفنج و

و فرج فریه باشد و صیره از نشسته و روغن بادام و نبات خورند  
و تدبیر روغن بنفشه بادام کنند **علاج** حین اندام باشد و روغن  
و چشم و لب و روی و معده لقه باشد و سبب ان رطوبتی را  
باشد که حرارت غریزی از ان بخیل بارچ و بجا کنند و سبب رو  
انسان بیرون نتواند و فوت و دفعه خواهد که از دفع کند پس  
سبب ان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب احتیاج کرد و در باریق  
بشیراب بالکوتان و کنند و آن عضو ابرو روغن قسط و نارون  
و اگر احتیاج باشد تحقیق بجفتنای و ابیاری نای که سبب ان معلوم باشد  
گشاده است که اعضا تیره شود و بخواب رود و ان مریض است  
که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب ان سده باشد که در  
عصب واقع شود و بواسطه خلطی غلیظ و مانع روح نفسانی که در  
علامات غلبه خون ظاهر شود و فسد کنند و تقلیل غذا و اگر علامت  
غلبه لمع باشد تحقیق کنند و معالجات فایده است اما نماند و اگر  
بواسطه پیوست بود و علامت آن همچون علامت تشنج باشد  
و علا حسس مان باشد و اگر سبب صغیر و رمی باشد یا سبب  
یا برای تشنج علاج ان منع ضاعط بود و تقویت عضو کام  
و نزل قدرت از فضلای بود که از دماغ فرواید اگر بخیرین آید ز کام

و اگر بسینه و طلق و دوزخ و زلزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج  
حار بود که عارض و مبالغ گردد و بسبب حرارت افتاب یا تناول  
اشیاء حاره حریفه عکامت آن حرمت و صرفه چشم و تارید  
منی بود علاج در ابتدا فصد کنند و اگر سن و مزاج مقتضی بود و  
شراب بنفشه و عذاب و نیلوفر تناول کنند و غذا انبوماش و مققرادام  
و سفناخ خورند و از گوشت و شیرینی و منجرات پرهیزند و اگر علا  
املا باشد با فزونی بنفشه یا مطبوخ فواکه لکین کنند یا شراب بنفشه و  
ترخیل و شیرینست یا خیار شیر مر یک ده درم و بعد از شقیه استخام  
کنند و روغن بنفشه استنشاق و اگر سیلان رطوبت منمادی شود  
سبوس مر که با مندل کشنیر تجر کنند و اگر سبب سوء المزاج  
بود که سبب اعلی و خاجی عارض شود علامت آن بنفشه ترخین و  
کلال احواس و نقل و گسل بود و هوای گرم استراحت کنند علاج  
مریدستار بشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بنج مهک و پیرسیا  
و نبات و بانگلو تناول کنند و غذا تخم و آب با معوض و مققرادام  
خورند و اگر طبیعت معتدل باشد با بنج درم بنفشه نیلوفر سیاه  
بنج مهک هر یک سه درم شکر سرخ خیار جنبه مر یک ده درم نبات  
و شبت و یا بونه و بنج و اکلیل الملک و مرزنجوش و حیث اندو

و سر به بخاران فرو آرند و اگر در حمام سیر بر سر بریزند مفید بود و اگر آنجا  
از مخمرین اید رقیق بود و شویند و اینون بگویند و در خرقه بپزند و می نوشند  
و عذر تراش کنند و بر سر نهند و اگر سیلان طوالت مقامی  
شود و کمند و سوزش و کاغد تخم کنند و بر پشت باز نهانند  
تا ماده بسینه نرسد و اگر اصلش در غده در قلع کنند شیخ از ادویه گفته  
و سنگی گرم کنند و سر که بر آن ریزند و مینی بر آن فرو آرند اما در ترله  
از جو خنات و غیره ای که شور باشد و تیرا بناب نمایند و جلای آنرا  
بنفشه یا بنفشه مرئی یا ترخیلین خورند و با قلی آب باروغن بادام حلو  
از شیر و بوس و نبات و روغن بادام و تخم شامه سوزم مناسب  
بود و اگر بان سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب پیش  
**باب دوم در امر چشم** به جاقط صحت عین و چیست که از اجسام  
و سکر متواتر و تناول عیس و با قلا و باد سخا و قدید و کوششی  
و طعامهای شور و برسیها و ایجامه تا احتراز کنند و چشم از هوا  
گرم و سرد و دود و غبار نگذارند و از ادیان کتابت و کرد و  
نحو ای محبت نباشند و قطره در ششای براق بکنند و احتیاج  
مقتدر و تدبیر سر روغن بنفشه و کدو کنند و روشنائی و کل الجواهر  
ایجاد در چشم کنند **ضعف** بصیرت که بواسطه غلبه خون باشد

و عکس از غلام



و علامت آن ظاهر بود و فصد قفالت کنند و شراب غشیه و غشیه تناول کنند  
یا غشیه و نیلوفر و غشیه یا بر تخمین ببلاب سازند و غذا بنوشان یا  
معترادام و اسفناخ خورند و ثقیه تقریر غشیه کنند و تو تیا می خورد  
و که و بخشد و اگر از ماده بار در طب بود علامت آن دفع درهن  
بودی صمرت و جمع و عقرب خواب و اکمل باید شود و علاج هر روز  
طایبی بود از از زانیه و پنج نهک و نبات تناول کنند و بعد از بقیه شقه  
باز به فیهرا یا قرص غشیه یا نرید و معنویان کنند و غرغره یا با لعل  
در از زانیه کنند و روشنائی کبر و با سلیمون حشمت کنند و رمی  
جاری بود که در طبعه حادث شود و از ماده دم باشد علامت آن وجع  
محمق و خاریدن چشم و ضربان صدغان و کثرت تد و و معه درهن و فقل  
باشد علاج فصد قفالت کنند و ملین طبیعت بمطبوخ فواکه و لقیح آن  
و شراب غشیه یا نیلوفر یا شامند و اگر صغراوی بود علامت آن  
وجع و قارین بی و مع و درهن باشد علاج آب انارین یا بمر یا نبات  
تناول کنند یا غشیه و اجاص و غشیه یا نبات بخورند  
و ثقیه بمطبوخ بیلکه رز و کنند و فرس غشیه و مر و و نوع و شیر  
زنان و سفیده تخم مرغ بنهند و حشمت بچکانند و صندل و رو باه و یک  
و کلا و بلباب بر قطره او یا میثابره خالی حشمت ضاد ضا و سازند

و شیاف اسفند کافوری در چشم کشند و اگر لمعی باشد علامت آن است  
چشم بود و کثرت رص و دمعه و النفاق بعضی نقل و اما حمرت باشد  
علاج ثقیفه و باغ کنند بجهاد ایار ما و حقدارند و لعاب و عابیه نشسته  
و بزرگ چشم چکانند و زور این بکشند و صبر و خض و افاق و خمران  
طلا کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و بیست چشم بود  
و بعضی بریم سر علاج ثمرت بنفشه و نیل و در چشمش تا دل کنند و غذا  
بنو مایشان با مغز ادم خورند و ضادات و نطولات بر طبع استعمال کنند  
و در **رنج** رمی عظم بود که باض متورم شود و چشم نیک فرو نماند  
که رفتن و بیشتر صیقل اعرص شود و علاج آن همچون علاج رور باشد  
و چای است لقره و ارسبال علی بنفید بود و در مد مطلقا از شیرینی و گوشت  
و جمیع اقمار از کنند و شراب غناب و بنفشه خورند و ثقیفه بقرص بنفش  
با سفوفیان و ببطوخ بلیله خورند و شیاف ایار کشند **صفت** آن  
مغسول ده درم از زرد سکه درم شاسته کثیر ابریک و درم اول  
نمدرم سبک کشند و شیاف سازند و در وقت حاجت آب است  
و کشند **طریقه** نقطه خون باشد که در طبقه ملحه حاش شود و بسبب نقطه  
یا ضربه یا هر کتی عقیقه یا صمغ شیده علاج آن ضد و حجامت کشند و تر  
غناب و تر تخم بن تا دل کنند و ملین طبیعت ببطوخ فوکه بالقر

انگند

آن کنند و قطره خون بال کوبن باطنها با گل ارغنی و شیر و خن  
در چشم بکاشند و روغن گل و سفید پخته نیز شاید و بعد از آن آب بنیا و  
گل ارغنی و فلفل بر جوی یکم فضا سازند و باز در آنها و اکلیل الملک  
و خن و مینک و دم الاخرین و زعفران و زرد پخته با روغن گل فضا سازند  
قطره زیادتی بود که از گنج چشم ظاهر شود و شش کرد و بسیار چشیم  
علاج آن در ابتدا فصد قبالی مایکند و در حقیه محب الماره و اماره جالینوس  
کنند و از لبنات و دسومات و مولدات لمع اخرار کنند و  
شیاف ماسلیقون و قیصر و روشنائی در چشم کنند و اگر قطره  
غلظت بود بهترین علاج کشط باشد **سبل** برده باشد که از اطراف چشم  
ظاهر شود و تدریج زاید کرد و سبب آن استلای عروق چشم باشد  
از خون غلیظ علامت آن طره و سیلان طوبیت و ضعف بصورت  
عروق بسیار بود در چشم و از روشنائی و چراغ منافی شود و علا  
او فصد عرق پشانی و عرق مان کنند و اخرار از غبار و دود و  
و طول سجود و هر روز جلای از سفید و بلوف و غناب و ترنجبین و  
تا واکنند و غذا انوکاشن با مترا دانه خورند و بعد از لفع این باشد  
**صفه** سنا کل سیرج نفیسه هر یک نیم درم و بلوف چهار درم و مینک  
وزر و کابلی هر یک هفت درم و تربد و درم چهار شنبه و ترنجبین

بر کای بخورم مقوم نمایند و آنک بعد از آنکه فروزند کثیره و بر مطبوع  
از ریزند و شایف احمد و شایف قلندر و بلسیقون و دینار چون  
در کوشنای در چشم کشند **صفه** قلندر شایف و سنج بخورم  
از سحر و دورم گوشه و بر بوره ریزنج نمصد هر یک است و در کوشنای  
و شایف سازند و وقت حاجت تبارک یا نه تبارک بکشند  
و اگر مانع معالجت نباشد و مقراض لفظ باید کرد و **جرب** عین خوشنی باشد  
که بیاضی جن حادث شود بان خارش بود و علاج مضه فیکال کنند و  
احمد و احمد و ریشنای بکشند و اگر با جرب رید مضه شود و ادویه چاره  
استعمال کنند و ثقیه بمطبوع بخورند یا جرب افشون بکشند و جن  
باز کرد و اند و مار و سحر کرده بران افشانند و زمانی بگذرانند پس بخور  
روند و اگر نرم نشود و جن غلیظ کرد و میرابد و شب جن بخورند و دانند  
و بشکر قطک میکنند تا از آن خون بایزد و ادویه چاره بران افشانند  
و شایف این و شایف یاره در چشم کشند و **عین** مسبان  
ماده نیز باشد و علامت آن وجه ناخس و زبان علاج مضه و جرب کشند  
و ثقیه و شراب نشسته و غما تبارک بکشند و غذا بنوشان یا مقدار اندام خورند  
و اگر صارتی باشد کتاب بشیره خشخاش خورند و شیخ سوخته و  
بشیرند و فرور سازند و **عین** سوزش چشم سبب القاب



اخذ او نیز بالذوق تجارت بود و علاج اگر علامات املا ظاهر بود و قصد  
کنند و طبعین طبقت و بعد از رفیقہ این کمال کنند و فلفل و دارچینی  
هر یک در می زعفران چهار درم حشمت شش درم سنبل چار درم گلاب  
و انی بگویند و استعمال کنند و اگر علامات املا نباشد نو تیار و غوره  
بکشند و کاسنی تر بگویند و بروغن کل ضا و سازند **زوال آب عده**  
از رطوبات بود که در رقبه غنیه ریزد و مانع البصار شود و سبب آن برود  
مزاج و مانع بود یا ضربه یا سقوط که عارض شود یا در عقب صدر از قوس چاش  
شود و علامت آن در ابتدای تجمل مثل شب و موی و دو و شعاعان  
مخلفه کنند علاج هر روز چلابی از از زبانه و بالنگ و پنج مهرک و کلید و  
کنند و غذا بخورند و بعد از نفع رقبه و مانع بحسب آیاره و قوت پاکت  
و از اطعمه آزاره و بول و فواکه و جماع مختصر باشند و شیاف سرد ارات  
و ماسلقون و رائد اکشد و این شیاف نیز مفید بود **وصفہ ششم**  
حفظ کثیف حال فرقیون نیم درم نونش در نیم درم سنگین بکدرم نیم  
زیره پخته درم همه باب را زبانه ماسد شیاف سازند و فلفل  
کنند و بوقت حاجت بکشد آب بند و در شکم بندد  
چون مکمل شود و منع البصار کند از ان غیر از قدح علاجی نباشد **چهارم**  
ان باشد که بروزه بند سبب آن قلت روح یا برهه یا رقت

آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کنند باغذیه طبعه و تغلیظ غلظ  
باغذیه لرزه مثل لرزه و پاچه و از میوه انجیر و انگور مناسب بود و درود  
چشم در چشم کشند **عش** آن بود که شبیه نمید و سبب آن کای  
بود که بدماغ ترفع شود و روح با صبر را غلیظ گرداند و در روز و شب هر وقت  
و صورت آفتاب آن بخارات لطیف گردد و اوصاف حاصل شود علاج  
چایانی از راز زبانه و سنج منک و کافور و تاناکل کنند و غذا نخورند و آب بلع  
چون آن و گلاب و تمبو و فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و بعد از این صفت  
ایاره و قوتی آکنند و عطسه کردند میوه بدن کشند و چند سینه فلفل  
و بالونه و راز زبانه و شبت و خشک بخت است و میر بخاران دارند و آن  
شیاف در چشم کشند **صفه** مشک بخوران زهره کلک زهره  
مشمش و مسافری کشند و آب راز زبانه شیاف سازند  
و در چشم کشند **یا ف** سفید است که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر  
بعد از قروح و آبله و رمید و علاج نفقه کجب ایاره و شفته و ایاره  
جالبینو کشند و در آن سفیدی زبان مالیدن سود دارد و در حمام  
یا بعد از حمام در وزید البحر انزروت نبات هر یک چهار درم نوره  
یک درم سحی کشند و استعمال نمایند و اگر مایه غلیظ بود این شباهت کشند  
**صفه** سکنج انزروت هر یک چهار درم و وزید البحر نوره مال تازه

هر گشت در عهد بخارنگ اندانی هر یک در می کوفته سخته باب رازانه  
باشد آب شیا ف نمازند و در وقت حاجت و وج کجوشانند  
و شیا ف را در آن حل کرده در چشم حکانند و صابون بعد از زد  
لواطمه التماق جفن و ریختن مواد چشم حادث نشود و لب عدم  
شکل متکلی شود و از این شیا ف علاج کند **صفحه** کند راز و دست صبر  
دم الاوین کل اقلیمیا قفنه سادی بگویند و باب رازانه شیا ف  
**سلان** است که جفن غلیظه و سرخ شود و بواسطه ماده غلیظه اکال که در آن  
ریزد که مژه ریخته شود و پیشتر بعد از زد حادث شود و علاج اول آن قفنه  
و مانع کنند از غلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و بعد از آن  
تورک و کلاب بکوشانند تا ماهر اشود و ضا د سازند یا سفیده و روغن  
کل بهم رهند و بر آن نهند و آنچه منین باشد باشد فصدع و پیشانی و  
حجامت لغره باید کرد و بخامس سوخته نیدرم و زجاج سوخته نیدرم و درم  
وزعفران و فلفل مرکب در می ساینند و نیز آب سرشته ضا د  
**شتران** شخم زاید بود که در جفن اعلی حادث شود و از آن قفل که در  
دشتر صابون حادث شود و مرطوبی فراخ را علاج اول است که  
شکل کنند و بیرون آرند و نمک و زیره در آن ریزند و خرقه  
لبه که تر کنند و بر آن نهند یا بقی که باشد بکدارد و بعد از این بادو

طصقه علاج کنند **شعر متقلب** این بر من سبب طوبی که در اشعار خون  
منفصل شود و حادث شود و علاج اول آن نفقه و باغ کتب المار و قوت با  
کنند و موی را که داز کونه شده باشد بر کنند و شیر آخر و خون  
منفصل یا خون فرا و شیر یا فرا و یک موضع نفقه را طلا کنند و زهره  
خارشت و خون کبوتر یا خدیدستر تر مفید بود و موی بر کنند  
و لبوننی کرم کرده موضع مورد اذاع کنند و اگر یک موی یا دو موی  
پیش نباشد بدین با مصطکی یا موی دیگر بچسبند یا سوزنی یا یک  
در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ سوزن نباشد و اطراف ظاهر  
جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بهتر از شمشیر است  
و آنجا نباشد که بعضی از پوست جفن بچسبند و بعد از آن بهم دوزند  
تا پوست کشیده شود و موی اطراف خارج آید و بعد از آن صند  
سوخه و مصطکی و قطران و فزاج را باند و در چشم کشند و  
اخضر و باسلیقون و روشنائی مفید بود و زهره طوبی نباشد که  
در باطن جفن میخسود و آنرا با نر و روت و منع و لطم و سرکه طلا کنند  
و اگر مفید نباشد شوق کنند و بیرون آرند **اشک اشعار** رختن  
مژه سبب رطوبت بود که در امداج جمع شود و عکاست  
آن حمرت و صلابت جفن نباشد علاج نفقه و باغ کنند و بعد از آن



زیرین سیر و غنیمت دکه و اگر انتشار بعد از امر این عاده شود و شفا  
نیاید که دو کچر از منی امکان مناسب بود و دومی که غنیمت اشعار بود  
بجای و شیخ و استغفر ما دو دکنز هر یک که و در م سنبیل حب  
بسیار هر یک در می حجر لا حور و چار در م سخی کنند و میل در اشعار  
میکنند **قل اشعار** جانوری بود که از رطوبت غنیمت و اشعار حادث  
شود و علاج نفقه دماغ بحب ایاره و قوقایا و اجفانه با آب نمک بشو  
در روغن استه زرد و الوانج در آن مالند و بصیر و مویزج طلا کنند یا لوب  
و شب یانی باز من معشوان یا حنک خنک و نمک و از استلای غذا آتش  
اجرا از کنند و استحمام در حالت خلوصه مفید بود **و خیالات**  
اشکال الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که سبب آن  
فوت حس بر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کنند و علت  
این سلامت فوت البصار بود و در سیران باغذیه غلیظ کنند  
و کاه بود که تخیل الطوره انه از رو دکنند که از شش ششم بر آید و سبب  
خاطی سوداوی بود که در شرابان حادث شود و علاج نفقه دماغ  
بحب ایاره و حب فیهب و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود  
و اگر تخیل کند در حالت عطش یا مالیدن ششم که جزای سبب آید  
و بالایی بر می آید یا از بالا بر می آید و دلالت بر آید و معده

وحوالی عین کند علاج ثقیفه معده یعنی و ثقیفه دماغ بحسب ایاز و حسب رتبت  
و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریاف صغیر **حل** کج شدن چشم بود اگر  
خلقی بود علاج نیز نباشد و اگر عارضی بود بحسب آن تشنجی بود که در غنچه  
دماغ حادث میشود و طبقه صلیبه را حذب میکنند و اگر بواسطه پوستی باشد  
که از استغراق مغز یا مقاسات امراض حاده و حرارت شدید  
حادث شود علامات آن تقدم صلب بود و علامت تشنج یا پس  
علاج نیز نباشد و ششهاش تا اول کشند و غذا بنوشان و شیر بدهند  
و اسفناخ و کد و خربند و روغن بنفشه و کد و شیر زنان بر سر مالند و  
بنفشه و ترشید و کد و ششهاش بپوشانند و بر سر بزنند و اگر از امتداد  
اعشیه دماغ حادث شود علامت آن علامت تشنج املائی بود  
علاج ثقیفه دماغ کنند بجهاد و ایار و روغن بالونه و شربت شکری و شربت  
اگر در طفولیت از بیات شیر دادن و خوابانیدن واقع شود و کلفت  
طفل کشند تا نظر بکفایت خلاف آن و از اغذیه منجره و محفقه احتراز کنند  
و بروه در چشم بندند و در برابر عین سور اخ چنان کرده باشند که او را  
نظر راست بایزد و از زمان طویل تا باز بحال خود بود و **بسیوم**  
امراضش حافظ صحت سمع را بایزد که از اغذیه غلیظه و منجرات و آب  
سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعدا اجتناب نمایند

احیاناً در غریب و در بنق در کوشش چکانند و بعد از زمانی شستند  
و هر که از کوشش بکشد با جمع مکر و مکمل کرد و در هر سال ثقیله و باغ  
بجنبه ایاریات مناسبت بود و جمع آن اگر از غلبه خون باشد علامت  
آن ظاهر بود و قصد قضا کنند و شرب میشت و غناب و ترخین تناول  
نمایند و ثقیله و باغ بمطبوخ فواکه با غلبه و آب شورک و شیر زمان و عن  
کل و آب کدو و آب غوره و خل در کوشش چکانند و اطراف کوشش بکشد  
و کلای آب کشید و کاه بود و لیسان افزوز طلائ کنند و اگر علامت  
غلبه صفرا ظاهر بود استعمال میردات مکرر کنند و اگر وجع بغایت  
باشد حبه فنبول در روغن کل بکند از زرد و در کوشش چکانند و اسهال صفرا  
کنند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر شود و ثقیله و باغ و قویا بکشد  
و غریبه بکشد و در روغن قسط و سوسن و مرزنجوش  
و بادام تلخ در کوشش چکانند و آب تراب و مرزنجوش شرب  
بکنند و کلفه و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامات صفرا  
ظاهر شود و بکشد فیمون و اصطخو تن کنند و روغن ترس و بادام  
در کوشش چکانند و شیر زمان بربود و شند و اگر وجع از سبزه مادی  
باشد علامت آن تب و نقل سرد پاشانی و نقل و اضطرار سیلان  
و مع بود و علامت قصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و غناب تناول

و غذا کتاب با شیر خوشنماش خورند و تلخین طبیعت مطبوع الملهای  
مطبوع فواکه ایضاً آن یا تر تخمین و شیر خشک نمایند و شاف  
ایضاً شیر و خمر آن بپایند و در گوش بچکانند و رو به ترک فستق  
و آب کشیده و حوالی گوش مالند و نیلوفر و فستق و خنثی و باله و تبر  
چند گرم و آرد و آرد قلا هر یک ۲۰ گرم با هم بپایند و آب کشیده  
و رو به ترک فستق نماید و اگر به تحلیل نرود و علامات جمع  
مده و فنج ظاهر شود لعاب حلب و زرب و در زربک و شیر زنان  
در گوش بچکانند یا فنج بپایند و منفعی شود و بعد از آن فستق اگر کتان لعاب  
و انزروت بپایالایند و در گوش بچکانند یا پاک شود و اگر بسبب طبل  
فرجه و مواد عفنه گرم متولد شود و علامات آن احساس حرکت و خارش  
بود آب و مده و در زربک و آب و ورق شفا لوبالوره و سرکه کباب  
شحم خنثی در گوش بچکانند و بعد از آن فستق در شحم بچکانند و در گوش  
میگردانند و سعی کنند که غوطه آرند و اگر وجع گوش سبب ریاح غلیظه  
باشد اگر لشکرت معده بود و علامت آن غثیان و سیلان لعاب  
و صداع بود و علاج آن شقیه معده یعنی تلخین طبیعت مطبوع فواکه و آرد  
حاره در گوش بچکانند و اگر لشکرت دماغ بود و علامت آن دوی  
و طنین و صداع بود و علاج شقیه دماغ کنند بمحبه و ایا را و اکلیل الک



دورق غار و برخی بمساف و مرز نجوش کج شانه و سبزه بخار آن  
فرارند و ثقل آن فها و کنند و اگر در و کوشش بسبب ماده سبز  
باشند که کوشش بسیار است که بر سر برز و روغن مرز نجوش  
و با بونه در کوشش بچکانند و سر را گرم دارند و کوشش اینجا شلغم بخته و خرفل و  
بالونه و خنایش نم کوره فرو و از اندام کوانی کوشش اگر مولودی یاد بر  
بود با بسبب بویه و منعطف که موجب تنگ عصبه مفر و شسته شود علاج  
پیر نباشد و اگر از غلبه صفرا باشد فیا کچه در حیات ماده حادث شود  
هر روز جلای از بنفشه یا برنجین و غنای خورند و غذا اتمزندی یا الویه  
و اگر تب باشد خواب و سهال طبیعت گندم مطبوخ و آبلیمو  
بلبله یا نیم دانگ سفوفیا و روغن گل در کوشش بچکانند یا آب انار  
او کوشش بخند و بچکانند و اگر سبب غلبه بلغم باشد علامت آن نعل  
و علامت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلای از اندون  
و پنج مهرک و کلنگین تناول کنند و غذا آن خود آب بشیر خشک  
و بعد از دفع نفیحت اماره و قویا کنند و مغرزد آلتونج و بادام  
تلخ و مسد آب در کوشش بچکانند باز مهره کلنگ و آب مرز نجوش و شحم  
خفطن یا تخیر و خرفل بکوبند و فیتله سازند و در کوشش نشند و اگر سبب  
بوست و مانع بود علامت بارکاشدن روی و بینی و غور و غن

باشد و این نوع بعد از سه روز و جوع با لقب منفرد حادث شود  
و علاج آن ترطیب باغ بود بر روغن بنفشه و شیر زنان و تناول آن  
مرطبه مثل منو باش و کدو و گوشت بز عاله و روغن بادام و شیر زنان  
چکانند یا در شب روغن چکانند و اما در حمام روزی و کوش بر تاید  
نشد تا پروان آید **طین** و آواز کوشش آنچه با رنگ و حاده بود و طین  
گویند و آنچه نرم و غلیظ بود و دوی و حد و ش آن اگر لیب رخی  
بود و غلیظ علامت شد و عدم ثقل بود و گاه ساکن باشد و گاهی  
کند و اگر لیب فضلات بود که کوشش ریزد و بواسطه انزال و باغ علامت  
آن ثقل و عدم دو و دام طین بود و علاج جلاب از راز زبانه و زنج میک  
و انسون و کلفه تناول کنند و غذا نخورند و آب بازیه و دار چینی و  
زعفران و بر کشیت و روغن قنط و فیری و سوسن و کوش  
چکانند یا آب ترب یا شونیز و چندید تر چکانند و با لونه و شب  
و اکلیل الملک و ورق غار و نرگس و ترب و نرگس و نرگس و نرگس  
یکوشانند و کوش بخارا ن بدارند و ادمان حمام مفید بود  
و انرا که از امتلا و باغ بود اول بنفشه کبایه و اصطخیمین با  
کرد و بعد از آن استعمال بخارات و قطرات و اگر سب  
بویست و غلو بدن باشد علامت اوالت که در کسکی

زیاده شود و در شیر یساکن کرد و عیاج ترطیب و باغ بود و با و با  
حمام و تناول اغذیه مرطبه و بالیدن شیر زمان در غن بنفشه و اگر  
سبب ضعف بود و خاکی با فتره واقع شود و نفوس کنند لرب  
حمام و لیون و سیب آب گوشت مرطیب و استعمال شود  
مقدله **شیانی** که اگرانی گوشه نایل که داند شیخ قنطاریک در رم پوره نایل  
نمده خدیبه ستر زراوند صرح هر یک در می و نیمه عصاره فستقین  
قطر مرقه فلفل و هر یک در المی کوفته بجهت بزمیره کا و آب بنفشه و سیب  
سارتره بوقت حاجت مقدار عدس بن بار و غن با دامن تلخ بنفشه  
و در گوشه چکاند **قرحه اول** اگر نوباشد شیاف مامبشیا با کمر  
یا آب غوره و غسل در گوش چکاند یا مرهم سفید عیاج یا با سلقون  
استعمال کنند و آنچه مرمن شده باشد فطران بچکانند و **خول** مع  
و آب اگر جنبه در گوش و علامات ان احساس حرکت  
بود عیاج آب برک شفا لوباصیر آب کرم حل کرده یا آب لوبه  
و کمر و فستقین و شیخ و قنطاریک و فلفل و فطران بچکانند یا مرهم  
سعی کنند که بیرون آید بوطیه و درون یا با البت مخصوص و اگر  
آب در گوش رود علامت است و از آن که بعد از غسل حاصل  
کرد و دوان و جعی باشد پس اگر تجربه کس و جزی بن بیرون

میروند نیاید خوب ثبت بار از یانه با چوبی که از آن حصیر کنند  
در گوش باید که دو طرفی که میروند باشد باز به سینه سجده بروی چوب  
کنند و افزونند تا آب میروند آید یا فیلکه از ششم یا سینه بر سر  
چوب کنند و گرم کرده در گوش بگردانند تا آب بر آید یا روغن گل  
یا سرکه گرم کنند و در گوش بچکانند **بخاری** دم اگر خون لطیفی بخرانند  
آید حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب اشتیاق و غش  
بود و از ضد مباحضه باز و در سر که کوشش است و در گوش بچکانند  
آب گان الحلی یا میثاق یا اقیابا یا آب انار مر جوشانده یا  
کنند و سرکه و کافور **کل** اذن اگر گوش فار و آب فستقین یا روغن  
کل یا فستقین در سرکه بچکانند و در گوش بچکانند **باب چهارم**  
**در امراض بینی** **خشم** بطلان یا انفصال قوت ششم باشد و میان  
خلطی غلبه بود که در رطلن مقدم و ماع منکمن باشد علاج هر باید و جلا  
از اینم و نوحه های کلفت را اول کنند و غذا نخورند و آب بنوشند  
خسکه اند و بعد از رفع نفثه کباب را و قوقا کنند و بعد از رفع  
استعمال طووسات مثل کندش و شونیز و فلفل و مشک و اگر  
سرکه بچکانند و در شبته کنند و بینی ته آن فرو دارند مفید بود  
و اگر شونیز صحیح کنند و بازیت بپایزند و در بینی کشند بعد از آن



دین بر آب کوده باشند مفید بود و اگر ازینا وجهی و صفتی حادث شود  
روغن بنفشه احتشاق و تشویش کوفته باب فرنجیوش و فودنه خشم را  
سود دار و **نمل الف** بسبب بفقوت اخلاط بود که در صفات جمع شده  
استند علاج اولانفعه بدکن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجین و ضرل و غرغره و فودنه  
و بادروج بگویند و در پی و مند و فودنه و لول شتر نیز مفید بود و شراب  
زنجانی است شاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرقفل بگویند و باب  
فودنه بامور را بشنند و قیل سازند و در پی کنند و **الف** اگر ریشتر  
بود فودنه قیل کنند و بنفشه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مریم  
اصفنداج و اگر بالوسن بود شراب بنفشه و بنفشه مریمی تناول کنند و مثله  
بوم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق کاه و عاب بدهانه ملوث  
کنند و در پی کنند و از گوشت و شیرینی و منبر است احتراز کنند  
و اگر قیر حکمه بود و پی لبر که نشوید و ضرل بسید و قرقفل بگویند و در پی  
بسیار **الف** کوشش زیاد بود که در مخزن بروید و منفذ را تنگ کنند  
علاج ضد قیل کنند و حمامت و قلیق طبعیت بمطبوخ فواکه و طبله  
و کس مال مریم زنجاری بود و با پوست انار ترش شسته و باب  
را بشنند و قیل سازند و در پی کنند بازاج دو درم و زنجار بخورم  
کنند و قیل بدان ملوث و در پی کنند و اگر با سیاهال زایل نشود

قطع کنند **خفاف الف** خشکی نمی کند در میات حادث بشود بسبب  
میست بود که بر دماغ غالب شود و با خلطی لزج که بواسطه حرارت  
خشک شود و این را بدانند که احیاناً واقع شود و علاج ترطب دماغ  
کنند بر روغن بنفشه فکد و از محففات و مخمرات اخرا از کنند **عادت**  
اگر خون از بینی بسبب بحران بود و در روز با حوا قطع نماید که دیگر از افراط  
ضد غلبه شود و اگر بسبب حرارت خون آید علامت او آنست که  
اندر کآید و ننگ بود و علاج شراب بنفشه و غنای او کنند و آب  
برین بریزند و اشتیاق آب بکشند و کل ارمنی با سرکه بر سر طلا  
و عصاره بادروج و کشند تا اندک کافور درین می کشند و آب بکن خمر  
مفید و فیتله بداند تر کنند و بهار و شب و کلاما و شاسته وضع  
عربی سحر کرده بیالایند و درین می نهند و که با و کاغذ و ضدل و بسبب  
کا و گوپی و پوست بعضی مجموع سوخته نیز مفید و اگر عا و بسبب غلبه  
باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلیظ بود و علاج ضد و حال کنند  
و خمر و موش و مرق کنند و فیتله بقیار آسیا و دم الاون و شانی  
ملوث کرده درین می نهند و کل ارمنی و عدس و ورق کل و ضدل و کلاما  
انگود و میزد و ششخاش و زجاج خمرق مجموع یا بعضی بسانند و بسبب  
برسببانی فلک کنند و بسبب خشکبوت و قلقطه خمرقه بخل خمر فیتله

سازند و در بینی بند و به دو باز و به بند و انشین را می کشند فیتیل  
افزون و کچلی آسایا کلنا و غرض بر یک بندرم بگویند و آب  
بر کین خور نشیند و بنج غلبوت با منیزند و در بینی بند و اگر از طرف  
سر است آید فحجمه بر کید بندد و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و کلاب  
و آب کاسنی بر کید طلا کنند **عجیبم در امر فن بیان و لبان**  
از انجمه قلاع است و بنزاتی بود که در دهن پیدا شود و بیشتر کرد و اگر  
دموی باشد علامت آن صمغ و صراست و در آید آن بود و علاج چغندر  
فیقال گند یا چهار رس و آب نارین یا زنجبین و نبات نه او کشند و غذا  
باش و مغز بادام و الوکلی یا ترندی خورند و نلبین طبیعت بر طبع فوکه  
بالقوع آن و دهن را هر روز بر سر که و کلاب بنشیند و کشفیه سماق  
و کلنا و کل سرخ و عدس و فوفل و طباشیر غسادی بگویند و در دهن  
افشاند و با کلنا و سماق و کل سرخ و نبات است و تخم بوم  
و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک در دهن کافور نهد آنلی سخت  
کنند و در و سازند و بعد از زمانی بر سر که و کلاب مضمضه و اگر  
قلاع از بلغم مالج باشد علامت آن سقیدی زبان و فلفله عطش و  
وجع بود و علاج کل قند و راز یا نه و بنج مهک جلانی سازند و متعصب  
میر و ایاره و مطبوخ نر کید بنشیند و عاف و قند و مانیان و تخم بوم

در سر که کوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن  
سودا است و لذع و خفاش آن و عدم لعاب و جراح حقیقه  
بمطبوخ افیتون و حب آن کنند و معترساق کاه و سیب لبط و روغن سیب  
بامیم بپایند و یزبان و دهن بالند و در ابتدا مرض تمام و کلنا و مارو  
در سر که کوشانند و مضمضه کنند و در آخر با تخم سیب و با بونه و اکلیل  
و اگر اثرات متعفن شود از آن متن حادث کرد و اهل و جوز مسرود  
پودنه در سر که و کلنا بپاشانند و مضمضه کنند و راج سید و زرد  
و فودنه و کلنا و ورق کل و سماق سخی کرده افشانند بخر کنند و این  
اگر از حرارت معده بود علامت است و است که چون الطعمه بارده نماند  
ساکن گردد و در غلو معده زیاده شود علاج آب لارین یا ترهندی یا  
نات و ریحین یا بخیار و کدو و باسکین یا بقوع فوکه یا کدو  
و غذا اسماق یا غوره یا انار خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه های زرد  
آلو و شقالو و امرود و خیار و کدو مفید بود و حتی **نصف** سعدا و فز سنبلی  
عود و کلنا صندل سید پوست ترنج را با کافور مساوی بگویند  
و بکلا به نبات بپاشند و حب رند بمقدار نخود و در دهن بپاشند  
و اگر بسبب بجم باشد که در معده متعفن شده علامت آن کثرت  
نبراق و طعم دهن نبود و در غلا و اشتها بکسان بود و علاج در هفت روز



می کنند و بطبخ شبت و قریب و تخم مرز و اندک فلفل و نمک و بعد از آن  
گلغده و رازانه بخورند یا سکنجبین لک کنند و اگر احتیاج باشد بحبه  
یا مطبوخ نرند شفته کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند  
و اما اگر فلفل کبر و صغیر و زنجبیل و بلبله برود و خورند و کندز و مصطکی فلفل  
و فلفل بخانند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بگویند و بعد از شسته حیاتند  
و در زمین کبرند و اگر بسبب فساد گوشت من فندان باشد قصد قبض  
باجار کنند و عناب و اجاص و تمر نهند و نبات جلاش سازند  
و از گوشت شیرینی حاضر از و فلفل شسته و مطبوخ بلبله لکین و مورد و نارنج  
و کنگر و سرکه بخوشانند و بدان مضمضه کنند و افاقا و صندل و کنگر  
و کل سرخ و سعد گز و راز و انک و مصطکی و عود و فلفل و سکه و فلفل  
و بلبله و زرد کباب بخورند و کافور و مریم گلی بگویند و درین فندان  
ریزند و اگر سبب تا کل انسان بود علاج آن گشتند **اکله** همچون سیاه  
باشد اما فساد او بیشتر و تیش را و زرد و تر بود و او را را یک کربیه باشد  
علاج فصد و اسهال طبعیت بمطبوخ اقیتمون کنند و مضمضه کبره و آ  
غوره کنند تا راید شود و بعد از آن فلفل و فون با افاقا استعمال کنند  
و باقی علاج آن همچون علاج فلاع بود **سیلان** یا **سب** فلفل از درج  
غاب و غیر آن اگر از ضرارت و رطوبت بود علامت آن است که در

جوع و خلوص معده بیشتر باشد علاج ترا سبب و به در میان تناول کنند  
و باب غلبه بلغم باشد علاج بقیه معده آله و در سبب و به مضغه و کاسنی باشد  
با نمک بخورند و اگر علامت آن غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و اگر سبب  
برودت و رطوبت بود علامت آن غلبه بلغم باشد علاج بقیه معده کاسنی  
و اطراف لعل و کلفه و رازانه و کوارش مصطکی و عود تناول و قلا یا داغذیر در  
رطوبت چندان نباشد با قبول خوردن و نان و عسل نیز مفید بود و اگر  
رطبه و قبول بارده اخترا کنند و لعاب که از دهن صبان آید آفتاب باشد  
و در دهن مالند و در خواب ببالان بپاشند بیشتر باشد و لعل که بود و علاج  
گفته شود در امراض امعاء و ارام **لسان** ورم زبان اگر دومی باشد علامت  
آن حمیت و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج فصد قفای کنند  
و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قوت آن باز تخمین و شربت باغهای نیم  
و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لبیب و عطش و صفرت لسان  
بود علاج ترا بقیه و غناب تناول کنند و آب الماین باز تخمین  
و آب خیار که و با سنگین و تلین طبیعت باین مطبوخ بنایند و درم  
اجاص سیب و درم غناب و عدد و سیستان بیست عدد و فقه چار  
درم و بلور فخر خم کاسنی هر یک سه درم پوست بلبله زرد مفت  
درم و رن کل و رو باه ترکب هر یک یک پنجم درم نمزندی و خیار حبه

هر یک از اینها

هر یک بازده درم ترکیبین ده درم **صفحه** سمانعت درم نیم کاسه  
بنفشه هر یک نیم درم غناب و دانه سپستان نیمی دانه سیوس جو  
خطمی بنفشه نیکوفنه هر یک کفی ورق چغندر و سته تیار چتر بازده درم  
شکر سرخ و درغن کجذ و آتجامه از هر یک ده درم مک و بوره هر یک نیم درم  
در هر دو قسم مضمضه آب سماق و لوت و انار مناسب بود و با غناب  
ده دانه و عدس و کوباه و تر یک هر یک بخدرم می شناسند و با کشنیز  
و لوت پامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغنی بود علامت آن کشنیز  
و باض زبان و قلت عطش بود و علاج هر روز جلای از رازیانه و پنجه  
و کلفند تا واکشند و شقیه کب اماره و خفهای حاده و شبنم  
و بزک و رمار العسل می شناسند و اگر سوداوی بود علامت آن آب ستا  
زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب علاج شقیه کب افتمون و مطبوخ  
آن کنند و مضمضه بشیر خمر و شیر زبان و شیر بز و درغن بنفشه  
و کد و یا لعاب بزک و طله آب انجیر کنند و پیه لبط و درغن سون  
در زبان بالند و اگر درم لبیب غلبه خمر باشد علامت آن ثقل  
و ستر خا و لسان و اگر لبیب غلبه خون باشد فصد کنند و تلین  
طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه آب غوره و قفاح و خرد و اگر لبیب غلبه  
باشد که عارض زبان شود علامت آنست که زبان مست بود و درم

شوا نکر دو لعاب فرواید و غبته حادث علاج او شقیه بدن بحسب الماده  
 و قوتها و ابایره فقیر او لو غازی است و مضمضه بوج و در خمر که غرض از  
 و با کبر و قرض و صغر و عاقر قرحا در آب جوشانده و صبی چون در  
 سخن گوید زبان او را البصا و نمک مالند **بطلان نفق کاه** باشد که حسرت  
 ناقص شود یا باطل کرد و در چنانجا احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب غلظت  
 رطوبتی باشد که بعضیهای زبان و خشک بریزد و علاج غبته و مانع باشد یا  
 فقیرا و حب آن و حب قوتها یا و غرغره و مضمضه بکره و زرد  
 و مویز و عاقر قرحا و کاه باشد که حس فوق فاسد کرد و چنانچه طعم در آن  
 مجموع طعمها تلخ احساس کند و او دلالت بر غلبه صفر است یا اثر آن احساس  
 کند و دلالت بر غلبه بلغم علاج شقیه بدن باشد از آن خلط و غرغره و چغیر  
 که مناسب بود **و چنان** اگر خشکی زبان بسبب حرارت و  
 لعاب نیکو و بیدانه مالند و مضمضه آب تورک و خیار و کدو کنند و  
 اگر بسبب غلظت بزنج باشد سنگین لعن کنند و کاه باشد که بسبب  
 بخارات حریقه زبان و خشک متغیر شود و چنانچه اگر بخمره مالند از آن  
 پوست صفت تنگ همچون پوست یازده شود و آن هیچ الم باشد  
 علاج فصد و ملین طبیعت بمطبوخ بلبله بود و مضمضه بکره که در آن  
 و کل سرف و کلنا رحت اینده باشند **شقوق** آن علاج مرصده



زبان آنت که بنکو و بیدانه و کثیرا در دهن گیرند و اغذیه لرجه مثل سرخه  
اورام **شفقت** علاج فصد قفاله چهار رک بود و بنا و شراب سفید و عسل  
و نمکین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بلبله و رو باه ترکیب فوفول و کلنا و رو  
کل و جوز سر و بکوند و با سرکه و کلایب طلا کنند و از شراب کوششت  
و شیرینی احتراز کنند و **روح بنور شفقت** علاج فصد قفاله کنند و  
نمکین طبیعت و همهم سفیداج بران نهند یا مر دار سنک و مار و بکوند  
و با موم و روغن پانیزند و نهند **بو اسیر شفقت** آنت که لب سبز شود  
و در میان آن شقی ظاهر گردد و گاه باشد که بران سیره بمحلول توت بیدار  
علاج فصد کنند و سه سال بمطبوخ اقیمون و صادرات محله استعمال نمایند  
و آنچه رنگ او بسیار از زرد نیست بر تداخون بر آید و نمک مالند و بعد از آن  
محلات یا فالغات طلا کنند **شفق لب تر کیده** را بمعالج کنند  
و بیدانه و بنکو طلا کنند و کفی از خیال نظام می شود چون قطع می کنند در  
باب معینه بود و روغن بنفشه و بنه لطا کرم کنند و شاخ کا و کوبی شود  
با آن پانیزند و طلا کنند و پوستنی نیک که بر بنفشه کشیده است  
نهند یا **ششم** در امراض **اسنان** و لثه بر حافض صیحت اسنان  
لازم است که از فو و طعام و شراب و معده اجتناب نماید و از  
کثرت فی و خامیدن چیزها که چسبده باشد مثل طوار کله اسکن

و قمر کنجین احمر از کنند و مخین آب سرد و عقرب طعام کرده  
از برای سخت ریش و از کنند نا احمر از کنند و خربهای سخت مثل باله  
نشد و استعمال مسا کنند و بهترین مویک بوی از اک  
وز متون است و در وقت خواب اعیان را روغن کل یا نارین مجب  
مزاج در دندان مالند و وقتا لعل در **رسم** لثه بسبب ماده حاده باشد  
و علامت آن حرمت و لیسب ضران بود علاج فصد فیض و چهار  
و شراب سفید و غناب یا شراب ابل یا آب نارین یا نبات و تخمین  
تناول و غذا تمیزی با الوجه کلی خورند و طبیب طبعیت بمطبوخ فواکه مالند  
و لیسر که و کلاب ابهماق مضمضه و کلار و جوز سرد و پوست انار ترش  
و طباشیر و درق کل و طرثیت و فوفل منساوی بگویند و بر نبات  
ریزند و از گوشت و شیرینی احمر از کنند و انار و امرود و زرد الو  
و سیب و شفتالو لعل کنند **فرد** لثه علاج آن همچون علاج قلاع باشد  
اگر متعفن شود فلد فیض بر آن ریزند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را  
نیکو مالند لیس کلار و ماز و و محاق و جوز سرد و در سرکه بکشند و در آن  
مضمضه کنند اگر نا صحر که دو دویه نشود و داغ کنند و اگر خون از لثه  
شب میانی بسوزانند و سرکه بر آن ریزند و یکدام از آن باد و درم نیک  
و سه درم تخم کل بگویند و بر آن ریزند و اگر گوشت لثه کم شود گذر

زراوند مدح و نوح سیاهشان و کرسنه و سچ فهاک بگویند  
و بسیر که فصل شیر شد و بران نهند و جمع **سنان** اگر از سوره المزاج گرم  
بود علامت آن وضع شدید و ضربان بود و ملاقات شباهی  
بارد و ساکن شود علاج قیال و چهار کرسنه و لمین طبیعت مطبوخ  
بلبله یا فوکه و شراب غناب و غمر شادی و نبات خورند و غذا معمولی  
با نان و نعقد ادام و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و سرکه و طلا  
در دهن نگاهارند و اگر وضع نبات بود اندکی کافور یا سرکه و مصلاب  
بمایزند و آب کلبه و خیار و کشته و تورک کمینند و با فیون مضمضه کنند  
و اگر از سوره المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون  
و جمع ملاقات خبر ما گرم علاج کلغند و رازانه خورند و غذا اخلاص  
بادار چینی و صقر و ثقیه و مانع بحب اباره و مطبوخ نریکند و عا  
و سچ که روز و فاد سرکه بخوشاوند و بدان مضمضه کنند و بخوبی و فلفل  
و عاقر قرحا و شیطرح در دهن گیرند و دندان بالند و سیر بران  
کرده در دندان نهند و اگر باین تدبیر ساکن نشود و لثه متورم شد  
قلع کنند و اگر خواهد که بی کلین قلع کنند و بخوبی لثه که برورد  
باشند بران دندان نهند یا تو بال مس و شیر اخیره یا تیغ بام  
بمایزند و بران دندان عاقر قرحا و شیشه کنند و سیر که بران

رزنند با هفت روز زیر سر کفن اسپنهان کنند و بعد از این باره از آن  
عاقه و قاجار دندان نهند تا به صفت کجری بران نهند که بر سر و با منقطع شود  
اما باید که استعمال این دویه چنان کنند که فرار از دندانها و دیگر مرید  
و اگر دندان لشکر است معده باشد علامت است و است که بعد از غذای غلط  
و استیلا معده زاید شود و علاج نفقه مواد کئی کنند و اطفال و کواکش  
عود و مصطکی تناول و از استیلا معده و غذا از شب آخر آرد و اگر سبب  
که گرم باشد که در آو متولد شود دندان را بنجاسیر و تخم زرب و پیو زرب  
که گرم بزود آید سقوط و **نخمسنهان** اگر سبب کبر سن باشد علاج بر سر  
و اگر سبب طبعی بود که دندان است نکند کفایت معاف و دق کل جفت  
بلوط شب بانی سعد طر اشیت فو فل که مانع دندان اکسملیکه زود  
مورد مجموع یا بعضی بگویند و شب درین دندان ریزند و باید اوان لعل  
و سرکه و کلاب بنشیند و شب بانی در سرکه و کلاب بکشد و دندان  
مضمضه کنند **اکله و نفقت اسنان** بوسیدن و ریزیدن دندان  
با سبب طبعی رود یا باشد که در آن متعفن شود و با سبب **الکله**  
اسنان و استیلا است و نیست بعد علاج قسم اول نفقه و مانع چسبها  
و امارا و کلاب و شب بانی و مورد و سرکه بکشد و دندان  
مضمضه کنند و شر و مصطکی بگویند و بران نهند و علاج قسم دوم



ترتیب و مانع بود و تبیهن و تناول اغذیه مرطبه و لعاب نمل و شیرین  
و روغن نعشه با مضمضه تخم مرغ نزنند و بران **تغیر لون اسنان** اگر دندان  
سبز شود یا سیاه گردد یا بسبب بازده رویه که در جوهر آن نفوذ کنند  
علاج نفقه کنند و بچ که و از زمانه که نشانند و بدان مضمضه و شامخ  
گا و کوبی و بچنی و پوست پخته شتر مرغ مجموع سوخته بازند البجر  
و بکایت و نرم و سنا ده مخدر مایند و در دندان عالیه و مضمضه  
کنند مایه که در و باه ترکیب **خضرت اسنان** جسمی باشد شبیه  
بفقال که درین دندان تجمیر شود و آن سبب بخارات معده باشد  
علاج نفقه معده نفی و تمکین طبعیت مطبوخ فواکه یا پلهایه و بجملیات  
مثل زبد البجر و خاکستر صدف نمک میمالند و مسوا کنند و آنچه  
غلظت باشد باین از دندان جدا باید کرد و **اسنان** خاریدن نزنند  
بسیاب امی مختلف یا تناول اشیا حریقه عاده شود و علاج آب  
نورک یا شیرین تخم آن با آب فکار کند و با سنگین یا مایه یا ریخ  
تناول کنند و غذا مایش یا مرغ و ترغال خورد یا عطانی از عذاب  
و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول و نفقه مطبوخ فواکه یا پلهایه  
و سبکه و کلاب و سنگین غرضی مضمضه صبر **اسنان** التبت  
که در خواب هم ساینند و اکثر صیاق و مشایخ و نسوان را آقا

شود علاج ثقیفه حب اباره و قویا کنند و گردن بر و غن زریق و  
خبری چرب نمایند و کلفند و رازیانه و شراب بالنگو قنار و البصار را  
مستقرض نمایند و رفتن آب دندان چنان باشد که جبرامی  
سخت مضغ تواند کرد و تحمل ضربای کرم و سردش نباشد و آن  
بسیب بروستد مانع بود علاج کلفند و رازیانه تناول کنند با علا  
از رازیانه و پنج مهک و گانگلیون خورند و ثقیفه حب بهر دایره کشند  
و مستقرض باز ده مضغه با غصن بریان نمایند و بر دندان نهند و حب الغار  
و شنب و زراوند بگویند و در دندان مالند و گاه باشد که بسبب حرارت  
و علامت او السنت که ملمس دندان و لثه بغایت کرم و خوشنمای  
بن دندان سرخ بود علاج او السنت که دندان بر و غن کل و سر و غ  
و صندل اندکی کا فوز مالند و بقوله الحما بخانین با مضغه سیم در لثه  
طلق در آنجمله خاق است مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود  
و سبب آن ورم لوزتین و غصلات مری و خجسته باشد پس اگر  
ورم صفراوی بود علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و  
تلخی دهن و نتوانی بود و اگر دموی علامت آن حمیت روی  
و زبان و لثه و صرمان و امتلائی بدن و علادت دهن و زار  
زبان بود علاج هر دو نوع بود و فصد قیال و عرق زیر زبان و صحت

ساق و مچاله پنهان کنند و شتر نجفته و نیلوفر و غاسیا شامند  
و اجاص و نیلوفر و نجفته و ترنجبین و نبات بجلاب خورند و غذا جواب  
و غصا و نیلوفر و غرغره بعباب و رو باه تر کاب و بوقت و تخم کاستنی  
و اکب شتر گنده و طبلین طبعیت بمطبوخ فواکه با این حقنه صفت است  
هفت درم نجفته بخورم نیلوفر چار درم الو کتلی و سیاه مرکب زده  
غلاب به عدد کبستان نسبت دانه تخم کاستنی سه درم خطمی و  
سبوس هر یک کنی و ورق چقدر دسته خار خیره بازده درم تخمین  
بست درم روغن کنجد و اکامه مرکب ده درم نمک خردم و آب نشو  
باب کرم و سبوس و خطمی و نجفته کنند و خون سلخفات در حلق بکشانند  
و سبانی که بدان حلق افکند و بکشند در کردن اندازند و اگر بخی  
علامت آن قلت و جمع و تپج روی چشم و کثرت لعاب بود  
و عدم حرارت علاج جلاب ادرنج مهاد و کافور زبان و رازبان و نبات تناول  
کنند و غذا خود آب با مغز بادام و طبلین طبعیت بمقننار حاده و غرغره باب  
قاصد و سل ایخبر و تخم ترب و سنگلچین و عصفلی بچوشاند و بدان غرغره  
کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت مردم و قلت لعاب  
و کمبود لون بود و علاج فصد با سلیق و حجامت ساق و غرغره شتر  
ایخبر و تخم مرو و زرشک و جلاب و غذا چنانکه در پیش گفته و بپزند

مگر کنند و استعمال این حقنه مفید بود و صفت سنابخت درم رازانه  
مرزنجوش پنج مهک هر یک سه درم بابونه شبت غلبه اکلیل الکات  
هر یک درم قنطاریون باریک ترد هر یک درم غاب انچه هر یک  
ده دانه سیستان صیت نه منقی ده دانه خار خیزه نازده درم انکاره غنی  
زیت هر یک درم نوره غیرم شحم خنظل و انکی و چه درمی خار بود که  
طرفین خلطوم حاد است و بسبب اعتدالی غلبه خون و بنا و اکثشت و شبنم  
و شراب بسیار و علامت او الت که از خارج صمغی از گوشش تا گوش ظاهر  
شود و مانع آواز و بلع گردد و علاج فصد قفاله کنند و اخراج دم کنند  
و اگر قوت باشد اعاده فصد و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و لیکن  
طبیعت بمطبوخ فواکه و صند که در خاق دموی ذکر رفت کنند و غره  
نیز آب قوت و اکثشت نیز بار و باه ترکیب عدس بگویند و خار خیزه  
در آن حل کرده غره کنند و چون آثار انفجاری ظاهر شود و غره شیر  
و مرو و تخم مرو زرشک کنند و چون منفجر شود و لیکن بقیع فواکه با تخمین  
و خشک و طبیعت محبوبس گذارند بنور حلی از ماده دم با صفا  
جاذب شود و علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت  
بلع مخصوص بلع ترشها و شیرینیا علاج فصد قفاله کنند و تر  
شبه و غاب بلع و لعاب بنیکو و بعد از آن با نبات و غدا انگار



بارغن بادام خوردن یا هر بره از شیر به سبوس یا شسته و روغن  
بادام و فندک از گوشت و شترنی و آب سرد و احترا کنند **سقط**  
**لبات** افتادن ملافه بسبب خلطی باشد که بکند و لبات ریزد  
اگر خلط ماده بود علامت آن حرقت و لمب بود و عطش علاج  
فصد فیا کنند و حمام است و سهبال و غرغره شرب بقوت و آب  
انار و سرکه و کلاب اگر خلط بارد بود علامت آن کثرت بزاق  
و عدم وجع و استرخاز زبان باشد علاج تلین طبعیت بمطبوخ ترب  
و آب انار و غرغره با حکامه و عافرق یا تخم شبت و از زاننه دریا  
العل کجوشانند و بدان غرغره کنند **بجاء الصوت** تغیر و گرفتن آواز  
اگر بسبب **خون** باشد علامت آن ظاهر بود فصد فیا کنند  
و جلای از نفشه و نیلوف و غناب و سپستان تناول و غذا جواب  
یا حکیم کنند و اگر بسبب قصبه الریه باشد از ترلنت و باغ علامت آن  
خشونت قصبه ریه بود و دلخ و و غده ان علاج شراب خاشاک و نفشه  
و غناب تناول کنند یا جلای از غناب و نفشه و پنجه مک  
کا و زبان خورند و تلین بمطبوخ فواکه و اگر بعد از خمیات صفراوی  
عادت شود شیر و پنجه تورک یا پنجه خیارین یا آب خیار کدویا  
شراب نفشه و نیلوف تناول کنند و غذای بنویسند یا میوه بادام

و انفتاح یا بر خف این و اگر بسبب ملاقات هوا یا کسری در حاد شود  
جلانی از رسا و نشان و حج مهک و کاز زبان و راز یا نه و کلفند خورند  
و خردن زبان کرده و با دامن تلخ و فلفل و دار فلفل و سار زبانه هر یک در دم  
و غفران بخورند کم کنند و با شکر سرخ یا عسل شیرین کنند و حبس از زرد و  
گیرند و اگر بسبب رطوبتی باشد که عارض حنجره شود و عکالت آن حاصل  
نقل بود و عدم خشونت و الم علاج کلفند و راز زبانه تناول کنند و حج  
و سحر از زبانه و شربت و اینون و راز العسل بخورند و بدان غوغه  
کنند و زنجبیل بر در ده خورند و اگر بسبب بوست فبیه باشد  
علاج بتراب بنفشه و بکوفه و کاز زبان با العاب بنکو و بدهانه تناول  
کنند و غذا شیر و کدوم و شیر شکر خورند و بنفشه در شربت مالند  
و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج فلفل کنند و تخم قطی و خبازی و بنفشه  
و سیستان و نبات بجلائی سازند و غذا با ابلاب یا حنویه  
سبوس یا نشاسته یا نبات و روغن با دامن خورند و اگر عاب  
خطمی و کثیر و روغن با دامن و موم و موم روغنی سازند و در سینه مالند  
و اگر بسبب تناول شمای حریفه شیر و تخم توکر یا نبات یا شرب  
با رعد بماند و تخمین تناول کنند و غذا مالش یا انفتاح و یا چه بزکا  
نیش و دم خونی است که از دامن بیرون آید یا نقل بود یا شمع یا تخم

باقی اما نقل با انگشت یا از خاک و علامت بود علاج غرغره و مضمضه بود  
بقول بعضی مثل کلنا و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم کل اما  
متخف ان باشد که از نو باغ نجک فرو آید پس اگر حرمت وجه باشد  
و نقل سر و علامت غلبه خون بود و فصد قفاله حمامت نقره کنند  
و غرغره بقول بعضی و اما تخم انست که از قصبه ریه و خجره باشد و سبب آن  
ضربه باهیج یا سعال شدید بود علاج قرص کلنا و که با تا اول کنند و غرغره بقول  
و آنچه بسعال مریون آید از ریه باشد و واسطه انشاق و انحراف عروق  
از سبب داخل یا خارج علاج فصد با سلیق کنند و سرخ خشخاش با صغیر  
و باد و الاغول بخورند و سراز و اسهال با لسان الحمل و کمر با وین  
و نه سفید بود و صفت تخم حاض یا رنگ هر یک که در مریون شاد و نه ظاهر  
لو لوم یک چهار درم که باشد با فی شاخ کا و کوبی سوخته نشسته  
کبر ام یک درم کوبند و با لسان الحمل و لعاب بنکو قرص سازند  
و شربنی که مشتقال باشد اما آنچه بقی مریون آید از مری و معده بود  
در بجای خود کفته شود و **شوک شک** و غلام و حلق اگر خارا عظام  
در کوبند و علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او انست که  
اگر توان دیدن و ممکن باشد بگلین کیمیز و برقی سبزین آرند و الا سبب  
و نو کرده فرو برند و سران نکاه دارند باشد که در آن بجد و سیرول آید

بالقصد زک در ریمان نیکرده فرو برند و سر ریمان کشند یا حصو  
فالوده و خضرائی مزلقه مثل القبه بخورند و می کنند اما علی کای بود که در آب  
باشد و اگر آب فرو رود و در علی آویزد و غرغره کنند بکسر که دناک است که  
و خردل و سیر با شونیز و خزل و نونش در کوبند و در علی و نند اما استین  
بایر که با شامند با حکام کرم روند و بچند چند که غشش و کرب غالب شود  
قطعه یخ فروین گیرند چنانچه آب آن فرو رود و خوشی که از علی آید علاج او  
غرغره باشد بگلزار و پوست انار و سماق خوش اندوده و گلزار و پوست  
دوم الاخرین بکوبند و در علی کشند **باب ششم** در امر فی صدر و آلات تنفس  
از آنکه **سعال** است و آن حرکتی باشد که از ریه برای دفع چیزی نمودنی و  
اگر خستونی باشد که قهقهه ریه را حادث شود و بواسطه دخول ذرات غلیظ  
غراب بقیشه و خراش خاش **باب کرم** حل کنند و با شامند و غذا  
بنوشان با مغز بادام و اسفلیح خورند یا صبره از شیر به جوس نبات  
و دوغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود پنج مہاک فروزا  
هر یک دو درم بقیشه و پیر سیا دشان هر یک یک درم سبتان  
سبت و آن نبات ده درم جلاب سازند و شراب بقیشه و بقیشه  
تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی بود و رقیق که از دماغ فرو آید علامت  
آن سعال می لغشت و استنداد آن در شب و بعد از خواب علاج



بنا بر حسب حال نفس کشند و کبر او را نشانه و متغیر بادام و پنج نهک بکنند  
و بلعاب بعد از آن محسوس سازند و در ومان گیرند و اگر بسبب رطوبت  
نقص ریه باشد علامت آن خرفه سینه و کثرت نفس بود و علاج  
هر روز خلایق از پنج نهک و کاه و زبان مرگ درم آنجوده دانه موثری  
و درم آنجورند با نثر بیهوده و متقال با یکدم با نیشامند و بعد از نفع  
نمایش این صفت است آنجا درم آنجور غناب هر یک و دوا و سیاه  
بست دانه از زبانه تخم خیارین بر سیاه و شان تخم کاسنی پنج نهک  
نیلوفر مرگ درم خیار خضر نهک شکر مرخ هر یک و درم  
از جبهه در ومان گیرند و راز زبانه فلفل فرو مانا بادام تلخ هر یک  
طیبت بعد از مرگ نفس بخورم بگویند و قبل مرگ حبس کنند  
و اگر بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن عرق نفس و حرارت  
و عدم نفس بود و علاج بلعاب و بیهوشی بر سر شربت از نبات  
با نیشامند با نثر تخم نورک با نثر افسه و نیلوفر و افسه و کثرت  
در سینه کالند و سبب آن و بیهوشی در ومان گیرند و اگر بسبب  
مزاج ریه بود علامت آن غلظت غش و اشتداد سعال و مرمره و  
استراحت با ششاق هوا و گرم و با سخام ساکن شود و علاج او با  
از زبانه خورم آنجورده درم پنج نهک بر سیاه و شان مرگ درم

ناول کنند و غذا نخورند آب بشیر و خنک کننده و سینه را روغن نسرن  
و سوسن چرب کنند و اگر پوست مزاج ریه بود و علت آن عرق  
و صلابت نبض بود و داشتند و بعد از عطش و حرکت دست کن آن بهار  
حمام علاج شیر تخم خیارین با نبات و برنجین تناول کنند یا نبات بنام  
و بهدانه با نبات و غذا بنام کشتن با مغز بادام و صفرا بخورند و گوشت و ماهی  
نیز عاله مفید بود و روغن زیتون بود که چون حرکت کنند با بادام روزی نوشند  
متواتر شود و سبب آن خلطی بود که در ریه با در فصد ریه ممکن کرد و علاج  
آن فرغ سینه و سعال و نفث بود و علاج هر روز طلانی از پنج هک  
و کا و زبان و بر سیاوشان و اخیر و پستان و نفث تناول کنند و  
شراب زوفا و کشمش و عصاره نعنع و غذا نخورند و با قند آب بنام بادام  
و نفثه معده یعنی و نفثه بدن از خلطی که غالب باشد و نعنع و عصاره مفید بود  
و لعوق از عصاره و زهر کرم روغن بادام مجین و مغز بادام و مستن  
و جعفری بگویند و پنج هک زوفا بگویند و با جلانی از فندق  
بقوام آرند و بهیه با نم بامیزند و بپسند و اگر سینه بپزد است قلب باشد  
علامت آن هفتان و ضعف قلب و علامات سودا بود و علاج  
تصد با سلیق کنند و شراب انار عذب و زهر کا و زبان تناول  
و نفثه قلب و تسکین حرارت آن و اگر سبب پوست ریه

باشد علامت آن غشفت بود و تشنگی و حرقت صوت علاج آن  
ترطب ریبا باشد تراب نشسته و نیلوفروز و کافور زبان و شیرین بر  
ذات الریه درمی بود که در ریه حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت  
آن همی مطبقه و ضمیر النفس و جمع ضربانی و حرمت عین و وجه و تشنگی  
و تشنگی زبان و تحریک و غلظت نفس و موی علاج از اول تا سکه روز صد با سلین  
با الکل کشند و طیار این نقشه و نیلوفروز و غناب و سبستان و ترنجبین  
خورند و میان روز شش از نبات و عرق میوه و غناب بگو و بیدانه و  
نیلوفر کشند و غذا انگار با بقیه و نیلوفروز و غناب و سبستان  
خورند و پنجم باشند بحسب نفع تلخین باین مطبوع **صفه** نقشه نیلوفروز  
نخام شنی هر یک درم غناب ده عدد و سبستان بیست و نه تخم طی  
خاکی هر یک سکه درم شش ترنجبین هر یک ده درم خیار خیار تره  
درم اگر احتیاج شود در دوم باز ترنجبین باین مطبوع با استعمال  
مغشقه لینه و اگر از ماده صفراوی بود علامت وی می محرقه و سعال  
و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی باشد  
و در وقت بر دوز طب بیشتر باید کرد **صل** قرصه باشد که در ریه حارست  
شود و لب تر که از داغ فرو آید یا در عقب ذات الجنین و ذال الریه  
و سعال مزمن واقع شود علامت آن همی دق بود و با آن سعال

فروبان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان مده و غلط آنست  
که مده در اسهال نشیند و چون برایش نهند تن آن محسوس شود و خلط  
خلط که بر سر آبستد و آنرا تن نباشد علاج ندر نفثه و خشک شدن آن  
هرگاه درم طلایی سازند و سرطازن را باها قطع کنند و شکر بکافند و  
باب تک بنویزند و در کتاب بنزد و بخورند و اگر از آن کراتی باشد می  
او با چه زحال خورد و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم  
مفید بود و خصوص که اگرستان بکند و کفش اند که شیر مداومت نمایند و فایده  
نیز مناسب بود و بشرطی که سخت گرم نباشد و لب یکت کند و بعد از آن  
روغن بنفش و کند و در بدن مالند و درین مرض کلنگین تازه آورده اند که با آن  
بخورند و شیر و تخم نوز که شراب انار عذب و اگر با آن نفثه هم باشد  
کل از مینی و نسبت که و خج مهک هر یک بجز درم سلطان مجروده و درم کمر  
طبا شیر هر یک شش درم کوفته بچینه بلباس بپزند و درم  
بخورند و عرقی که این مرض را مفید بود با قلا و مققر تخم خیارین و خرزله و کدو  
هر یک تخم درم صغ عویا کثیرا است هر که میفت درم مقربا دام سده  
هر یک درم درم منق و روغن بادام صرب کرده و دوازده درم طنج  
نویزند و در کمر آید بکشتند تا نیم ملن آید و با نیم من فند بگوام از آن نری  
ده درم قوی که نافع است کاه زبان پنج مهک کثیرا صغ فست



بر یک چارم در یک کل بخورم نخ و کدو و نه کاشت مشدرم سرطان محو  
با دام تلخ که در یک درم کوفته نخه لعاب بهمانه قرص سازند و کثقال  
بخورند برانی که تافت آب انار عذب بکین بسبب چهار کباب  
نیشکرین تا نیم بقوام آرند و ده درم از آن تناول کنند و درین مرض  
چشم بکوفد و در روز یکبار می تیره شود و بویست شکم خفا و لاغری  
کرد و بویست پشانی کشیده و موی بریزد و سه سال فریانی و تن  
ده بسیار شود و علامت در کبود ذات **القدر** و رمی باشد که در حجاب

که فاسم صدر است حادث گردد و از جانب قفس باشد و علامت  
آن تب دائم و فلج و شدت عطش و اضطراب بود و مرض از فم منور  
ناشبه و جعی فاسم اسکن کند و طریقه را از زیر نتواند کرد و بر پشت

و بکوبد و بویست **ذات العرس** و رمی باشد که در میان حجاب است  
فقرات حادث شود و علامت و این است که مرض و جعی در میان شانه  
احساس کند و بر پشت باز نتوان خفت **ذات الجنب** و رمی بود که  
خفت و مستطین اضلاع یا در حجاب که فاجبر است میان قلب و فمیده

حادث شود و این را ذات الجنب قالن میگویند که در طرف ایمن باشد  
و در طرف ایسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب  
دائم و ضیق النفس متواتر و نفس سریع شود و رمی بود که در حجاب

اصلاح خلقت و مصلحت آن از زیر حجاب مافوق واقع شود و امر  
وجع او شدید بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ وجه نتواند  
و علاج این مرض قریب یکروز باشد پس اگر دموی باشد علامت آن مرض  
وجه و غظمه نفس و حرمت لغت بود و اگر صفراوی بود وحدت تبها  
و حرمت تبها و صفرت لغت علاج هر دو نوع و فصد یا سلیق کنند و از اول  
تا سیوم اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع و بعد از سه روز  
اگر قوت باشد از جانب وجع اعاده کند و در صفراوی از جانب موافق  
و هر روز جلای از نیلوفر خشیاشن یا ترنجبین یا با نثار مغشوش و عناب  
تکلیف کنند و غذا اکثرا بنفشه و عناب و پیستان و نیلوفر  
و شیر خشیاشن خورند و بعد از پنج یا نه مطبوخ بنفشه و پیستان  
بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم  
کاسنی سه درم پیستان پست دانه عناب ده دانه شرفست  
ده درم ترنجبین خیار خضر هر یک پانزده درم و میان بای روز شربت  
از نبات با عناب ببلد و بعد از آن عرق گل و پندشکسته بکشد  
و درین امراض حقنه اولیتر بود و از سبیل و حقنهای الیه استعمال  
حقنه سنا حقنه درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سبوس  
و خطمی بنفشه هر یک کفی و رقیق چقدر و سنا عناب ده دانه پیستان

بست دانه چغندر تخمین هر یک بازده درم آنجا که روغن کبچد هر یک ده درم  
نک دو درم و توپ از آن بنفشه و در اختلاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد  
و شش و تخم تورز و اجنبی را که دانه نبات و تر تخمین و ثقل تر است  
انرا عذب و کاهوشاید و غذا بنوشان با مغز بادام و اسفناخ خورند و  
در این امراض آب سرد نباید خورد و اگر از ماده بلغمی بود و علت وی بیاض  
و غلط فارورده بود و بواسطه نفث و بطور نفث و علت غش و کثر ترشاق  
علاج فصد با سلیس کنند و جلا فی این پستان و پنج نهک و رو باد تر نبات  
و تر تخمین خورند و غذا جو و تخم و آب بعد از نفث نملین باین مریخ صفت  
سنا چدرم پنج نهک چادر درم پنج کاسنی بنفشه خاری هر یک درم  
منفی ده درم چغندر دانه پستان بست دانه تر تخمین ده درم خیار  
بارده درم و سیاه بای روز شری از نبات و عرق کل و عرق پد و نیلوفر  
و تخم بجان با نشا مند و اگر سوداوی بود و علت ان سیاهی زبان و خشونت  
ان و اختلاط عقل و زبان و اضطراب علاج ان همچون علاج بلغمی بود  
و استعمال حقنای نرم باید کرد و طیار از بنفشه و پستان و تر تخمین  
و نبات خورند **فصل پنجم در امراض قلب** و سی سور المزاجی که عارض قلب  
شود اگر عارض بود علامت شدت تشنگی و سرعت و غظم نفث و حرارت  
فارورده و غلط و حرارت سینه و هیس و قلقل و غضب و غم و کز

باشد علاج شراب بنایو فر و شراب سبب شامی با کلاب و عرق سدر و کباب  
تشریب کنند و شراب صندل و لیمو و صاف و زرشک و خوراک و کشته فلفل  
چار ورم کلخ و فودرم طباشیر بکیرم بگویند و با به ویم شراب سبب بخورند  
و صندلین و کلاب و سینه مالند و در موضع باره نزل کنند و مفرغ باره  
تناول و این مفرغ نیز مفید بود **وصفت** ورق کل طباشیر کا و زبان برکیرم  
کشته صندل مرکب درمی تخم تورک و خیارین و کد و مرکب چار ورم  
زرشک بخورم و لوب و دانک که با اب مرکب نیم مثقال کو فیه تخم شراب  
سبب بشند **وصفت** تخم کا مو تخم خرزه تخم خیارین کا و زبان مرکب بخورم  
تخم تورک سه درم و لوب که با مرکب مثقالی فاقه صفا و طباشیر مرکب  
سه درم و ورق کل چار ورم و خضران نیم مثقال کا فور تخم دانک مشک و صندل مرکب  
داکمی بگویند و با بشیره و مند لبر بشند و تری ازین بایستفاد و اگر سوزان  
بار و عارض قلب شود و علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطور و بصر و غصه  
و نفخ و قوت و کسل و کثرت خواب و بی بلی و دفع بسیار و هوای گرم و  
موضع گرم است یا بد علاج شراب با لنگو و کا و زبان و کلاب تناول کنند  
و غذا بخورند با کباب و نیم و دراج و فلا با که دران نوا بل باشد خورند و در  
و در چینی بر سر طماها در زنند و تقیه بدن کنند و در و دار المسک حل و بخورند  
مفرغ تناول **وصفت** آن معطر خود و در چینی بیل و نفل سنبل مسک خورنوی

کباب فلفل



کبابه فاقله پوست ترنج بر کاشته ال مشک و انکی کوفته بچینه بشیره  
پخته پس برشته و اگر سوز المراج یا لبرج و علامت آن هزار و نجاقت  
بین و صغره و تو اثر تبض بود علاج شراب بالنگو و نلوف و کاوزان و عرق کافور  
تناول کنند و اسخام و زنده این و تناول مضر حات معناه **مجنون** میفید  
که بالو و خوشک سبک پوست ترنج بر کاشته شد درم ابریشم بالنگو  
در درم بادر و ج کشنده خشک میک و درم همین بر کاشته شد  
عود غیر مرطوب و می با غسل کف گرفته بشنند و مثقالی تناول کنند  
و اگر سوز المراج و طابند علامت آن قلت اشتها و سرعت النفل  
و تبض لعی و فارور و سفید و غلیظ بود علاج شراب بالنگو و کلفه تناول کنند  
و غذا اشخواب بالکباب و ته و طفل و زعفران و اگر علامت استلا باشد  
نقعه بکار کنند و حب اقیون نیز مفید بود و استعمال با نیت  
معقول **مجنون** که نافعست مصلکی عود و ار جینی قر نفل میل سبک جز بوی سنبلی  
فاقله کبابه پوست ترنج مساوی مشک و انکی کوبند و بشیر سیب بشنند  
و مثقالی با نثراب بمو با حمض نخورند **نفعان** حرکتی است اخلاصی که بسبب  
بوزی عارض قلب شود اگر بسبب غلبه دم باشد علامت آن طابور  
فند با سلیق یا با من کنند و سکنجین یا نثراب سبب و شراب ریاض و  
و حمض با عرق کل و پسته تناول کنند و غذا از خشک و لیو و انار دانه

مسیر

با کوشش مرغ و بزغال خورند و اگر علامت صفرا بود اثر به مذکور و مغز  
بارده تناول کنند و صندل و آقا قیا و کشنیر و کلایه بهر سینه عالیه  
و بیدانه و الو و انار و امرود و سیب تعلل کنند و تخم کاهو و مغز  
و تخم کدو و تخم تورک و تخم کاسنی و انه خاص کشنیر طبع شیر طبع زین بر یک  
سه درم زرشک بخورم بگویند و شراب سیب لیث کنند و احیاناً مثقال  
تناول کنند و اگر سبب غلبه سودا بود علامت آن خست نفس  
و وحشت و فکر و خوابهای بد علاج نفیة بدن بمطبوخ افیمون و حب آن  
مطبوخ ملایم کنند بعد از نفیة دواء المسک حلخورند و معاجیر است  
یا لبس بکار بند خاخنه مذکور شد و اگر سبب کثرت صوم بود و باطن  
و نفوذ دم و ریاضت اغذیه حیده الکیموس خورند و میل با شش و نفوذ  
و استعمال سمنات کنند **نفیة** نشاسته اردو خود و مرغ بر یک  
شصت درم تخم تورک تخم تورک مقدار دم فندق فستق بهر یک نیم  
تو درین بهر یک درم بگویند و با شکر و روغن کاهو حلوا سازند و هر بار  
پست و سه بخورند و هر سه و عصیده بشیر و شکر و امثال آن خورند و اگر  
لنزگیست معده نیز حادث شود و انزاع احوال معده بداند پس اگر غلطی  
نیز در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و کواش خود و صفت  
و غیر و مفرط حارة تناول کنند و اگر سبب صفرا بود که معده یزد

بر روز جلای از بهر است بخ کاسنی بخ کاسنی و پنج ماکونبات  
ماندگ کنند و بعد از پنج نفی این کسبند **صفته** افیتون شامیره سنا  
بر یک در می پلیدند و دو ورق کل لا جور در یکب نیدرم مگویند باب  
الکونشند و بلع کنند و میانهای روز شش برتی از نبات و  
عرق کل کافور زبان خورند و اگر در معده سودا شده باشد اثر القی بر استعدا  
جلای از نبات و پنج هر یک کافور زبان و نبات خورند و نفی باین خنک کنند  
**صفته** نرید افیتون حاشا غار یقون شش حفظل محبر بر منی هر یک در می  
سقمونیانگس بلع لفظی نقل هر یک و انگلی اسطوخودوس نیدرم  
مگویند و باربزیانه بشنند و بعد از نفی مفرحات و مقویات  
قلب و معده خورند **غشی** حالتی است که مجموع حواس معطل ماندن این  
لواطمه صوف قلب باشد و اجتماع روح در و با استفراغ و تحلیل روح  
و سبب آن یا ماده باشد که خالق روح باشد همچنانکه در ابتدای جمیات  
و امتلا عروق از اخلاط و امتلا معده در حالت تخم حادث شود و  
سبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در  
استفراغ و اوجاع و اعراض لفظانی حادث میشود و علامات  
غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و نفخ ضعیف و صفیر  
و صفت لون در حالت غشی علاج آب سرد و کلاب دیوی

و بعد از آن بر روز جلای از این سون و پنج مهک و بالنگو قلع فله و غذا خورد  
باشیره شکم ده خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن بکنند و فلایا بزرگ  
و منوبله تبر مفید بود و بعد از نفیج شقیه حب الایره و الایره جالینوس و الایره  
کنند و یا بجهنمای ماده و معده را بر وزن زنبق و خیری و مصطکی بکنند  
کو ازش کمونی و کو ازش کندر و زنجبیل بر و روده بنا و اکنند و اگر از ماده  
سوداوی بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف مضغ  
و کثرت نفیج و ترشی دهن و غلط و سواد قاروره و بطو و ضعف نفیج و قی ترش  
و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد علاج نفیج بدن بر نفیج افیون  
و ستهلا سودا کنند و بعد از آن که معده را نفیج پاک کرده باشند اطراف  
و کفند و از زیاده و کو ازش کمونی بنا و اکنند و سواد المزاج ماذج اگر حار بود  
علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و جوار دخانه و ف و دانه  
لطیفه و قلت اشتها و میل بجزایه ترش بود و علاج شراب ریاس و غوره  
و بیهوش کردن و مانند آن با کلاب و آب برف خورند و غذا از رشک  
و نمردان دانه و غوره خورند و دوج باشیره مفید بود و اگر سواد المزاج حار باشد  
علامت آن هزال شد تشنگی و خشکی زبان و جبهه طبع بود  
علاج شیره تخم کرب با حب اکره و و نبات و ترنجبین خورند و غذا بکنند  
و مادام و اسفنج و کدو با کوشش بزغال و زرشک سفید در زم کل از اینی چارم



منفرسته تخم و تخم کبود و طباشیر و تخم تورک و ورق کل هر یک بجز دم بکوبند  
و بوق پد ابر بشنند و کمی شغال بشیر غوره ناول کنند و اگر سوز المراج  
بارد بود علامت آن ضعف هضم دلین و افتاح بطن و در زمانه آن  
بخیل طعام و کثرت رین و جثا و برش باشد علاج کفکه و از زانیه  
و شرب بالنکو و بزوری خورند و غذا تخم داب با فلفل و دارچینی و اجناس  
زنجبیل و کندر و فانیخ و آه هر یک شش درم فلفل اذخر حب الغار و دهم یک درم  
بکوبند و با صفتی پیست درم نیم بشنند و دو درم ناول کنند و اگر سوز المراج  
بارد و الیمس باشد علامت قلت عطش و کثرت اشتها و جثا و برش  
و تخمه بود علی کفکه و از زانیه و کلنگلین و بلیله برورده و اطراف لعل خورند و سبیل  
و مصطکی و اذخر و فانیخ و آه هر یک شش درم سنفه بجز دم بکوبند و با صفت  
برآمده طلا کنند و روغن زیتون و خربزه با لند و شترابی که مفید بود و صفت  
است پنج برطل آبش میخوشانند تا به نیم اید پس شیره فندران ریزند  
لقدر ترش و لقوام آرند و در اضطرار مصطکی دو درم دارچینی زنجبیل  
فلفل نافله زعفران هر یک درمی بکوبند و در کس که کشند و در کس که اندازند  
تا کجی شش با لند و فشانند و چون لقوام آید از اشش فر و کندر و کبر  
از آن ده درم باشد و اگر سوز المراج رطب کافج با صفت علامت آن کثرت  
رین و سیلان لعاب و قلت عطش و فانیخ از آب سرد و صفت

بار و نرما و از دسومات و اغذیه رطبه غشیان بود و علاج آن خوردن میوه کدو  
مصلطی زنجبیل برورده تا واک کنند و غذا نخوراد و باقرا یا نان اول  
و اگر ازان طبیعت نرم باشد همچون خبث الحیدر خوردن صفت آن بهینه  
بلبله امله خبث الحیدر یک ده درم سنبل افر سحر زنجبیل فلفل ناخته  
کندر هر یک یک درم جدا جدا بگویند و خبث الحیدر سحر کرده و مغسول بشویم  
در سرکه خیس اندازیم خشک کنند و با ادویه بپایند و با و چند آن  
عمل کنند و یک مثقال بخورند و اگر سرد المزاج یا ریس از او بود و  
آن نمی خفت بل و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود و علی شان  
بنفشه و نیلوفر خورد و با شیر تخم کوبیده بپا کدو و نباتات نشسته  
و غذا بنوش و کدو با گوشت بزغال و مرغ و ماهی تازه خورد و هیچ  
اگر بسبب سرد المزاج باشد علاج آن کفشد و اگر بسبب قدم باشد کفشد  
و اگر بسبب ریا باشد عکاست آن تند در شریقت و قرا و فواق و حشا  
ترش باشد و بعد از تناول اشپای نفاخه زیاده شود و علاج کفشد و از آن  
و کنگدین و خشک انگین و کز انگین خورد و کوارش کوبی و کند و اول  
بهر خورد و مصلطی و کندر و کربا و زنجبیل بخانید و این سفوف مفید بود و صفت  
رازینا نه اینون هر یک سه درم ناخته کربا تخم کرفس هر یک درمی  
بگویند و با و چند آن قدر پیازند و پنج مثقال از و نباتات بخورند و اگر

و بعد بسبب کمی موزی باشد آب کرم و روغن کنجد با شامه و می کنند  
و بعد از آن کوکبش عود و مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده بود  
علامت می است که بعد از اکل عادت شود و در خلط معده ساکن  
بگرد و علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط زویه باشد بقی  
و اسهال شقیه کنند و ماخواه و کندر هر یک نیم گرم سعد و سنبل هر یک  
سه گرم بگویند و بغسل بشنند و شقایق تا اول کنند و آب حاض و ترنج  
بک برطل آن سیب یک برطل بچوشانند تا نیمه آید پس یک برطل شود  
عسل بنیم برطل کلاب بدان ضم کرده بچوشانند تا بقوام آید پس زعفران  
و فلفل و دارچینی و قهقهه و مصطکی هر یک گرمی بگویند و با بنامه سه گرم  
عوده درم بگویند و بر سر آن ریزند و با هم نرمند پس از آتش فرو دارند  
و در ظرف چینی یا زجاجی گذارند و اجناسه و نیم تا اول کنند **در معده**  
اگر درم حار بود علامت می است و انتهاب و صفت معده و وجع باشد  
و درم طام شود و قی و تشنگی و سقوط اشتها علاج اولافضد کنند  
و شراب شسته و نیلوفر و آب کاسنی و با شیره تخم کاسنی تا اول  
و آب نارین با ترنجبین و نبات نبات و غذا کسکاب  
با سقاق و خبازی خورند و تقطیل غذا کنند و چون ابتداء دفع باشد  
جلابی از زوباره تر یک و تخم کاسنی و بقیه هر یک چهار درم خالص

بخورند و اگر حرارت خندان نباشد و در ممر از آن مانده  
گشند و خسوار شیر که بسوی نهایت دروغ با دام خورند و از آن  
صندل و یا میثیا با کلاب آلبستان افزور و یا به ترکیب موه  
طلک کنند و بعد از دوروز آرد جو و خطمی تخم کل با کلاب یا آب کشیده  
و بعد از آن طبله و خطمی بزرگ و یا بونه و تخم کل و سنبل و سودا و در وجود خون  
ورم خراج گردد و منقح شود و علامت شدت وجع و فحش و ضرابان باشد  
اندرمان بزرگ و مز و شک و تخم خطمی مرکب در می بگویند و یا نیز بزرگ  
یا نشا مندا نافع باید و علامت نفع سکون تب و وجع باشد و چون  
منقح شود و شراب غبار شیر را غشاش یا نیز تخم غبار یا واکل کنند  
و صبره از نشا سسته و شیر خشک شاش در روغن بادام و فند و علامت  
انفی رقی و اختلاص مده و خون باشد و چون مده کم شود و شریقی  
از نبات با تخم نشا میفرم یا نشا مندا و اگر حرارت سخت نباشد و اگر  
بتر بود یا مده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد گذر  
کندار و رقی کل مرکب و فند کل از می کند یا دم الاخوین مرکب در می  
بگویند و یا می خندان فند یا میزند و مثقالی بخورند تا مباحث منحل  
شود و اگر ورم مارد باشد از ماده بلغمی بود علامت انجمی پسینه  
و انتفاع مده و سعیدی زبان و لعاب و تبج روی و ورم رو



علاج مار الاصول تناول کنند و نیز این اربعه و مشرد و لیکوس نیز  
مفید بود یا جلایی از پوست بچ کاسنی و بچ رازیانه و بچ مهک  
هر یک دو درم رازیانه کافور ده و درم بخورند و غذا نخورند و آب بشیر  
بفینکندانه و روغن زیت و روغن پند انجیر هر یک سه کافور کردن و بر معده  
مالیدن مفید بود و سودا و ضرر سنبل و خاکستر زربام بسیارند  
و لیس که لیس کشند و فماد کنند یا صبر دو درم سنبل و زو مانا هر یک  
انشتین هر یک در می کوبند و روغن یا سمن و روغن بان قمار سازند  
و مملات لیس استعمال و اگر از ماده سودا باشد و درم صلب بود  
و بان افکار رویه و جنبت نفس باشد علاج جلایی از تخم رازیانه و بچ  
مهک و بچ کرفس و کلنگین بخورند و غذا نخورند و آب بشیر خنکندانه  
و روغن پند انجیر و معده را کلبه و زرزک و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم  
سنبل سودا و ضرر هر یک در می شمع سه درم روغن بابونه پاره  
درم تفهید کنند یا سنبل و انشتین سلیج مصطکی هر یک سه درم  
صفر مرعیه هر یک چهار درم حلیه و زرزک هر یک بخورند و عرقان در می  
کوبند و با موم و روغن زیت یا خیری یا قسط یا میزند و بالند و این  
مار الاصول تناول کنند و بچ کرفس پوست بچ رازیانه هر یک دو درم  
انسون رازیانه هر یک سه درم بچ مهک بابونه هر یک هفت درم

حلیه چهار درم انجیره دانه منقی بارتقه دانه در هارطل آب بخور شاسته  
تا بارطلی آید پس ضایع کرده و شقیال از آن ماسته درم متغیر  
جنبر و نیک شقیال روغن بید انجیر تا اول گیند و تلکین طبیعت با باره  
لونها دانا و باره ارغا عایش **فراق و نفخ** بواسطه برو دت و ضعیف  
بهضم و تناول اشیا لغافحه بود و گاه باشد که بسبب ناریت معده باشد  
که احداث نفخ خوشی کند علاج هر مایه ادکلغه در ازبانه و اینسول نخورند  
و عدا انخود آب بارزیه و دارچینی و کرویادار اطعمه غلیظه و شمای نفخ  
و حوضات اخضر از گنشد و سنبل و کاورس و نمک گرم کنند و بر شکم  
بنیند و سنبل و کند و ازبانه نه یک سه درم و فودنه و سداب و زنجبیل  
و کرویامر یک و درم صغیر تا نخو امه صطک هر یک درمی بگویند و با دانه  
فند بپایزند و بخورند و جوارش شسته بپایان و فلاقلی و فلاغه  
و کمونی مفید بود و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الریشا در مال کرده  
کمونی مدبر هر یک سه درم بگویند و با نمچدان فند سه نوبت بخورند  
**جشاعفی** بود که بطریق فم منافع شود و چون بسیار واقع گردد دلیل  
ف و بهضم باشد **ناروب** که انرا دهن دره گویند و از بخار است  
غیر منهضم واقع نشود و در عضلات فک اسفل سید او غلیظ گردد و تعدد  
در این عضلات حاصل نشود و **مطی** که همه اعضا کشیده نشود

و حدوث ان ترنجارات باشند و در همه عضلات حادث شود  
و به ولالت بصف و تقصیر می کند علاج مجموع شفقت و نفوخت معده  
**شهرت کلی** شده است و اشتها و طعام و مرض بر ماکولات بود و کسی که نرسد  
بدرست آن اگر سوز المراح بار و بات که خم معده را کثیف کرد و از غلظت  
ان نفخ و قل و غش و عطش و تند و معده و کثر تن سیران لعاب  
و لین طبیعت بود علاج نسجی می دهد که کثیفند و رازیان و تراب  
بالکویا یا کنگلین یا شامیاد یا رزبان و پنج مهک و بالنگو و غذا آن خود آب  
باشی چسبکانه و نواب که خم خورند و شفقت بحسب صبر و حب ایله کنند  
و بعد از شفقت کوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول می کنند و مصطکی  
نمایند و تراب اگر مفید بود و اگر بسبب این مرض کثرت الفباب سودا  
باشد نفخ معده علامت ان حرفت خم معده و قل و عطش و جشار  
ترش بود و علاج شفقت بدکن کنند بحسب الیمون و مطبوخ آن و اغذیه چرب  
خورند و از موالدات سودا احتراز نمایند و اگر از شدت خلط بدن  
این مرض حادث شود علامت آن تقدم سباب آن بود مثل کثرت  
نفخ و هوا گرم و سهر و غم و مرضهای کثیره التخلیل و در مبهم ریح  
افتی نباشد علاج تناول اغذیه غلیظه باشد مثل مریه و کله و باجه و گوشت  
کا و قلیکند و در روزی سه چهار بار غذا خورند اما اندک باید خورد

و بدن را برهش منقبضه با دامند این کنند و اگر جوع با سبب کرم و  
و حیاست باشد علامت آن احسان مکتب ایشان و سقوط اجزاء  
علاج قتل و اخراج کرم خباچه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که  
در معده جمع شود علامت آن ترش دین و جث از ترش تر باشد  
رطوبت بود و علاج ثقیله معده کنند بقی و کلفه و انیسون و مصطکی و غذا  
نخود آب فلفلی و یا مصطکی و دار حنی خورند و اگر اجتناب باشد بحسب  
و ایاره اسهال کنند **جوع البقره** و آن جوع مجموع اعضا باشد با سبب  
معده و آنرا الو لم یوس کو بند و سبب آن بر دینی مفراط باشد که در معده  
حادث گردد و قوت حس و جذب از قوت شود و بدن عظیم  
محتاج بقدر باشد و بیشتر این مرض در رستان سرد بود و کسی را  
که در سرما سفر کند واقع شود علامت آن نخافت بدن و بطلان  
اشتها و ضعف قوت و جمع معده باشد و اجزاء غشیه تر خاد  
شود و بلبس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنگ و شراب  
کا و زبان و کلفه و رازانه و انیسون از هر یک گرم که باشد و غذا  
خورند و غذا نخود آب بالنگ و تهنو و دجاج خورند و تو ابل کرم در  
و شراب یحانی و اطر فیل و کوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب  
این مرض را و سعد و سنگ صبا مک تمام بگویند و بر معده طلا کنند



و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود  
علاست آن کرب و لمیب و طش و بیست طبع آرد و چون کینه  
شود و غذا نخورد غش کند و قوت مایه نشود علاج سکته‌ها و شراب  
پزشک و شراب انار و سیب بکلاب یا شامند و غذا از زشتک و تمر نری  
و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که در غش است تا بد است و چیزی باید  
خورد و تا خبر نیاید بخورد **دشکاف** تشنگی بسیار است اگر بسبب حرارت  
قلب و ریه باشد علامت تشنگی کرب و لمیب و احتراق صدر بود و اگر  
به واسطه علاج شراب لیمو و طماض و سیب و صندل بر کدام که باشد  
با عرق کل و مید و کاسنی یا بکر و یا شامند و غذا شیر و جویارغ  
یا زغال خورند و صندل و کلاب و عرق مید و رینه طلک کنند و صندل و کلاب  
و طماض و کد و صندل بود و این فرض هم **سفت** صندلین معرق خیارین و کدو  
و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشسته کثیرا هر یک نیم درم بکلی  
نود درم بگویند و با لعاب بکوبند و بشنند و سکه مثقال از آن با شراب  
سکته‌ها بخورند و اگر بسبب حرارت و بیوست معده بود و کدو  
ناول خیزی چون جبر ناصریقه و غاره و شیرینار با فواط یا بوسطه استغفر  
صمغ و علائم او سکته‌ها با عرق کل و مید یا شامند یا اب انار  
خورند یا شیر تخم تورک یا نبات یا نبات یا شراب لیمو یا ریاس تناول کنند

و آب بخارکد و آب بنزدی نیز مفید بود و غذا محمود است باشد  
و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد و در معده علامت ادا آن باشد  
که ماب خور دن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و مکرر آب  
تراب و سکنجبین بپزند و شراب غوره و مانند آن تناول و غذا از  
پای خورند و بعد از شراب سهل تنگی غالب شود و بواسطه است  
بسیار و افراط عمل آن علاج او شراب غوره و آتش غوره خورد  
و بجام معتدل و نذ و نه بن بر و غن بنفع کنند و اگر بعد از شراب  
واقع شود آب سرد و در وقت خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر  
از حد گذرد و یک رطل آب بخارکد و با نمدرم طباخیر بخورد و سودا  
و تخمه آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامت آن تن جش  
و بر از و خفت معده و غشایان بود و ضعف هضم آن باشد که در ماند  
اما هضم نشود و باین ثقل و تند و باشد و بعد از زمانی در که جش اید و بی  
طعام احساس کند و تخمه آن باشد که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و  
و هضم نکند و بسبب این مجموع اسود المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده  
که در و جمع شده است علاج تقویت و تقیه معده باشد چنانچه گفته  
و اگر بسبب تادل اطعمه کثیره رویه باشد تقیه معده باید کرد و بی نهایت  
و تقویت آن بمقویات که مناسب مزاج بود و دور و زبر که سنگ

مکنند و اگر طبیعت مجتنب باشد جوارش سرفه علی سهل بن مختار  
در آب نیم گرم حل کنند و بخورند و در غن مصطکی و نارون و معده بجا  
و اگر آبستان بود در آب سرد نشستن مفید بود **در بیضه** عبارت  
از آن باشد که طعام در معده بماند و مضمم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیفه طایفه  
باشد بقیع دفع میشود و آنچه غلیظ را آب بهمال علاج است که طبیعت  
بروشن کج و آب گرم مد کنند تا زرد پاک شود و از کلاسیه جوشان  
نیز مد کنند و چون معده پاک شود و فی و سهال باقی باشد و حبوب  
صفه که در شراب انار یا فنیغ یا نرس یا توبه یا بنجیرم طباشیر بخورند یا  
سفوف انار و آنه بنجیر یا قرض طباشیر که مختار آب به ده منقالت با بخت  
پسته که مختار بگویند و باد منقالت شراب سیب بخورند و صندل و کافور  
و انار و قاقلی از منی آب بهور و در معده طلا کنند و در موضع سر و خواب  
کنند و دوع را بنسک و آهن گرم کنند و دوع و پاشامند و در غذا بکشند  
ناشتها صادق شود و سماق تا بکلیک خورند و اگر کسن و مزاج قویست  
مقضی باشد در آب سرد نشستن **فی و تنوع و غشیان** اما فی حرکتی باشد  
که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در و باشد و تنوع حرکتی  
بی آنکه چیزی دفع شود و غشیان تقاضای دفع فی حرکت و سبابت  
بر یک مملکت است اگر غلط در جوف معده باشد فی حادث شود

و اگر داخل جرم معده تنوع و اگر مطعوم روی باشد غشیان واقع شود پس اگر  
خلطی که در معده رنجسته یا داخل جرم است صغرا ابو و علت آن  
تلخی دهن و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و قی صغرا ابو و علاج او سنگین  
بآب گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن  
شراب انار با عرق نعناع یا شراب بخوره یا ریاسن یا کلاب بخورند و غذا نهند  
یا زرشک یا سماق و معده را با سبب و به و مندل و کافور تقویت کنند و قی  
که مفید است **صفت** ورق کل طبشیر هر یک درم ریوند که با پوست است  
عود هر یک درمی و نیم سماق زرشک اندوانه هر یک درم بگویند و منقل  
از آن با ناز سبب یا به ناول کنند و اگر خلطی بلغمی و سوداوی بود و کلاب  
قلت تشنگی و شوروی یا زرشنی دهن و نفخ یا قراقرق بود علاج آب ترب  
و عسل و نمک یا طبع نشیت و تخم ترب و اندک عسل و نمک در کنند  
تا معده پاک شود و بعد از آن کلفه و رازیانه یا زنجبیل برورده یا بلبله  
خورند و تقویت بکوارش عود و مصطکی و دوار المسک حل کنند و این خوب  
در قی بلغمی مفید بود **صفت** کند مصطکی سنبلیله هر یک نیم درم عود  
انادانه یا زنده درم و لفظ فاقه جوز بویه سعد نفع هر یک چهار درم پوست  
شیرین و تخم شکر و زرق کل هر یک دو درم بگویند و با دو مقدار قند یا میزند  
و بهجت درم ناول کنند **قرص** که بلغمی و سوداوی اسودد بدین خوب است



درق کل هر يك چهار درم بود و مسلكي هر يك سه درم سبب بخورم  
بگویند و با سبب شیر شند و یک تنقال تا و کن کنند و اگر غشيان  
سبب کثرت غذا یا اغذیه رویه یا سوز تریب اکل حادث شود  
نی باید کرد و بعد از آن مغویات معده تا و کن کنند **فی الدم** رخت  
که نمي برون آید اگر الفجار و القطاع عروق باشد فصد یا سلق کنند و کل  
ارمني و صمغ عربي و نیکو و از تنگ هر يك درمی بر آن کنند و بگویند  
و با نتراب سیب بخورند یا قرص طایفه را که با هر يك درمی یا رب بتنا  
و این قرص معذب بود و صفت کند رخ حاض هر يك سه درم ورق کل کلزار  
ساق سنبل سفید هر يك چهار درم شب یا فی افاقیا که با هر يك  
بگویند و با سبب ساق با کلاب شیر شند و یک تنقال از آن با نیره  
نخم تورک بریان کرده بخورند و معده را الصندل و افاقیا و ساکنک  
و کلاب و آب میورد و سرکه تفهید کنند و غذا از ریشک و ساق  
و انار و انه خورند و اگر قتی دم بود یا سطره ضربه یا سطره بود که بر سینه واقع شود  
موضع مار و فاسادش و بنفشه و افاقیا و کل ارمني و صمغ عربي  
طایفه که با یک تنقال یا بشیره نخم تورک بریان کرده بخورند  
و اگر باقی و نفث خون سعال باشد باز تنگ طمع عربي هر يك درمی  
بریان کنند و با کل ارمني بخورند یا نتراب غناب بخورند و کشتیر

در کشنده و لولو و صدف سوخته و شاخ کاکو بی سوخته اقا قیام الدینی  
بیمار شسته و تخم تورک و دم الاغین هر یک بخدرم صغری علی  
هر یک در می بگویند و آب سماق باب ان الحبل یا بنکوشند و سه شقل  
با شرب غنای بخورند و از زخم و صیاح و اعراض فانی اعتراز کنند و اگر  
بسبب قروح و بشور معده باشد علامت آن وجع میباشد اینها بایز قروح  
و در قی بد بود و چون چربیهای بخور و قرص خوردن باشد زیادت شود  
علاج از مافات و مالحات اعتراز کنند و اغذیه از جبهه قیاج و بر لبه  
زرد و تخم مرغ خورند و این قرص مفید بود **صفحه** تخم حاض یا تنک هر یک سه دم  
طباشیر لولو کبر یا شاخ کاکو بی سوخته هر یک دو درم شسته کبریا  
چار درم بگویند و باب ان الحبل یا بنکوشند و قرص کشنده شرب می کنند  
و اگر خون از عضوی دیگر معده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال علامت  
آن آفت از عضوی بود و علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده منبذ و علامت  
آن نافق و عرق سرد و غشی بود علاج تخم شبت بالونه هر یک بخدرم  
بخوشاند و با یکدرم نمک پاشانند یا جیه الریشاد و دو درم باب کرم یا  
انفخه کوش باب یا بنکوش یا برنج سفید پاشانند یا سر کین خرگوش یا عل  
و آب کرم بخورند و قی کنند **فواق** حرکتی باشد از طبقه داخل معده دفع  
معده و آن مودی یا خلطی حریف حار بود یا طعام حریف ملک

آن صفت معده وقتی مضراوی یا سوداوی بود علاج بلع مشت تر بود  
و عمل سنگین و آب گرم یا شامند که بقی با آب سهال دفع شود و بعد از آن  
شربت از نبات و عرق کل و پید بالعباب بنکو و هلدانه و زعفران باشد و ادام  
باشند و اگر فواق بسبب ریخ باشد و این شربت بسیار احوال دهنده  
در بدهان شکر غیر بود و علاج کله و انیسون خورند یا از زانه خورند و مصطکی بخایند و کوا  
عود و مصطکی و اگر سعی کنند عطشه آید مفید بود و اگر بسبب تناول طعام بود  
نی کنند و زیره و زانخواه و انیسون و تخم کرفس و صقر نه یک خیدیم کوشه  
باشد خورند و درین نوع حرکات بدنی مثل یا صحت و حرکات نفسانی مثل  
غضب و خیالت بجهت و زکری سکنی و نشکنی هر باید کرد و اگر فواق بعد  
قی و یا اسهال بسیار حادث شود تو واسطه پوستی که موجب است معده  
بود شربت بلعاب بنکو و هلدانه تناول کنند و غذا شیرین جو بکند و  
در روغن کل و زیت خورند و موم روغن از اسبکد و ولستان افزوز و طی  
و کتر او موم صافی و روغن زیت بسیارند و در معده مالند و این نوع بدین  
نواق بود و چنانچه بقیه اذ گفته و نیز افواق ماله و از ورم کبد شیر بود و این  
سبب بزرگی معده شود و یا واسطه مثا رکتی که میان کبد و معده  
علیه آن علاج ورم کبد بود و نقصان و بطلان است و اگر بسبب  
الزاج معده باشد علامت وی و علاج آن گفته شد و اگر بسبب

برای یا خلط مالج بود که در معده جمع شده باشد علامت آن تفت  
معه و مرارت فم با ملوحیت آن و تشنگی بود علاج فی وقت بعد از آن  
تقویت معده بکنجدین سفر علی و بهر پرورده و شراب سیب و غلات است  
کبر لیمو نیز مفید بود و اگر سبب خلط بلغمی لرزه باشد علامت آن قلت  
تشنگی و میل اشیا حاره صریفه علاج ثقیفه معده بکنجدین و غلات و انار  
و جوارش خود خورند و اما خواه و فودنه و رازیانه هر یک خردم معطی نقل  
سنبل هر یک دو درم بکوبند و با هم جذبان فند یا میرند و در مقابل نقل  
کنند و اگر سبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن خروج  
براز متفن و غشيان بود علاج ثقیفه کنند فی وقت بعد از آن تقویت  
معه و اگر سبب آن بود که سودا معده ریزد که موجب بطلان اشتها  
کرد و علامت او آنست که اشتها نباشد اما چون غذا بخورند بهضم  
شود و صبر با شش و قایلین بخورند اشتها پیدا شود علاج ثقیفه مساک  
طحال بود بکنجدین بزوری و زیر باج و آب گامه و کبر و زیتون لبر که در معده  
و اگر سبب بطلان حرم فم معده باشد علامت او آنست که احما  
به تناول اشیا صریفه و مال نکند و اودا فواق و غشيان حادث شود  
علاج کلفه و رازیانه و شراب بالنگو خورند یا جلانی از رازیانه و پنجه یک  
و کلفه و بالنگو تناول کنند و بعد از نفیج حبیب صبر و حب قویایه



کنند و بعد از آن بجوارش است و معجون است حار و تقویت میده  
کنند **باب یازدهم** در امر آن که بهر سبب از آن که عارض کبد است و  
اگر حار بود علامت آن تشنگی شدت و تلخی در دهان و خشک زبانی  
و لذت نشنا و احتیاج طبعیت و غلبه نبض و حرارت طبع کبد  
در صورت قاروره بوجود شاید که بان فی صفر او می و سبب صفر او می  
باشد علاج جلای ارحم کاسنی و ترمیزی و اجام و ترمیزی یا سنگین  
و آن کاسنی یا شیر و تخم خیارین و نبات ناول کنند و شراب  
صندل و گافور نیز شاید و غذا از رشک با نار دانه و فروغ و خورند و با  
کاسنی و صندل بر جگر طلا کنند و اگر طبعیت محبت باشد تلخ کنند  
بمطبوخ قو که با قرص طباشیر نرم کم مقدار سنگین ده مقدار کاسنی  
بست مقدار ناول و اگر علامت صفر غالب باشد این مطبوخ  
باشد **صفحه** سنا بهفت درم نبغش بلبله زرد و کابلی و قی  
کل هر یک نیم درم ترمیزی بست درم وارد و جو نبغش و قی کل  
هر یک سه درم کافور نیم درم کک بگویند و آب کاسنی یا شیر  
باستان افزون با قله الحما طلا کنند و اگر بان سبب باشد  
بکشتال قرص طباشیر یا ده مقدار رب به یا سبب بخورند و  
غذا از مرغ و کاشن بریان کرده باز رشک یا سنا قی یا مغز بادام شیرین

بخورند و اگر سوز المراج بار و عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت  
عطش و بیاض زبان و تبخیر روی و اجفان و بطون و بیاض و غلظت فارور  
علیج هر مباد و جلاب از رازانه و رو باه تر کب و کلفند تا و کس کنند و  
نخود آب بشیره خشک اند و کبک و تهنو خورند و این قرص معین بود **وصفت**  
سنبلی مصطلکی تخم کرفس فیون اذ خربادام تلخ پنجه من شط هر یک و درم  
عصاره عافت میدرم فلفل زنجبیل هر یک در می گویند و آب رازانه  
سازند مثقالی این مادر الاصول بخورند **وصفت** پوست تخم کرفس پنج رازانه  
پنج کاسنی هر یک پزده درم رازانه امینون هر یک سه درم تخم کرفس  
دو درم اذخر عافت هاشا جعد هر یک پنجه منغی نیست درم در  
رطل آب بخوشانند تا یکیم بماند و بار طلی فندبه فوام آرند و بست درم ناسی درم  
تا دل کنند و این قرص نیز معین بود **وصفت** فستقین ربو ند هر یک سه درم  
ورق کل چهار درم سنبلی اسارون لک مغضول هر یک سه درم گویند  
و با آب کرفس قرص سازند شربت کشتال بود و اسارون و غام  
بخوشانند و جگر را آب آن تنطیل و منقل ان لغنیه کنند و با  
و اکلیل الملک و منط و سلیج کوفته بار و غن موسن طلک کنند و اگر  
اسهال با فراط بود تخم سنبلی ان شامهضم مع غری هر یک سه درم  
بر این کرده بکشد آب نر کنند و فرویزد و کبک و تهنو میران باهمان

باز شک ترش کردند و بخورند و اگر سوز المراج رطبت باشد  
کثرت لعاب و قلت عطش و هیچ روی و اجفان و کثرت ضروب  
ولادت و اسهال و بیاض قاروره و سوز بضم بو و علاج هر روز عطانی از

رازبانه تخم کرفس و بچ منک و کلفند خورند و غذا بخورند و شکر  
زیره بآب کبابک و بنفشه و دارچینی و اطریقی کبر و کلفند و حواریات  
کرم مفید بود و صفت قرص که نافع است خرنوب رازبانه تخم کرفس  
بر یک سته درم سنبل مجازم کوبند و با رب زبانه لبیشتند و متعاقبا  
باده متعاقبا سکینین بزوری بخورند و اگر سوز المراج یا بسبب بود و علا

ان حیانت بدن و قلت دم و تشنگی و بیوست طبع بود  
باصلابت نفخ و بیاض قاروره علاج شیر تخم فزک یا شیر آب تلخ و  
جشن خاش خورند و غذا گوشت بزغال با کدو یا کدو یا شیر مره اثره

سکون و روغن بادام و نبات و ماپی تازه ترشاید و موم و پن  
از روغن بنفشه و روغن کدو و موم و آب کاشنی و آب کدو

بر مطلقا کنند **ضعف** کبد یا بسبب سوز المراج بود و علامت و علاج  
ان گفته شد یا بسبب سده که کبد را عارض شود و علامت او ضعف

کبد و قلت اشتها و فاد لون و حیانت بدن و اسهال  
غالبی است که بغالب لحم و مرج ضلع آخیزین از اضلاع همین

بود و این سده اگر در محراب جگر باشد علامت آهانت که بول  
اندر هتک آید و رقیق بود علاج هر مایه ادخلانی از تخم کاسنی و پنجه  
و رو باه نرکب هر یک سه درم راز زبانه یک درم نبات ده درم نبات  
کنند تا اول کنند یا تخم کرفس یا خنجر یا پنجه یا راز زبانه پنجه کاسنی  
و پنجه راز زبانه نبات یک سبب مزاج با قرص زرشک یا کنگرین ساده یا  
نوری و غذا از زیر باغ خورند و از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلاوی  
افضل از کنند و اگر سده و مقعر کبد باشد غلظت آن بر از رقیق بود  
علاج هر روز حلاوی از پنجه هتک نیم کاسنی راز زبانه نبات اول  
کنند و غذا خنجر و آبلین طبعیت این مطبوع است یا پنجه تخم  
کاسنی سه درم کچوشانده و صاف کنند شکر سرخ ده مثقال  
خیار خنجر تخم در آن حل کرده با شامند و با بونه و شبت هر یک  
سه درم سنبل تخم کرفس اسارون هر یک درمی بگویند و باب  
سدا ب هر یک نهند و معجون کر کم درین صورت نافع بود و سفته تخم  
کرفس راز زبانه زنبیل سلیخه از خضر هر یک ده درم سنبل فلفل و س  
عصاره غافق سیر بی با دام تلخ هر یک پنجه تخم ریوند صنی  
رب السوس هر یک سه درم زعفران درمی کوفته آجسته بنه  
فندغیل برینند و یک مثقال با مار الاسوا یا مارکند و اورام



درمی که در کبد ظاهر شود اگر دموی بود علامت آن نوبت سنگی  
و لب و صفت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم منوی  
و فواق و احتباس یمن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس یمن نیز علامت  
اول افتد با سلیق کنند و اخراج دم بحسب حاجت و وقت  
و برانند و جلای آن در تخم کاسنی و پوست پنچ کاسنی و رو ماه یک  
هر یک سه درم و نبات و تر تخمین هر یک ده درم غذا جواب خورند  
و تلین طبعیت بطبع خود اگر کنند یا این حقنه ~~صفحه~~ سنا منقش  
نقشه خلوص تخم کاسنی هر یک بخورم جو نیم کوفته سبوس خطمی هر یک  
گلی چهار جزیره بارده درم شکر سرخ روغن بادام الکامه هر یک ده درم  
و اگر درم بر مذهب کبد باشد و درادرار یمنی با بلغم باید غرض  
نخ کاسنی و سنگین بزوری خورند و این قرص تا اول کنند تخم کاسنی  
نخ کبرج و تخم کنوشت هر یک سه درم و کشمش یک صفت ال ریوند ندیم  
لک مکمل لکیم بکوبند و آب بشنند و متغالی بخورند و در ابتدای ورم  
رو ماه هر یک در ورق کل و نفثه و صدقین و سق کاکج طحلب کتان  
افزود کلاب فماد سازند و چون از ابتداء تجاوز کند استعمال  
فمادات کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تب  
و تشنگی و قلی و سخت یمن و تلین و قاروره و قی و اسهال

مراری بود علاج هر روز جلای از تخم کاسنی و نیلوفر و نعنت و برنجین  
تناول کنند و نمکین طبیعت بمطبوخ فوکه یا تملیه بالقیح فوکه خشیت  
و برنجین و فایز شنبه و غذای کنگر آب ماشه و ششاس خورند و اگر در دم  
بلغنی بود علامت آن قلت عطش و تبغیر عاده و راز نامنی و مایل  
فاز قره و احاس درم کنند و اما وجع مفاصل و استسکات باشد علاج جلای  
از رازیانه و رو باه ترکیب و بنج بادام خورند و نمکین طبیعت بجنه های  
کنند یا این بمطبوخ **صفحه** سنا بخورم رازیانه آلمینون هر یک گرم  
شکر سرخ و ده مثقال معجون خارجیه تمثال در آن حل کنند و میاشند  
و بعد از شقیه اطریفل و کلفند و جوارش مغزی معده تناول کنند و اگر  
در دم نشود وی بود و این بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود  
علامت وی صلابت کبد و خشک زبان علاج هر روز جلای از تخم کاسنی  
و رازیانه و کرفس و کاه زبان و نبات تناول کنند و شراب بالنگو  
و کاه زبان لعوق و غذا از یرباج خورند و نمکین طبیعت بمطبوخ افیتول  
بهفت درم بالنگو بنج مهک غنیم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ  
پا ترده درم کوچک است و صا کنند و معجون بنج بهفت مثقال  
در آن حل کنند و میاشند و غذا تخم داب و شیره خشک دانه  
و بعد از شقیه سکنجبین هر روزی و غصلی و عسل و قمرقش شکر

که خورند و کبد را بجلد و ترک و شمع و سیه لطو و روغن غنچه و اکلیل  
الک و ابونزه و حمام نمید کنند و اگر درم حکا از زهره و یا سقط باشد  
نخودقش را بویند هر یک است درم موم میانی و روغن زیتون  
با هم آغشته طلا کنند **یک کبدا** که بعد از درم حادث است و علامت آن  
آنست که تب و بکریه ارض است و کند و در لرض بیشتر باز نتوان  
و چون منقرض شود علامت آن فتقریر و استهال مده یا خضری شبیه  
دردی بود و در لرض را خفشی و راحتی حاصل نشود و باشد که مده لقی یا در ار  
رفع شود و علامت آن فی مضمحات تصفیه کنند و شیر بز بزرگ  
و زرد شک و انیسون و نبات خورند و اگر ناپسند شیر و سبب بجم با نر  
غنا و خشنی اش و میلو فر خورند **نخ کبدا** علامت آن لقل می باشد و جمع مذ  
بود و ب و مرارت نبود و علاج سکچین و مار الاصول و مجون حار و نال  
کنند و مضمحات تصفیه **یک کبدا** سبب اعلاط غلیظه از به حادث میشود  
و علامت آن لقل کبدا باشد بی وجع و تب و علامات ورم اگر رسده  
در مدی کبدا باشد و لول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود و بر اطرب  
باشد علاج اگر در مقعر بود و مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار  
و زنون و سکچین و کاسنی ناشسته را آب بکنند و تناول و  
علاج آنچه در مدی باشد و تناول کنند چون مار الاصول و سکچین

سه

مزوری و اگر طریقت و شکلی باشد شیر و تخم تورک و کاسنی  
 با سنگین خورد و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک باورزا  
 و انار با کبکاج خورد **سود القیه و استقا** اما سود القیه از ضعف کبد  
 مزاج آن حادث شود و علامت آن تبخ اطراف و پانچ لون  
 علاج تقلیل غذا کنند و از اخذیه غلظت احتیاج زرشک و تخم  
 باورجینی و زیره باج خورد و لغویت بکنند چنانچه در سود المر کفته  
 و اجمال در بناب نمایند که این مقدمه استقا باشد اما استقامت  
 نوع است لمی و رقی و طلبی اما مالیمی نیست که جمیع اعضا بر آمده شود  
 بسبب ضعف جگر و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب  
 و کم بسیار از نوسیر اکثرت جفن السبب شراب سرد بود و در وقت  
 ریاضت یا حمام یا در فراش کرم یا بسبب ضعف طحال که از ضعف جذب  
 شود اختواند کرد و در کبد نماند و مزاج او را سرد کرد و اندیا بسبب ضعف  
 باشد که هضم نتواند شد و کیلو س خام بکشد و بکشد نیز از نفخ آن عاجز  
 و اعضا آنرا جذب نکنند و چون خام باشد جز بدن نشود و موجب  
 اینهمه ض شود علامت آن پانچ لایه صفت لون بود و انتفاخ  
 بدن و پانچ در قیق قاروره و چون انکشت بر اعضا نبندد و  
 و زمانه پیچیدان گویند و علاج هر روز جلای لیمو کاسنی و رازیانه یک



دو درم پنج کاسنی پنج رازیانه هر یک است - درم نبات دو درم مخور  
و غدا زیر پاج آب کباب و میوه و کبوتر سبزه و تخم کباب و اندک زیره و دوا چینی وزن  
کنند و آب جوشانده که بغایت سرد نباشد اندکی مخورند و استحمام نبات  
شود و آب شبتی معقد و بر تاوله دیگر میسپند و پشت بر آفتاب  
که در پشت تاوله نافع بود و درین مرض در امدار بول بسیار باید کرد و مثل  
سکچین بزوری و قمر من رشک کبر و کما در لیس و اینسون و جوده و رازنا  
و تخم کرفس و سنبل و سلجیه بگویند و دو درم ازان با سکچین بزوری تناول  
و اگر طبیعت معتدل باشد همچون خیار حبه و صابا یا رة تلخین کنند و اگر این  
علت از منوعه میسر و دست معده باشد فی کنند و کلنگین و اینسون بخورند  
و آب تخم کرفس تلخین کنند و همچون کرم تناول اما استسقا رزقی است  
که مایه میان صفاق و میرب با احتیاط میرب عادت شود و این نوع  
بدترین استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صفالت  
پوست آن باشد و شکم همچون خیکی بر آب بود و چون دست بر وزنند  
با ملوک و اندازند و او از آب آید علاج هر روز طای از رازیانه و تخم کرفس  
و کلنگه تناول کنند و اگر بان حرارت مزاج باشد آب کاسنی نباشد  
با سکچین بزوری بخورند و تلخین طبیعت بمطبوخ بلایه و آب شبتی  
و ملوک کوفته باید کرد و یا با این صفت استسقا غافست اینسون

مصطفی تقویا بر یک درمی لک مغسول شود و لبان بر یک دو درم کوبند  
و آب رازیانه حب ازند و دو مثقالی بخورند و بلوره ارمنی و پنجه نسوسن  
و قردمانا و مویز بر یک درم تخم کزنبغت درم پنجه بزنجیه درم  
اردو سرکن کا و شست مثقال بسایند و آب رازیانه و آب پنجه  
بپزند و بر شکم طلا کنند و شکم را شق کنند و از این میل کنند  
عظیم الخط باشد اما استقفا و طبلی الت که راجع علفطه در میان صفای  
و مرید و امعاء واقع کرد و سبب ان حرارت کبد باشد و برودت  
و رطوبت معده بلو و زیر که چون معده از هضم طعام عاجز شود و کلبه پس خام بکشد  
رود و جگر بطبع و هضم ان مشغول کرد و از ان ماده راجع و انجیره بسیار  
حاصل شود و موجب انقباض کرد و علامت ان بزرگ شدن شکم و  
بر آمدن ناف و بان ثقل باشد و چون شکم زنده از ان اواز طبل آید  
علاج هر روز جلای از پنجه کاشنی و پنجه کاشنی و پنجه مهبک و امینون  
و کلفه تا و کل کنند و غذا نخورند با نمز تا دام و قلف و زیره و کروی  
و ناخواه و روغن بابونه و سداب و شبت بر شکم ضا کنند و تخم  
کرفس و رازیانه و امینون و زیره کرمانی و فطر اسالیون و دو قوی  
سه درم و پنجه رازیانه و پنجه مهبک بر یک و دو درم و پنجه کرفس  
پنجه پنجه اوضر و قفاح آن بر یک و دو درم تا ده مثقال بخورند *سوف*

نخک کرس در از تان و انیسون اسارون قنطاریز راوند هر یک دو درم کوفی  
که درم سبیل جوده هر یک در می و نیم بکوبند و در شقال از آن مایه  
الاصول بخورند یا آن کوفته را با دو خندان قند یا نیزند و پنج شقال تان و کنند  
و اگر خواهند که لمبیک کنند پنج شقال خار خیزر و ده شقال ازین مار الاسول و  
کرم حل کنند و پاشانند و چون مرض محط کرد و دفعه سبک کن که در دالون و  
نخک شبت و پودنه و اقلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با سبیل  
رشته طلا کنند و نوعی از استقار طبعی هست که از اجین کوبند و طلا  
آن استقار و عظم الطین بودنی متوافت و شکم آب آن عظیم شیبش  
البین باشد علاج هر روز حلانی از نخک کاسنی و کنوشت و راز تان و رو با هر یک  
و نبات پاشانند و لمبیک طبیعت باین مطبوخ کنند **صفت** سنا هفت  
رو با هر یک بخورند نخک کاسنی سه درم شکر سرخ و زنجبیل یک  
ده درم مغر خار خیزر پاره و درم آب کاسنی پاشسته بخورند و درم و کمر  
درشت نخک را مالند و بیاید و است که هر گاه با استقار آب و نبات  
نخکی با فراط بود و اشیا را حاده معالجه کنند و بر رو با هر یک کاسنی  
و پنج از آن الکف کنند و ماش و مغر را دام خورند و لمبیک طبیعت  
باین مطبوخ کنند **صفت** سنا لمبیکه کالبی **صفت** هر یک ده و نیم  
خار خیزر زنجبیل هر یک ده درم بعد از شقه آب کاسنی و سکنجبین

خورند **یرقان** **اصفر** صفرتی فاخر است که در بشره چشم ظاهر شود  
لبیب جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر قبل از مجاز  
باشد علامت آن سبب طبیعت فلفلی دهن بود و در روزی که  
واقع شود علاج آن سهل تر باشد آب کاسنی نیست در ماه  
درم کفین تناول کنند و غذا از رشک و معرقا دام و مایه  
با سرکه و اگر یرقان از سور المزاج گرم باشد کبد را مادت شود و غذات  
آن شدت عطش و سیرت بفس و صیغ قاروره و میل آن لبواد بود  
و با آن زرد اصفر باشد و رنگ روی تیره شود و طبیعت محتسب  
جلانی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده دانه نمزنی و ترنجبین و بنا  
تناول کنند و غذا آب خورند و تلکین طبیعت بمطبوخ نوا که  
با نقوع آن با ترنجبین و شیر خشک کنند با بمطبوخ بلیله و بعد از شقیه  
شیرین مزاج باید کرد شیر تخم نوزک و کفین با حب که و  
یا کمبقال قرص طباشیر نرم و غذا الوجبه و نمزنی و زرشک و ماس  
و معرقا دام و اسفناخ خورند و اگر لبیب سور المزاج جار بود که مراره را  
حادث شود و مره صفرا بسیار جذب کند در و علیان میداشد  
و در بدن نشسته کرد و علامت آن شدت عطش و لبیب باشد  
و این نوع بغتته حادث شود و باشد که لبیب جرات صبیح



عارض شود و علامت آن نخافت بدن و خاریدن بینی و بدن  
و خسته بر از لب و وضعه البقی و بر از دفع شود و علاج هر دو نوع اسهال  
صفرا و تبرید کبد باشد و اگر البسیب ورم کبد عارض شود و علاج و فواید  
طبیعت باشد و اگر البسیب زیر بال گردیدن حیوان زهر دار باشد کمی  
فروغ طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند یا مثقالی کافور با العنبر  
و بیدانه با صندل که در و بخورند و غذا کشکاب و روغن بادام و حکر اورو  
کل و صندل و افاقیا و کشنیزه یک چند هم کافور خداتک با کلد بنفشه  
کنند و یرقان بسبب ده میان مراره و امعاء نیز عارض شود

و این نوع تابع قولنج است و اولاً علاج قولنج باید کرد و استعمال شیاد  
بارده کنند و ریوند و عافیت هر یک کمی مثقال نستین و مثقال  
باسکچین و ده مثقال خورند و اگر البسیب ده که میان کبد و مراره عارض  
شود و علامت آن که بر از بتدریج سفید گردد و علاج آن بهل  
صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکچین و زری  
و آب کاسنی و تخم کر کش و امینون و امثال آن با آب از دم  
در افرین طحال سوز المزاج طحال عارض شود اگر عارض بود علامت آن  
شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال بود و صفرا و  
و کبودت این و حرمت قاروره و سواد بر از اختلاف بعضی

خورند **یرقان** **الصفیر** صفیری فاخته است که در بشره چشم ظاهر شود  
لبیب جهان صفراور زیر پوست و حدوث آن اگر قبل از مجرای  
باشد علامت آن سبب طبعیت فلجی دهن بود و در روز یا چو  
واقع شود علاج آن سهل تر باشد آب کاسنی نیست در ماه  
درم کفین ناول کنند و غذا از شک و معرقا دام و اما سی زهر  
با سرکه و اگر یرقان از سور المزاج گرم باشد کبد را مادت شود و غذات  
آن شدت عطش و سرت بطن و صیغ قاروره و میل آن لبواد بود  
و با آن زردا صفرا باشد و رنگ روی تیره شود و طبعیت مختل  
جلانی از تخم کاسنی سه درم اما صده دانه نمزندی و ترنجبین و بنا  
تناول کنند و غذا آب خورند و تلکین طبعیت بمطبوخ نوا که  
با لقیق آن با ترنجبین و شیر خشک کنند با بمطبوخ بلیله و بعد از شقیه  
شیرید مزاج باید کرد شیر تخم نوزک و کفین با حب که و  
یا کمبشال قرص طباشیر نرم و غذا الوجبه و تمرندی و زرشک و انیسون  
و معرقا دام و اسفناخ خورند و اگر لبیب سور المزاج جار بود که مراره را  
حادث شود و مره صفرا بسیار عذب بکند در و علیان میداشد  
و در بدن نشسته کرد و علامت آن شدت عطش و لبیب باشد  
و این نوع بگفته حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن

عارض شود علامت آن نخافت بدن و خاریدن بینی و بدن  
و خشکی برآزوب و وصفه البقی و برآز و دفع شود و علاج میرد و دفع است  
صفرا و تبرید کبد باشد و اگر بسبب ورم کبد حادث شود و علاج و تبرید  
طبیعت باشد و اگر بسبب زهر یا گزیدن حیوان زهر دار باشد تمشی  
فرض طباشیر نرم با آب آمیزن تا اول کشند یا مثقالی کا فوز با لعل  
و بعد آن با آب کلد و بخورند و غذا کشند و بر غن با دام و حکر الورد  
کل مندل و افاقا و کشنیر هر یک چند گرم کا فوزند آنک با جله بنفشه  
کنند و یرقان بسبب ده میان مراره و امواتیه حادث شود

و این نوع تابع قویست اولاً علاج فوایج باید کرد و استعمال  
بارده کشند و ریوند و غافلت هر یک تمشی و استن و  
با سکچین و ده مثقال خورند و اگر بسبب ده که میان کبد و مراره  
شود و علامت آن که برآز بتدریج سفید گردد و علاج آن بهر  
صفرا باشد و بعد از آن استعمال مثقال مثل سکچین و زری  
و آب کاسنی و تخم کرسش و امیون و امثال آن **باب** دوازدهم  
در امراض طحال سوره المزاج طحال عارض شود اگر عارض بود علامت آن  
شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال بود و وصفه این  
و کبودت آن و حرمت قاروره و سواد برآز و اختلاص بعضی مخرج

علاج فصد اسکیم کنند از جانب حب و حلاب از قمر نندی و  
ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سنگین بزوری و غذا  
زرشک و قمر نندی و الوجه با بنواش و متغیادام و تلین طبع کنند  
بمطبوع هله زرد و سیاه و مار الجین با سنگین بزوری و این قرص  
مفید بود زیون کدیم و نیم و غفران بخورم و روغن کل بخورم طبع کنند  
بر کس درم تخم قورق قارورم کا فوزند آنگاه بگویند و اگر کس  
نیشترند و مثقالی با سنگین یا سیاه اند **سقوط** طبع شیر زیون کدیم  
سنبل مصطکی عاقت نیک در می زرشک قارورم بگویند و  
مثقالی ناول کنند و کبر سرکه تا فو بود و اگر تب و تشنگی مفرط باشد  
شیره تخم قورق یا آب کاسنی یا آب ارکد و با سنگین تناول کنند  
و اگر سوء المزاج بارد بود و علاقت آن سقوط است و عدم تشنگی و  
کثرت ربلق علاج طلابی از رازیانه و بیج آن و انیسون و کفند تناول  
کنند یا نسبت مثقال این مار الاصول **صفته** بیج نمک رازیانه  
ده درم بیج کبر بخورم بیج کرفس سه درم متقی ده درم تخم قارورم  
نخم کاسنی و کفند رازیانه بچکشت هر یک سه گرم و سه  
رطل آب بخوشا ابتدا بیکرطل آب پس صاف کنند و عمل نمایند  
بقه ارم دارند و غذا بخورند و آب و شیره خشکانه خورند و اگر طبیعت معقب



باشد این طبع و طبیعت **صفحه** سنان مجدم بلبه سیاه نموده  
چند از غرافت نیم کاسنی مرکب درم نموده درم الویه  
و ده دانه سبب است دانه خیار خیره پانزده درم ترخیل مشک  
مرکب درم و طحال را لورق سداب و کبر و پنجه و التیج مجموع در سیکه  
بباید مطبوک کنند و اگر سور المزاج بابس بود علامت آن  
طحال را دماست که مودت بدن و غلبه نفس علاج جلای از تخم کاسنی  
و تخم کاسنی و رو باه ترکافیت ماول کنند و غذا مانع و معتد اقام  
و فروغ و کمر و خورند و ماهی تازه میزاید و اگر سور المزاج رطوبت باشد عقلت  
آن نزل بدن و باض زبان و کثرت بلغم و غلبه عظم علاج کاسنی  
بروزی و مار الاصول که کور ماول کنند و غذا نخورند و بشیره خشکانه  
و قلیا و متوبله و تلکین طبیعت بحب افیمون و حب الیه **اورام طحال** اگر درم  
دموی بود علامت او تب و عرق نبض و طش و التهاب و وجع طحال  
و غلظت و سواد قاروره علاج فصد باسلین کنند و جلای از تخم کاسنی  
و غلاب اجاص و نبات خورند و غذا کشاکش و تلکین طبیعت بمطبوک  
انکه اگر کنند و صندل و اقاقیا و شیاف و میثاق و کشنیز تر طحال  
طال کنند اگر درم صفراوی بود علامت آن جمی حاده و غلظت  
ورز و بی چشم و زبان و قاروره و براز بود و گاه باشد که باطن بزرگ

نیز بود علاج حلایی از شکم سنی و رو باه ترکیب و تمیزی و نبات  
یا آب انارین و نبات و غذا خواش و خشیان و ملین طبیعت کنند  
بقصر طباشیر نرم که شفا لیا و ده مثقال سنگین و طحال را بصل و توکر  
و کشتیر و ورق پید تمهید کنند و اگر لمعی بود علامت آن قلت عیش  
و زیاده و قیحم طحال و ماین قاروره و لظو و نفیس بود علاج حلایی از رو باه  
و بیج را زیانه و بیج مهربا و نبات نماید کنند و غذا خود آب ملین طبیعت  
باین مطبوع **صفحه** سنا بلبله ز و مریک خچرم ترد و و در و بیج کاسین  
و از زیانه تخم کرفس بچنگشت و سنگو و فیکر بالنگو و کا و زبان مریک درم  
انجیر مینیت دانه منقی مینیت دانه شامه و یکدسته بخار خیر تر تخمین  
مریک ده درم بعد از شقیه قرص زرشک یک سنگین نماید کنند و اگر سودا  
بود علامت آن مزال و مخافت بدن و صلابت طحال و مزاج  
از مبعوض خریشر و منق لفس و سواد لون و ف و مبعوض و ملین طبیعت  
و عیت بنفش بود علاج فصد با سلیق یا اسیم کنند و ملین طبع و بیج  
افتمون یا مطبوع آن کنند و غذا از بیج مالک و فروع خورد و بعد از  
شقیه سنگین بزوری و قرص کبر **صفحه** بچنگشت بیج کبر مریک و درم  
شونیز زراوند و خرج تخم سبزه آن مریک سه درم خضیل هفت درم  
کوبیده درم آشنه یا شول خورشید و او وید و مریک بپزند و فصد

سازند و انتقال نماند و خردل و بجز کبر و لوره و غافلت بگویند  
و باید که طحال کشند یا خردل بگویند و بعد پامیزند و کاغذی بمقدار درم  
و بدان مالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال متقیع شود و منفجر گردد و  
بعده بر بزوقی یا بار از دفع شود در آن شیر شتر یا میدات مفید بود و سعی  
باید کرد که طبیعت محبتش نشود و نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال  
و کثرت هوا و حادث شود و علامت آن قد و موضع طحال و بر آید که  
چون دست بر آن نهند از زیر دست طغزو و باشد که قراقرق و علاج تمام  
الاصول و سنگین بر زوری و اسب از نماند با سنگین غرضی خورد و نمک  
و سبوس و کاه و سرکه کم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال  
حدوث آن بسبب فضلای تنگ بود که درو مجتمع شود و علامت آن بقل  
طحال بودنی علامت ورم علاج بخلای از از نماند و نماند و رو باه و آب کین  
و نبات نماند و سنگین بر زوری و قرض کبر مفید بود و تخم کاسنی و کاه  
بر کین و تخم کین و ورم و نیم بگویند و سده ورم از آن با سنگین  
بر زوری بدهند و باقی تعالیج سور الخراج یا آرند یا قان اسود تغیر لون بدن  
باشد بسیاری و سبب آن سده بود که میان طحال و کبد و طحال و کبد  
حادث شود و سبب آن ثقل و تعدد طحال و خست نفس و قدرت  
اشتها و خفت بدن و بطور نفیس و بتدریج حادث شود و نه بخت

علاج فصد سالم از جانب چپ و جلایی از پنج مهرک و تخم کاسنی فرباش  
 با بکشد خورند و غذا از پیرایه و بعد از پنج شنبه درم پنج کاسنی سه درم  
 شکرده درم یکوشاند و پنج مثقال معجون بنج در آن حل کنند و ساول باطلایه  
 زر و سیاه و کابلی هر یک سه درم انیمون کیدرم غالیقون برفای هر یک  
 بنمردم کوبند و سه درم از آن بارطلی مار الجین پاشانند و اگر این مرض نصف  
 قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن فی و اسهال سودا بود و در  
 عین و سقوط است و علاج جلایی از اینون و ورق کل و کچین بر ورق بناد و کشته  
 و طحال را بورق کل و فوفل و فستین و مقل و مصطکی تفهید کنند **سبب نیز درم**  
**در اراضی معا و از آنجمله قولنج است** و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و  
 بان وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود و فرق بدان کنند  
 که وجع کلیه از یک موضع بخا و زکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب  
 قولنج اگر بلغمی بود که باقل مخلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط است  
 و سبق تخمه پس از حدوث قولنج بلغمی یا براز بدون آید علاج جلایی  
 از رازیانه و بالنگ و اینون و تخم کاسنی و کلکین تناول کنند و کوارش  
 سفر علی مسهل ملین یا ماسک **صفه** آیاره فیر از درم یک و دو درم  
 تخم خفانک مندی هر یک و آنکی کوبند و بار و آنکه **صفه** است و جاشانیده  
 حبک از دیا این حقنه استعمال کنند **صفه** سبب است و درم



انجیر و عناب هر یک ده درم سیستان ماست دانه خشک شنبلیله  
ده درم بابونه اکلیل الملک سداب هر یک کیفی بر چشندر دسته روغن  
کنجد الکامه هر یک ده درم شکر سرخ ماست درم پوره خندرم و اگر فواید  
ریخی باشد که در امعاء محسوس شده علامت آن مقدم نفخ و فراخ و دل شیا  
تفاخ و انتقال و جمع بود علاج جلای از این منون و انجیر و ارزانیه و بکن  
نازل کنند و گوشت کوبنی و سفرجل سهل یا تخم کرفس و انجیر و  
وانیسون هر یک ده درم چند میوه تر و آبل و نیم بکوبند و باب از این حبه  
و یکم کنند و این شیا ف استعمال کنند **صفه** خطمی پوره هر یک ده درم  
شحم خنظل یک درم مقویا خندرم بکوبند و با شکر معقود یا نمیزند و شیا  
سازند یا این **صفه** سنا هفت درم انجیر عناب هر یک ده دانه  
سیستان ماست دانه منقی پاره دانه خشک بابونه شنب اکلیل الملک  
بنفشه خطمی بوس هر یک خندرم الکامه سهل و غن زیست هر یک ده درم  
پوره و نمک هر یک خندرم روغن سداب در شکم مالیده یا ورق سداب  
و کوب هر یک ده درم تخم کرفس خندرم در رطلی آب بچوشند یا نمیزند  
در رطلی روغن کنجد بر سرال کنند و بچوشند آبل برو در روغن  
از او ترشک باشد و اگر فواید بسبب درمی باشد که در موضع امعاء و  
علامت آن شب و جمع شدید و زبان و عطش قوی بر درمی بگویند

قویج تبرج حادث شود علاج فصد کنند و جلای از روباہ ترکب  
و تخم کاسنی و ترخین منابت خورد یا شیر بنفشه و ترخین و غذایش  
و مغر بادام و قلمین این مطبوخ **صفحه** سنا بخورد غایت دانه سبب  
بست دانه تخم خطمی پریاوشان روباہ ترکب هر یک درم خیار  
ترخین هر یک یا ترده درم یا بدین **صفحه** سنا بخت درم بنفشه  
نیلوفر هر یک درم جو نیم کوفته خطمی سبوس هر یک کف و روغن  
خیار خنبر شکر سرخ روغن بادام هر یک درم بعضی ترخین ده درم روغن  
ده درم و اگر با وجع حرارت شدید بود و لدغ و حکا تا بند این **صفحه** شود  
**صفحه** غنابده دانه سبب سنا بست دانه خطمی درم بکوشانند  
و صاف کنند و اخبیا رکده و خبازی و شیر و جو و لعاب بکوبد هر یک  
یا ترده درم روغن بنفشه ده درم با هم بامیزند و نیم گرم استعمال کنند  
و اگر بسبب التواء معیا یا نفول آن ملکیت نشین حادث عکس است  
که قویج بعد از صرستی غایت یا از بالا نیز افتادن حادث شود علاج پایی  
برایسمان نهند و بر بالا کشند و در لیمان را تخم کاسنی کنند تا معیا بجای خود  
رود و جلای از روباہ ترکب و بنفشه و رازیانہ و نبات بدهند و غذا بخورند  
بار روغن کا و اگر بجای خود نرود و زریق ناکشته فرو بر خورند و روغن کشند  
و شکم بالند پیر وین آید و اگر بسبب احتباس ثقل و پیوستن آن باشد علا

لقد تم احتباس فی مفاصل و محقق است بود علاج جلای از تر بنفشه و تر تخمین یک  
ده درم بخورند و غذا نخورند و آب چرب با قیخ فربه یا بنفشه چار درم پستان  
پست دانه بزرگ طبله حب الرشاد هر یک دو درم تر تخمین یا تره دو درم  
بخورند و اگر بسبب حرارت اما باشد علامت آن شدت عطش و دوام  
التهاب بود علاج جلای از بنفشه و رو باه ترک و تخم کاسنی و تر تخمین و  
نات تره یا آب خیار که و بشیره تخم تورک یا تر تخمین و تان حقنه  
فلین که **صفت** بنفشه و نیلوفر تخم خطمی و تخم خیار من بالونه و کلیل الملک  
سبوس جو نیم کوفته لبلاب پرسیاوشان هر یک معقت درم غلاب  
ده دانه سبستان پست دانه بخورند و صاف کنند و لعاب بکند  
و لعاب بزرگ دروغ بنفشه و خیار خیره و تر تخمین هر یک ده درم بدین ضم کنند  
و استعمال نمایند و غذا شیر مکنند و چرب بخورند و شکم بر او بنفشه و  
لعاب خطمی و کثیر اما **الندایاوس** نوعی از قویج است و اخیان باشد  
که نقل مد معاء علیا مختبس شود و از دهن بیرون آید و با آن ضعف  
و غشی و اضطراب بود علاج اولافلونیا رو می بدیند سه درم از آن  
چون دوج ساکن شود بدین معاد و دست نکنند و سفر علی مهمل  
با منبر یا ران بدیند و این حقنه مفید بود **صفت** بالونه تثبیت تخم کرس  
راز نانه و طبله از هر یک دو درم انجیره ده دانه منقی سکنج با شکر شیر

هر یک درم نوره و یک درم یک غیر درم و باید که دور و زغذ انجور زرد اگر  
توانند استعمال را بمنت مفید بود و دروغن بالونه و شبت و خری  
در شکم بالند و ترا بر فکرم کنند و اندک اندک ساشامند و بالونه  
و شبت با کلبل الکک و غلام و خشک و برک سداجر و صقر و فودنه و روابه  
نر که خوش است و در آن شبت و شیا ف از نوره و نمک هندی و روغن  
شستیم و غلظت نکینند و بکار دارند مخصوص و جعی بود که در ام با حادث  
شود و شکم می پدیدان اگر سبب برنج بود علامت فراقه برنج و غلظت  
بود و از خروج رنج شکم حاصل شود علاج جلای اراغیون و رازیان و روبا  
نیم یک کلفند خورند یا دو درم کمونی بخورند و اگر با منقص اسهال باشد علاج  
آن گفته شود و اگر طبیعت محبت بن باشد رازیان نیم کرم کرفس اب هر یک  
درم و رنماخواه صقر هر یک چار درم فند مثل مجموع بکوبند و سه درم  
از آن بنا و کینند و شکم بروغن بالونه و کل کرم کرده بالند و اگر بواسطه  
تناول اطعمه حاره و غیره بود علامت او ان باشد که مرقه است و  
تشنگی و خروج مره صفر بود علاج آسائین با نبات با نبات باشد  
نخ نیم درم و یک شیره و ده درم نبات و اگر بواسطه خلطی باشد  
علامت آن ثقل و تشنگی بود و یا بر از بلغم سیرت آن علاج تمکین  
طبیعت کنند و جغهای با باین مطبوخ **صفحه** استا بخورم و غلبه



راز بانه تخم کاسنی بر دانه ترکب هر یک سه درم غنای ده دانه سبب  
بست عدد تر بد و درم چهار خمر با ترده درم تر خجیل شکر سرخ کبر  
و درم و اگر بسبب غلط الرج باشد که در امعا متکمل بشود و علامت آن قلت  
عطش و کثرت بزاق و وجع از یک موضع منتقل نشود و علاج بلبان طبیعت  
بخصای که در باب قولنج ذکر رفت و نفیقه معده لغی و کلفت در راز بانه مایه  
کنند غذا بخواب و شیر خشکدانه و طفل و دار چینی و عطران و صغیر  
و بعد از آن شیر کهنه و مصطکی خورند و آب سیر فکتر خورند **دیدان**  
که مایل بود که در امعا متولد شود بسبب طبعی فصلی بود که در امعا ماند  
و بطول گشت متعفن شود و چون حرارت در و عمل کند گرم تولد شود  
و اگر گرم در راز باشد از اجابت گویند و او در امعا دفاق متولد شود  
علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و سجدان شکم  
و سیلان لعاب و سر هم سائیدن فندان در خواب علاج چهار روز  
پای شیراده منتقل شکر آب شامنه و غذا بخواب و شیر خشکدانه و صغیر  
و دار چینی و روز پنجم در منه تریک و ترکاب کبابی معشر و تر بد و منتظر و مروتین  
هر یک در قی حب البیل نمیدرم بگویند و تر شیر ریزند و بخورند اگر از آن  
بعضی ماند و عقل تمام نکند الکامه و منتقال باب کرم بخورند و شحم خفیل  
دانگی و نیم فیل نمیدرم یا زهر کاه و شباف سازند و بر دار چینی و عطران

نماینده و اگر گرم نباشد از احباب القمع کوبند و او در امعاء غلاظ متولد  
شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن ایما و هر چند خفیه  
سپیشون علاج در منه بزاق مشرب هر یک یک مثقال کک مینوی  
و نیم نزدیک درم ششم خفیل کک آنک بکوبند و بر سر مشرب کنند و بایشان  
و از کمیات و اغذیه غلیظه احتراز کنند و اگر صغر و ضعیف باشد بزم  
سکر که و نیز علامت آن حله مقعد و غده ان بود علاج حقنه کنند  
باین ادویه **صفت** بابونه اکلیل الملک برنج اسف در منه هر یک کمی  
درق شفا لوسد اب هر یک ده درم ورق چغندر دسته روغن  
لبنغزر و الونج ابجا مه هر یک ده درم ششم خفیل و انکی بکار دارند و مقعد  
را بروغن بسته زرد الونج صبر کینند و از کوره و نمک و زهر کاه و نمک  
خفیل بسته زرد الوشیا فسنجانند و بر دارند و اگر طفل را این  
مرض واقع شود در منه بایشان شفا لوسد اب هر یک ده درم و آب و ورق  
شفا لوسد اب بکوبند و بر سر مشرب کنند و از امعاء مستقیم  
دفع فضل و با آن قاعاضا جری دفع شود و بایشان که با آن خونی بود که  
سبب آن خلط مراری بود یا رطوبتی ماله که بمعا مستقیم ریزد و در  
و علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج مقعد

نیمسته یا معوض کل ارمی بر این کرده یا مفت ال یا بشیر و تخم تورک  
بر این کرده بخورند و غذا و کاس بر این با معر ادا و مشه خنکاش  
خورند و این شایف استمال کنند صفت صدف سوخته کل ارمی افاقا  
کل انار هر یک سه درم کوفته با آب ان الحلی یا آب تدرک کت بشنند  
شایف سازند و اگر لب لب نقل خشک باشد که در امعاء متبس شود و خروج  
آن دشوار و موجب جمر گردد علامت آن تقدیم اصاب و فم و ناول محقق  
علاج تلخین غرغرات مثل نعش و خطمی و سبتان و خیار جنبه باشد و  
لب لب نانی باشد که بمقدور سد علاج آن ندمین مقعد کنند بر غل  
و بلونه و شبت در و باه نزدیک و الطیل الکاکوخت است و در آن نشسته  
در بر سر آخر گرم کرده نشستن بغایت مفید بود **باب چهارم در انواع سبب**  
اگر استمال سبب بکیران و دفع فضله موزی بود از آب سبب بکیران  
مگر که بخدا فراموش و موجب ضعف شود و سبت جو باشد و علامت آن  
کنند با سبت جو و سبت و کنار و کشنیر بر آن کرده کوفته با هم بپزند  
و بخورند یا قرض طبعش و سبت یا سبت یا سبتوف انار دانه و غذا  
ز رشک انار دانه و سماق و مغز و اگر استمال سبب اخلاط  
مراری بود که بمعدده و امعاء ریزد علامت آن عطش و حرقت و التنا  
و تلخی زبان و صفرت براز و دفع مقعد بود علاج ده شفا ل **باب پنجم**

مقال در صفتها شیر نخورند و کل ارمنی باز سبب یا کشته بران وقت  
خشک و تخم حافض و ضرر نوشانی هر یک شش درم و طباشیر سبز درم  
انار دانه بران پنجاه درم زرشک ساق پست کنار کبکدر هر یک درم  
بکوبند و با هم بپا میزند و قدری از آن بخورند و اگر سه سال یا فرا تر بود و معده را  
بلبل ارمنی در زیر هر کمانی و صندل و راکم و لقا قیابا سور و فلفل کنند  
و غذا ساق یا انار دانه یا یک یک و تیره بخورند و اگر سه سال یا فرا تر بود و معده را  
ان لقیج و قراقرق و فلفل و خر و بلغم و بزاز بی صیغ علاج حبس است و یا صرف  
سه درم بر سر حلای از نبات نیم گرم یا شامه یا اخلاط بکلی دفع شود  
در چون دانند که عام دفع شده باشند بخوف مقیلا یا بجزم یا سبب  
سختی و کشتن با صمغ عربی و تخم ریحان هر یک ششالی بران کرد  
بکوبند و بروغن بادام صبر کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این  
ممسک استعمال کنند **صفحه** پنج و عذس هر یک کفی بویست  
انار بلوط مور و هر یک ده درم ماز و کلنا هر یک پنجم درم بخورند  
و صاف کنند و کاغذ سوخته و آقا قیابا کلن ارمنی هر یک ششالی  
سپا بند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند و بد فحاشات این  
قرص بخورند **صفحه** ساق چادر درم و دم الاغون صمغ عربی بران  
کرده کلنا را آقا قیابا هر یک ده می بکوبند و در سبب به ترشند و فلفل



باربسیب بخورند و این سفوف نیز مفید بود **وصفت** زمره کرمانی در  
سرکه کبوتر نشاند و آنرا دانه مرکب تازه درم دانه مورد و قتل  
مصطک فروزید و یک درم اتینون تخم کرفس مرکب ضم  
بکوبند و درم از آن مالد کنند و اگر اسهال سوداوی باشد  
علامت آن صفت و لنج معده و خشاک دهن و کثرت اشتها  
می فهم نام و فراغ و نفخ بود و رنگ سبزه یا بله بود اما شد علاج اوله تبقیه  
انما باید که بختنا و بعد از آن بختیه نام کرده باشند قرص طیاره  
دوس که بخورند و بنکو و بانیک و تخم ریحان و کل ارمنی و صمغ و گلاب  
برای نشاوی متاوی بکوبند و بختیه از آن با کلاب بخورند و از این  
موصفات و شیرینی اخترا کنند و مرغ و کباب کرده و خورند و از  
کوفته و زرشک نیز شاید **اسهال دموی** اگر سبب استفراغ غرق امبا بود  
و اسهال رقاق بود علامت اولست که غایط پیرون می آید بعد از آن خون  
ریش یا راج و فراغ و زرد خارج شود و اگر در معده غلبه بود علامت اولست  
که اول غایط اخرون پیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن علامت سبب  
باشد علاج اگر علایم غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت  
مقتضی بود و فصد کنند و بنکو و بانیک و تخم ریحان مرکب متعالی و منع  
منقال بریان کرده بروغن کل چرب کنند و فرو بزنند و غلظت

مقشده یا شیر یا مغز یا دام خورند و قمر صلب شیر و لیست جو و قمر کبریا  
نیز مفید بود و سفوف نشاسته تخم فلفل و روغن کل چرب کنند و اگر آن  
اسهال بسیار است سبب سبب صحیح بود که بواسطه افراط عاده و حرارت که باعث  
بالسبب اسهال بسیار اما ضراشیده شود علامت آن تشنگی  
و جیدن شکم و وجع اما علاج سفوف نشاسته با روغن کل بخورند و تخم  
عربی و نشاسته بر یک و دو رم طباشیر کدیم بران کرده و پنجه شیرین  
کرده یا شامند و غذا اگر و رس بران کرده یا برنج بران یا پیله بران  
چربی گوشت یا مغز یا دام خورند و این حقنه ممسک احتمال کنند  
حقنه برنج شسته جو شکوخته ذره بر یک کفی بران کرده با آب  
سبب است خشک شدن کلزار زرده کل خطمی و روغن مورد و بجز شانه و می کنند  
و ضمعه عربا و نشاسته بران کرده و دو رم الاغون و کبریا بر یک و روغن می کنند  
و زرده پیله بران کرده و روغن کل یا پیله بران کرده و با هم آمیخته کباب  
دارند و ~~سنتار~~ یا اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و  
سبب آن امتداد دم باشد یا تفرق الضال کبدی بواسطه قطع است  
بای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق بود یا دیر کبد  
که منقرض شود یا کیمی بود یا غالی و شپیه بفا که گوشت اما آنچه  
صحیح صرف بود اگر تقدم امتداد و احتباس خونی که سیلان آن مقاد

بوده باشد ظاهر بود و بان علامت سحج و اطمینان باشد علاج در ابتدا  
غذا نخورند و حبس مطلق نیک کنند تا دامن که قوت باقی باشد و ضعف  
باز آید بنود و حبس شتره تخم تورک بریان کرده مانند آب صندل بکشند  
یا با رنگ بریان و بنکوب بریان بر روغن کل حبس کرده فروزند تا قوی  
گافور یا فوس که با و شراب سیب بخورند و شراب انجیر بگویند  
و غذا جوید این کرده مانند شش بریان بخورند یا انار و انار باریج  
با غوره و کبر الصندل و کلاب و آب به و آب مورد و ملا کنند  
اما آنچه نفروزی بود و صدیدی علامت او است که یا بر اثر خلط  
بود و از دفع آن جفتی و راحتی حاصل نشود و بان مجدد شناسانند  
چون معده خالی بود بیشتر بود علاج کل نکند و ادویه که مقوی  
باشد در دفع زیاد باشد تا اول کنند مثل شراب صندل و تخم  
ورنگ سیب به و از فلفلهات هر چه می استعمال کنند و بیجا  
سور الزنج کبدی بجای آرند تا اخلاط کلکی دفع شود اما آنچه قوی غالی بود  
الاست بر دیکر کند چنانچه او گفته شد است در استعمال میوه  
و سبب آن سستی و نرمی معده باشد و واسطه سور الزنج و طبع  
که غرض او شود علامت آن قلت اشتیاق بود و طعام در معده نگیرد  
نپذیرد و کمش نکند و بان قوی و برار باغمی باشد علاج تسخیر معده

بجوارشات حارده و سفوف مقلباتا و سفر جلی قایلین کنند و غذا آب  
و شیو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر سبب کثرت در طوبیت  
باشد که در معده جمع شود علامت علاج تقویه معده بقی و بعد از آن  
جوارش معده خورند مثل کوارش کنند و بستهای قایلین معده بود  
و اگر سبب بشره و قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا امتنای  
و قوت دافعه از دفع کند علامت آنست که در معده لغز از اکل جمعی  
یا بنده خصوص اکل موصات و در بر از صدیدی رفیق باشد که در  
و همین محسوس شود و باشد که در و سر نیز اثرات بود علاج قرحه  
و سبب و سفوف نار وانه خورند و غذا انار وانه و زرشک و اگر سبب  
نزلت بود که از روع معده ریزد و طبیب آنرا دفع کند و غذا را نیز  
مزلق گردانند و این را اسهال و مای گویند و علامت آنست که بعد از  
خوابش تر باشد و بعد از آن محبت باشد و با آن علامت نزل  
و ف و مزاج و مای باشد علاج تقویه معده بود و تبدیل مزاج او و  
ترکه نیز اسهال و نیز خشیان و بلاتی در ترکه که گفته شده  
بجست با نخی نمند و اگر سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند  
و علامت آن اسهال سبز و سبید و تنوکت بدن و قلت  
هم جز روی لون علاج تقویت کبد با نخی گفته شد و اگر سبب

قلعه



فنا معده باشد و آن بواسطه کاله یا تناول بر چاره بواسطه اورام و ایتشود  
علت است که طعام مفهم نشده خارج شود بی لذت و لوجع و نقص  
و از این راجحه باشد علاج تفهید معده باشد بقا الفی مغویه و مرق فروج فربه  
و سوار شیره و آن سفید ناول کنند چل بر و یاند و پستهای قالیقه و مغویه  
معده خورند و **قالبه** استعمال مغوی باشد و سبب آن رطوبتی فزاید که بواسطه  
آن نقل در امی بکشت کند و بیرون آید و علت است آن فروج رطوبات و صفو  
لون و در این علاج ناول بسیار بخشنده باشد مثل کبل و به سبب  
و بخند و کند و سفوف و غلیظا مفضله و در این سفوف نیز صفت سنبلیله  
سک شود هر یک در می و نیم لوط بریان کرده شیر و انار شش کرناخ  
را که تخم حاض غریب دانه کوز طراش است سماق کلنا هر یک بخند  
بگویند و مغذله و در رم بخورند و اگر سبب شیره یا قرحه باشد که در امعا  
حادث شود و چون غذا اندورسد و دفع کند علامت است او اینست  
که احساس وجع امعا کند و اما بر از صدیدی تنگ باشد علاج فوج طبا  
و است با قرض کلنا یا سبب یا به یا تخم ریحان و باز تنگ  
بوز و تنگ وضع حرا هر یک در می بریان کرده لیمو و عن بادام و کل  
چرخ کنند و فرو برند و غذای خ یا کافور و سس بریان کرده یا معطر  
خورند و طباشیر و ورق کل و صغ غریب و نشاسته و تخم حاض بگویند

و با عیاب بنکد می کشند و قرض سازند و بکشتن خورند باب با تو در  
امراض کلیه مشابه نموده المزاج کلیه اگر کار بود علامت آن مرقت موضع  
و کثرت شهوت باه و تشنگی و مرقت بنف و ناریت فایزده علاج  
آب با این مایعات با نبات و تر بختن و با شیره تخم نورک با قوس  
طباشیر نرم تناول کنند و غذا نکشند با نبات و با شیره تخم نورک  
و شیره کشمش و ریاس غوره بگویند و صندل و کشمش و سماق هر یک  
دو درم کافور و انکی طباشیر تخم حماض کشمش بریان کلیه کل اینی  
هر یک سه درم تخم کاهو تخم نورک از هر یک مفت درم یکم بنده با آب  
پو نورک بکشند و قرض سازند و شقایق با آب با این با غوره با شیره تخم  
خورند و صندل و کلاب هر کلیه طلا کنند و اگر سوز المزاج بارد باشد علاج  
آن قلع عیش و باض و غذا قاروره و ضعف شهوت باه علاج طلقه و از  
وجود رشن کون تناول کنند و غذا تخم و آب کباب و کبوتر بجه و  
قلقل و دار چینی و روغن فستق و زیتون و ضری بر کلیه طلا کنند و  
نارجل و فندق و فستق با بنکد خورند و از جمادات و فواکه بار و ده  
اورام کلیه اگر ویدیم کلیه از ماده صفر یا دم باشد علامت آن تشنگی  
و تشنگی و آفتاب و صلیح و پنخوایی و وجع کلیه بود و علاج فند  
با سلیق کنند و جلای از عناب و تخم کاسنی و رو باه ترکیب

و نبات تناول

و نبات نما و اکسند و غذا جو یا شیر و خنجا ش و فواید بسیار  
و از خنجا ش و بنفشه با لعاب بگو و بدهد و موم و عسل و الفندک  
و نبات و شیاف با میثاق کاسنی و آب و باه ترکب تقوید  
کنند با آب کاسنی و اکسین و کاه و روغن بنفشه و کدو  
و موم با هم بپزند و طلا کنند و چون درم نفخ باید علامت آن  
اشداد و وجع و سکون تب زیادتی ثقل بود از ترمان خطمی و الکلا  
الملك و تخم شبت و حلیه و بنفشه و رو باه ترکب بموشا تند و موم  
کرم بکوبند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد  
ملکین و غبار سیاه و قوی کر سینه با این خم سازند چون درم نفخ  
کرد و مده نالول و برون اید شیر و تخم با تراب غنا و بنفشه  
بجورند و اگر ضریح مده متادی شود و نفخه تخم و کدو هر یک درم  
و خنجا ش و نبات و صمغ عربی و تخم خبازی هر یک درم و کاسنی  
خم دانه بکوبند و سه درم از آن ماده درم شیر خنجا ش  
بجورند و اگر درم با هم خمر یا سودا بود علامت آن ثقل موضع  
و تب و التهاب کانی شدت وجع بود و شبیه بقولنج بود و زوق  
مانند که خفته درین محل مفید نبود بلکه زیان کند بجای و تب و خنجا  
علاج بلای این خم مهک و تخم کاسنی و راز یا نه و نبات و کدو

و غذا را پیش و بعد از غذا و بعد از نعلین کتند باین مطبوخ **صفحه**  
سناچندرم تخم کرفس کاسنی رازیانه ورق کل با لنگو مغش نلوف و مرکب  
سه درم پنج ماک چهار درم ترب سفید دو درم منق و ده درم غاب انجیر مرکب  
ده دانه سپستان هست دانه مغز خیا چتر با بزرده درم سرخس با بزرده درم  
**صفحه** سناچندرم پنج ماک چهار درم با لنگو تخم کاسنی رازیانه مرکب  
سه درم کوشا شد و صاف که ده معجون خیار چتر در آن حل کرده با شکر  
و بعد از شکر شربت و ابونه مرکب چهار درم بزرک علیه بر یک تخم  
نخم حطی خبازی مرکب ده درم بکوبند و آب سب از رازیانه خاد سازند یا نقل  
او در آب گرم حل کنند و با منق ساق کا و و پیله با لند **و مع کلیه الکرازم**  
با سور الفراج بود علاج آن گفته شد و اگر از ریج بود علامت آن وجع  
و خمد بود و بان نقل علامت حصات نباشد و در حالت خلوه معده  
شود و علاج آن مدرات مثل انیون و ماخواه و زیره تناول کنند و غن  
قسط و زنبق در موضع کلیه با لند **برال کلیه** گاه باشد که کلیه عاجز شود و پیله  
کم کرد و بسبب کثرت جماع و استفراغ و اسهال علامت او باض و کثرت  
و کثرت بول و در پشت و نخاست بدن و قلت شهوت به علاج  
تناول اغذیه سسته مثل مرسیه و کله و هر روز رطلی شیرش با بزرده  
منقال سرخس بر سر آتش نرم کنند تا غلیظ شود و تخم و پیله و مرغ در



طعام کنند و مقدار دام فستق و فندق و نار چل خورد و حقیقتی است  
استعمال کنند **اورام** شانه اگر درم و منوی بود و صندری وی عکالت  
ان شدت و جمع و صفت شانه و تب محرقه و تشنگی و تبسوار  
لسان و انتفاع زمار بود و باشد که بان اقباس بول و ببار باشد علاج  
فقد باسلین کنند و جلانی از بقیه و تخم کاسنی و کلب و شکر و تخم  
خوردند و غذا کتک با شیر خشک شاش و شراب بقیه و بقیه و خبازی و تخم  
فندق و پوست خشک کوبند و دران و زغال میزنند و نقل ان را بخا  
می نهند و مندل و رو به تر که و بقیه و کاکج ما بستان افزودند  
و اگر تخم بول بود شیر و سکه تخم سی درم باده درم نبات یا شانه را  
سکه تخم و کد و بقیه می یک درم تخم کور سکه درم تخم خطمی و خبازی و  
بر سارشان هر یک دو درم بگویند و هار درم از ان با تر خشک  
و بقیه خورد و ورق کبوتر بگویند یا کبوتر بقیه یا شیر بکینند و صفا دهند  
و چون درم بقیه باید منقح شود و شراب بقیه یا بعباس بگویند خورد  
یا بومایند و مقدار دام و بقیه و خطمی و خبازی و بر سارشان و طبع  
بالطبل الکلی و بزرگ تخم شبت بکوبند و دران نشسته  
و جمع **شانه** سبب فروغ صفت بود و ان گفته شود و بالیب  
سور الراج کرم که او را عارض شود علامت ان و جمع و تبسوار

موضع ایستد و نشانی بود و علاج شیرین تخم تورک با آب بنیاد که با  
بانیات بخورند و در وقت بنفشه دوران مالند و در احلیل بچکانند و اگر سود  
المراج بارد بود و علامت آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بازده مالکات  
سرمه حادث نشود و علاج حلایی از اسهول و ماخواه در پنج نهار فستات  
بخورند و تخودا با شیر و خنکدانه و زیره و دارچینی و فلفل خورند و در وقت  
ترکس و زنبق و قسطه تصفیه کنند عانه را و قطیر با حلیم غیر و اگر آب  
علامت آن وجع و تعدد بود و بان نقلی نباشد علاج مار الاصول یا روغن  
سپدا خنجر بخورند و شانه را بیدار و بخورند و شبت و روغنهای کرم تصفیه  
کنند **فرجه کلیه و مثانه** سبب الفرق اتصال یا غلطی اکل یا انقباض و پله  
بود علامت آن وجع و خروج دم و بتن بول باشد و فرق میان فرجه کلیه  
و مثانه بموضع وجع کنند و در فرجه کلیه سلسل بول باشد و در دهن و در  
مثانه غیر بول و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از آن مثانه سفید علاج هر دو  
یکم تقال قرص گانج ماده متقال نفث یا خنکاش تناول کنند و غذا با سب  
و معتد ادا و بخورند و اگر مد بسیار باشد مار العسل یا مرز و شکر بخورند  
و اگر طبیعت معتدل باشد حلایی از رو باه تراب و بنجر و هر یک بخورند  
و وقت چهار درم و تر خنک ده درم و خیار خنجر یا زده درم یا شامند  
نخسته خار درم و کیترا و صغ عربی و بزرگ هر یک دو درم و کل از می

یکدم و یک نقل

بکدم و کشف ال باد و درم از ان ماده متقال شراب شربت می خوردند  
یا حب الصنوبر مست وانه و کج خبازی و درم شربت است متقال  
و سبل و زفس هر یک یک درم بگویند و درم بخورند و در قره ثانه شربت  
ابن سبائیند و در اعلیل حکایت و از اطعمه حریفه و مال و از جماع اهل زانید  
**جرب کلیه و مثانه** علامت ان صفت بول و رسوب خالی و مکه  
نمیده و در جمیع کلیه یا مثانه بود علاج ان شراب بنفشه و شراب  
خشخاش یا شامند یا غلاب و بنفشه و نبات یا غلاب نگو و هدا بخورند  
و غذای با شرف و معتد ادام یا جریره کشیر و سبوس نبات و روغن  
بادام خورند و در جرب مثانه یا غلاب هدا و کشیر زنان و روغن بادام  
حقه کنند **صفت مثانه** اگر سبب مرده لا دفع با قروح باشد گفته شد  
و اگر سبب صفت بول بود علامت ان حرارت مزاج و یا سبب قارحه  
و شنگی باشد علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش یا بشیر و تخم کدو  
و شیر که تخم یا شامند و غذا جواب با روغن بادام یا بویا  
یا روغن بنفشه و معتد ادام خورند و معتد تخم کدو و تخم مرکب  
درم تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم معتد ادام هفت درم کمر اکیم  
بگویند و درم از ان باب خیار کدو یا بشیر تخم نرگس  
و کشیر زنان و روغن بنفشه و غلاب خطمی و شیاف یا کفیر اعلیل

بجای آن **نصایات در مل** که در کلیه و مثانه نولد کند که بسبب خلطی الرحم  
بود که حرارت غیر به رطوبت از انشعاف کند و بر وزن آن تخم گردد  
اگر ماده بسیار بود و رغابت که وجه تصفات متولد شود و الا  
در مل و حصات کلیه و مثانه و نقل و عدد و عسل بول و مباحض فاروره و فیلان  
باشد و علامت ملی نقل و عدد و صفار بولی و خروج رمل و سوسک  
بول و رملی که اید از کلیه سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد و علاج  
هر روز حلاتی از تخم کاسنی و رازیانه و پنجه مهبک و نبات یا شامندر  
سه تخم و نبات خورند یا رازیانه و انیسون بخوشاند و با دود فم  
خورند و غذا نخورند یا بشیر و شکدان و کبک و میوه و از اغذیه غلیظ  
اجتناب نمایند و ششها نگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله  
و اجابتی کردن مفید بود و از میوه مالک و خربزه شیرین شاید خورد  
و اگر بدین تدبیر مارا مل نشود بدین مطبوخ تمکین کنند صفت  
جده خشک یا بنشیا حاشا هر یک مجزوم تخم خطمی کرفس رازیانه  
هر یک سه درم تخم کاسنی بغشیر پنج مهبک هر یک چهار درم غلاب  
ده دانه سیلان نبات دانه انجیر پاره و دانه پیریا و شان  
چند سم ترنجبین و خار خیزر هر یک ده درم و قطن را برغن مشیت و باغی  
و خشک مالند و الکلیل المکس و مرزنجوش و کرفس و شکدان



هم کوفته بر ساق و شان و خطمی و منقبضه بپوشانند و در آن برشته  
و اگر علت مستحکم شود و دویکه مفتت حصات باشد استعمال  
باید کرد و در **مفتت** هیچ کاکبچه درم حنظل نارومی خندید تر زنجبیل  
دار قفل خرب سوجه مرکب سه درم بگویند و بعل برشته و بقد  
از شش ماه و آنکه بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دو انقبضه نمود  
۲ تخم خنجر شمش بر یک درم تخم شلغم بخندرم کرفس رازبانه  
ایمنون مرکب سه درم بگویند و سه درم از آن با سکنجبین سیاه یا  
بر روی بخورند یا معجون حجر البیود و یک مفتت ال شیره سه تخم بخورند و موثر  
بر دفع بایون و شکم گدانه و عقر ببالند **مفتت** هیچ کرفس هیچ کبر زراوند  
در ج سعد سیلجه مرکب سه درم نیم کوفته کنند و بارغن کبج و زعفرانی  
کنند و بپست و زرد افتاب بپزند و با پاش نرم بپوشانند پس  
رافغانده عدد و عقر ببالند و درون اندازند و بپست روف و دیگر  
گذارد پس در شسته کنند و نکاه دارند و اگر حصات در یک موقع  
باشد و قطعا فرو و نماید جلای از تخم خرد و تخم کرفس ایمنون و نبات بخند  
و قطر اسالیون و قفل سفید سیاه مرکب سه درم زنجبیل  
و سیلجه و دار حنی و جعد و اسارون مرکب چهار درم خندید  
تقاع از قمر خلسان مرکب دو درم بگویند و بعل برشته

و دیگر بخورند و از اوویه مفتته عقر به موخته فقاش خشک کرده  
بجای مسکون است و قندریون اطرا غولید لطوس و آن مرغ است که در  
در از دار دو چوب شسته باشد بر زمین بزنند و از آن فاشیک و البو الفضل و البو  
الفضل و صفراغون نیز میگویند و از آن چخته و خام مخورند و درین مرض مفید بود  
و گویند اگر کسی که چهار سال بود در آن زمان که انگور زنگ میزد و میکشید و  
اول خون او و اخر آن بگذارند تا رخت شود و میانه آن نگاه دارند و سخی کنند  
و قدری از آن با آب کبر سن یا شانه میزدند و اگر کرات  
در مجرای قضیب باشد و بیرون نیاید شکافند و در حباب نشانه  
اوویه قوی استعمال کنند و در رمل احتیاج باد و اوویه قوی نباشد **مجموعه در**  
اگر در شبانه تحویل بسته شود علامت آن غش و کرب و درد و اطراف  
بود علاج سنگین و بعضی در زهره سلخفات بخورند و جگر خشک کرده و پخته  
خاک کوش و برنج سفید بخورند و چوب کز و چوب انجیر سورانه و آب  
البنی و راحیل چکاتیه یا خود و سداب و آب آن در اعلیل گمانند **احبار**  
**و عشره اگر سبب دم و حصار بود** علاج آن کفشد و اگر سبب خلط  
برنج که در مجاری بطن حادث شود علامت آن **در** تیغ و اول اطعمه غلیظه  
برنج و نقل موضع بود و با بول غلاط خام بیرون آید علاج جلانی از اینسون  
و تخم کاسنی و تخم کرفس بخورند یا از یانه و اینسون و ماش هندی

و ناخواه هر یک بخورم بگویند و سدرم بخورند و نهین قطن و شانه  
بروغن بالونه و خیری کنند و گاه باشد که عسل لول سبب صفرا رقیق  
باشد که در مجاری لول فرو آید و علامت آن حرقت مجاری لول و صفرا  
لول باشد علاج آن آب بنکوده درم روغن بنفشه بخورم بهر سرستی  
از نبات بخورند و از دراهیم تر از کتک کنند و غذا مانس و اسفناخ و روغن  
مادام با جیره از شیر و سوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر سبب  
اختقان لول عسل لول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و متعرق  
و سترق باشد که بخورند و شیر و تخم تورک و سبب تخم و درات غریبه  
استمال کنند **سلسل لول** آن باشد که لول بچ ارادت بیرون  
آید علاج هر مابدا و کما میشتال جوارش کش کنند با اطر لعل کبر بخورند و غنیه  
و فلزاکه در آن توایل باشد خورند و کندر و سعد و فو لنجان و زبیره کرمانی و  
شاه بلوط و حب الاس و شهدانه متبا یوی بگویند و متغالی است  
بر سر اغذیه کنند و کندر و حب الاس و بلبله کابی و بلبله و بلبله  
درم سعد بخورند و بلوط در سر که حوشانده چهار درم  
بگویند و لعل را بپزند و متغالی نغذازان بخورند و اگر مزمن شود و منجر  
کمالکلیج مفید بود و از آن سبب و احتراز باید کرد و کس که لول در وقت  
کند بوزنه خردل حب الرشاد و هر یک سه درم کندر یک درم بگویند

و بعد از این شستن و شقای ناول کنند و از قو که خصوص خربزه و خار کدو  
احترار کنند و حبه فروس بسوزانند و بایند و دو دانه  
باب فاتر بخورند و کندر بلوط هر یک ده درم و سعد و دم الاغون  
و قرفه و خولجان و دوج و راس هر یک پنج درم بگویند و بعد از شستن  
و قرفه سازند و سه درم بخورند و اگر ششده اند را بر بایان کنند و بگویند  
و در میان غسل ریزند و اجناس خورند مفید بود **و دانه قفس** بلوط یونانی  
و دانه بایند و آن چنان باشد که دانه بایات شسته باشد و چون آب  
باشانند یا اندک نمائی بی تغییر دفع شود و سبب آن ضعف کلیه  
بالتیاء مجاری او بود و قوارست او قوی و جذب رطوبات از کبد کند  
و چون ضعیف بود قوت امساک و حمل البشر باشد و لازمال حیات  
و دفع و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علت  
آن تشنگی و عدم منج و بلول رفیق سفید و ایم بی حشرت بود و علاج  
قهقهه کشیر و کافور یا رب به و سیب و نثار رب ریاس و زنجبیل  
خورند و غذا انار و زنجبیل خورند و فطن را بنفیل و آب کاسنی بکشند  
و اگر سینه بکشد در سر که جوش آمد و بخورند تا بفع لغد و گاه باشد  
که زایانگی سبب برودت کلیه حادث شود و علت آن عدم  
علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج بنفشه بدن لغی و هتما



نمکنند و تناول مشروب دیگوس و معاجین حاره و تند هین بخورن  
که تقطیر لعل **حالتی** است میان عصر و استراحت سبب آن  
اگر اضطرار نوال اضطرار عاده بود و علامت آن هفت لول و هفت آن  
و علامات غلبه مزاج بود و علاج شیر و تخم خیارین یا شیر و تورکیانبات  
نخورد یا لعاب نگو و همدانه ده و دم و روغن بادام مخدرم یا شربت ازینا  
و عرق میو یا شامند و غذا ماش یا مقتر با جام یا کند و دفر و ج خورد و مقتر تخم  
کدو و سبزه تخم و تخم خیار و تخم میو یا سبزه دم مقتر با جام یا کند و دم  
الود که امرنگ و دم که بوند و دم یا شیر و تخم تورکی یا آب  
خار که د و بخورند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت آن است  
که لول اندک آید و او را هفت و صبیغ نباشد علاج تناول اطراف لول  
و غذا نخورد یا شیر خشک دانه و با انجیر و میو و ج و شکر کنند و جوشانند  
و فلفل و کندر و مکندر و مقتر خورده و دم و سدر و دم که بوند  
و عسل بسپارند و یک مثقال بخورند **لول** اگر سبب انقباض مزاج  
باشد اندک آید و اگر از اشتقاق عرق بود و مثقال بسیار آید و  
فلفل و سدر و مکندر و سبب ضربه یا سقط یا تناول از میو به حراره یا سببه  
عادت شود علاج فلفل یا سلق کنند و مقتر که با کل از منی و صبیغ  
هر یک شفت الی یا شربت یا سبب بخورند یا با لنگ و صبیغ و با سبب تخم

برایان هر یک شفت الی بریان کرده باروغن کل صرب کرده فروخته  
و غذا ماش یا سماق یا مغز بادام بریان کرده با فروغ خورند و از تناول  
اطعمه جلفه و شیرین و ترش اجتناب نمایند و از حمام و حرکات  
عنفه و رکوب و پیشی سریع احتراز کنند و کثرت استه و کثیر ارضاع  
و کلاب و تخم تورک هر یک ده درم و شافع کما و کومی سوخته خرم  
بکوبند و با آب سماق ریشند و قمری سازند و شغالی بخورند یا کله  
و ب و کل استنی و کل قرنی هر یک شفت الی و نیمه و کربا دو درم و تخم خیار  
و کد و تخم تورک نشاسته و کتبه هر یک چار درم بکوبند و با آب  
الطبل یا شامند و اگر بسبب تامل عرق باشد و علامت آن وجه شید  
و بول اندک آید و بان ننی باشد و علاج آن همچون علاج فرجه کلیه  
و مثانه بود و **باب ششم در امراض اعضاء تناسل** او را ام انشین اگر  
ورم عار باشد و موی یا صفر اوی علامت آن تب و حرمت لون  
در دم و حرارت و التهاب و تبشنگی و صفر تفرده و علاج فصد سلط  
کنند و جلای از غناب اجاب هر یک ده و دانه نبات و  
هر یک ده و درخت کما و کسند و غذا جو ماش و منته بادام و آرد  
با قلا و آب کشند و رو باه تر یک و کاسنی و طلب بر و ام  
خرقه لکلا ب و سرکه کشند و بدان می تند و تلخین بنمط

فواکه کنند با شرب بنفشه و ترنجبین و مغر خا رجیره مرکب و درم  
و چون مرض محظ شود با بونه اکلیل الکمل شربت بگویند و با سفید  
نخم مرغ نما کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن یا فاضل و  
دلون ورم و رقاوت آن بود علاج جلای از رازانه و پنج مهک  
و کلکین خورند با کلفه و تلین بمطبوخ که در و ترید یا انیسون شد  
کنند و قی به طبع شربت و پنج مهک و تخم خربزه و ترید یا  
عسل و نیکه زیره و ار و با قلا و روغن با بونه نما سازند و اگر ورم  
سوداوی بود علامت آن صلابت و کموت ورم و یا فاضل  
خار و رده و عدم و جمع علاج جلای از بالنگو و رازانه و پنج مهک و کلفه  
خورند و تلین بمطبوخ انیسون و حب آن کنند و بخود شربت  
و اکلیل الکمل و با بونه بگویند و با آب کرب نما سازند و به  
مرغ و لوط و مغر ساق کا و روغن زیت و مقل با هم بکازند و در آن  
نخم و مغر این گاه باشد که خصیه بزرگ شود و بوا اسطه ورم و نفخ ملکه  
فریه شود و خال که است این بزرگ شود و علاج بادویه کنند که در این  
استعمال نمایند بزرگ نشود مثل کل ارتمی و گنیز البیج و مسکه  
و شوکران و خرده اسر و آب بنیزه و خرده سنگ استخوانک  
استره و اگر خصیه کوچک شود و بر بالا جسد علاج مداومت حمام

واب شک و استعمال اومان و ادویه سخته باشد **قضب**  
علامت و علاج آن همچون علامات و علاج ورم ایشان باشد  
و آنچه مخصوص بدو باشد ورم خارج و کلهار و ورق کل  
و پوست انار و روغن کل فساد سازند و ورم بارد و بالونه و کل  
الملک و نام و خطمی است خرمادر و روغن بالونه **قضب** آنچه  
طری باشد صبر و مر و در شک و قویا و شادند و کلهار و سسوخه و الفیا  
شسته مریم و فماد و زرد و لکار دارند و آنچه کهنه باشد کفزد و غ  
سوخه و پوست چوب مر و سوخته و مر استعمال کنند و اگر  
مشکل شود و فلدنیون و ادویه اکاله نمند و آنچه متعفن بود از این  
و بعد از آن مریم های بلغم نهند **حک** **قضب** بسبب ماده حاده باشد  
که بدان حوالی ریزد و بواسطه عرق نیز باشد علاج عصفور ابکم  
نشیند و سفید تخم مرغ و روغن طلا کنند یا بر که و کلاب اب  
ما میثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق و ادویه جرب استعمال  
کنند و بفض و اسهال ثقیله کنند **محرری قضب**  
اگر سده بسبب بیره باشد که در مجری حادث شود علامت آن  
حرفت و عسر خروج بول علاج فصد یا سلق کنند و شیر تخم کور  
با نبات پاشانند و شیاف ابض و روغن کل و راحیل چکانند



و اگر بسبب خلط غلیظ باشد که در مجری باشد علامت آن عسر البول  
و در وقت دو سحری نباشد و بالبول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج تناول  
مرات باشد **اعوجاج قصب** بسبب تشنج بود که در عضلات  
او حادث شود علاج ترک ریاضت و تناول غذیه حیدر الکیموس  
و استعمال فلولات و اوامان که در تشنج منفعلسست و از سبب  
دفع و مقهر ساق کا و دموم و کثیر اولعاب خطنی و در پنج و در شش  
دموم روغن سازند و در آن ببالند **نقدان** ماه اگر بسبب استرخاء  
الت باشد علاج هر روز جلانی از زبانه و کفشد خورند و غذا بخورند  
باشیره خشکدانه و بحسب صبر و انار و ثقیه کنند و روغن قسط و فنی  
و فیری و عصفور ببالند و اگر بسبب تقدم استرخاء و تحلیل مضطرب بود هر  
شرفی از نبات و عرق کل کا و زبان و تو و رین و سرخ و سفید بخورند  
و غذا بخورند آب کوبیده بره و کبک و تیم و هر لیس از گوشت بره  
و لایخ و در جلانی از قند و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن  
باشد علامت آن سخافت بدن و رفت نمی بود و علاج شراب  
و کا و زبانه و عرق بید و کلاس بخورند و گوشت کبک و کبک و مرغ  
و قلیه جز و شلغم و سیار با توایل خورند و حمام معتدل و شراب کاف  
بفید بود و در کسب سماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قسوت فنی

علامت آن بخافت و بیست بدن و قلت منی بود علاج  
و کوشش و زینهار صلی و شکر و فلایا و حلاوی از مسقطه و قندق و سینه  
و بادام و بن و قسط از مغز بادام و جوز خورند و معجون لیمو و فلاسف  
خورند و این معجون نیز مفید **صفه** سنفقور نفع خضیه القلب بر یک گرم  
شقاقل مغز سینه و آن با فلاسک میفت و درم تخم خرنوب و شلغم و زرب  
و انیسون بر یک نیم گرم تخم بازده و درم بکوبند و بغسل آب بشنند و  
درم از آن بخورند و اگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت  
آن برودت منی در حالت خروج علاج کلفند و کلنگین و شراب  
و شراب بالنگو در تخم بپزورده و کر زمری بخورند و غذا بخواب  
با کر و یا انیسون و زعفران و این معجون مفید بود **صفه** تسلان العقاقیر  
تخم خرنوب و شلغم و صبر و نو درین هر یک نیم گرم فلفل سه گرم  
شقاقل قار درم مغز کنجشک دو درم بکوبند و بغسل آب بشنند و درم  
بخورند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن عیت  
از آل و غلطت منی علاج شیر خشم تو زمره و سکنجبین و شراب لیمون  
و صندل بخورند در روغن بادام شیرین نیز مفید بود و غذای از شک  
و لیمون و انار و غوره بود و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد  
علامت آن رقت منی و مباحض و غلط قاروره علاج جلا پی

از تخم خربزه و شلغم هر یک سه درم و کلنگین ده درم بخورند و  
فلایا می متوبه و فلفل و دار فلفل و تخمیل هر یک سه درم تخم نبز  
تخم طبلون چهار درم تخم سفید ده درم تخم قشقرق هفت درم بپزند  
و بعلل نهند و یک مثقال بخورند و اگر سبب آن باشد که بدنی  
ترک کرده باشند آدویه نامیه تناول کنند و اغذیه مثل شتر و شکر  
ورده تخم مرغ و ماهی تازه و قلیه جز و سیاه و کیکه خورند و قیصری  
بارون مالند یا فلفل و طلیت و جذبه شتر هر یک نیم درم مشک  
و انگلی معترینه دانه دو درم بپزند و تخم بپزند یا روشن تازه طبیب درم  
در باون بنک مالند یا سیاه شود و در فلفل و خامره مالند و  
در نافه حیوان میچ ایمنی بود و اگر نفوذ صفت بود این  
استعمال کنند **صفت** بزرگ طبله قرطع نمکوفته شلغم پاره کرده هر یک  
بیت درم تخم کدو هر یک پانزده درم موز طالی ده درم سلق  
جبر هر یک کفی تخم لپاز طبلون هر یک سه درم انجیره ده عدد  
کوشانند و روغن خور و تخم شیر تازه هر یک ده درم بر آن  
کنند و بکار برند و اگر ضعف بسبب ضعف بوی و غلظت  
آن چنان و لبن منق و قلب حرارت بدن علاج تقویت  
قلبند شرب جامه و لیمون و صندل و سیب و کلاب

دعق کا وزبان و مصفات معتدل و اگر بسبب ضعف معده شد  
یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت نفوذ  
علامت آن سیلان منی و سہل است اجضا و بشیرہ منی و  
نفخ بود علاج تناول ادویہ تا بہ نفاذ مثل خود و شلغم و صبر و ہار  
و الکوز و جرجر و انجیر و بن و سق بود و گوشت برہ و مرغابی و کنگر  
و کبوتر و اگر بسبب حرارت و ہیوست نفوخ بود علامت آن سخت  
بدن و صفرت لون و قلت منی و بطور انزال علاج ہر روز طلہ  
شیر بادہ درم تر بخین یا بشیرہ یا شامند و غذا گوشت برہ و مرغابی  
یا کدو و انفاق خورد و روغن کدو و قصبہ مالند و این حقہ استخوان  
کنند **نفقہ** گوشت سرد یا چہ بزرغالہ بہت درم ہلہون سبوس  
مرکب دہ درم بکوشا شد و روغن کا و و پیہ بط و مرغ مرکب دہم  
بر سر آن کردہ بکار دارند **عزت انزال** اگر بسبب ضعف قوت  
ماسک باشد بواسطہ سردت و رطوبت علامت آن کثرت  
ورشت منی بعد بی ارادت بیرون آید علاج شراب بالکلو  
و کلفہ بخورند و بخود آب و کبوتر و کنگر و سہو و مرغ مرغ غفر  
یا دارچینی و زیرہ و اطریفل کبیر و معجونانہ ہارہ یا تیا مند  
و روغن نرگس و زنبق و بابونہ و رخصیہ و عجمان و زانف و عانہ



بالذو اگر سبب حدوث مبنی علامت آن حدت بود و لذیذ در قفا  
خروج علاج شیرین تخم توروس کنگرین و شراب صاف و صندل و آب خیار  
نازل کنند و از او به جار و احتراز در قریبی و و فی اگر مبنی با قدام و غیر قدام  
بسیار دفع شود اگر سبب کثرت آن بود و علامتش خروج مبنی بسیار  
بودی و وقوع ضعف علاج فصد یا سلیق کنند و تعلیل اغذیه که مولود دم  
و مبنی باشد و شراب غوره و زرشک و ریاس یا شامند و غذا عدس  
و سرکه خورند و آب کاه بود کشتن و نوزک و عرق کل و سدر و روغن نعنه  
و کدو با هم بامیزند و در قطن بالند و اگر سبب ضعیف کلیه باشد علامت  
آن ضعف و سوز المیاج کلیه باشد علاج شراب به ه متقال یا  
کنار و کل از مبنی هر یک درم بخورند و غذا اغوره و سماق و زرشک  
خورند و کل از مبنی و افاقا و طارثیت بگویند و با کلاب بر قطن طلا کنند  
و سبب و به و بنج و انار و زرشک تناول و تخم کاه و سداب و تخم کشت  
هر یک سه درم سعد و شهدانه انیسون هر یک دو درم کنار و روغن کاه  
هر یک درمی بگویند و سه درم از آن با آب سحر و بخورند **ثابت است**  
افراط شهوت جماع و قدرت به کثرت مجامعت و قوت ضعیف  
از آن سبب کثرت مبنی و امتلاز بدن و این معنی از آنست  
که اکثر مردم طالب این باشند اما خواهند که در آن تعلیل کنند

اول ضد باید کرد و بر و شیر و تخم تورک با سکنجبین و شراب خورده بخورند  
و نفق فواکه آب خورده نیز مفید بود و غذا سکنجبین و نمون و عدس خورند و  
خیار و کاه بود است و دودغ و مصل مفید بود و قطعه اسرب بر موضع کلیه بین  
نخاست نافع بود و کاه نور و کلاب و صندل بر کلیه طلا کردن و تخم تورک و کاه بود  
و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بگویند و باب سداب بپوشند و مسکه درم  
از آن باب بپاشان آنرا دانه می کشند با دودغ بخورند و کاه باشد که بواسطه  
مژه که در او عینی و مجاری آن حادث شود و یا جگه که لیبب ماده جاد واقع  
گردد و افراطی شهوت پیدا آید و علامت او آنست که هر چند جماع کنند  
شهوت ساقط نشود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج شراب غلبه و نیلوفر  
بخورند و غذا مامش و شیر و مادام با خورده و تلین طبیعت مملو بخورند  
یا نفق فواکه یا نیلوفر و ترنجبین و اگر لیبب کثرت افح باشد علامت آن  
شدت نفوط و تقدم تناول مفتحات بود و علاج تناول ادویه که کاسه نفح نیست  
مثل تخم سداب و چکنیت و اینون و غذا زیر پاج خورند و از بقول فواکه  
احتراز کنند غلبه ط آن باشد که در حالت جماع غایط نکشند و آن  
بسیار برای عصب تحلیل روح بود و بیشتر کسائی را جاد است  
شود که شغف عظیم جماع دارند و لذتی منفرط از آن یابند علاج انواع  
که پیش از مجامعت خود را بر غلاصت کنند و اما غایط نکشند و یا

مستوفی

مشغول نشوند کله کل ارمنی آفاقا و آنه مور و هر یک سته درم صندل  
نخندم صمغ عربی کند هر یک دو درم بکوبند و با آب سیب سرشته  
و قرص سازند و بکنقال از آن شراب به یا سیب بخورند و کله در آب  
و آفاقا و کل ارمنی بکوبند و باب منور و سرشته و ضیاس سازند و  
نق عسارت از آن باشد که بواسطه الشقاق غشا یا عفاق یا الشقاق  
مجرین که مالای ایشان است جسمی نفوذ کند و کبش ایشان فرو رود  
یا در علقه محبتش شود و این جسم نافذ اگر انما یا شراب باشد از اقله بکوبند  
و اگر نه ریج حادث شود و باز شستن آن نه حجت بود و با آن قیافه  
نباشد علاج به نسبت باز خفتند و دست بر آن نهند تا باز گردد  
یا در آب گرم نشینند و مصطکی و انزروت و کندر و جوهر سر و  
و آفاقا و کله در و سر و صبر و اهل و خضر و اسرار شش و صمغ الودک و  
و صمغ یا بعضی بکوبند و آب منور در ایشانند و بر موضع ضا کنند  
و به بندند و سته و زکشانند و جوارش کوفی و جوارش کندر و خورنم  
و غذا افلا با بر متولد و پیچیده بود و از موصات و لیهات و بقولات  
و در بدن و حرکت غیضه و امثال آن اجتناب نمایند و اگر رطوبتی  
مایل باشد یا مال شده باشد آورده و قرص بکوبند علامت او آنست  
که ایشان الملس و براق و قلیل مزجری بود و بول اندک آید و این نوع

قطعا مرغیت نکند علاج اگر آب بسیار بود و شکافند تا آب سرد آید  
و بعد از آن موضع شوق را داغ کنند و اگر کم باشد خاک تر خوب  
بلوط و خاک تر شاخ گریب و سعد و جوز سرد و مارز و پوست لاله  
و جفت بلوط و از وجو با قوا و حب الغار و زیره و سرکه کبک و مجموع با لبن  
بار و غنایت فضا کنند یا حب الغار و طفل و پوره ارمنی هر یک درم  
سرکه کبوتر و درم کون یک درم اشق و درم رشت یک درم شنبلیله و درم  
بامون و روشنیت مرهم سازند و بمالند و جوهرش کند و معنی بخورند  
و طباب از پنج مهک دراز بانه و اینسون و کلفند یا شامند و از زبانه و شانه  
بلوط هر یک سه درم سعد سنبل هر یک درم می کشم جز و شلغم  
هر یک و درم کوفته حبه باد و جذان فند یا میزند و سکه متقال بخورند  
اگر سبب ریح باشد علامت آن فراق بود و چون دست بر و نهند  
بار کرد و علاج هر روز جلای از زبانه و اینسون و تخم کرس و کلنگین  
بخورند و کوشش گیک و کبوتر صحرایی و کجنگ با کزیره و دار حنی  
خورند و جوهرش کبوتری و سبزه بنیا یا شامند و این سقوط تر نفید  
لو و صفت پنجم حنظل و تخم سداب و تخم کندها و کرویاد و از زبانه و اینسون  
هر یک سه درم زیره چهار درم تخم کشت و درم بکوبند و سکه درم  
چاشماند و تخم سداب و پودنه و لوح و مرزنجوش و کشح و برنج صاف



و ترس فها کنند در غن زین و قشط و نار دین و شبت و بالونه  
و زری مالند و از اشیا و قفاخته احترا کنند و موضع را به بندند و اگر  
ماده غلیظ بر زرخیه نزرک و غلیظ گردد و از افرطی گویند علاج آن بچون  
علاج ورم ملت باشد **باب هجتم در امراض رحم** او را هم رحم سبب ضربه و یا  
اعتباس طشت با نفاس با عسر و لاد است باشد یا کثرت مجامعت  
شود و علامت درم مارجی و مزایان و تشکی و تلخی و بین و سایه  
زبان و احتلاط عقل و ندایان و وجع فطن و عت و تواتر نفخ و عسر  
بول و اعتباس بر از بول و علاج مفید با سیلین بکنند و تر غلب و منقه  
و با زنجبین خورند و غذا جواب بشیر و ششاش یا باش یا متو اوم  
و نافه زمار بار دجو و با قلا و عرس و حطی و بغثه مرکب است  
کافور و اکلی یا کیش تیر و رو باه ترکیب طلک کنند و رحم را اگر ممکن باشد  
لباب شود و نهاده ز روغن بغث و کد و آب رو باه ترکیب هفت  
کنند و بالونه و حطی و تورک و اکلیل الک و رو باه ترکیب جویند  
و در آن نشیند و بر عانه و قطن بریزند و ماده تجلیل میرود پس اگر  
اعراض لازم و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمیع  
میشود و بنگاه استعمال منفعات باید کرد و چون منفعه شود و بشیر  
شده تخم و تورک یا نبات بخورند و هم را بلباب بزرگ و عمل

تخته کنند و اگر درم صلب بود و سوداوی علامت آن ثقلی  
صلاست عانه بود علاج جلای از پنج هنر از یانه و کاوزبان و بالنگو  
و نبات با کفشد پاشانند و بعد از پنج تخته کنند بمطبوخ انقیون با  
حب الن وعانه را بروغن قسط و شبت و زرنق و صرغ بمالند و پیروز  
و پیله و مقعر ساق کا و دروغن با سمین و خیری با هم پیامیزند و بمالند  
مریم با سلیقون یا داخلیون و دروغن کل سرخ بکازند و درم حکا  
**امام شال** هم اگر بعد از اورام حاره عارض شود و بواسطه آنکه لکلی کل  
نشده باشد علامت آن خربان و وجع و صلاست بود و باشد که آزاران  
رطوبت منته آید و علامت آن منحل باشد اما سنگین و جمع باید کرد و آنکه  
نام شبت و بالونه و اکلیل الملک و ضاربی و ورق کزنب و سلق و طبع  
و بزک و زغث و تخم کزنب هر یک ده درم بکوبند و باروغن مسوس پیامیزند  
و بر موضع نهند و ملکی کنند باین مطبوخ **تخته** سناسکی بر سیاه  
هر یک هفت درم تخم خطمی تخم کاسنی هر یک سه درم زغث نلو و ز  
ورق کل هر یک چهار درم غناب انجیر هر یک ده دانه سپستان  
خیار چتر نه تخمین هر یک پانزده درم و اگر متفج شود جلای از غناب  
و انجیر هر یک ده دانه سپستان است و آنه خیار چتر پیامیزند  
روغن بادام چدرم بپاشانند و شیاف بعضی و شبت

و اینون رحم را حقیقه کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و  
ضربان و خروج دم بود و باشد که بان تب و تشنگی باشد علاج مفید  
باینون کنند و شراب بقیه و عناب بخورند و غذا با منقعه برادام  
و اسفناخ بود و پوست انار و جو بسبر و دوش بانی و ورق کل  
بگویند و آب مورد بشیرند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم سر  
سیاه و متان باشد جلای آن تخم کلم سنی و عناب و برب سیاه  
و نبات بخورند و غذا تخم را منقعه برادام و شیر و جو بهل درم و روغن  
سوسن و گل هر یک درم و درم و مریم باسلیقون نیم درم با هم بامیزند  
درم را بدان حقیقه کنند یا ماء العسل و آرد حلیه و عدس و گرسنه  
استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید بقیه و بی تن بود شراب بقیه  
و تر تخم خورند و ورق کل و بقیه هر یک درم و درم بپوشانند و نیم درم  
مریم باسلیقون و در آن حل کنند و رحم را حقیقه کنند و اگر آنچه خشک  
شود و شیب لب اللحم بود شراب سیب و برب و کلا بخورند و غذا  
ساق یا انار دانه و آرد جو برب و عدس و پوست انار و کلان و گرسنه  
و بقیه بلوط و دانه مورد و با هم بپاشند و بار و روغن کل استعمال کنند  
و اگر نه از رحم مثنی ریزد شراب بقیه و خشخاش بشیره و سلقه  
بخورند و اگر بعد از تقیم ریزد و سفوف انار دانه با شراب بپاشند

اگر وجع رحم بنهایت بود و در کاسخ باب کاسنی باینده و باطن  
کل نفوذ استعمال کنند بار غفران و آفیون بیشتر نان لکهار و از  
**شقاق** **ضم** لبیب بیست معطر باشند که در حالت قلاوت عاثر  
شود و با لبیب شده و جمع طلق باشند و علامت او است که در قلا  
مجامعت حشفه بخون ملوث شود و علاج شراب سفید خوشنماش بخورند  
و غذا امش و شیر و مقرر بادام خورند و بنه مرغ و مقرر کا و دیگر میوه  
مریم سازند و استعمال کنند با رفت و عکس لطیف در روغن بسون  
بگذرانند و بردارند **رحم** عبارت از است که زن از مجامعت  
و هر چند مجامعت کنند شوق زیاده نشود و سبب آن بوری بود و کار که  
بدان موضع ریزد و موجب آن حالت شود و علاج انبارین و غیره  
بانیات بخورند و غذا انار دانه یا عوزه یا شکران خورند و دوع کا و غیر  
مفید بود و نفقه بمطبوخ بلبله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم بخت  
و تخم کامو خوشنماش هر یک بخورند و کشته سکه درم بگویند و کشته درم  
از آن با آب زرشک یا آب سیب و به ترشک یا شامند **کوبیده**  
**رحم** لبیب غلطی سودا حادث شود و آن را حیض نمایی  
در یابد و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید و علاج نفقه بکنند  
از سودا و از این بر روغن زکرس و سوسن و از عروق و در سنگ



و انچه بپا رفته و برزک و موم و مرهم سازند و استعمال کنند و اگر  
به نشود قطع باید کرد و نفخ رحم بسبب سوراخ المراج بارد باشد که رحم را خا  
نشود و غذا که باورسد مضمتوانند کرد و موجب نفخ نشود  
علامت آن درم عانه و صلابت و جمع و غدد و بوی و علاج جلای  
از نخ کرم و راز زیانه و اینیون و کلفتد بخورند و زبره و بویه و نقل  
بر یک سه درم و آنچیز ده دانه بگویند یا شیر بر عانه طلا کنند  
یا جوارش کونی منقالی یا نیم مثقال سنجبرینا و آب ناختوا بخورند  
و روغن بابونه و شبت بالند و بر بخاشند و شستن و مرزنجوش  
و شنج و سداب بخوشانند و در آن نشینند **اقتباس طم**  
اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش کفشد و اگر بسبب قلب ورم  
باشد علامت آن بخا فیت بدن و صفرة لون و لغدم استفراغ  
بسیار و تقبای فرا و بود علاج تقویت قلب و معده کنند و بر بویه  
و صفراوات و اغذیه کثیره الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر  
بسبب غلظ دم بود یا خلطی غلیظه یا برودت که مجاری عروق تنگ  
کرد اند علامت آن نباض قوی و لجم و نفخ و غلظت قار و زبره و نقل  
و نوم علاج جلای از نخ کرم و راز زیانه و اینیون و کلفتد یا بر شیان  
و شکطه شیع بر یک سه درم نبات ده درم باشد

و برنج با سف و تخم کزنب و کزنب و دراز یانه و اکلیل الکلی و شنب  
و اهل و سداب بگوشتانند و در آن شنب و سداب و سب  
قرنفل فاقل قسط جوز بو ادر جینی قفاح اذخر لعلور سازند و در آب  
بگوشتانند چنانکه آب فانی شود و پس در کینه کنند و گرم  
بر ناف و عانه نهند یا بگویند و یا بر که طلا کنند و مشک طر مشبع  
قسط روئند اسارون فهام حرنل جوده بر یک سینه درم تخم کزنب  
اینسون هر یک دو درم بگویند و مشک و عود و روغن زنبق بگذارند  
و ادویه را بدان پیامیزند و بگویند پاره بردارند و اگر احتیاج بواسطه  
فرهی بود که میاری را تنگ کرد اند فضا فن کنند و استعمال  
ریاضت و سنگین و کباب پاشانند و زخمیل و عاقره و مامعیه  
یا لبه و عود و جاد شیر و الطفا الطیب و کندر و زعفران و شنب  
و در زیر گیرند و عکس الطم و جاد شیر و قفل و شونیر و نخود سیاه  
تخمیر کنند که **طشت** اگر سبب کثرت دم و امتلائی عروق بود و علا  
ان سمن و امتلائی بدن باشد و از کثرت طشت ضعف و خفقان  
و صفرت لون خاره شود و تقریر است که حبس نکنند و الا  
وقتی که موجب ضعف باشد علاج فصد سلیق یا سا فن کنند و محجوز  
پستانانند و مریا بدایک شفقتال فرض که با و یک شفقتال کلانی

در باده متعال با نشا مندی صمغ عربی و بزرگ کتان و تخم ریحان و مرکب کشتل  
بر وزن گل چرب کرده فرو بر خورند و غذا اسحاق یا انار دانه بخورند و افاقیا  
و کندر و دم الاغ و کرمانج و مار زور و اگر کسی که کاغذ سوخته است و می کند  
و آب بود و سرشته بصورت پاره بردارند و اگر سبب رقت و جدت  
در باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و بسبب خفگی نفس  
و عرق فروج آن باشد علاج صمغ عربی کل ارمنی و مرکب کشتل یا نشا  
خورند یا قرص که با و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی و مرکب کشتل یا به شکر  
و زک بریان کرده بخورند و اگر سبب افتاح و انشقاق عرقی باشد علامت  
التهبت که خون بسیار آید و بان اندک و جمع باشد علاج قرص کهنار  
و کل ارمنی و صمغ بریان کرده با رب به بخورند و صبر و اندر و ت  
مرکب کشتل و دم و دم الاغ و افاقیا و کل ارمنی باینند و باب  
لبان الحبل السبب و بردارند و اگر سبب غلبه طوبت بود  
که ماسکه را صغیف کند علامت آن کثرت بزاق و قنط و غش و بوی  
و باض لون و کسل و تهج روی و جفن بود و علاج جلای از پنجه  
و بالنگ و از بانه و نبات بخورند و غذا تخم و آب بالنگ و فستق و فستق  
کب الیه و اناره و جالینوس کسیند یا سنا بخورند و بالنگ و رازانه  
مرکب کشتل و درم شکرده و درم بکوشاند و نمقال معجون خیار شنبه

در آن حال که ده پاشانند و بعد از رقیقه جالبات که ذکر فرموده است عمل کنند  
و سرمه و کلنا و نکار هر یک سه درم طین مخموم و کمونی هر یک یک درم بکوبند  
و با آب سماق بپوشند و بر دهان و اگر لیسب غلبه شود اما باشد که بواسطه آن  
قوای غریزیه کثرت کرده که در علامت آن نخاست بدن و خارش  
و همین غلظت و سودا دم بود و علاج شراب کدو زبان و بالنگو آب که می باشد  
یا جلای از بالنگو و پنجه مک و کدو زبان و نبات بخورند و غذا نخورند و آب  
منقر بادام و بعد از رقیق اسهال شود و بمطبوخ افیمون و معجون نخاج کنند و  
بعد از رقیقه استعما جالبات کنند **سیدان** طوبت که بواسطه ضعف  
قوت غاذیه رحم باشد علامت آن صفت لون و ضعف باشد و آن طریقی  
بزیایب آید علاج شراب صندل و لمبوان و بهر و سیتنا و کتک کنند و فلان  
متوکل و مرغ گردانیده خورند و معجون مفرح و جود نبات که مرغ خورند و اگر لیسب  
فضلاتی بود که در معجم میشود و استدلال لون کنند یا اگر که مبنی نوبت  
لثوت کنند و در اقباب نهند تا خشک شود و معلوم کرد که کدام غلظ  
غالب است علامت آن صفت لون مستفیض و حرارت و خشکی  
و غلظت و در ریه علاج قند صافین یا با سلیق کنند و قند صافین یا به ناول  
کنند و قند صافین و قند بلوط و مار و سوخته بکوبند و با آب موثره  
بردارند و اگر صفرا غالب علامت آن صفت لون مستفیض



و شد تشنگی بود و باشد که از این نبتی باشد علاج آب انار بن  
باشد و زنجبین خورند و کلمه بنطبخ بلیک کنند و بعد از آن حالت  
استعمال و اگر سودا غالب است آن غلط و سودا و رطوبت بود  
علاج جلابی از بالنگو و کافور و نان و تخم کاسمی منبت خورند و غذا  
نخود آب بشیره خشکدانه و ثقیفه بمطبوخ افیمون بنجام کنند و بعد از آن  
ثقیفه مع چادر دم باب به بخورند و غذا سماق یا کاکه و بنه و دم  
و بنایغ مغسول و کباب و آب و شب یامنی و کلمه و تخم تورک و کلسه  
بگویند و دم از آن با آب سماق یا لسان الحمل بخورند و قشور  
کنند و پوست انار را و بی بگویند و آب مورد سرشند و برین  
و مانده پاک کنند و عطر و عسل حل زنی که استن نشود و اگر سبب برود  
باشد که موجب تشنگی شود و رخم شود و بواسطه آن منی رخم و  
نشود و بخورند و دو از استعدا و قبول یا صوت نباشد علامت است  
نفت و رفت و عدم صیغ طبع بود و ویر و بر آید و لون حبش  
سفید بود و بنفشه و صلب و متفاوت علاج میر و ز جلابی از انار  
و بالنگو خورند و غذا نخود آب و بشیره خشکدانه و بعد از آن ثقیفه  
بکباب و حب اباره و بعد از ثقیفه تر باق اربعه و نیز باق و منو  
و لکوس و معونات و جوارشات کرم بخورند و فلا بار متولد

باطمه که در آن تو ابل باشد در وقت زین و قسطه و ناردین و در قطن و عانه  
بمالند و استعمال فرجیات کنند ~~صفت~~ و فرغان عود و شب سماق  
بر یک دو درم بگویند و با غسل بپایینند و بعد از ظهر بصوف بپارند  
چند روز متواتر و آنچه خرموش و زهره مایی و کرک شیر با الفخضر  
کوشش و سرکن او با فضل بگویند و با غسل بپایینند و بردارند بعد از آنکه  
استعمال فرجه کنند اگر اتفاق مجامعت افتد البتین به کرد  
و اگر عقر سبب سوز المزاج گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک کند اند  
علامت آن خافست بدن و حضرت لون و غلط و سلا و حین و بپای  
مبوی در زمار علاج شیر و تخم تورک با سنگین با نبات خورند و غذا  
نخود آب و زیر باج و گوشت بزغال و مرغ خورند و پیله و مرغ اپنی و  
مالکیان بگذارند و صغیر لطم در آن حل کرده بردارند و اگر سبب  
مضر باشد علامت آن نزال بدن و قلت منی و بیست فرج بود  
علاج شراش نخاش و عرق کل و سید و بالنگو و باز تنگ خورند و غذا  
آب گوشت مرغ و بزغال و ماهی تازه خورند و اسخام معتدل و بدن  
بر روغن بنفشه و کدو کنند و اگر سبب طوبست بود که موجب از  
منی باشد علامت آن سیلان طوبست رحم بود علاج جلای از بالنگو  
و راز پانه و کلقد خورند و غذا نخود آب و منقته بدن بپایین کنند و

بعد از فیه سعد و کند هر یک بیست و درم بگویند و هر روز درم  
از آن درم را حققه کنند و بیست و سه و ساج و زعفران بپاشند  
و بار و غن نازین بردارند و مشک و صندل و خضیه اشعل و بنفشه  
عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت بکنند که زانی برهما  
مبتدا باشد زانی در رحم قرار گیرد و چون جدا شود زن زانرا جدا سازد  
زنی که بغایت غریبه بود بر نیات راکع با و مجامعت کند تا اینتن  
شود **علامات** منی که مولد بود دانست که سفید و لزج و براق بود

اگر پس این نشیند و بوی او چون بوی یاسمین یا طلع بود **علامت**  
قبل است که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج جمعی  
احساس کند و از جماع منفرد بود و آلم باید و انزالش نشود و حیض منقطع  
گردد و خشان و کرب و غل و نقل بدن و صداع و دوار و خفقان  
و شہوت فاسده او را عارض شود و اگر خوانند که خبر بکنند  
اندر دیده باب باران بخورند و اگر بچیدن شکم مادت شود  
دلیل البستی بود و سیر بردارند اگر بوی آن از دهن یا بوی  
نایشد و زنیکه به سیر استن شود و روی او خوبتر بود و زانی طاهر  
بیشتر و شتبار او صحیح باشد و در طرف راست نقلی باید و چنان  
راست بزرگ شود و **کثرت اسقاط** و اگر زن استن شود و اما که

نیاید داشت و سقطه شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات  
عظیفه و غیره و سقطه از آن از اسباب است و نه علی اثر از رطوبت باشد  
که از خافض رحم کند علامت آن سیلان رطوبتی بود از رحم و بیج  
اجفان و کثرت بزرق علاج شراب بنوری خورند و فلایا متولد  
و بیج مرغ غرض با دار چینی و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد  
بجهای و ایار مانقیه کنند و منجمها خورند و زعفران و در و بزرگ  
و در ورم و لو و لو و کله با و عود و مرکب است در م سنبلیله شنه مرکب  
نیم گرم تخم کرفس از زبانه اینسون تا خواص صفت خولجان و انجان  
در می گویند و مثقالی از آن بخورند و رحم را لعاسه و عاقبت و زرع  
منقه کنند و اگر اسقاط بسبب رخ غلیظ باشد و در رحم علامت آن  
اشفاق عانه و زیر ناف و قراقر و قلع معده و سردی و نادی از اسقاط  
منقه بود و علاج جلای از اینسون و زبانه و تخم کرفس و کنگرین بخورند و اما  
الاصول و اغذیه خود آب بشیر خشکدانه و کبک و مینو خورند و زبانه  
و سرخ غفرنی و طینست و عذیر ستر و مانو و طاشیر مرکب در می کل  
و در و شک دانگی گویند و غسل با بنزد و مثقالی خورند و قطن و عانه  
بروش ناردین و خیری و زرق و مرکب و شرک و مار بل خورند و اما  
اسقاط بسبب لاغری بود و چنانکه از غذا را و جبری زاید نماید که غذا



خین شود علاج تنه اول اخذ می کنند بودن در لب و عصبه و در خن  
و شکر و دمن بروغن بنفشه مادام و بعد از غذا استخوان مفید شود و اگر  
بواسطه احتباس طبع بود و زیرا که آن غذا خین میشود و چون مختل شود  
غذا را بشود و مسقط کرد و علاج او استعمال مذرات باشد **عسر و لاد**  
بسیار برای زن و صفت رحم و ضیق مساک و صفت فوت و افق  
علاج جلای اثرش کفر شیخ و بر سیاه و شان و نبات خورد  
که شکم و پشت بروغن بنفشه و سب مرغ و بطور متفرق کا و چر کنند  
و بالونه و شبت و مرغ خوش و اکمل الکاکو شاند و در آن نشینند  
و بکشد و شونبر عطسه اند و چون عطسه خواهد آمد بینی و دمن بگیرد  
ناقصت مدودید و خین بیرون آید و سب و ستر و مرغ و دمن  
کنند و اگر سب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و  
کدبان شکم و پشت را مالند و آب انارین باز بخین بپاشند  
و اگر فضا طبع و سب چپ گیرند یا سب بر آن راست  
سان زاید و کونیدها متقال پوست خیار چتر بخوشانند و بپاشند  
مفید بود و احتباس شیمه و خین مبت اگر چه در شکم میریزند  
خی کنند که بیرون آید یا موجب ملاک شود و علامت مبت  
خین المنت که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله شود

و نفس و از علاج مشکط اشبع و بسیار و نشان به سهل بر یک است  
بر سر فو و نه بر یک و درم نبات و هفتقال تا و کنشند با فو و جابر  
و زهره کا و سادی بگویند بکدرم از آن تا کرم پاشانند و عطسه  
آرنه بکنند و شویند چنانچه گفته شد و پنی و دهن بکند و ابل و زراوند  
و تر فو و بگویند و زهره کا و لیسر شند و استعمال کنند و تخم فو  
و فو و سداب بر یک است و درم و در یکدم با زهره کا و با بنیزد و بر تا  
و عانه طلک کنند یا بر و خیار خنجر و کینج سادی بگویند و حب از  
سکه درم از آن فرو برند و پوست مار و در کفن بگویند و در کفن و با  
تیمبر اگر فرو نیاورد درست بکند و بیرون آرنه و باشد که ضیق را بدارد  
باید که احتیاس **احتیاس** اگر خون اخلاص بسته شود علانی از تخم کرم و زراوند  
و بسیار و نشان مشکط اشبع و نبات بخورند و استعمال فرمایند  
کنند چنانچه در احتیاس طشت ذکر رفته **رجا علی** است شبیه  
بجمل که از احتیاس طشت حادث شود و علامت آن سقوط است  
و لغیر آن بود و احتیاس حکمی در شکم کنند سبب الفصاحه  
یا نام لیکنه و فزق میان آن و جمل بدان کنند که از وقت  
حرکت خنجر محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوزش  
و قراقر و خنجر نفس و با استقامت بلی نیز مشتبیه شود و فزق

بدان کنند که در سینه و غش و خست نفس باشد و علامت  
 نباشد علاج هر روز جلای از راز بانه و تخم کثوت و تخم کاسنی و این  
 و کفند خورند و بار الاصول مداومت نمایند و این سه فواید منفید  
 بود صفت تخم کاسنی ده درم زیره مدبرده درم ناخواه از جلیل  
 یا اینون هر یک چهار درم بگویند و با مثل آن شد پامیزند و دو درم  
 تا سکه درم بخورند و غذا زیر باج با خود آب با تو ابل خورند **اختصاص**  
 گاهی است شبیه لصرع و غشی و مبداء آن از رحم باشد و سبب  
 آنی در او غلبه خویش مجتمع گردد و کیفیت رویه سخیل شود و از این  
 بخارات تنها عد گردد و در وقت و بیاغ نرسد و موجب صرع  
 غشی شود و این علامت بعد و رونوبت بود و اکثر زمان غریبه  
 حادث شود و علامت آن صفر است چون واحد و عقل و کل  
 و حقان و ضعف ساقین و ضعف و تفاوت بنف و علل احسان  
 بخاری کنند که از خانه مرتفع گردد و علاج در وقت حدوث و کد  
 قدین و تن ساقین و گرفتن تخمین باشد و کلاس نبوی  
 زیند و چمد در کوشش او کنند اگر افاقه نشود بسیار پیچیده  
 از و در دارند و خبری منتن مثل لفظ و کند شش و مند و صبر  
 و باز بویانند و غیره و مشک بار و غن با میمان پامیزند و دفع را بدارند

و در قیامات انوار است او انوار است و در وقت خواب  
 که او را از آن نماند و در وقت خواب که او را از آن نماند

بیالایند و هر روز جلانی از مالنگو و رازنامه خرج میباش و کلشده خورد  
و طبیعت را بشافش و شکر نرم دارند و غذا بخواب شیر  
خسکانه و چون نفخ ظاهر شود ایاره ترید و مبر سقوطی مرکب  
در می حب الببل اینون مرکب می و نم غاریقون ندرم نیم  
خفظ و مقل و مصطکی مرکب و انلی باب را ایانه حب نند  
و فرو برند و با ایاره و حبها شفته نام کنند و بعد از شفته شربوط  
دما الاصول بخورند و از بقول و فو که و الطعمه بارده اخر از کنند  
و زیره بگویند بعل و بصوفه بردارند و با بونه و شبت و اکلیل  
و از بخوش و برنج سفید و شح و خشک و ورق غار خوشه  
و در این شسته و ناف را برغن زکرس و نم نام ندرم کنند و  
سبب احتیاج طشت بود و فصد با سلیق کنند با صافن و در دار  
حق سغی نمایند و نم کرس و رازنامه و اینون مرکب در نم  
همه و زک مرکب در درم بخوشا شد و با بونه و شبت و با بونه  
مرکب بخورند و با شیرند و درم را بدان حفته کنند و اگر علیا بکرا باشد  
از درج خلصه و مرکب باب بر درم در امراض معده بکسر زیادتی  
بود که در اقواء عروق معده عادت شود و آن با مثابه تولوی گویند  
و با مانند نوست سیاه و انرا الوئی گویند با شیب با نلور سرخ و



از اعنسی گویند و مجموع ان یاد داخل شرح بود و یا خارج شرح بود  
خون روانه باشد و شاید که خون نیاید علاج مجموع فصد و سلیق  
و صافن باشد و اگر خون از لو اسیر نیاید صفحات مثل نخور مرهم  
در زهره کا و اب باز و مقل و فقه و روغن است و زردانو و فقه  
استمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و ملین طبیعت  
بمقبوض بلکه کنند و اگر سیلان دم و لیس طبیعت باشد قرص  
که باور بسبب بخورند و غذا اسحاق با انار دانه یا مرغ و گبک  
و اگر صفت بود پس بد که با صدف سوخته کل ارمنی مرکب  
دو درم بلبله سیاه امله مرکب بخورم و در کنند تا سده درم  
ماند بگویند و دو درم مقل با ب کنند تا سسته حل کنند و او را  
در لیس آب بنهند و صفت را **رند** طراشیت کلنا حفت بلو طراش  
و امله مرکب بخورم مقل طبیعت درم مقل را باب و ورق سمرقان  
کنند و ادویه بدان استند و دو درم پاشا مند و اطر لعل مغفر  
و اطر لعل مقل مغفر بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الکا بنفشه  
خطمی خاوری تخم شبت بگویند و با روغن کل و بنفشه بنهند و بر  
بویق بنهند یا ورق کرب بخوشا سده نامر است و دو بار روغن  
و سفیده تخم مرغ و افیون طسوی بهم بایند تا هم جوهرم شود

استعمال کنند و اگر خواهند که خنک شود و پوست آنها را چسبند بلوط و جوز  
کنند کوفته مجموع یک شانه زری بآب کهنه و در آن  
لبایند و بر موضع کنند و مقل از رزق و کند و در میان و در ششم خط  
و پوست مار و یازده و کند بزمرده کرد و بهترین علاج بواسیر است  
که قطع کنند یا دار و مثل یک بر یک فلفلیون و بعد از آن به  
در مرغابی و مرغ و مقر ساق کا و در کلین شتر و روغن بنفشه و کثیر از روغن  
کوفته بامم بامیزند و در هم سازند و استعمال کنند **اورام** مقدار دو درم  
حار غیر لواء سیر حادث شود علامت است به صورت موضع و  
شدید بود علاج نهند کنند و غار و اجاص و نبات بجلال  
مانند اجرامش شیر بادام خورند و بنفشه و خطمی و قباری و روغن  
نرنگ کجوت است و بار و روغن بنفشه استعمال کنند یا سقیده ششم  
در روغن کل طسوی افیون بامم زرد و لکار دارند یا اسفنداج نیم درم و  
کنند یک درم و نیم و افلیما رفته دو درم بایند و بار و روغن کل و روغن  
نهم سازند و استعمال کنند و اگر مرمن باشد مرهم داخلیون  
ناصیه **فرغیت** باشد که در طرف معارضه مستقیم حادث شود و از آن  
شدید اند و اگر غیر نافذ بود بنفشه از نا انچه در دبا باشد بدون باید  
و دم الاخرین و سرکه و شنب و کلنا هر یک چهار درم و درم کندر

از زودت هرگاه است درم ز بخار نهد آنکس بروغن بنفشه مرهم سازند  
 و بکار دارند و اگر تا قد بود قطع باید کرد و با امن و با ادویه شیر و لعاب  
 از آن استعمال دارند و اما ملجمه کنند و اگر سبب بیست معطر  
 باشد یا کشتن نقل یا بس عسل یا شراب بنفشه و ترنجبین یا آب  
 گرم یا شامند و غذا یا ش با کدو و اسفناج خورند و طبیعت را نرم  
 دارند و مرهم شادنه استعمال کنند یا پیله و بز و مقترساق  
 کا و باروغ بنفشه بکار دارند و اگر شقاق با وجع و التهاب باشد  
 بنفشه را در صاف بکوبند و کافور و اکلی با سفیده تخم مرغ نرمند و طلا کنند  
 یا آب رو باه ترکیب و کاسنی نوک و خطمی و خبازی بکوبند و با  
 روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و از آن خون بسیار آید  
 و معالجات دم بکار دارند **استرخانی** است که ریج و غایط فی الداء  
 بیرون آید و حدوث آن اگر سبب نیک با قطع بود **استرخانی**  
 بود علاج پذیر نباشد و اگر استرخار عصب بود و بواسطه برودت  
 علاج جلایی از بالنکو و رازیانه و نبات خورند و تخم دایب بشیر و سکنجبین  
 و قطن را بروغن فستق و زیتون ببالند و شامسوم و ورق بنار تخم  
 تنبک کشتند و در آن نشینند و معالجات استعمال کنند  
**برق** تعدا اگر سبب استرخانی شرح بود علامت اول الت

با کسر و قطره و در وقت  
 آنکه در تمام روز در کمال  
 شد و در آن کمال شد

سینه و سینه

[illegible]

و اما معاد و امور که بعد از مرگ است و از اینها است

نور الدین



شود علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از آن  
 دوج شدید و در پشت چپ است و علاج هر روز جلابی از اینگون  
 در رازیان و پنج مکنس و کلنگین خورند و غذا بخورند و آب بنشینند  
 در زهره و در جینی مکنس طیفیت بمطبوخ سورخاں یا با حب  
 طیفیت سورخاں تریدیم یک مثقال صبر کدرم حب النیل غار قو  
 هر یک ندرم مقل مضطی هر یک دانلی بکوبند و با آب کرس  
 درازند و این مکنس است **مارا** **مول** پنج رازیان و پنج مکنس  
 هر یک است درم پنج کبرج کرس غافست هر یک ده درم تخم  
 کرس رازیان شبت امینون هر یک بخدرم در چارطل آب  
 بکوشند تا بخی آید و با عل القوام آرند ده درم از آن مداوا  
 نمایند و شبت و میرنجوش فنام و بالونه و اکلیل الملک و خروع  
 در فترت مالند یا تخمیل چاردرم و خشک ده درم بکوشند  
 دروغن شرح بران ریزند خیاخه آب برود و روغن بماند آن  
 روغن در اندیشه مالند و اگر این مرض بسبب ضربه یا سقوط باشد  
 نقره را با زعفران بموضع خود نهند و قسط و کبر و شنبلیله و کبر  
 و سلیمه مساوی بکوبند و با خل ضمطلد کنند **دوج** **ظ** در پشت  
 اگر از کزنت لمغم بود و برودت مزاج علامت آن مایه خل

چنانکه در درم و درم است

سمندر

و قاروره و بطور بنفش و علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب امتداد  
نواکه و قبول بارده است تا کند و در مستطبی <sup>که</sup> میماند و علاج  
از اینون و چینهک و کلنگین خورند و بعد از نفع بمطبوخ سبزیان  
میان و حب صبر شفته کنند و بعد عادت و از تناول فواکه و امتداد  
شب و جماعت اقتباس نمایند و روغن قسط و زیری و بالونه در پشت  
بالند و اشیاء نجوس تناول کنند و اگر وجع بسبب شوق و کثرت  
مجامعت بود منغسب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل و تندرست  
روغن بنفشه و زکری کنند و اگر بسبب ابراض کلیه بود علامت و علاج  
آن نفیشت و کاه باشد که در پشت بسبب امتداد عروق او بود و علامت  
آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع تشنگی بود و علاج  
فصد با سلیق کنند و جلای از غساب و روپا و تریاق نبات با آب لادن  
یا بنفشه یا نبات خورند و غذا ماس و شیر بادام و اسفند و زرد  
ساکن شوند **باب ششم در ادویات نفوس و اسهل و روانی این علمیست که**  
عروق سیاق و قدم فراع شود و بیشتر سگان و حیوانات را بیایه سگان  
عادت شود و علامت آن ظهور رگهای سینه باشد که گروه قدم  
و سیاق بر آید علاج فصد با سلیق کنند و جلای از روپا و تریاق و غساب  
خورند و غذا ماس و مقربا دام بعد از نفع شفته این عروق را فصد کنند

در بنی بالینه با یک شو و از آری بران بچند تا محکم بندند و از اغذیه غلیظه  
 قرار کنند و بای از رمانت آفرمایند و از **الفصل** آن باشد که ساق قریب  
 برک شود و زکات آن متغیر گردد و در شبیه بای میاید باشد و سبب آن  
 سردای بود که ساق و قدم بریزد و علامت آن کموت لون ساق  
 و هارت آن بود علاج فصد با سلیق کنند و در بعضی دو لونست نمی  
 و نایم بمشروع افشون و حب آن یا باین **حب صفه** فطور یون بای  
 نیم خطل یک دانگ میگویند و آب راز یا نه حب سازند و بعد از شقیه  
 فصد با ساق بکنند و بپورده و از شقیه و خاکستر کرب با آب راز  
 بر ساق طلا کنند و ساق مارا نوبصایه محکم بچند و از اغذیه غلیظه و کثرت  
 مشغ و یمن بای اجتناب نمایند و اگر سبب ماده یعنی غلیظه بود و علامت  
 آن غلط ساق باشد می حرارت و کموت علاج طلایی از رخ مهک  
 و از زاننه و کافه خوردن غذا بخود آب شیر خشکدانه و بعد از آن **بچند تا محکم**  
 از لعل نمایند و طفل و بچند و کندر هر یک سه درم فرومانا و کرد یا یک  
 جارد و درم یک و نیم و بچند آن فصد بپایند و دو مثقال یا سه مثقال بخورند  
 و بعد از آن در واقفیا و مرو و نیم است بگویند و بپایند که بپاشند و بای طلا  
 و از اطعمه غلیظه و فو که بارده احترار کنند **عرق الف** و جمعی بپاشند  
 که از مفصل و رگ است بپاشند و از جانب و خشی فی فروال و ناگشتی

در بنی بالینه با یک شو و از آری بران بچند تا محکم بندند و از اغذیه غلیظه  
 قرار کنند و بای از رمانت آفرمایند و از **الفصل** آن باشد که ساق قریب  
 برک شود و زکات آن متغیر گردد و در شبیه بای میاید باشد و سبب آن  
 سردای بود که ساق و قدم بریزد و علامت آن کموت لون ساق  
 و هارت آن بود علاج فصد با سلیق کنند و در بعضی دو لونست نمی  
 و نایم بمشروع افشون و حب آن یا باین **حب صفه** فطور یون بای  
 نیم خطل یک دانگ میگویند و آب راز یا نه حب سازند و بعد از شقیه  
 فصد با ساق بکنند و بپورده و از شقیه و خاکستر کرب با آب راز  
 بر ساق طلا کنند و ساق مارا نوبصایه محکم بچند و از اغذیه غلیظه و کثرت  
 مشغ و یمن بای اجتناب نمایند و اگر سبب ماده یعنی غلیظه بود و علامت  
 آن غلط ساق باشد می حرارت و کموت علاج طلایی از رخ مهک  
 و از زاننه و کافه خوردن غذا بخود آب شیر خشکدانه و بعد از آن **بچند تا محکم**  
 از لعل نمایند و طفل و بچند و کندر هر یک سه درم فرومانا و کرد یا یک  
 جارد و درم یک و نیم و بچند آن فصد بپایند و دو مثقال یا سه مثقال بخورند  
 و بعد از آن در واقفیا و مرو و نیم است بگویند و بپایند که بپاشند و بای طلا  
 و از اطعمه غلیظه و فو که بارده احترار کنند **عرق الف** و جمعی بپاشند  
 که از مفصل و رگ است بپاشند و از جانب و خشی فی فروال و ناگشتی

بای رسد علاج جلای از اینسون و تخم کرفس و رازیانه و پنج مهک  
و کنگرین خورند و غذا نخورند و آب با شیر خشکدانه و بعد از پنج نفقه  
بمطبوغ سورجیان و خب ان کنند و بعد از نفقه مرزنجوش و  
بالونه و ورق فار و اکلیل الکلب هر یک درم تخم سپندان نقل  
بجز درم نقل اما آب حل کنند و او ویدان لیس کنند و طلا کنند  
و اکلیل الکلب و بالونه و شبت و قنطاریون و چ کرفس و عاقل و صغرو  
جند خند قوتی بچوشانند و در ان نشینند و در حمام بران یزید یا بخ  
کرفس و بودنه و عاقل و قنطاریون هر یک درم و در حمام بران یزید یا بخ  
هر یک بجز درم بودنه و عاقل و قنطاریون هر یک درم و در حمام بران یزید یا بخ  
و درم بروغن زیت بگذارند و او ویدان لیس کنند و طلا کنند و لای  
مدامست و اگر وجع زایل نشود ان حقنه استعمال کنند بمسوس خشکدانه  
سنا خشبت بالونه سداب هر یک صفت درم قنطاریون باریک  
زیره هر یک درم پنج که بجز درم حلیه بزرگ هر یک درم و در حمام  
پاتر و درم بودنه نیمه یکا مبر و روغن زیت یا سوسن هر یک درم  
و از معالجات این مرض ملول نشود و اگر حقنه و سنا و روغن زیت  
و روغن قسط و نار دین و خری نه بین و اگر تمامی شود و اعراض  
و **نقص** اما مفصل المی باشد که مفصلهای دست و پای را

شود و لای



شود و نفس مخصوص بانگش تهای بای و کمب بود و سبب این  
اوجاع ضعف مفاصل و اوج و التهاب مواد بدن و این ماده زرد  
یکل زرد و زیر که عضو عصبانی و ماده غلیظه باشد علامت ماده ورمی  
و جمع ضربان و حرارت بیشتر و اشتعاع عضو بود و علاج فصد کنند  
از جانب مختلف و جلانی از غناب و روبا به ترکاب و تخم کاسنی  
و نبات خورند و غذا اماس و شیر و مادام و اگر تب باشد جواب  
با غناب و موضع و جمع را البندل و کلاب و لعاب بکود و سرکه  
و آب کاسنی و آب استبان افروز و اگر تب نیز و تور و فوحت  
و خشخاش ملا کنند و کلبین باین مطبوخ **صفحه** سنا مقدم  
ورق کل بخورم و روبا ترکاب بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی تخم فزاری و  
خطمی برک است درم سورنجان <sup>مغزی</sup> و دو درم پلایار و دو سیاه مرکب  
بنفش درم مقع حار جیره با برده درم ترنجبین ده درم و اگر ورم و تور  
بود و جذرات مثل سنج لقا و پنج خشخاش سیاه و انبون و  
زعفران و زرد و سحر و یکم بنویسند و آب برین بران ریزند و اگر  
مفرودی بود علامت این حرارت بیشتر و مضرت لون و  
شدت و جمع و خشکی و التهاب و سرعت بطن و صفرت بیشتر  
علاج سکچین و آب گرم می کنند و جلانی از تخم کاسنی بنفشه

و غایب بسات خورند با آب این با نمندی نبات و ترخیل خورند  
و تلکین طبیعت بمطبوخ فراگرفته اند و قشقه یابان مطبوخ کنند **صفت**  
سنا هفت درم بنفشه شامه نیم تخم کاسنی هر یک یک درم و غایت  
سبستان ابوهریر یکست دانه نمندی ترخیل هر یک ده درم خیار  
پاتره درم و استعمال نماید و کنگره مثل اردو و سفیده تخم مرغ  
روغن گل و خطمی و عدس بنفشه و بیلور و پوست خشخاش و باید که تا و جمع نماید  
کنند و احتیاج عظیم نموده استعمال نماید است که در آن بهالغه نماید  
و چون و جمع ساکن شود و حرارت ملین باقی بود و دارد جو با قلا خطمی  
اکلیل الملک صندل نماید سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن باطل بودن  
و غلطه و باطن فاروره و قلت و جمع بود و بمسکات و محففات تسکین باید  
علی هر روز جلای از رازانه و پنج فک و انیسون و کلکلیل خورند و غذا  
نخود آب بشیره خشکانه و قفل و ترخیل و زعفران و بعد از پنج تا م تلکین  
سورخجان یا حب شیخ یا این حب کنند **صفت** صبر سورخجان بود  
از هر یک درم بوزد آن با می زهره هر یک نیم تخم سیاه  
نمندی و آنکی و نیم مصطکی قفل هر یک و آنکی بوبند و با سکن  
سازند **حب شیخ** بلندی و ترید هر یک و زنی ایاره فقره  
نیم خطل انیسون تا خواهم کوشش کنی قفل هر یک و آنکی شیخ

خود را بخیل و ج از هر یک نیم گرم مقل را در آب حل کنند و او بر  
رشته شب سازند و این دو مرتب بود و باید که در ابتدا هر چهار  
قوی بند که ماده رفیق دفع شود و غلط باقی ماند بلکه تدریج تصرف میکنند  
و از نو آنکه در آب سرد و جمیع و امثال شب آخر از نمایند و روزاوند و غلظت  
و خردا هر یک درم اشق صبر زیره هر یک نیم گرم بگویند و صفا و سازند  
آخر بزرگ تر و شاک تخم ریاح سلیمه منافع هر یک در می خنک  
نظران هر یک نیم گرم **لطول** شبت صغیر تر خوش برنج سف حاشاخذ  
قوی کوشاوند و در آن نشیند و مشرد و لطوس و تر باقی گیر خورند و این  
بر و خنک اگر کم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن صلابت  
و کدورت و قشقرق جلد و قلت وجع و صلابت و بطور نظیر بود و علاج  
جلای از از زبانه و پنج مہک و کا و زبان و بالنگو و نبات خورند و غذا کحو  
مشیر و خشک دانه و بعد از رفع ثقیله بحسب سورجیان و یا حبس شیرین  
آن گنبد **صفه** بلبله سیاه و زرد صبر از زبانه هر یک در می خنک  
از خنک خود را در آب نیم گرم شیطرخ تاک میزدی مقل هر یک و انگلی  
باید که فرض حب سازند و این دو مرتب بود و با لکین طبیعت  
مان مطلوب **صفه** سنا شاہتره هر یک ہفت درم بلبله زرد و  
مکابلی هر یک نیم گرم فطر یون پنج مہک بالنگو کا و زبان ہر

نیمه درم معقی ده درم انار اسطوخودوس هر یک چهار درم غار لقون  
 نیمه درم سورخا کنکافال اقمون در جمره کنکافال نیمه درم انداز  
 تا دو سه جوش بزند پس فو گیرند و صاف کنند و زنجبیل و خضر  
 هر یک درم ایارج فیهرا اکر درم در آن حل کنند و بپاشانند و عاقر ق  
 پنجه رم ورق غارده درم منظم مر لوره هر یک سه درم حرف جادوم  
 بگویند و باروغن یا سمن طلا کنند و در غنای و شمعهای و متراکمی  
 مانند و اگر ماده ان مرکب باشد علامت او آنست که اگر شمای  
 بارده فقط و از غارده فقط متاوی شود و بعضی علامات طارده غارده  
 باشد و بعضی علامات بارده علاج ان کبب ماده مرکب باشد و اگر اصل  
 صلب و بسته شود و یا خفه حرکت نتواند کرد و هر روز عارانی از پنج  
 و کا و زیان و رازیانه و نبات خورند و غذا نخورند و لب و شیره خشک  
 و کبود از الفج مبطیخ و جبهایی مذکوره نطقه کنند و موضع را بر روغن  
 کشند و به بطول و لعاب و زکری و خلی مالند یا کنی آب مرزنجوش سفت  
 کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و غیره اجتناب  
 و از امتلا از شب جماع و آب سرد و تناول اشیا بارده و استعمال  
 چنین احتراز و بعضی مداومت و معجون و جوارشات غارده تناول  
 نمایند و گویند اگر مو بای یا کفشار زنده در روغن زیت بچوشانند

در آب بچوشانند  
 ما مادامکه بپزند  
 باز اند بوقت  
 فرو کردن



و در آن نشینند مفید بود و استعمال لطولات و مضادات شربت  
بالونه و رازیانه و اکلیل الملک و ویشاد و تمام و شامهضم و وورق غار  
و ریخاسف مفید بود و **مقاکیم** و **دیمیات** بدانکه محی حرارتی غریبه  
باشد که در قلب متغیر شود و و از آنجا که بواسطه شرایین منبسط گردد  
در جمیع بدن و بدن را گرم کند و ضرران با فعل طبیعت لاحق شود و اجناس  
عالمیه منبسط است و **حمی** یوم و **حمی** دن و **حمی** سخن زیرا که ترکیب بدن  
از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت او قلیق بروج کرد  
انرا **حمی** یوم گویند و اگر منبسط با اعضا بود **حمی** دن و اگر لاحق اخلاط شود  
**حمی** سخن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر  
حرارت او قلیق بروج گردد بیان هر یکی در سه باب گفته شود و **باب اول**  
**حمی** یوم و آن نمیی باشد که اول روح گرم شود پس از قلب شرایین  
جمیع اعضا منبسط گردد و آن تب از سباب بنام **حمی** یوم  
عادت شود مثل ملاقات افقاب و تشرف و تناول اشیا رطبه  
و الغلایات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که آن تب از مکرر  
پیش نیاید و نباشد که ستر و ریکش در ماهی غیری گفته اند اما آنچه از  
افقاب باشد علامت ان التهاب و تشنگی و حرارت بلغم  
و تشنگی جلد بود و خروج او در ساکن بارده نشینند و جنبش کنند

و صندل بویند و منبری از نبات تر نهندی و ترنجبین هر یک  
ده درم با سکنجین بیست درم بمصرق کل و پدید خورند و غذا آشکاب  
با سقناخ خورند و لعلن بکاهو و خیار کدو و اجاس و انبه میزنند و چون  
تب نهد ایمن شود و بحمام معتدل روند و ندین بدن بنفشه و کدو کنند  
و بسیار ترش کنند و اگر بواسطه تناول بسیار عاره باشد با شراب صیف  
علامت آن خشک و مان و زبان و تشنگی و حرارت بود و کدو و سکنجین  
روی چشم و صفت نفی و حرمت فارورده بود و علاج جلا با انبه کشیم  
و غنا و اجاس و نبات با شامند یا اب انارین و نبات با شیر تخم  
نورک و سکنجین و لمکین بنفشه فواکه کنند و شراب خوره و ریاس  
خورند و اگر بسبب غنی مغذ بود و علامت آن مدت صافیت بول و غلبه  
بیوست و صغیر نفی و زردی روی و خورشید چشم علاج از انبه کشیم  
که با شامند و منبری از شراب صندل و حمام با بوق کل و پدید ترش کنند و استعمال  
یازده و اگر بسبب غصب بود و علامت آن برآمدن روی و سحر چشم  
و غلبه نفی و باشد که با آن عشته تر بود و علاج شراب رز شک و شراب صندل  
و لیون هر کدام که خواهند با شامند و غذا انار و انبه یا خوره بود و از  
خبر احتراز نمایند و اگر بسبب بخوابی علامت آن ثقل و خفقان  
و کند بول و صغیر نفی و صفت وجه علاج شراب بنفشه و خنجر

بهرن کل و سپید بخورند و غداً جواب بکند و در استغفار یا شامند و شیر بادام  
در وقت نشت و کد و در سر مالند و تر کس و شام هم فرم و بر جان بویند و اگر  
سبب باشد که بعد از آن تقدم سبب و پوست جلد بود و اگر  
لشنگی و صفت و صفت و ضعف نفس و رفیق مائی بود علاج بناو  
و طبابت و استعمال تدبیر و حمام و اگر سبب باشد که در وقت  
طبیعت بقوف اندازد و در بکشد و چنانچه گفته شد و اگر بعد از  
باشد علاج خشک کند و تقویت شرب صندل و صاف و به و  
با عرق بکنید و کافور زبان و کشتال مفرج با قوتی بخورند و اگر سبب  
صفاست جلد و اندام سالم بود که بواسطه قلت استحمام یا  
غبار یا اغتسال یا سبب در بدن شود و موجب جفن حرارت و تولد  
بود علامت آن سبب و اختلاف نهض غلط قارور و علاج جلا  
از تخم کاسنی و غبار و نیلوفر و زنجبیل و نبات یا شامند و بعد از  
نصبام و نفوق مناسب بود و اگر طبیعت معتدل بود و بقیع فو  
یا بطبع از سبب که سبب و اگر سبب تخمه حادث شود و فی طبیعت  
را بطبع با حقه نرم دارند و بعد از تنقیه استحمام و معده را با عرق  
مسکلی در وقت بربالند و اگر سبب خواب مفراط که موجب عدم تخلیه  
کست حادث شود علامت آن املا و لطو و اختلاف نهض غلط

بما برده باشد علاج جلای از تخم کاسنی و زردمهک و نبات خورند و  
غذا نازک و معتدله و استحمام و تقلیل غذا و ماکول و مشروب کنند  
و اگر بسبب کزّه استحمام یا حمام گرم بود که بزرگتر از تخم تورک باشد  
و اگر زکام و ترل بود شراب عناب و شراب بنفشه و بنفشه و بنفشه  
جلای بخورند و اگر علامات غلبه خون بود دهند و اگر طبیعت  
مختلش بود و منقطع بود که ممکن کنند یا ترنجبین و بنفشه **باب**  
**در حمی دق** و آن نبی باشد که حرارت با اعضا علی الخصوص قلب  
متثبت گردد و موجب افنا و رطوبت شود و مراد این است  
ست زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق بر طوباتی شود که در عروق و  
موجود است از امر تبادلی گویند و اگر رطوبات فانی کند و متثبت  
بر طوباتی شود که در اعضا غیره طایست از امر تبادلی خوانند  
اگر این رطوبات نیز فانی کند و لاحق بر طوباتی شود که التام اعضا  
بدان باشد از امر تبادلی گویند و حمی دق اگر بعد از حمی لوم حمی  
عفن و حمی اورام و اسهال و خطا و طبیب و خطا و خطا و خطا  
شود ابتدا کمتر واقع شود علامت آنست که نفس ضعیف باشد  
و ملبس مستوار شود و حرارت قوی و اضطراب نباشد و چون  
غذا نازک کنند حرارت استدا و غایب و بعضی قوی شود و چون



را انداخته و کند بخور منتهی که بن نقشه عسل و جفاف پوست  
شکم کردن حق شود و باریکی اعضا و روی را ابل شود و سر و بینی و  
دردن باریک شود و کوشش کو چک و در بول وقتی باشد امید نرا و  
نموان داشت و اما و بیدار علاج ندر باشد علاج او است که بزرگ  
بار و هفت سال و کنار آنها مسکن سازند و بر ورق کدو و بنفشه  
خوانند و بپوشن کنند و کلاب و کافور و بپوشن خود بنهند و در تیرید و  
کوشند و هر روز شربت از شراب غناب و صندل و خشخاش شیر  
نیم نرگس آب خیار کدو با نبات خورند و غذا اجواب با انفسه  
و کدو و فزج کو چک و ماهیات حرو و سرطان و بزغال مفید بود و بپوشن  
بر درغن بنفشه و کدو کنند و از فواکه انا عذیب و زردالو و  
داجال و سیب و خرنوبه و انکو خورند و سینه را بپوشن و کلاب  
و اسنان افروز طلا کنند و از جماع و اعراض نفاسی و از  
حاره و محفقات اعتدال و سعی نمایند که هر صبح که باشد خواب روند  
و حمام رفتن و آب بنفشه و بنفشه و بر کدو و بنفشه  
مفید بود و احیاناً مفرج بار و بنا و کنند و اگر این بتوسط  
سهر مطر حادث بشود شراب خشخاش و بنفشه و نبات بنفشه  
بدرانه و ورق کل و پد خورند و استحمام و ندین مکر کنند و اگر بنفشه

حادث شود و بس طبیعت کنند بقصر یکبار در شب و این  
قرص نیز مفید و وصفه کل از منی شاه بلوط هر یک یک درم و ورق کل  
نخ حافض صغیر هر یک درمی کبریا دانه موریه یک است درم نخ حافض  
و کز نخ تورک بران کرده هر یک بخدرم کافور یک درم نشسته  
درم مجموع بگویند و آب برشند و شغالی تا اول کنند و باید که در قوت  
از سوار کرم و بغایت سردی فطرت نمایند و لغویت فکرت و کبد و  
ویراجت و دغلت و لهو و لعب بایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات  
لذیبه و حکایات ملیح و امثال ان استماع کنند و از غزن عینم  
و غضب و جوع و عطش نگاهدارند و این قرص کافور خورند و وصفه طیار  
ورق کل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم نخ حافض نخ  
کد و دیهدانه مجموع مقشر هر یک بخدرم صغیر لاش سه کبریا هر یک  
دو درم نخ تورک یک درم کافور یک درم بلعاب بگو قرص بسیارند و  
شغالی بخورند و چون علامات قبول ظاهر شود قرص کافور را نیز  
و شیر خردند و بی فحاشات اندک اندک غذا خورند اگر گوشت مرغ  
و کبک و دراج و سیب و به و امرو و دو کاسنی و فنعاع و در قرع انبی  
نهند و عرق ان بگیرند و هر روز بیست درم از ان بخورند عظیم مفید  
وق شیخوخ پستی باشد که بر فراغ غالب شود و بی مارت او اکثر

تشخیص را واقع و باشد که سبب استغراق بسیار و استعمال مبررات  
ما را طاعت شود علامت آن قبول و قشفت جلد و التهاب  
و استعمال نباتات گرم و سرد و بود و علاج سخن و طریقتی که معتدل  
نزدک و زمان و غیره که از عذاب و شر سبب و اغنیه کثرت  
الغذائیه مثل مینو و مرغ و بطور زرده تخم مرغ و اسکبشت بره و غیره  
و طراوی که شکر و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و حقیقتی که  
و ششوات معتدل مثل غنبلاد و یا سیمان و زکس و نه من ترش  
نبتیه و بادام و پیر مرغ کنند **باب پنجم در حمیات عقیقه** و آن  
عیادت از نبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و از ان گرم کند  
و آن مختلست قلب و روح متاخری شود و پس با اعضا  
و این حرارت که لاحق غلط میشود و حالی نیست که از استعفن میکند  
بانه اگر نمیکرد اند از اسودت خون گویند و آن از علیان و مختلست خون  
حادث شود و اگر متعفن میکرد اند به بنیم که تعفن او در خارج عروق است  
با داخل عروق اگر داخل عروق است از ان حمیات لازم بود که کند  
و استام ان چهار است اگر خون متعفن شود از مطبوعه گویند و اگر  
منه بود و محرقه و اگر بلغه لثقه و اگر سودا ریع لازم بود و اگر تعفن در خارج  
عروق بود مثل معده و کبد و طحال و ممراره از ان حمیات دایره

تولد کند زیرا که چون ماده در خارج عروق متعلق شود بسبب حرارت  
تب تحلیل برودت زایل گردد و آنگاه که ماده باز جمع گردد و آن ماده  
اگر خفیف بود غلبه ناله کویند و اگر بلغم بود بلغمی تا به یکدیگر رسد و از ربع تقض  
دم و در اثر خروج عروق در او رام بود و آن تب مفرضی باشد این انواع مایه  
مفرده بود که اما حیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعد بود و همچون  
ترکیب مخی دن و خمی غلطی یا از اجناس متقارب همچون ترکیب  
صفراوی و خمی بلغمی و یا ترکیب آن از انواع جنین واحد همچون ترکیب  
غلبه لازم یا غلبه یابره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود همچون  
ترکیب در ربع و دو غنی و بیان هر یک گفته شود و بداند که غفونت  
بسبب غذای روی الجوهر باشد یا غذای که تحلیل بدیم حاصل نشود  
مثل است و غیا یا غذائی که آنجا از حاصل شود مستعد قبول غفونت  
مثل فو که با غفونت بسبب کثرت و لزوم جفت غلط حادث شود  
**حتمی طبقه** تبی باشد که از تقض و تغیر دم و عروق حادث نشود و این  
سه صنف است اول تغیر بلغمی هر روز که باشد زاید شود و بسبب آنکه  
مقدار دم و طوبت او بسیار بود و غفونت زاید از تحلیل باشد و این  
صنف بدترین اصناف است دوم متناقضه و او آنست که هر  
که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تقض زاید شود و سیوم و فقه

و او یک مایه



و اما کمال بودن زاینده شود که سبب تساوی بعضی و تحلیل  
دانشد که این صفت محرقه و سبب کم شدن شود و اگر درین تب  
شربت سیاه به بدن ظاهر شود دلیل بر بود و علامات مطبوعه حمت  
وجه و عین و منقش بر صورت و غلظت فاروره و عظم و سختی بعضی و  
امتلازان و این صفت قهقره نباشد و اشتداد لطیفی تب کند  
علام از روز اول تا سیوم فصد اکمل یا با سلیق کنند و اقراج در تخم  
قوت و احتیاج اگر جدید فعات بود و حجامت در غریف نیز شاید و هر  
جلایی از غناب نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تخمندی و نبات  
در تخمین خورند و غذا کشکاب و غناب و میان روز شربت از نبات  
و عرق گل میزد و بنک و اگر سرکه نباشد شرباب غوره و لیمون و ریاض  
مضد بود و طبیعت را محبتش نگذارند و بمقوق فواکه در تخمین بکار کنند  
و هر روز دمان و زبان بسکه و کلاب بشویند و لغاب بیدانه و بنکو  
بر زبان مالند و در تخم و یا شتم اسهال طبیعت کنند یا بن بطیخ  
مفتحه سنا بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و ورق گل میرک یا تخم غناب  
الوسیه الوکالی میرک ده دانه سبجان میست دهانه شربت  
در تخمین میرک یا تخم غناب ده عدد و تخم کاسنی و نیلوفر و  
چند تخم شیر خشک در تخمین میرک ده درم و شرباب یا خیار

مرد کنند و اگر احتیاج افند این حقنه استعمال کنند **حقنه بنفشه**  
نیلوفر هر یک درم سپستان سی دانه جو نیم کوفته گلی درق حقنه  
جلایی از نیلوفر و بنفشه شکر سرخ روغن بنفشه یک کپک درم الکا نیم  
و اگر آب تر باشد جلایی از نیلوفر و بنفشه و فاب و سپستان  
و نبات بخورند و بکین طبیعت بنفشه مری و ترنجبین و خیار حبش  
و ده مثقال کنند **سوء خلق** از کثرت و غلیان خون حادث شود  
و علامات او همین علامات و او از حمی یوم اقوی باشد و از منطقه  
اضعف علاج ان فصد و تبرید فقط بود و اقتصار بر و رات حاضیه و اگر  
احتیاج بکین باشد منقوع فو اگر و ترنجبین کنند **بمهر قبی**  
بود که ماده ان و عروق منقبض شده باشد و این تب لازم باشد و لطیف  
غنی باشد و کند علامت ان تشنگی و اضطراب و نجوایی و خشونت  
و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و بنفش سرخ و مملو  
و فارورده ناری علاج جلایی از حکم کاسنی بنفشه و نیلوفر و الکو سبزه و بن  
و نبات بدهند و غذا بهر باشد شیر خشک باشد و اگر سرفه نباشد مبادر روز  
مسکین و شراب لبون و حاض خورند و اگر سرفه باشد شیر خشک  
و بنفشه و بکین طبیعت مطبوع فو اگر و منقوع ان کنند و اگر از طبع  
نظری باشد شراب و رو کر چهل درم با مسکین ساده ده درم

آب برت خورند و اگر سرخ باشد سنا بخورم نهفته نیلوفر تخم کاسنی  
تخم فانی بر یک درم غناب ده دانه مسبه آن بپزند  
نخست تر بخورند بر یک پاره درم و شش موات بارده است  
و اگر جوانی بود وقت تمهوی بشراختن شش لغو کند نه زود  
نبرد و نمک آن کوشند و بعد از شقیه شیر تخم نورک بشیر کاسنی  
با سکنجبین خورند و لقوق زرد الوتر مناسب بود و چون تنبیه وقت  
کند لقوقیت و شیرید شراب بپون کنند و حاضر و صندل مروره  
از تر سندی و انار دانه و الوکیلی و نارنج با فروج مناسب بود و غب  
خالص بنی صفا روی بود که ماده آن در خارج عروق منقبض نشود و آن  
روزی اند و روزی نه و زمان او از چهار ساعت تا دو اوده است  
بود و با این تشعیر و ناقص باشد و زمان سر را او اندک باشد و شد  
که در کرب از دغلب بود و هر روز اید عکاست او ششکی با فواظ و غلب  
و اضطراب فی صفا روی و منقبض سریع و فارورده ناری بود علاج بملایی  
از تخم کاسنی و نهفته و نیلوفر و نبات خورند یا اسبانین و  
نرخین و نبات و غذا با تر سندی با الوجه و نمکین کنند با این مطبوخ  
نهفته سنا و برقی بر یک بخورم نهفته نیلوفر تخم کاسنی  
بر یک درم الوکیلی و کیلی پستان بر یک است دانه غناب

ده دانه نر نمین نر خشت هر یک ده در مطا این حقنه است که نمین  
**حقنه** است تا بهفت درم ورق کل بخورم بنفشه نلو قرخم کاسنی  
هر یک سه درم غلاب ده دانه اجاص سیستان پنجاه یک است و این  
قطعی خوبه که نمین هر یک کفی لبلا ب ورق کل حقنه و سه نر خضر  
شکر مع فروغن بنفشه هر یک ده درم شراب و ده با سکنجین و ده  
دانه را بنفشه بنفشه بود و بعد از اسهال صغرا اثر به سیرده مثلاً ب  
خارکد و شیر و تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حامض و لیمو و فصل  
و سکنجین طباشیر نرم و سکنجین تلکین بنفشه طباشیر دو درم  
و تخم تخم کد و مقشر بکدرم و نیم کثیر اصغر عریض خاش هر یک نیم درم  
و بگویند و بلعاب بنگو قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت  
نوشه شراب غوره و لیمون و ریاس و سکنجین و امثال آن با آب  
و عرق کل و بعد خورند و مروزه زرشک و انار دانه و نمین با  
فرق **حقنی** و انرا مواظبه نیز گویند و ماده ان بلغم بود که در خارج عروق  
نفسش شود و این تب هر روز آید و عسر الر باشد خصوص که در شتا  
بافر خریف حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود  
و اگر ان مژده ساعت علامت ان نواقص شدت که ماکثر  
بازق و غشیان و صفرت با باض لوان و بیخ و حی و چشم باشد



از قدر کم نشود و تشنگی و اشتها نباشد علاج هر روز جلائی از تخم  
کاسنی پنج سبک و رازیانه و کلفند خورند با سکنجبین و کلفند و غذا  
جوایز و دانه کاسنی و رازیانه و سیاه روبری از نبات و غرق  
و کافور زبان و تخم شامی و تخم کاسنی و سکنجبین شاده و بر روی  
کافور زبان و سیاه روبری و تخم کاسنی و سکنجبین شاده و بر روی  
دانه کاسنی و سکنجبین شاده و بر روی  
باین مطبوخ تلکین کنند **صفه** سنا بخورم پنج سبک با تلک  
کافور زبان هر یک چهار درم رازیانه انشین تخم کاسنی یک  
پنج که هر یک درم نریز بارین هر یک درمی و نیم منقعی تا نزد درم  
کلفند شکر من هر یک درم و نیم خیار خنجر بازده درم و اگر مزاج قوی  
باشد یک مثقال ایاره فیقر ابرسران کنند و بعد از دور و زیاده روز  
نیم یک مانند باین **صفه** تربید تخم کاسنی انشون هر یک درم  
تلک هندی دو دانه غلقون غدرم بگویند و باب از حب ازند  
و ملع کنند و تقویت معده کلفند و رازیانه و اگر نماوی شود و ایاره  
و فرس و در و این قرص عافیت تلکین کنند **صفه** عصاره عافیت  
نخچین هر یک شش درم طباشیر و رقی کل سنبلی هر یک درم  
باب رازیانه قرص تلکین و کشفال باین سکنجبین بزوری خورند

**نقشه** خشم کاسنی و کفوف و رازانه هر یک سه درم چهارده  
عافت دو درم پوست پنجه کبر و رازانه و زرشک یک پنجه  
انیسون درمی مجموع نمکوشه شبانروزی و ریزه طلای ربع طلای  
سرخ یکساعت پس بکوشند تا بزطلای اند و بارطلای مذکور باطلای  
آرند بقی بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد  
علامت آن همچون علامات دایره باشد اما آن سر و نامش نباشد  
شبانروزی شش ساعت فائز کرد و باز اشتداد کند و نشانی  
باشد و نفس سریع بود و فارور و غلیظ و کدر علاج جلابی الخشم کاسنی  
و پنجه آن و پنجه کاسنی و رازانه و کلفد خورند و غذا جو یا خورند و بعد از آن  
تأیید طبیعت باین مطبوع کنند **نقشه** سنا پنجه درم نیم کاسنی رازانه  
پنجه نهک و فلفل کل نمک و نیلوفر هر یک سه درم منقیه ده درم غلاب  
ده دانه اجاص سیست دانه ترخیلین خیاضیه هر یک یک درم و بعد از  
دو روز بقرص نمک یا زرد و سفوف یا خمر کنند یا همچون خیاضیه  
در آب گرم حل کرده بدنند و باقی علاج همچون علاج ناسیه باشد اما  
عافت درین خشم مناسب نمکوشه **نقشه** ربع دایره نبی سودا و  
بود که ماده آن در خارج عروق نقصان پذیرد و این تب روزی اید  
و دو روزنه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد

و از آید و یک روز خنثی و در ربع معکوس کویز و تیب ربع از سودا  
 طبیعی با غلظت و شعله حادث شود و این قسم بعد از حیات غفنه تا  
 و تا یک ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی باشد  
 علامت ربع نیست که ابتدا با نفوذ کینه و سرمای قوی چون گرم  
 کند که از آن با فواید ناشد و آنچه از احتراق خون حادث شود و علامت  
 آن ممرت و غلظت بول و تشنگی با فواید و سرما اندک و عرق بسید  
 و بعد از حیات مطبقة و حیات اورام حادث شود و آنچه از  
 احتراق بلغم بود علامت اولین نفوذ و غلظت بول و دور او در از بر  
 و سبب اضطراب کمتر و بعد از حیات بلغمی حادث شود و آنچه از  
 احتراق سودای طبیعی باشد علامت او سود و طلق و صلابت نفوذ و قدرت  
 فائز و اما علاج این طبایا اهل روز معالج این مشغول نمی شوند  
 و غذا از برماج و زرشک و تخم و آب کلب و تمه و خورند و از اشربه  
 سنگین زوری و ساده و کلغند آشفته نمایند و از اغذیه غلیظه و کثیفه  
 سودا مثل قند و باد آنجان و مایه بشور و سرخ اخترازان نمایند و در ابتدا  
 اگر علامات غلبه خون باشد فصد اکمل با اسلیق کنند و اگر خون  
 غلیظه و سیاه بود و به این کنند و الا زودیه به بندند و بعد از غل  
 متضخ ماده مشغول شوند و هر روز طبعی از پنج نمک و کاسنی

در ربع معکوس کویز و تیب ربع از سودا  
 طبیعی با غلظت و شعله حادث شود و این قسم بعد از حیات غفنه تا  
 و تا یک ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی باشد  
 علامت ربع نیست که ابتدا با نفوذ کینه و سرمای قوی چون گرم  
 کند که از آن با فواید ناشد و آنچه از احتراق خون حادث شود و علامت  
 آن ممرت و غلظت بول و تشنگی با فواید و سرما اندک و عرق بسید  
 و بعد از حیات مطبقة و حیات اورام حادث شود و آنچه از  
 احتراق بلغم بود علامت اولین نفوذ و غلظت بول و دور او در از بر  
 و سبب اضطراب کمتر و بعد از حیات بلغمی حادث شود و آنچه از  
 احتراق سودای طبیعی باشد علامت او سود و طلق و صلابت نفوذ و قدرت  
 فائز و اما علاج این طبایا اهل روز معالج این مشغول نمی شوند  
 و غذا از برماج و زرشک و تخم و آب کلب و تمه و خورند و از اشربه  
 سنگین زوری و ساده و کلغند آشفته نمایند و از اغذیه غلیظه و کثیفه  
 سودا مثل قند و باد آنجان و مایه بشور و سرخ اخترازان نمایند و در ابتدا  
 اگر علامات غلبه خون باشد فصد اکمل با اسلیق کنند و اگر خون  
 غلیظه و سیاه بود و به این کنند و الا زودیه به بندند و بعد از غل  
 متضخ ماده مشغول شوند و هر روز طبعی از پنج نمک و کاسنی

کاسنی

وکاو زبان و بالنگو دراز یانه و کفند خورند و نم در شوی و بیهوشی  
 خشکدانه و فرباج فربه و بعد از لایح نام تلکین کنند **باین مطبوع** **مفتحه**  
 هفت درم نقشه چهار درم بالنگو کا و زبان خشک کسمنی راز یانه کشت  
 اسطوخودوس لیسفایج نلو و فریله الیه یک **مفتحه** درم منققی یا ترده درم  
 ورق کل چهار درم هلیله زرد و کالی اقیون هر یک هفت درم شامه زده  
 اگر نباشد سه درم تخم آن ترید و درم غناب ده دانه سبستان  
 بیت دانه معرقیا و غیره تر تخمین هر یک یا ترده درم و بعد از  
 مطبوع اقیون یا حب ان با معجون نجح یا شامه زده و بالنگو و بنا خورند  
 زیرا که این ماده بیک سهل اید غلیظ شود و آنچه از احتراق صفر باشد طای  
 از پنج مهرک و کاو زبان و تخم کاسنی و اجاص و تر تخمین و بنا خورند  
 و بعد از لایح نام تلکین کنند **باین مطبوع** **مفتحه** سنا هفت درم  
 نقشه نلو و فریله کاسنی هر یک ده درم با سنا هفت درم بالنگو کا  
 هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجح یا شامه زده  
 در آن حل کنند و بنا شامه زده یا این حب دهند **مفتحه** هلیله کالی لیسفایج  
 اقیون و ورق کل اسطوخودوس هر یک نیم درم کسمنی  
 کبر ابریک و الی مصطکی یک درم و آنچه از احتراق تلخ باشد طای  
 از پنج مهرک و راز یانه و تخم کاسنی و کفند خورند و غذا بخورند

تیره و بیهوشی  
 کفند خورند  
 و نم در شوی  
 و بیهوشی

کفند خورند  
 و نم در شوی  
 و بیهوشی

کفند خورند و نم در شوی  
 و بیهوشی

بلنه افکند



اینست که از آنکه این باین مطبوعه **صفحه** سیمایه کابل و سیاه  
 و آفتاب و هر یک بهفت درم تر بود و درم رازیان نه تخم کاشنی  
 که کشت آنستین اسطوخودوس و سببهای هر یک سه درم بالبو  
 و رزبان هر یک چار درم تخم خیار خیره شکر سرخ هر یک سه درم  
 و در تب ربع طریق آنست که در روز نوبت اما کشتند و مرغ  
 خورند با جان سازند که در وقت نوبت عده غالی باشد و سه سال  
 در روز راحت کنند و طبیعت را محبت نکند و اگر محبت شود و مثل  
 سگ و شکر سرخ و تر خچین و اجاب و بنفشه و منق لیکن کنند و با بر  
 با سکنجین مفید بود و خوس میز با خرداب و اندک سببهای بخت کنند  
 و من آن خورند و احیا اثری آن کبر و مژ و دیگوس و این معجون مفید  
 بود و سبب و هر یک بخورم فلفل خچیل حلیت هر یک در مرغی خواه  
 صلیب هر یک چار درم بگویند و لعل بپوشند و متغالی خورند و درقا  
 حال طحال و کبد بخرن زرشک و ماء الاصول و سکنجین تریوری کنند  
 و باید آنست این سبب من بخرست و اما آنست که از خیرام  
 و آنجولیا و برکلی اسود و صرب مرغ و شنج و سکه و فاج در  
 بکشد چنانکه گویند و ده سال تمام نماید **ربع** لازم می شود  
 بود که ماده آن در عرض شش و بعضی شش و با آن ناقص و شش و

در تب ربع طریق آنست که در روز نوبت اما کشتند و مرغ  
 خورند با جان سازند که در وقت نوبت عده غالی باشد و سه سال  
 در روز راحت کنند و طبیعت را محبت نکند و اگر محبت شود و مثل  
 سگ و شکر سرخ و تر خچین و اجاب و بنفشه و منق لیکن کنند و با بر  
 با سکنجین مفید بود و خوس میز با خرداب و اندک سببهای بخت کنند  
 و من آن خورند و احیا اثری آن کبر و مژ و دیگوس و این معجون مفید  
 بود و سبب و هر یک بخورم فلفل خچیل حلیت هر یک در مرغی خواه  
 صلیب هر یک چار درم بگویند و لعل بپوشند و متغالی خورند و درقا  
 حال طحال و کبد بخرن زرشک و ماء الاصول و سکنجین تریوری کنند  
 و باید آنست این سبب من بخرست و اما آنست که از خیرام  
 و آنجولیا و برکلی اسود و صرب مرغ و شنج و سکه و فاج در  
 بکشد چنانکه گویند و ده سال تمام نماید **ربع** لازم می شود  
 بود که ماده آن در عرض شش و بعضی شش و با آن ناقص و شش و

و عرف نباشد و نسبت ربع باشد و اگر دوا باقی از آن نباشد و در  
آن همچون علاج ربع باشد و در وقت ضروری و استعمال سحرات اوله  
قویه در وقت مایه کرد و اعتدال لازم باشد **خمیس و سوس و سب**  
خمس آن باشد که بگردانید و بجز وزن این چهار مواد غلیظه حادث  
شوند و شبیه ربع باشد علاج نطفه خلط و اسهال اسود و انباشته  
در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم ترب شنبه بر کشته دم  
کنک زرد و در دم بر کوبیده و بجز ترب کوبیده و در دم و عمل در آن  
حل کنند و پاشانند و می کنند و باقی علاج همچون ربع بود **و می**  
بمی باشد که در آن اصناس تپه و دست غلظ کند و باطن و ملس کم باشد و آن  
تشنگی و بیس نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج جلانی از آن  
و از زبانه و تخم کرفس و کله شد بدند و غذا است و شیره خشکدانه و لعل  
شسته کنند با این حب **صفت** صبر زرد بر باد می خالیون عدد دم  
مقل و آنکی بگویند و با سب از زبانه سبازند و بجزرند و بعد از روز و زور  
کل کشتقال تا سنگین بزوری و متقال بدند و باقی علاج می بلغمی بود  
**می** بلغمی یا می باشد که در باطن حرارت شدید محسوس می شود و طامه از  
نباشد بلکه بزور می محسوس بود و بان تشنگی و بیس واضطراب  
عظیم بود و ماده این تب بلغمی زجاجی بود و از آنکه و بنوا فرو

و در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم ترب شنبه بر کشته دم کنک زرد و در دم بر کوبیده و بجز ترب کوبیده و در دم و عمل در آن حل کنند و پاشانند و می کنند و باقی علاج همچون ربع بود و می

و پاشانند

[illegible]

حاصلت علم  
فما رزقه علم  
سبحانه

و سه ملاقات فویه باید داد و هر یک که صفرا در رقیق و رطوبت در غلیظ  
 و بلغم غلیظ باقی ماند پس در هر یک اگر علامت صفرا غالب باشد  
 هر روز بطای از تخم کاسنی و پنج مهک و نیلوفر یک سه درم لبلب  
 ده دانه نبات ده درم بخورند و غذا جو باغلی بخورند و بعد از نفیج تلکین  
 باین مطبوع ص سنا بلبله زرد و کالبی هر یک یک درم نفیج و نیلوفر  
 تخم کاسنی رازبانہ پنج مهک هر یک یک سه درم اسطوخودوس نفیج  
 هر یک چهار درم منقعی ده درم اجاص الکوی عنب هر یک ده درم  
 خیار خضر با نرود ده درم ترنجبین ده درم بعد از دوروز تخم یک باین قوی  
 نفیج کنند **صفقة** نفیج ده درم تربید بلبله زرد هر یک سه درم رب  
 السوسن خدرم صفو نمایند الک و با جلاب از نبات بدهند و اگر  
 علامات بلغم غالب بود جلانی از پنج مهک و رازبانہ و کلفه مفید بود و غذا  
 جو و تخم پس اگر اخلاط محسوس کبد مایل شود و علامات ان الفل  
 سر ایست ایمن بود و علاج تدرات مثل انیسون و تخم کاسنی و باخواه با  
 جلاب بکنند و اگر معقعه کبد مایل شود و علامت ان نفیج  
 و قی و غشیا ان بود و سه ملاقات بلغمی تلکین کنند و بعد از نفیج  
 سکه چین بزهرنی و ساد و با کلفه خوراک قوی در و نیز مفید بود  
**صفقة** قوی کل ده درم سه نیل و پنج مهک هر یک یک درم تخم

هر یک یک درم



بازمانده از بانه قرصها نهند و یک شقیق اسکنین  
نورند و اگر تاملی شود و بقرص غاف نشینند و کمالیات کرده  
بلغنی دایره و اگر رفت بکار دایره **مخلط** چنان باشد که از ادوی  
و نوبتی معین نباشد و عکس است آن مختلط باشد و درین تهاطری نیست  
نماین و حدس معرفت ترکیب غلط و غلبه یکی بر دیگری و نقصان  
در خارج عروق و در داخل عروق حاصل کنند و علاج چنان کنند  
که گاهی اسهال ناده مسهلات لینه و ضعیف و گاهی تبکین  
و لغو است مشغول شوند و ماده که خطر آن پیش باشد اول استغفار  
آن کنند چنانچه در تب که از صفرا موجب خطر باشد پس اول  
صفرا دفع کنند و اگر مساوی باشد معالجه مرکب کنند و بقوت  
طبیعت کوشند **حمی غشی** می باشد که چون ابتدا کند غشی حادث  
شود و این **حمی** است از ماده بلغم متولد گردد و در وقت غشی بستر  
لباب آن باشد که مواد فاسد در بدن متفرق گردد و چون بلغم  
رسد و اسهال شدت حس آن و مجاورت قلب موجب  
گرداند و علائم است و آن باشد که بستر او قات بدو بلغمی آید و بیخ  
و همه علائم بلغم طام بود و علاج در حالت غشی کلاب و آب  
بر روی زرد و اطرا و نوبتی نهند و شکم را فنی مالند و کچن با کچم

بر بند و شاید که نمی آید و هر روز جلای از رخ کاسه سبزه و کاه و  
و کلفه خورند یا سکه درم کجاست خوشنماست و با بلبلان و سبزه و کاه و  
و غذا جو بافته و تلین طبیعت است و این حقنه صفت است  
رازمانه قنطاریون بار یک سفینه نیلوفر و زخمیک هر یک سه درم بر سر  
چند رسته سبوس کفی خیار خیز تا رفته درم تر بخین شکریه و زعفران  
زیت انکا نه هر یک ده درم لوره نمک بخورم و اگر شب از ناده و  
کراتی یا بخاری حادث شود علامات آن اضطراب و عطش و کس  
بود و در غلبه اید علاج هر روز آب انارین یا ترنبدی یا نبات  
و ترخین خورند و غذا انگکاب یا انار یا ترنبدی و تلین طبیعت مطبوخ  
فواکه یا نفع آن کنند و صندل و کلاب و کاه و عرق بید و اوقا قی  
مرسینه طلک کنند و در استفراغ خلط مبالغه نمایند بلکه بتدریج دفع  
کنند تا سبب صفت غش زیاد شود و **حمی لبلی** و **حمی خیمی لبلی**  
آن باشد که شب آید و روز نکند و بومیه آنکه بر روز آید و شب نکند  
و این بدترین باشد و اغلب آن باشد که بدق کشته علاج سفین  
ساده و کلفه خورند یا جلای از رخ کاسنی و زخمیک و نبات  
و قند احواب یا نحو و تلین طبیعت مطبوخ فواکه و معجون خیار  
در نهاری غذا بشب خورند اما باید که غلیظ سپند بلکه بخوابی

و در سینه غدار و زنجورند و چنان گشتند که دقت  
در مدت خلای سینه می دایند که در و با حادث نشود  
و سبب او آن باشد که هوای متعفن است و مزاج روح کند و  
نقص رطوبات گردد و از آن نمی تواند کرد و علامت و بالنت که  
هوای کم شود و باران کم آید و حیوانات زکیمه الحشیش لعلی و  
و خطرات گردند و مفاد و خسرات زیر زمین مثل عقرب و  
و مار روی زمین آید و علامات این تب کرب و ثوابت و نشانی  
است که درین دخی و سقوط اشتها و غشیان و وجع معده و عظم  
طال و غشی و بر این منقش بود و علاج فصل کنند و هر روز شربت از غش  
و نبات با سکنجین ساده و کلاب بابک و شربت نایند و شربت  
غوره و زرشک در سبب و ضد و لیون و حاص مفید بود و غذا اسهال  
و زرشک و انار و خرما و خورند و تغل مجنونات و محلات کنند اگر  
رطوبات بدن بسیار بود و تشنگین بهر حال بهتر از تجرب بود و مشروبات  
و خمرات استعمال کنند خنک و در سبب فصل که شد **حقیه جدی**  
باین که ماده آب لیمون است و سبب غلیان او حادث شود و بهترین  
از لیمون است که سفید رنگ را بود و ابنوه ناستد و بدترین که سیاه و  
و ابنوه بود و علامت طبع سردی در دایست و غازی بدن می دانی

اعضا و حضرت علی و اشتراب و تشنگی و در هر روز  
نفس بود و ماده حصه صفرا می شد و او کوکب نزار جدی باشد و از  
نقوی باشد و کلبه پوست را حاک باشد و اسهالت که سرخ بود  
و آنچه نفقش میسر بود و نهایت بد باشد و علامت او قرص است  
بعلا مات جدی علاج پیش از سریدن آمدن حصه و ابالیه اگر سن  
باشد فصل کنند و اما چون ابتدای بروز باشد و نشاید که طبع  
طبیعت که دو روز شراب غلب و نیکو و منفک خورد و غذا  
باغرس و غلب و خود را گرم دارند و آب سرد بخورند و منفک  
رینند تا عام سرور آید و بعد از آن خود را گرم نگاه داشتن اجتناب نباشد  
بلکه استنشاق جبهه ترویج قلب اولی باشد اگر در سرور آید آنچه و کس  
و منقی بکوشند و باشند و خود را گرم دارند و خوب انار و انجیر  
و زرد و کهنه و ابالیه چون تمام سرور آید که در سرور این بریزند  
باکیب بزرگ بدوزند و کافور و کس در آن کنند و بروی بچینند  
و خوب بکزد و بکنند یا چوب بکر بچینند و با کافور بر اعضا  
بریزند یا ورق کل سخن کرده بر اعضا مالند و عصا به شامخ رمان و شیر  
و سماق و در چشم بچکانند و در عین الدنظر بکنند و اگر طبیعت بزم  
خمر صلب شیر و لبست باشد آب صندل بچکانند اگر سرور آید شراب

خفتن

کلبه



نفسی را که در حبه قطعاً طبیعت را خرد کوب نباید داد و غذا  
در این طبع شغیر با مقدار وادام و جاک و بعضی بر این خشنخاش بر این  
خورد و فرس کافور اکثر بر سبب و مانده دهند و اگر پوستی طبیعت  
غالب باشد شراب غشیه و نیل و زباب کرم حک کنند و یا شامند  
و سبب آن در غشیه در خواب اندازند و شش ازین تصرف کنند  
و در نبرد و لطیف دم سعی کنند و اگر سرفه باشد شراب غوره و  
و این شراب کادی مفید بود و در سیراقه چون نقابست کالشی  
میان صحت و مرض ندر بیشتر باشد میان ندر سیر اصحا و مرضی  
بسبب باید که نفقد حال را که کنند و احوال و اعراض که او را جاد است  
شود و متخض باشند پس اگر در نفس او سرعت و در قارور غلظت  
و متبع و طبع و ثقل سر و خفت نفس و قلت ط بود و لاله بران  
کنند که بعضی از مواد باقی است باید که کسب ندر و معالجات  
که مانده از این تنگ نباید مشغول شوند و بملینات غیر قویه و قویا  
تلیک کنند و فرس طباشر نرم با سکنجین مفید بود و چون چهار  
از احوال تب بگذرد و فرج بدهند و بشیرج عادت بد کنند  
و چون سدر و زکندر و دیگران که مناسب مزاج بود با کوشش  
سبک خورند و از امتلا و جموع و سنا و لی سخت است احتراز یابند

و چون فوت نمایند استخوان مناسب بود و در تیره رن بپزند  
می قطت واجب دانند تا از این که میزری نرسد و در مسلخ قرار گیرند  
تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تالی یا مسکین روغن و از غوار ضعیف  
و نفسانی مانند غم و فرح و غضب مضطر احترار کنند و اگر حکما منع نباشد  
و طبیعت نرم بود و معلوم شود که غذا بسیار بخورند و قلیل غذا کنند  
و تقویت معده بکنند پس سفرطی و غذا زیر پاج با اندازد با سماق خرد  
و گوشت مصطکی و نانیدن را فوت حاصل شود و وجع نکند و چون  
فوت کرد هر ماهی زبان ندارد و بتدریج در غذا های غلط انداخته  
و از یاقوتی کبر و الوشتاروی لولوی تقویت افتضار میکنند  
**چهارم در امر این که بظاهر بدن مادت شود و شتمل بر رفتن است**  
**باب اول در اورام و ورم افتخافی غلیظی باشد بسبب آب**  
که در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مایه باریج اما  
که ماده اول باشد قلعغونی گویند و آنچه صفراوی بود و حمزه و آنچه کرب  
از صفرا و خون بود و حمزه قلعغونی یا قلعغونی حمزه آنرا که غلبه باشد مقدم  
اما ورم لبنی که می گویند که باطن را می گویند اگر متمیز باشد سلقه  
و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد و موم سلطان اگر موم نباشد  
خازیر و اگر خارج عضو است یا موم و صابون گویند و اگر ظاهر نبود

و آنچه از نایب باشد اگر عام است سقا زرقی با طمی و اگر خاص با می و آنچه  
از رخ بود اگر محلی است عضو بود و لیس تیج اگر مجتمع و صلب لغت و پتان  
بر یک کشته بشو و غمونی بر ماده دم حادث می شود و علامت آن  
تدو و زمان داشته و در اشفاق و تب تشنگی بود و زکات ورم رخ  
باشد کمبودت با علل علاج در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود  
چنانچه اگر ورم عالی بدن باشد فصال و اگر در اسافل با سلیق و شرب نشو  
و غناب خوردن یا انارین و نبات با شراب تخم ترک و سنگین  
و غذا جواب خوردن یا ماش یا مقربا دام و لیکن طبیعت بمطبوخ فواکه  
و یا فتوح آن کنند و اگر ورم نادر مغایر بود یعنی مفرغه اعضاء ریه  
مثل پس کوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نرسیده  
است اعمال مبررات و ادعای کشند مانند کلاب و صندل و فلفل  
و افاقیا و کل ارمنی و آمینا و آب کشنیر و کامه و بستان افروز  
در استعمال ادعای نیر سبالغه نمایند و بعد از سه چهار روز که مواد  
بریز و محلات مثل بالونه و حطی و رو باه ترکب و طبله و اکلیل الملک  
بار ادعای با میزند و چون ماده رنجته باشد محلات ففطه استعمال  
کنند و اگر ماده جمع می شود محلات با منضحات مثل زک و زک  
و طبله و شیر انجیر و عسل است جمع شدن اشتداد وضع باشد و چون

بفتح باید منفر که اندک بود ویر با این و علامات نفع مگر بن اوج و حوش  
بر آن نند و زور و و بعد از آنکه منفر که دو ماده بکلی تنفع بر جسم  
در ماه استعمال کنند و اما اگر درم در مفرغ اعضا در تریه حادث شود  
یا درم بسبب مزه و سقط بعد از ضد و ثقیه مرخیات مثل موم روغن یا  
محلات استعمال کنند و قطعاً استعمال مبر دات و روغات  
نمایند و صنفی از طعمونی هست که از اسفا قوس گویند و اوانست که درم  
مخط نشود و نه تجلیار و دونه جمع شود اگر از آن فساد و جوهر بد است  
و عنصور امیر اند علاج آن قطع باشد تا دیگر اعضا سالم ماند و اگر فساد نام  
نباشد حمایت کنند و بیشتر نای عینی فرو بند تا ماده مستفیع شود  
و بعد از آن که سینه با کلاب مللا کنند <sup>در</sup> ورمی باشد که ماده آن <sup>در</sup>  
بود و علامت اوانست که باین سطح جلد بود و لون او سرخ و روشن بود  
و چون دست بر وزنند خرمی بود و چون دست بردارند معا دست کند  
و بان تب و تشنگی و صفت و التهاب باشد و علاج این همچون  
علاج طعمونی باشد اما در او تبرید بیشتر باید کرد و در طعمونی بخفیف  
بیشتر <sup>در</sup> ورم <sup>در</sup> او را او فیهانتر گویند از ماده بلغمی حادث شود و  
در می مضید باشد و بان الم و حرارت نبوده و چون از گشت بر ویند  
فرور و روزمانی همچنان نماید باز علاج جلانی از سبب مهابک و از آن

و کله



و با کلبین خورند و چند انخواب و شیر خشک اند و بعد از این بیخ ملک کنند  
بجای آید و معجون جای جنبه و مسهل است بلغم و بوره ارمنی و نمک مس که  
نورم طلا کنند و کف دریا که سر که جوشانند و فها سازند با شستن  
و نیز با سر که طلا کنند و مسعود و غفران و مار و نیز مغیره و مسلع و رمی غلط  
بود که از ان غلافی باشد و از غصه خارج بود و مقدار آن از تخوی تا بطحی باشد  
علاج مقیده بدن بجای آید و وایاره و لو غازی و استعمال مرم و افلیون  
ما که تجلی نبرد و شکافند یا او به مقرره مثل فل منون و یک بر کنند  
این منقح شود که در غلاف او است بختاره پیرون آرد و در  
در کار دارنده طان ورم سوداوی بود و علامت او آنست که در  
کوک بود و هر روز که آید بزرگ تر باشد و صلب شود و اندک  
هر روز در نفس آن محسوس شود و در عروق تنه و سینه  
مثل دست و پای سرطان ظاهر شود و علاج در ابتدا فصد کنند و مقیده  
بدن از نسودا و بمطبوخ غار بقون و ایتیمون و این جیب نیز مقیده  
مقیده ایتیمون یک درم بسقاج است و خود و سمر که در رمی و نیم ملیله  
نزد و سیاه و کابلی مری نمک لفظی و آنکی غار تقوان  
نمدرم با یک کف است و در اول جد رت این مری  
را دعالت استعمال کنند و بعد از مقیده محکمت مثل و عمل

و خیری با توتیا مغسول و مریم و یا خلیون و اگر صلیب باشد و ادویه در آن  
اثر کنند طبع از آن قطع کنند و اگر میخ شود و توتیا و زین منخو و کل آن  
و عرق کل مس اوی کوبند و بار و عن کل بر این کنند یا سرطان بهری  
کینند و شکافند و بنهند یا سرخان را بسوزانند و بار و عن کل استعمال کنند  
و اگر این درم زنی را عادت شود و در او رطوبت سعی نمایند **خار**  
و رمی مشایه سلعه اما با گوشت آمیخته باشد و متغی و بود و سلب تر از  
سباع بود و بیشتر در کردن بن ران واقع شود علاج ثقیه بدن است  
و با نم کنند و اجتناب از اغذیه غلیظه و ادویه محله استعمال کنند  
مثل و اخلیون بالار و جو و سرس بالعلی اطفال یا ار و با قلا و اردو و مرکب  
میت و رم اریبا شمع رفت به بطهر یک ده درم خاک کنند  
و اگر تحلیل شود و شکافند و بعد از آن ادویه بلخه و کبار و زین و خا و بنفش  
کر کنند بهر یکست درم فشار الحار و ورق غار بار و هر یک سه درم  
حکک البطم حار درم کوبند و بالول کوبد استعمال کنند آخر به  
را نیم لول شکر خاد سازند و نوعی از خا بر میست که بر پوست  
نیکو ظاهر نباشد و این بدترین خا بر باشد علاج آن قطع بود و اما باید  
که احتیاط کنند تا عرق را این تمنقطع نشود و بعد از آن قطع اگر  
بقیته ماند فله فیه استعمال کنند و بعد از آن ادویه بلخه

بکار دارند در مصلحت آنرا اسقرو سس خوانند از ماده سودا و بلغم غلیظ  
مادست شود و باز قوی می ماز که استعمال سرد است با فراوان کرده باشد  
و ماده متحر شده علامه کبر است صلابت و عدم وجع باشد و لون  
بمگون لون بدن باشد اما آنچه ماده سوداوی باشد لون او همچون  
انزب علاج نفیقه بدن کنند از بلغم سودا و استعمال مملکت  
منج به مرغ و لوط و خر و س و روباه و مغر ساق کا و منقل و اشق  
در غایت بالونه و خیری **بها** و زبرک و سرور شک خطمی مرکب در مصلحت  
بستد از ناچشم گویند و نمند و منقل و جابو شیر اشق پیه شیر و زرد  
زنگ گویند و استعمال کنند **غده** و فرق بدان و سلعه است  
او در میان عضو باشد و از اغلا فی غده علاج نفیقه بدن از بلغم و سودا  
و مریم و ماعلیون استعمال کنند و بعضی از آن گویند و قطع اسرب  
بر آن نمیند و اگر در سبک کش باشد از آنرا فوخذ اکونید و از آنجا کستر  
طرون پیه نامک فلک کنند **طاعون** ورمی که در اعضا غدوی  
مثل خفیه و غده و بغل و بدن واقع شود و حدوث آن از ماده  
همی باشد که هنوز افا سد کند و رنگ آن متغیر گرداند و باشد که از آن  
میدزد و در ترشح میشود و علامت آن قی و غشیان و غش و  
بود و هر چه از آن سبز و سیاه باشد قاتل بود و درین ورم

فصل کنند و تقویت قلب مثل شراب حاض و لیمون و صندل و صیپ  
و به وانا ضروری بود و غذا عدس و سرکه خورند و در سالی خورد برف  
و بچ در کرب و نقیبه و کلاب و بستان افروخته شود و در موضع بارده  
ساکن شوند و صندل و کلاب و کافور میونند و بر سینه طلا کنند  
و بر درم هیچ طلا کنند اما اگر آن موضع حجامت کنند و ماده جذب  
و بعد از آن با بکم بشویند مفید بود **نفخه** ورمی بود و علت  
او آنست که مجون خفای بر باد بود و چون انگشت بر او نهند فریاد  
و مد نیست و اگر بزرگ باشد خون دست بر آن زنند او از کند  
علاج جلای از تخم کاسنی و راز بانه سداس کلکشد با نبات بربند و  
غذا نخورد آب یا شیر خشکدانه و توایل و مجرای آن موضع نهند و  
بابونه و سداس بالذبا الیون تخم کرفس یا تخم آه هر یک ده درم و تخم  
نامه نیمه آید و مار و عن زیت بچوشانند تا روغن بماند و استعمال کنند  
**دپلم** ورمی بود بزرگ و لون آن مجون لون بدن باشد و صلب  
و بان و جقی شود و درد مواد و خبیثه غریبه جمع شده باشد و خارج است  
که در و مد جمع شده و بان صفت و حرارت باشد علاج و شکر  
خلطی که در بدن غالب بود و منقبیات بر ورم نهند تا نفخ یابد و  
بعد از نفخ منفر کر دهند و مواد در ورم بیرون و بعد از آن مراهم مدلم



بیکو دارند و اگر پنج انکر حاصل طلک کنند یا داخلین بالعاب خلی  
منقر گرداند روزی و البته علم یاب دوم در بنور بنر با محون اورام  
لودیفی موی بوی محون مانتر او دامیل و بعضی صفرا و محون غله و حره  
و بلغی شود و می مجموع و نولول و نولول باشد و ماده ان بچ  
باشد که بان رطوبتی باشد و از دست میغم و نثر است ناول گوشت  
و شیرینی مولد شود و بدترین او آنست که در غوره باشد علاج فکند  
و فقه مطبوع فواکه یا بلبله و از گوشت و شیرینی اخضر از نمایند علاج اورام  
تری ثوری پس باشد که مایل بحررت و حاک کلب دفعه حادث شود  
و سبب ان بخاری بود که از دم مراری با بلغی بود و فی بر خیزد و آنچه  
سرخ تر و گرم تر و در روز است و کند و آنچه بلغی بود در شب  
جاءت شود و دو شند علاج و موی فصد و ملین طبیعت مطبوع فوا  
با سقونیا مطبوع بلبله کنند و در بلغی تلین آتفا نمایند و فصد کنند  
و بدن را با بکرم و سبوس و سرکه و کلاب بنشیند **باب اللیل**  
ثوری خور و باشد که در شب حادث شود و با ان خارس عظیم بود  
علاج فکند و حمام روند و اندام بسبوس و تخم خربزه بنشیند  
و احتیاج باشد تلین کنند **علاجیه** بکرم و بلغی صفراوی بود  
پس شود و یکدیگر متصل کرد و مایل باشد صغیر اما جا و رسیه ثوری

باشد شبیه تکه و سر اصل آن سرخ و سیران سفید و بالان  
خارش و سوزش بود علاج هر روز شفته کنند از صفرا و روغن  
ترکاب و خضف و عدس و فندل آب کاهنی یا آب دیوبه ترکب  
طلک کنند و اگر تنفخ شود و تمامی کرد و در ص اندر و خون برو  
طلک کنند **صفت آن** باز و کند شب هر یک سته درم فلفلس  
یکدم زرا و نوده درم بگویند و با شرب قمر سازه و خشک کنند  
و بوقت احتیاج الکال آب بایند و طلک کنند **همی** فیه باز و سبز مرد  
زرد چوبه کلنا زرا و نود لویل قنبل بگویند و با موم و روغن پیامیزند و استعمال  
کنند **جمله** بخوری جذین باشد که بغایت سرخ بود و بالان  
والم غطیه بود و ماده آن صفراوی بود که با دم رفیق انجته باشد علاج  
شفته بدل کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند یا شربت عین نامو استوخ  
شود و با فی علاج میخون نخل باشد **نار سی** بتره چند باشد که عاثر  
شود و زو و خشک نشه کرد و دیان حکه و صفت بود در اندرون اپی  
تنک و در ابتدا ظهور آن خطای سرخ و طابوس مانند زبان  
اتش علاج خضف و کافور با لعاب بگویند و نهند و باز و فوفل  
با سرکه مفید بود و از علاوی و گوشت اخر از کنند **بهاطات**  
البه چند باشد که در اندرون او خون یا اپی تنک بود و از غلیان دم

حادث شود علاج فصد کنند و ثقیه بدن و دم را تسکین نمایند  
غالب و نیلور و اغذیه بارده مثل عسل و سرکه و غیره بنویسند  
لفظ را منفعی کرد و اینها را آنچه در و باشد بیرون آید و مرهم استغیاج مردا  
نشد اگر در خنک شود و مرهم فلقط را استعمال کنند **در آن** **باز**  
باشد که حادث شود و شکافته کرد و از و همچو رکی بیرون آید و گاه  
که با آن احساس حرکتی همچون حرکت کرم کند و بعضی گویند آن حج  
کرمی باشد تدریج دراز کرد و اگر گشتند و یکسره و آن نجات  
بر باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه  
و مصر و فرانسه و طبرستان بسیار باشد و سبب آن قضااتی بود که  
در عروق جمیع شود و بواسطه حرارت منقذ گردد و طبیعت  
آن را این طریقی دفع کند علاج فصد با سلیق کنند یا ماسن  
و ثقیه بدن بمطبوخ استخوان یا حب قوچا یا کنند و بعد از آن  
تأمل اطراف قلدت و کثرت استخام مفید بود و در ابتدای آنرا  
لغسل و کا فور و صبر ملا کنند و چون بیرون آید لفظ سرت  
و هر چند دراز میشود و یا سرب می بجد و احیاناً گشتن تا قطع نشود  
آن زمان باب کرم و روغن زکزی و نعش و لعاب بنالو ملا کنند  
تا با سامی بیرون آید و خاکستری سکه درم مردار سنج بخندم

باموم و روغن پیانیزند و مالند و اگر کلسه بشکافند و آنچه باقی باشد  
سروان آید و بعد از آن مراحم مدله بکار و از **سعد** و خرما باشد که در  
هنر روی حادث شود و در ابتدا التراب بتقصیه باشد و منفع نمود  
و خشک نشسته کرد و اکثر صیان را واقع شود و آنچه از وصدید اندیش  
گویند علاج اگر سس و مزاج مقتضی باشد فصد قیال و غرق با فوץ مشک  
و حی است کنند از پس و ثقیه بدن بمطبوخ هلیله و شامه  
و از گوشت و شیرینی اضرا از نمایند و بادام تلخ و رز و جویهر لب  
ببست درم بگویند و چند مقل در غل غرمل کنند و یا هم بپانیزند  
و قرص سازند و در وقت حاجت آب کاسنی و روغن کلان  
و طلا کنند یا از بانه و کلنا و رانجه و افاقیا بگویند و غل خمر و روغن  
کل طلا و عروق و پوست امار و مر و اسنج و خانیزه مفید بود و آنچه خلک  
باشد و بان همچون پوستی سفید باشد از ماده سودا بود و روغن کدو  
و فقه و شیر زنان و بنی کشند و از ابرو روغن کدو و اسفناق نمایند  
و اگر غلظه و صلب بود یا ستره ستر کشند و غلن بجان نهند و صبر و مر  
بار و روغن کل و سرکه بپاشند و طلا نمایند یا فلد فون با سرکه و روغن سعدیه  
هست که از اشندی گویند و در این سوراخها باشد که در آن خیزی همچون  
ششید ظاهر شود علاج ثقیه بدن و بر بخار و غل طلا کنند و روغن



هست که از ارطوئسی مجموع که گوشت آید علاج مجرب بر آن کنند با آن  
در آن باشد برون آید و کل ارمنی و بر دسج و روغن گل و سرکه طلا کنند  
و نوعی دیگر است که نهایت سیرخ باشد جدی که بسیاری زندگانند  
سوزخته و لزوت هر یک سه درم و کبریت کدکم گویند و باخل طلا  
کنند و معصه که در وی حادث شود کل ارمنی و کافور و زعفران  
با گل و خسل خر طلا **ثلول** برهه صغیر است نهایت صلب و سفت  
بدن مطبوع افستون با غایقون و لنگ بزم با مرکه طلا یا شیر انجیر خام  
با فخنکشت با سرکه دان را با این قطع نکشند و اگر خواهند که قطع کنند  
لکه فون و دیگر بر یک نهند با شتان سیر و زهره کا و زنجار  
و شحم خطل و نوشاد و روکاب نرده بایند و آستان  
طلا کنند و نوعی است که آنرا اعدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد  
و اگر در روی و پستانی ظاهر شود و آنرا بوزق مورد و آب شنبلیله  
با صغیر الو وضع لطم و کندش و کبریت و لوره و سرکه طلا کنند  
برهه متفرقه باشد و خشک نشود و از آن صمدید آید علاج نهفته در  
و کل ارمنی با سرکه با مقل در آن زنجار خردل و بونج را بونج متاوی  
گویند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند و با برهه باشد که در اعضا  
ظاهر شود و رنگ آن سیاه یا سرخ تیره و به روی آن کپسیتی

مجموعه فلوس می باشد علاج دو ابتدا فصد و ثقیه بدن بر نسودا و اخلاط غلیظ  
کنند و از این هلیله زرد و صبر و صمغ الوند که در وختن کل طلا یا طلا  
البطم و صمغ الو و کبریت باز و عن زیت و مهم مرم سارند و مالند  
با پی مرغ و بطر و عن بنفشه مالند یا مورد و منغات با بکر که طلا کنند  
و در ابتدا اگر کف آن ضایع و روغن کند مفید بود و چون فرم شود  
فرمانا و مونج هر یک درم ایرسا کبریت زرد هر یک بخندرم خود  
بشکند هر یک بشدرم بگویند و با بکر که طلا نمایند و از مواد است  
و اطعمه غلیظه احتراز **توجه** بفره باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و گز  
در روی تو و علاج ثقیه بدن و از کشتیا، حاده حریفه اخر از نمایند  
مرم زنجار طلا یا یاسنجبر کنند تا از آن خون بیاید پس مرم مله  
**جرب** اثراتی بود که با آن و نه سوزش باشد و از نسودا و بلغم مالند  
اخلاط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و امتداد نباشد و  
بعضی تر بود و از آن صید آید علاج فصد کنند و هر روز حرانی از غنا  
و سیتان و بنفشه و تخم کاسنی و پنج نهک و نیت خورند و غذا  
ماش و بخورد و معتد با دام و بعد از بقیع تام مطبوخ هلیله یا صبر و زرد  
با این مطبوخ **ص** سنا هفت درم و مونج طایفی ده درم هلیله زرد  
بخندرم یا مرم به بنفشه غلیظ هر یک سه درم فستین

بگذرد و سینه و کلیه هر یک مستعد و غلبه ده عدد و سینه  
سینه عدد و مجرب باشد و چون وقت فرو گرفتن باشد انقباض  
هفت درم در صحره بسته در آن اندازند با کوشش اصل کنند  
و یا بر جنبه بازده درم تر بخین میست درم بر سر آن کنند و سینه  
و شاهتره با بلبله زرد و ماء الجین با انقباض و شباهت به این درض  
بناست معینه بود و نصفه بلبله زرد و سیاه و کابل و تخم شاهتره و صبر مرکب  
دری سفوفیاد و فلفل مرکب و انگی کوبند و آب شاهتره چسبانند و بعد از  
تفتیه ضرب با آدویه محفقه طلا کنند و در آب کبریت زرد و بخدرم مور  
زدانان هر یک درم کوبند و با سرکه طلا کنند آخر زنبق مققول خضره  
قطر اقلیم را فصد کنند و مساوی کوبند و با روغن گل و ماست و سرکه  
در حمام طلا کنند و بعد از آن با بی که در آن ورق مور و در سوسن  
باشد بشویند و بعد از آن فصدان و کلاسیب و اگر صبر خشک باشد  
هر روز استیحا می کنند و تدریج بر روغن بنفشه و کدو و بادام تلخ  
و سنا و زرد و در سناک هر یک بسته درم کنی بخدرم کوبند و با روغن  
گل و غل و فلفل طلا کنند که بسبب بخارات حاده و اخلاط مراریه  
عادت شود و علاج فصد و نفوق فواکه یا نم سندی و تر بخین و نبات  
خورند و روغن بنفشه و کدو و در اعضا مالند و کلاسیب و غل خرواب

سلق و خبازی در اعضا ببالند و اگر سبب اعلا باشد سهال طبیعت  
و اگر خجرات باشد که تحت الجذ متعفن شود علامت است ان قوی تریم  
بدن و درین نوع استحمام باید با آب شور معتدل بود و لول کوی  
در اندام بالیدل سود و در وقت مرادام و خجاش میگویند و با برکالند  
و شایع تر از سبب هضم و تولد بلغم الح حادث شود و علاج مذکور  
استحمام و نهین کنند **با یک یوم و در اجرات** فروغ اجرات  
تفرق الصالی باشد که لح حادث علاج انرا از غبار و روشن و مودا  
ان نکند از نذ تا خبری در ان نقشه که مانع استحمام باشد و انرا چنان  
ببیند که کبیر متصل گردد و اگر متصل نشود بیاید و خست و اگر جرات  
غیر باشد و دورات مجلیه محفظة استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزرو  
وزراوند و ایرسا و لوتیا و اگر در ان ضرر و سنج بسیار باشد این  
با عمل لیشند و استعمال و بنه کینه در ان کنند تا از برکالند  
الحاه در و را و مر با منته استعمال کنند **مریمی** که گوشت بر دیا  
کندر انزروت هر یک دو درم مرد اسکسبه درم بگویند و هم  
در روغن زیت مرهم سازند **در و روم الاخوین** انزروت غرنا  
مسادی بگویند و در ان ریخته و جرات که نیست که با او دم  
و کسر و قطع غرورق و عصب قالم و امثال آن باشد علاج فصد بلغمی



وناول شترتی از تمرندی باب انارین یا نفعی فواکه و اگر کاهتر  
که سر نخوان باشد فواکه استعمال کنند و اگر ماورم باشد  
حوالی آن با کبک شیختر و روباه و سرکه طلک کنند و اگر گزشت  
فاسد شده باشد مرهم رنجا بر آن نهند تا پندازد **جبر** **عصب** جراحی  
که عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج از هوای سرد و آب  
نگهدارند و بر غش زیت میمالند و پنبه ندانند و سه روز بگذرد و از  
دود ورم ابرین شود و بعد از آن فرغون و موم و زیت مرهم  
دهند و اگر متورم شده باشد فلفلس بکشد مرهم راج نگیرد و نوباکس  
و در درم قند میخردم قشور کند و هشت درم زفت سی درم با کبرطل  
آب و سرکه تخم کنند و سی درم موم با آن ضم و در و با کسنگان  
مرهم سازند و بکار برند و اوویه بارده و قطعا استعمال نکنند و اگر  
جراحی موجب شنج شود عصب را قطع کنند تا نافی در باغ  
نشود و بر غش واقع کنند و فقرات بر غش بپنجه و پیر مرغ و مغزین  
گاوبالند و اگر بر سر جرح واقع شود و بنواجمی غش و باغ رسد  
صوف زیت بیالایند و بر آن نهند و سه روز بگذرانند تا از ورم  
این شوند و بعد از آن در و راب استعمال کنند **جراحات**  
و عروق جراحی که بر شریان و ورید واقع شود علاج خرقه لیسره و کلا

بیا لایند و در جراحت اکند و اطراف جراحت بمیدات قویه  
طلا کنند و باز و بسوزن زنند و نخل غمر انیش از انباشند  
ایسایند و در جراحت افتانند تا سکی کج که از احید کوبند  
و غبار آسیا با سفیده پخته بامیزند و پیشم خرگوش بدان اکند  
و بران نهند و نه بندند و قروح بسبب جراحت متقیه حادث شود  
و ضری که از قرحه اید اگر تنگ بود انرا صید و اگر غلیظ انرا و سح  
علاج اگر و سح و فیج بسیار بود و تلبین طبیعت بحسب غلط و قوت  
و حاجت کنند و از کثرت غذا و اطعمه احتراز داد و بیه مجلبه و محفقه  
مثل مردانک و زرد چوب و ورق مهک و لو سبت انار و کلنا رو  
زرد و بر زرد و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعصاب باشد  
دزوری از صبر و مر و کند و خون سیا و شان استعمال کنند  
و مرهم مردانک بکار دارند و اگر دهن قرحه نکاشد بفتیله مرهم بدو  
رسانند تا سور قرحه باشد که بکشد شود و اندمال نپذیرد و آنرا غوری  
باشد و فغر ان فراخ بود و گوشت ان سفید و سخت و دامانظر  
از ان روانه باشد علاج عینه کینه بشرب تر کنند و بد زور  
بپالایند و در ان اکند یا بکلا بجا کستر ز لبشوند و اگر مضطرب  
بشکافند و کوشته های روی را زایل کنند با این بادار و نای

الحاکم یا لایند

اکاله با دغ کنند با **جسپارم** و کسر **ذخای** و حرقه و **مالک** کسر نفوذ **تلقین**  
که عظم را حادث شود علاج اولافند و تلقین و عظم را محکم به بندند  
و اگر از البستن خارش پیدا شود بکشند و آب کرام بر آن ریزند  
و عصاره سیر که و کلاب تهر کنند و بر آن بنهند و به نهند و خون  
دو سه روز بگذرد و درم نباشد معاش کل از منی افاقه بر آن طلک کنند  
و اغذیه از جبهه مثل می کسبه و با چه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر و درم باشد  
صدق آب کاسنی و آب کشیده طلک کنند و به بندند و اگر از آن  
خون آید بگذرد و دم الا خون بگویند و بر آن افشانند و اگر استخوان  
شکسته باشد و از وجود انشده بیرون آید و اگر متصل بگوشت باشد  
بنگوار جانند و به بندند و معالجات جراحی از **ذخای** است  
که مفصل از جایی خود بیرون آید و علامت است که از بیات  
خود بگذرد و هر کتی که او را میر بود نتواند بگذرد علاج او است که مفصل  
برق باز نیاید خود ببرند و بعد از آن تسکین و جمع و از آن درم کنند  
و **ذنی** است که مفصل از جایی خود برود اما بیرون نیاید و با جمیع  
حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات نتواند کرد و **ذنی** که عظم شکسته و  
تفرق اتصال حادث شود علاج همه است که عصاره بر منی مالند و  
از جایی رفته باز نیاید و درم و معاش و غلیبی سخی کنند





نکنند و بران نهند و اعضا را نند و لکن **نشد نشوب بنوک** فصل اگر کنگان  
بسیاری رود از این بکلیتین بزود آرد و صبر و انزوت و مرو کند و در  
کنند و اگر خار و اگیسید در اعضا رود و بیرون نتواند آورد و زرد و زرد  
اشن کنند و بنج فی عکس البطم زفت را تنج بعضی یا مجموع با عمل طلک  
سجی جلد اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریمان  
پوست خراشیده شود و فضا با سلیق کینند و خرقه بکلاب ترزن  
نهند و مردانک و کل ارمنی با کلاب و دغن کل طلک کنند و اگر  
کل بالند و مورد و کل سجی کنند و افشانند یا مرهم مرد اسج  
و سفیداج با روغن کل و بنفشه و سفیده تخم مرغ مانند کی کاغذ نهند و اگر  
بسبب بی حار در جالبین و عانه و اطراف نشین سجی جلد خاد  
شور و دغن خنابا لند و اسفنداج و مردانک و ورق کل و پدید و بنفشه  
بگویند و بران افشانند و شراب غناب و بنفشه بخورند و از گوشت  
و شیرینی اختصار کنند **حرق اعصاب** عضوی که با تشن بسوزد و علاج  
در مال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بکلاب بکنند  
و بران نهند و عدس کجوش آند و بگویند و بدان طلک کنند  
با کل ارمنی با سرکه و کلاب با اسفنداج و مرد اسج با سرکه و کلاب  
بالند و اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته باشد پیش از آنکه

ایله کند اب ز میمون شور کرده و خاکستر و کلاستر و کندر کنند و در آن  
نهند و اگر ایله کند مرهم اسفنداج با بوره مالند یا بپست جو یا سفید  
میضه و اگر عضو نو وسطه ملا در لبوز و اخبیر کند و با شیر تخم توک  
و سنگین بخورند و اغذیه خامضه و کدر جو اسفنداج و آن موضع را حیات  
کنند و مرهم خل خمر طلله و اگر سبب ملاقات افتاب لبوز  
مرهم خل و مرهم کافور مالند **فصل** **اطراف** سبب نروودت مرگ  
چون بعضی در پست سخت کند و سام به بند و در مارت  
و دم و بخارات مختض کرد اند و موجب نفخ اعضا باشد پس اگر  
مرماریسد و عضو متورم نشو و اعضاء ایستین گرم دارند و بخود  
بالکلیت فیه و کشک با شیر خشکدانه و نوال بخورند و بجام گرم روند  
اما اگر اعضاء متورم کرد و با بونه و شبت و کندم و اکلیل الملک و سوس  
و کاه و شلغم و کزنجرف و مرزنجوش و بزرک و برنج سفید و جل  
یکوشانده و عضو منورم در آن نهند و اگر زنگ اکشتان بپزید نشود و بپزید  
عمیق نرسد و در آب گرم نهند یا خون از آن روانه شود بعد از آن کل آن  
با سرکه و کلاطله کنند بعد از آن شبانه روزی آب گرم و سرکه بپزند  
و اگر منعض شود و خاکه تر و کار باشد که کشتن باقیه اطراف است  
کرنب در روغن تخم شاد و بر آن نهند و بعد از آن ببلع قرصه مشغول

تفاح اسباب سبب بزرگ شدن و خاریدن گشتان و احققان  
تفاحات و خاریات بود و لو بسط بر دوت هوا علاج کلفت و سکنین  
بر روی خورند و نمک و سوسن و سلق کوشانند و انگشتان  
بدان بشویند و با بونه و اکلیل الملک و سلق و گزنه و عدس و کح  
کوشانند و انگشتان بدان نشند با انجم در شراب کبیا نشود و ضا  
تازند و اگر انگشتان تیره شوند شتر بنه تدا خون باید عدس  
دریت بخوشانند و طلا کنند **اکله** تعفن و فساد بی باشد که  
اعضا ظاهر شود و بضع روح حیوانی یا سده که مانع آن شود یا  
معموم یا اورامی رویه که ماده آن سمی باشد اگر نشند که زنگ عضوی  
متغیر میشود و انصارت او زایل میشود و اندامی تعفن باشد از انقول  
و انقیاد و ورق کل و مندل کل از منی یا سر که طلا کنند و فصد عروق که مقابل  
آن عضو باشد با جماعت ارسال غلق و اگر انگشتان بود در موضع  
ساکن میشوند و خیار که و و بر یک پدش خود دهند و کاه و کاسنی  
و خیار که و خورند و علامت تعفن است که عضو سیاه شود  
و سترخی کرد و از زمان ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت  
زایل گردد و پاک شود از زمان مرهم که گوشت رو باند استعمال  
کنند و اگر تعفن زایل نشود و زاید گردد و داغ کنند و اگر هیچ بجا

به نشو و اعضا را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب پنجم در**  
**جلدی خزام علی** است بد و مروی است از حضرت رسالت  
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده فرزند من المجدوم که تفرود من  
الاسد و این مرض را نیز دلدرا الاسد گویند جوان انگلیه و کمرت و احراق  
سودا حادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را متغیر کرد و در  
باشد که فساد او بمرتب رسد که اعضا را از هم فروریزد و باشد که متفرق  
شود و این علت خون است حکم شود بر او ممکن نباشد و سبب غلبه  
این علت حرارت مفرط و سوزانگی کبد باشد و سبب مازی این  
اغذیه سوداوی بود علامت ابتدا از خرام حرمت لون بدن  
مخصوص روی مایل سیاهی و کبودت و غشوق نفس و سببه الصوت  
و باریک شدن موی و ریختن تن عرق و خبث نفس و خوابی  
مایل و سطح شدن پاهای و ظهور غدد و در اعضا و بر کشیدن  
بود علاج در ابتدا فصد کنند و داجین و اکملین و کرکس کش  
و خون بسیار بسوزان چنانچه لغشی انجام دهد هر روز جلای از نیلوفر  
و تخم کاسنی و بالنگوهر یک سته در قم با نبات و ترنجبین هر یک  
ده درام بخورند و غذا استخوان و عصب و ماش و شیر و معر با دام و اسفناج  
و بعد از این نام بمطبوع طبلیه یا ترید و اقیون یا بمطبوع غار یقون



بالار و شحم خنظل همین کنند و بعد از بفته که از بفته بگذرد  
تا تخمین یا این سگوف باشند صلیبیه سیاه و کابلی هر یک  
بچرم غارتقون شده درم بسفاج افقون اسطوخودوس کاوین  
هر یک چهار درم بلخ لفظی حجر لاجورد هر یک درم و نیم بکوبند و بسته  
درم ازان شترتی باشد و بعد از بفته مکرر استخام کنند و با بونه و  
شبت و بفته اکلیل الکلی بکوشانند و اندام بدان بشویند و  
بفته و کدو مادام مالند و بنه خرس و روباه و لبط و مرغ و فغرساق  
کاوینز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت مرغ و بزغال و پاچه و شیر  
ماهی تازه بخورند و مسوار نشسته و فند و روغن مادام مفید بود  
و نریاق فاروق و اربعه احياناً خورند و گوشت افغی و غری که دران  
افغی مرده باشد و شیر زری که جوان و سرخ باشد عظیم مناسبت  
و از لغول کاوین و کاسنی و خیار کدو خورند و از مواضع حاره و رطبه  
مسکن سازند و از جماع و از زنا کن بارده یا لبه احمراز کنند اما این  
علت چون سخن کشند و علاج مداومت فصد و اسهال بود و  
در بفته و نوبت و کدن را این ادویه طلا کنند که بیت فطر هر یک  
ده درم حب الفار و صنوبر هر یک مسیت درم بکوبند و آب و روغن  
خز طلا کنند ص مازوی سوخته مونیزج بلبله سیاه سوخته بلبله

مسواوی گویند و با سیر که طلا کنند و علامت بر او ان باشد  
که سبوح از بدن او جدا شود و صفت سفیدی باشد که در بدن  
پیدا شود بسبب ضعف قوه مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج نادر که عفو  
را حادث شود و علامت او آنست که نرم و براق و سفید بود و عمو  
که بران ریخته باشد و گوشت ان هم سفید بود و ان موضع از دیگر نبره  
فروتر باشد و اگر سوزن در ان فرو برند بجای خون ربطیستی سفید  
بیرون آید علاج هر روز جلایی از اینسود و بالنکو دراز بانه و حکم کرفس  
کلنگین خورند و غذا نخورند آب بانو ابل و بعد از نفیج استفراغ بلغم  
بحب اماره یا با این حکم کنند صبر بکشتن اندید شانه اماره  
فیقره امربک درخی خنظل مقل مصطکی هر یک دانه بلغمی و انکی و نیم  
حب النمل نمیدرم باب کرفس حبه ازند و بعد از ان که فرو برند شیری  
گرم از شرک یا شانه و بعد از شفته اطریفل کبر و منتر و دیگوس بخورند و درخت  
و خردل و انش و مشو تر و بوره و سیطرح و کبریت و پنج کبر و عاقوق  
و کندش با سیر که طلا کنند و زفت و لفظ سفید و صرخی سیاه و سفید  
و مویخ و تخم ترب و اصل الفار نیز سفید بود و بادویه مغیره مثل مزاج  
و عمل بلاد و نافعیا و تخم ترب و مارزبون و سیرکن کبوتر با سیر که طلا  
و اگر سفید نیفتد آب ناز و طلا کنند پس آب مزاج و بعد از ان

غث الجدید و مرداب بوست انرا کوشاند و طلا نازک آن  
زایل شود بار بوس فیل و غث الجدید هر یک در می و لوره  
و کبریت و در وی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند <sup>این</sup> <sup>برین</sup>  
مقتدی باشد سبب رطوبت متحرکه که طبیعت را دفع کند و این  
زود زایل شود بخلاف برص علامت او آنست که سخت سفید  
و بر آن نباشد و بادام راست بود و چون سوزن فرو برند چون  
بر آید و موی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود و علاج  
بر روز جلانی از از زایانه و مالینکو و کفشدناده و کسند و بعد از ریخ  
ملین بمطبوخ ترد و غار یقون و قتی کردن مفید بود و بعد از رفته  
ادویه که در برص ذکر رفته طلا کنند و اگر بخری درشت نبالند و بعد  
از این شحم خنظل و فطوریون طلا مفید افتد <sup>این</sup> <sup>سودن</sup> <sup>انها</sup>  
سیاهی باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفراء متحرکه و این  
مقدمه خدام بود و علامت او آنست که چون انرا با الندی خری محون  
سبوس از انجا جدا شود و رنگ آن نایل بکمرت علاج و انجا  
فقد کنند و ملین بمطبوخ اقیقون و حب الان و استجمام و ترب  
بدن و بیج کبر و حمر و غیر این سیاه و بیطرح و زجاج و زرنیخ  
و کبریت <sup>کافه</sup> نشانی بود که بروی افتد و مایل سیاهی و

سبب سودا و صفت اطلاق بود علاج فصد با سلیق و تلین بمطبوخ  
افتمون و غار یقون و حب ایاره و بعد از تقیه تخم خرزهره و فلفل  
و بادام تلخ باب معصر طلا کنند یا پنج یا دو تخم تر و پنج بر یک  
در می کنند شش درم بگویند و با سرکه یا از دماقلا و عسل و گشت  
تخم مرغ و شح سوخته و آشنان بگویند و با سرکه طلا و گشت بگذارند  
در روز یکبارانی که در و سوسن و برسیا و شنان جوشانده باشد  
نوشوند یا زینق نجبا کنند یا بادام تلخ لبر که بایند و طلا کنند **حل**  
**و برش و نمش** خیلان خالها باشد و برش نقطهای خورسبا  
که بر روی افتد و نمش قطعه سیاه مستدیر و گاه باشد که تمجول  
پسین شود و بسبب خال دم محرق باشد که در فومات عروق برود  
آید و مجتنب شود و بسبب برش و نمش دم سوداوی علاج  
فصد و اسهال و بعد از تقیه ادویه که در کله ذکر رفت طلا کنند  
و اگر خال بادویه زایل نشود سوزنی فرو برند تا خون بیرون آید و نمک  
و سرکه لوبونید و اگر مزین باشد لهابون نشوند و بعد از آن ادویه مذکوره  
طلا کنند **با برش نام** حصرنی باشد و پنج شبه بلون مجذوم که دردی  
ظاهر شود بسبب احتباس عیارات که از دم متصاعد شود علاج فصد  
و ارسال علیق و تلین بمطبوخ بلبله و تربد و انز اب بکم و سوسن



بنویسد و اگر فرمن باشد صابون طلا کنند و آب سرد نرسانند و  
از سکن بار و احتراز نمایند تا قرصه ابل اثری که بر بدن از فروغ عالم  
ماند و اسبج بروغن کل پرورده آرند و در پنج و پنج خنی و استخوان  
لاستیده و فسط و تخم خنجره با بلب با طلا کنند یا مرداب و استخوان  
بامر که دزیره کا و اما الخضرت و سیاهی که بسبب ضرب و سقطه  
شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوردانی  
بامر که طلا و اگر خون در زیر پوست بسته شود و شکافند و ببر کنند  
بسی بورد طلا اما خوشم که به نعل و دوا و امثال آن گرفته باشند  
و فواهند که زایل شود و آب گرم و کبیر و بورد بسیار مالند و  
بطیم باطل طلا کنند و بفته را آب بسیار بمکرم و سرکه  
بنویسد و باز همان طلا کنند یا بورد و کندش و صغیر الوامر که  
طلا با نفوزن در آن نبرند تا خون بیرون آید و نمک سعه مالند و  
بعد از آن بورد و عکاک بطم طلا یا بر نمز بخار یا دیک بر دایند  
تا موضع مجروح شود و پس بر چهار مدله بنهند **شیخ جلال** اگر پوست مر  
نشیند شود و در آن خوششده باید اشود و بسبب ملاقات اشود  
با استفراغ بسیار از دماغ با اغمت الی آب بشور و شبی  
علاج اغذیه و اشرب بر طبقه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و غیر

در پختن کشنده و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر خشنخاش کوشانند و  
سر بدان نشویند و لعاب نیکو و خطمی طلا و اگر با آن حرمت و فانی  
بود سبب آن امتلا و دماغ بود و علاج نفیقه دماغ کباب باره و حب  
نفیقه و امثال آن کنند و بعد از نفیقه او به مذکوره استعمال  
**تقشیر جلد** اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از آن جبری بمحور  
سبوسه جدا سبب حاطی سوداوی بود و علاج هر روز جلانی افش  
نیلوفر و کازبان و پنج مهک و ترنجبین بخورند و غذا مایش و خورد  
و بادام و بعد از نفیقه بلبین باین مطبوخ **نفیقه** بلیله زرد و کالی نویسی  
هر یک بخورم سنا هفت درم بسفنج تبرید و رق کل تخم گسنی  
نیلوفر پنج مهک هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم الکویه  
سبستان هر یک سیست وانه غنای وانه خیار خضر ترنجبین هر یک  
پا برده درم و بعد از نفیقه طبیب بن بارالین و کثرت استحام  
و نفیقه بروغن بنفشه و کدو و به مرغ و معتر ساق کاه کنند و از  
اغذیه غلیظه و مصلحات سودا و احتراز و بدین مرض اجمال نمایند  
تا بخدا تمنا نمایند **باب ششم** در امر آن که تعلی معوی دارد و خراز سبوسه  
که در سر حادث شود سبب بخارات که مواد بلغمی یا سوداوی متعلق  
شود علاج نفیقه بدن از اخلاط سوداوی و بعد از آن هر روز سر

باب خطمی بشویند بیست و یک سالند و روکلانند که سرکه مالند باز بره  
کاو و ملین فمولا با سرکه دار **التعلیل** علی است که موی بریزد و اگر تپش  
نرخد شود از اذرا الحیه گویند و قد و رش انحرص از زاده زرد  
باشد که در نهایت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کنند  
و این ماده اگر دم محرق باشد علامت آن حریت لون و عظم و  
نفی و غلط قاروره بود علاج فصد کنند و شراب غایب  
انزلی بدیند و موضع را با آب زوفاد تر خمر قه و رشت مالند  
بپایان غصیل و سیر و خردل بگویند و با سرکه طلا کنند و اگر از زاده بلغم  
محرق علامت آن علامات بلغمی بود و علاج سفته بدن کجب  
فونابا و مطبوخ نرید و غار یقون و غرغره بخردل و کتجن غصیل  
مفید بود و موضع را بحیثیه الحضر او پوست خندق سوخته و سباز  
غصلی و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از زاده سودا تلخ  
کشد بمطبوخ افقون و اسطوخودوس و موضع را البیر و سباز مالند و  
کبریت زرد و خردل و فرغون و رخنی و خاکستر سم زرد و  
سوخته بارغن زیتون و زردین طلا کنند و اگر از صفرا علامت  
آن صفرت موضع و شنگی بود و علاج هر روز موضع را با آب  
در کبید و سبوس بشویند و سفته بمطبوخ هلیله یا شاهره

یا افستین و بعد از ثقیفه موضع را بخبر قه در پشت بالذبا سرخ شود  
و سیر بگویند و ماسر که طلا کنند یا شمع سوخته و خفصم جوز  
سوخته و کف دریا بگویند و باروغن زریق طلا یا سوسیس و ران  
موضع بالذموی برویاند و در الحینه همین علاج بود و در آن  
بروغن نفیسه و کد و مناسب اما اگر رختن موی بسبب ضیق مام  
باشد بروغن استعمال نکند و بوره و زهره کا و عنکبوت شمع سوخته  
و خفصم سوخته مالند یا پنجه فی و کسته خرما و وسمه مجموع سوخته  
باروغن زریق طلا کنند **شعر** گاه باشد که موی بسبب غذا  
و نقصان بخار دغانی بریزد یا پنجه در نقابست و سل و دق و علا  
ان تقدم اسباب محله و مقاسات امراض بود علاج تناول اغذیه  
جید الکیمیوس کثرت غذا بود و استحام و شستن موی بخیطی  
بر کید و مرز و شک و نهین بروغن نفیسه و اگر بسبب ضیق  
مام یا بواسطه میس و کثافت حله علامت ان جودت  
و غلط شعر بود و موی را تقویت بر نوازند که علاج مداومت  
استحام و نهین بروغن بادام و مالونه کنند و بادام سوخته  
و شمع سوخته با زیت پامیند و طلا و اگر ضیق مام بسبب بلوغ  
علامت ان رفت و غرت افشار و چون موق بکیر بدی انکه رفت



کنند جدا شود علاج کثرت استحام و دو لک موضع خنجرهای<sup>شست</sup>  
و بعد از آن بر آنجا سف و شح و بادام تلخ لبوز است و باز پیراه و  
لوره ملل کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز و تو ابل و طعام  
و اگر بسبب تخلل بدن و سست تمام بود که موی بریزد زیرا که ماده  
موی است متفرق شود و علاج روغن الم و مورد و طبله و باز باشد تا بعد  
کشف گرداند **صلح** است که موی سر زایل شود و آن اگر در پیری بود  
علاج پذیر نباشد و اگر نه در او آن خویش بود و سبب علاج آنست  
همچنان که باشد که ذکر رفت **شیب** سفید شدن موی بسبب  
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و دقت آن بعد از جمل و دس  
اگر پیش از آن سفید شود و ثقیه بدن کنند از بلغم و مرقه قی و  
اغذیه بلغم افزا احتراز و فلا یا متولد و گوشت بز و گاو و گنجشک  
و منق و گوشتها شکاری سفید بود و احيانا الم و لعل و طبله مر با خورند  
و اما چون سفیدی تمام حاصل شود و خضاب استمال کنند چنانچه  
گفته میشود **شعر** اگر موی شکافه شود بسبب بیست کثرت  
استحام سفید بود و روغن نعشه و کدو و لعاب بنک و همدانه و مرز  
طلا کنند و اگر با فراط باشد ثقیه بدن از سودا باید کرد **نایض** **تم**  
انچه تعلقی نیست دارد اگر خواهد که موی دراز شود و باب

نورک نکند و کد و بشویند و روغن مورد و غار مالند و مورد و کل  
و امله بگویند و بر موی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشند یا دیر آید  
حب العیار و حبه الخضر و بادام تلخ بشویند و بان موضع مالند  
یا غالیه یا بیه که در خمس و شش و نه سوخته مالند و اگر خواهند که زگر بخرانند  
که موی بر بغل و عانه بر نیاید بکون سلقفات یا صندل یا خایه مورد و جبهه طلله  
یا انبون و پنچان و آب کامو مالند و اگر خواهند که بی رسته موی تیره  
یا کج استرده رطلی و زرنیخ و خاکستر زمره یک سبت درم کل خطمی  
ده درم بگویند و باب کرم طلله کنند اما باید که پیش از طلله کردن و بعد از آن  
بر روغن کل مالند یا اکس یا زده درم زرنیخ نسته درم بشیره جو یا برکه یک  
سحی کرده طلا و بعد از آن باب با طلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد  
مرد را شنج ده درم ماز و امله هر یک پنج درم بگویند و باب مورد و طلا طلحه  
و امله و ورق سرو و کرفاس بگویند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی کج  
بار و جو با طلا و تخم خرزه بشویند و اگر خواهند سیاه شود و همه چهل درم  
پنج درم بسایند و بر روغن مورد و جگر کنند و باب که موی بشیر شوند  
و را کنند با چون خمیر آید و شب در موی مالند و باید ادا باب مورد  
بشویند آخر شقایق و کل با طلا سحی کنند و روغن بشیره بر سر آن  
و در آفتاب بپزند و هر روز سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد

بعد از آن در موی بالند **خجندر** م لاوین در میست در مهور و نیش با  
کندارند پس نیش نرم بخورستند و جمعی بالند از بهار جوز و مقل  
باینه و بار و غن زیت در موی بالند از بهار جوز و در سر که جو  
چوب و سیاه و شنب یا فنی و آقا فیا و امیر هر یک شش در م  
سوخته پوست جوز هر یک در م بگویند و اگر موی چنان نماید که چرب  
در سار و کلاه چرب کند لقی عادت باید کرد و بعد از آنی اطراف  
خورد و سراب نمک و بودنه نشویند یا سبزه و نیش در مهور و  
و بلوط و جوز سر و در آب بچربشند و مریده ان **لبنون** **خفظ** **شبه**  
اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد و مریده ان سنگ خارا با نیش سبب  
شامی با کلاب خورند و گوشتها رنگ با باز خورند و از اغذیه غلظه  
و خرفه اخترا کنند و ارد با قلا و نخود و جو و سرس و بادام تلخ  
هر یک در م کثیرا بخورند و بشیر لبشند در روی بالند با ن  
نی و نخ خورند و پوست عدس و سنبل در اندرون خیار کدو  
برورد و مریده ان بگویند و باب جوطا کنند و اگر خواهند که رنگ  
روی سرخ نشود گوشت بشیر نیز و پیاز و سیر و جوز و اشال  
ناوگ کنند و استحام مفید بود و روی باب کرم بالند و سفید  
بر صاف و پاک روی بالند **دول** اگر سبب و مزاج طحال

یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود و علاج تحریک این اعضا  
کنند و اگر سبب غلبه فضلات بود همچون برقان علاج آن کفایت  
و اگر سبب کثرت تناول چیزی بود که موجب ولول باشد  
کثرت اکل یا درختان و کرنب سواد لون عادت کند و از تحمل  
افاویه عارضه است از ابله و اکل ملین همچون مغشوش و علاج از  
اشیاء که موجب التفت است اجتناب نمایند و اصلاح غذا و احتیاج  
مقتضی بود و ادویه مجلیه مثل خربزه و سوسن و ارد و ملا و کبود  
و تخم نانی و دشنام در روی مالند و اگر سبب کثرت صوم و جماع  
مرض شدت گزید و اغذیه حیدة الکیموس کثرت غذا خورند  
مثل گوشت بره و بزغال و ماهی تازه و زرده و تخم مرغ و انکور و غیر  
رسیده و الطریفل و بلیکه مر با خورند و از زیانست و تقصیر از  
نمایند مقال تخم در زیر حیوانات زیر دارد و دفعه ششم چهار باب است  
اول در زهر و علاج آن همچنان که معرفت نافع واجب است تا اشتغال  
کنند معرفت ضار نیز واجب است تا احتراز نمایند پس  
که خایف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست  
کس نخورد و در کسنگی در جایی که محل توهم باشد حاضر نشود  
چه اثر نهم در خیال بیشتر و زودتر باشد و باید دانست که زهر در



رشتهها و شیرینها و چیزهای حریفه و مالجه و چیزهای که بوی تنها  
دهند و کسی را که این توهم نمانند باید که هر روز سه دانه انجیر خشک  
بخورد و منقود و پیلوس و زریاق کبر و زریاق اربعه با خود داشته  
باید در آید و اینها بخورد و همه مردم را باید که چیزی که نشناسد بخورد  
و بنویسد و بدست بگیرد و در زیر درختان نرگ و میان گیاه و زرد  
اشیا نه لعل و زعفران و خنک و در آب و چیزهای روان مثل روغن  
و عسل و دو شاب و سرکه و شراب احتیاط کنند و بداند که تا شربت  
که کیفیت بود با کال و معجون زنجار یا سخن و ملک معجون و  
بامخدر و مبر و معجون افیون یا مسدود و معجون مردک و سنج و انجیر  
تا نیز کند معجون پیش و مرارست و کسی را که زهر داده باشند باید  
که قطعا حواس نکند و نمی کند و معده را پاک و شیرین کند  
بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج کنند و بوی  
و می استدل الال توان کرد و اگر تعین معلوم نشود و اگر معده  
و اما معرفت و لیغ و تشنگی و التها و غش و این بود  
دلیل است که زهر حار بود و می کشد و در غش کل با دوام و دفع کار  
و فرض کار فور هر کدام که باشد شیرین و سرد کرده یا شامند و خیار  
و کاسنی و کدو و شفتالو خورد و صندل و کلاب بر جگر ملا

**ترایق طین محتوم** حب انفار طین محتوم مرکب است درم ایبر  
 و درم یکونید و زیت سرسینه و شقایق بخورند و این حقنه بکار  
 دارند **حقنه** بنفشه نیلوفر مرکب است درم غایت و دانه سیستان  
 سبت دانه سیبوس و جو شکوفه مرکب است کفی ورق جعد و صحنه  
 تر و من بنفشه سبت درم و اگر سبب است و مجو و اعضا و زبان طار  
 شود و بداند که زهر بار بود شراب کهنه با شیر و سداب پاشند  
 و ترایق اربعه و شمر و دیگوس کشت مال بخورند و او و یک با سموم  
 مقادیر است کنند شکوفه با قلا و اهل و خبازی و دار صنی و بقدر خروش  
 و برنج سفید و گوشت اسوخنک سرکن خرگوش و تخم کرم  
 و برسیا و شان و آب و ورق سیب و کل ارمنی و بدانکه زهر بافت  
 بود و نمجون زریق و مرد اسنگ و اسفنداج و زنجفر و مرکب سبب  
 و زنجار و براده آهن و زربنج و اکس و زاج و شب با صوفی بود  
 و مجو و زاج و ارنج بکری و صفیغ و زهر افغی و یلنگ و پاشمی  
 سر و شتو از مضموم یا نباتی نمجون پیش و قرون سنبیل و الدیان  
 ببتوقات و ما ز لون و بلا و د و شقونی و خمر زهره و ضرر قیاس  
 و پوست ترنج و ترید و کندش و مغرمای گرفته **اما معنی است**  
 زریق آنچه مضعد باشد قاتل بود و از شراب و در شکم و امعا

دم و نقل آن حادث شود و علاج نخست تر و شست بجهت  
و باید که بعد و علاج کند که اگر آن صبح باشد سفوف طلین بار  
کلی است و اگر که بخورند از مین کشت فاقل نباشد اما در و شست  
از و علاج شراب بکنند و غرضی کنند و اگر رمیق در کوشش  
رژند و موجب شنج و احتیاط عقل و وجع شدید بود و تیر است  
که بکبابی و سر امیل دهند و برمی دهند و روغن کرم در کوشش  
و گذشتن طریقه و اگر باین تیر با برون نیاید میلی از رصاص در کوشش  
کنند و دیگر دانند تا بدان متعلق شود و میرون آید **بخش و شکل**  
مرکب خوش باشد اعراض آن همچون اعراض زمین مصعب بود و علاج  
بآن **داش** از شراب آن قویج و عسیر بول و نقل آن و معده  
و اعاد و درم بدن حادث علاج حکم کرس و شست مرکب درم  
کوشتند و بوره خنجر درم و عسل و درم با شستند و مکر می کنند  
و قویج سفوف طلین و غلا علی و شست با آن و زنجبیل برور  
مر که ام که باشد بخورند و غذا اسفید باج صرب بکوشند و زغال و غلا  
بر آن اسفید و او را در بول شد **دین** نوعی از شک که باشد  
و از شراب آن قویج حادث شود و با عسل و عسل  
و بهدانه پاشانند و اگر طبیعت معتدل باشد سقمونیا خنجر درم با شکر

و درم پاشانند **اسفیداج** از شراب آن فواقد و سعال و الم معده و خشکی  
دهن و تعدد مراق و استرخا و عصب جادش شود و زبان سفید و  
سیاه یا سرخ علاج بطبیخ شبت نمی کنند و دانگی ترینا با انگل  
بخورند یا تخم کرفس و درازیان و اینون بخوشانند و پاشانند و با  
کلفند به بند و پاره کجند بخورند و شراب بر سران پاشانند و اگر بعد  
نفتند حفته کنند **بخار و در پنج** از خوردن آن بچیدن شکم و قروح  
حادث شود و **لور و جمع** معده و خشکی دهن و سعال و سعال  
دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود و اگر لول کند  
اگر بالبول بیرون آید علاج مجموع بزرگ و جبر و خناری بخوش  
و با عمل پاشانند و نمی کنند و شیر و لعاب بزرگ و مرز و شکم  
و مرقای چرب ناخناری خورند **باد این** از خوردن آن وجع شکم  
و لیب و صداع و خشکی دهن حادث شود و علاج حصو چرب و شیر  
و روغن خورند و کل بخت با سرکه در سر مالند و اگر طبیعت کسب شود  
نزلاقات مسهلند **پندراج و شب** از خوردن آن سعال شدید  
حادث شود و علاج شراب شیر و مسکه و روغن با بند و حصو  
چرب **امانی پش** بدترین زهر است از شراب آن و درم  
لب و زبانین و دوار و غشی حادث شود و علاج تخم شلغم



چون شانه و باروغن گمنه پاشانند و مکرر می کنند و بعد از آن تریاق  
کبر و شکر و بکسور خورند و فایده زهر پاشانند و با اندکی مشک بخورند  
و تریاق پیشین پنج گز است **قرص سبیل** از شرب آن سواد از زهر  
و اعراض هر سام و بوالدم حادث شود و علاج می کنند و بعد از آن  
قرص کافور با کلاب و دودغ بخورند و آب خیار کدو و شیر و جو و کلاب  
و بعد از آن دروغن باز ام سر و کنند و ماست ششی نیز مفید بود  
و بعد از آن استعمال مفرط و کر و اضطراب و لدغ معده و فواری حادث  
شود و علاج می کنند و تناول دروغن و مسکه و استعمال معالجات  
**سبیل ثبات** بویخ نباتی بود که اگر شیر بود بمخون شیر انجیر خون  
بخشد از ظاهر شود و از تنوعات آنچه مشهور است شرب مازن  
عشر لاغنه غلبه با ما بود و نه خسته وراق و ازین البان اگر قدری  
ناول کنند استعمال مفرط پیدا شود و نه پیران در ابتدای شرب  
شیر و دروغن و مسکه کنند و بعد از آن از قابضات مثل قرص  
طبخ شیر و قرص کرم یا رب به و سبب بد بند و گویند و درم شیرم  
قابل باشد و در شرب آن آب برت بر بدن ریزند و سبب درم شیر  
عشر قابل باشد و شارب آن نادر غلاص شود و **سبیل ثبات** و درم از آن  
قابل بود و کسر غایله و بدوغ و برکنند و رب به و سبب و ریاس

از این بود و درم از آن قاتل بود و از شرب آن قی و اسهال دم و دل  
احتیاج و فواق و احم سبب بدن نهادن شود علاج شیر و روغن  
خورند و اگر مفید نباشد نریاق کبر و مشرو و لیطوس و حریت طین مختور  
و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی و سککین و غذازر شکاب  
دلی خرمه است بسیار از آن هلاک باشد و اندک از آن موجب  
کرب طیب و استفراخ بطل علاج می کنند و بعد از آن لعاب بنک و  
میز و شکاب و روغن کل خورند و فحکشت بچوشت اند و با شیر میا و  
خورند و علو الادر اگر چه بعضی مردم بخورند و مضر است بخی یا بند اما بعضی  
التهاب و مضر است فم نموده و لدغ امعا و بشور و ابدا در دهن حاش  
میشود و گویند که قادر بر آن روغن جو است علاج بر روغن فحک و اب  
کز می کنند بعد از آن شیر و جوار و روغن بادام خورند و ماست و کدو  
و استفراخ و روغن بنفشه در بینی کشند و توقع فوکه و اب انار بر ماست  
و در آب سرد نشسته کنند شرب آن موجب غشیا و فواق  
بود و خرب سفید و خرب سیاه موجب شنج و عرق سرد و فواق  
موجب اسهال و خناق و شنج و ففقان و حرق زبان و جشار و  
بسیار بود و در نزد رومیان نیز چنین بود و علاج مجموع فی باشد و قنار  
بشیر و روغن و اسهال یا بر نوبات و اقراص مایه شده علاج کنند

جو

سویله از تناول مغز مار که گرفته مثل جوز و فندق و مستق غنای  
دشمنی حادث شود و علاج می باشد بعد از آن تناول صوفیات  
مفون موجب ببات و کز از خود بود و دوار و فواق و قفل را  
در آب کمی چشم از آن حادث شود و درم از آن قائل باشد خون  
بیشتر آب لیمو می کنند و چند و طبت و فلفل و اهل مسای می گویند  
و در وقتال با شربت ریحانی با شراب کهنه بخورند و بدن را بر روغن فقط  
و مار دین بالند و اگر طبیعت تبه شود و صغای بکار دارند **حب سیر**  
اگر کهنه شود و هر قائل باشد و از آن سرسام حادث شود علاج می کنند  
و تناول موصفات مثل لیمون و ترنج و سرکه و روغن کاه و با نریت  
بر زانجره و **منصل رمی** از تناول هر دو مفصل و قروح امعا حادث شود  
علاج می کنند و بعد از آن شراب بنفشه خوشخاش و لعاب بکبود  
بدیند جوز مال بکند و از آن زیر باشد و اعراض دار و سبب است و سکت  
و حیرت عین و عرق سرد باشد علاج می کنند با بکرم و لوبه  
روغن کجد و بعد از آن شراب ریحانی بخورند و روغن زیت و مار دین  
در بدن بالند **سیرج** اعراض ان همچون اعراض جوز مائل باشد علاج کنند  
که خواب رود و موی سرش بر می کشند تا نشسته شود و روغن کجد  
و غسل و نمک باب کرم با شامند و می کنند و روغن کل و سرکه

در سرالیه **شکر** آن از شراب آن خاق و در اطراف و ثقل بدن و  
تاریکی چشم حادث شود علاج می کنند و شراب صرف با فلفل  
نخوردند و مبعده و قردمانا و اجدان سبز با شراب می خورند و در و غلی و با  
افستین نخورند و شکم بار و کندم تخمید کنند **عنب الثعلب** زرد  
تر یک سیاه موجب کموت لون و خدر و خشکی زبان و فواق  
و نفی دم و سبج بود علاج می کنند و بعد از آن شیر خر یا ز با عسل یا شکر  
و بادام تلخ نیز مفید بود و تخم داب با مرغ **کشمر** تر که بسیار خورد و دوا  
و سرد را اعتدال عقل و حجة الصوت و عثمان و سکر و غشی حادث شود بر  
**قلو** ما هر که بسیار خور و بعضی فوت او ساوگر کرد و بدقن هر دو نفی نفس  
و خاق و خدر و غشی حادث شود علاج هر دو نفی کنند بطبع تراب و  
شربت با عسل و بوره و بعد از آن زرد و پخته و فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند  
و در چینی با شراب می خورند و **کاه** انچه سیاه و طاروسی بود و مدایحه آن  
گریه قاتل بود و اعراض آن خاق و ضعیف نفس و قولنج و غشی و عرق  
علاج می کنند با آب ترب و فودنه و سکچین و بوره و بعد از آن  
شراب صرف با کاه مخامری یا شامند و نریاق اربعه و سحر بنیا  
و فلا فلی و کمونی با شراب نخورند **کسب** خره که چون بغایت فشرده  
باشند و سده شده باشد از آن همیشه حادث شود و قاتل بود علاج



فی وثقه سده کنند اما حیوانی در این کینه وج قابل باشد و از آن  
شانه و درم تفتیب و عانه و همچنین شکم ماد است شود و بول نماید و  
چون بیدار شود با بخند و گاه باشد که سحر و غشیان و اخلاط عقل نیز بول و علی  
فی کنند و روغن کنجد و الجامه و بعد از فی شیر یا لبه یا نه و بنکوباب  
لورک یا مسکه بخورند و قنای هر چه با روغن گل یا سفید پیخته بزنند و در  
اطیل بکشد و نه و در از ناول آن فی و در و دل ماد است شود و نذیر  
فی باشد و روغن کنجد و طبع شبت و استعمال معالجات در این <sup>مفعول</sup>  
از خوردن آن تخاف و مار یکی چشم و کموت لون و دو وار و مرتین  
و اخلاط عقل و شبنج و غش و غش شود و علاج فی کنند با بکم  
دریت و بعد از آن بجام روزند و روغن کنند و بدن بروغن قسط و نارون  
و زنبق یا لند سوار موم چون گوشت بران کنند باید که سرد یکس  
پوشند یا بواران نزنند و اگر پوشیده دارند از اکل آن پیخته و  
و اخلاط عقل سبب است شود و علاج فی کنند و بعد از آن رب سبب  
بالبین مخموم بخورند و معالجات پیخته یا می آرند و در آن روز از خواب  
و حمام احتراز کنند یا <sup>سرد</sup> و از خوردن آن مخصوص که در جای بکین  
انداخته باشند ضیق نفس و قویج و غشی و عرق سبب و حادث شود  
علاج فی کنند و بعد از آن ترابق اربعه و سنجینا و فلافل و ستر

صرف مفید بود و در افنی زهر قاتل است و معالجات در آن مفید بنقد  
اما فی الجمله فی کشتن و بعد از آن تر باقی که و نیز و ویلوس فو از مر و دو  
خورند مراره زهره ملنگ قاتل است اگر از ناول این ملنگ بیست کند  
امید بتوان داشت و اعراض آن فی یکاری و میرقان بود و دوی  
از دهن و بینی سپردن آید علاج فی متواتر و بعد از قی طین مخموم بخموم و نیم  
حالت ریزش مایه ایست در سم تخم سداب منتر یک در می گویند  
و بعد از این بشنود و در مشغال بخورند مراره **سک** آبی مقدار عدس قابل  
باشد علاج روشن کا و بادار حنی و حنطیا ناهر کشتن الی بنبر مایه چرک  
نیم مشغال بخورند **طراف** ایل بنبر و نبال کا و کوبی زهر است و از آن  
و کرب حادث شود علاج فی کشتن و بعد از آن قندق و سق خورند  
و نم شور اگر خون کا و تازه بخورند ضاق و غشیان و کرب حادث شود  
علاج بجهت و سهیل باید کرد و قی نکشند و ادویه که در بستن خون بود  
مفید بود خورند مانند انجیر خام و کرنب و ملیت و بوره و خاکستر چوب انجیر  
و شیر انجیر و فلفل و بوی انجیران و بنبر مایه چرک کوشن با سرکه و شیر بنبر  
**عروق** **دواب** از شراب عرق چهار زبان مخصوص است حضرت بطونم  
روی و زبان و سیلان عروق منتن از لعل حادث شود علاج فی کشتن  
باب کرم و دهن کبچ و بعد از آن تر باقی طین مخموم خورند و مراره

در وقت نال

دروغ کل نیز مفید بود و لبن **فاسد** شیر که متغیر شده باشد اگر کسی  
بجز وادار و او را به هضم و تبخیر شکم حادث شود علاج می کنند  
دروغ ناری که کم کرده در معده بماند و اگر شیر معده بسته شود  
علامت آن غشی و عرق سرد و ناقص بود و علاج کما شفا است بنزایه  
خاکش یا و قه سرکه که نه با شامند یا فودنه بخورند تا سرکه که بخورند تا  
**دوم در کردن اشت** اگر کسی را چیزی که زود نماند که آن چیست باید که  
بالای موضع گرفته را محکم بندد و محل زخم را بکند بعد از آنکه مضمضه کرده و  
کل کرده باشد تا محکم بکند و اگر وجع بجا نیست باشد حمام و اسهال  
کنند و دیگر لبن باز و کیوتر و فودنه و کبریت و خاکستر خوب انحراف  
و سرکه با آن موضع بکینند و زیت و نمک و بوزره و سیخ  
و لبن بز و خرمیان و شکطرا شمع و طبقت نیز مفید بود و  
و زبانی و من و دیگوس و دوازده خورند و با اعراض که ظاهر شود  
اگر خوان دانست که کدام کم کرده است لاک کنند تا علامتی نماند  
بمان باشد استعمال کنند و خاکه لفته میشود و **دفع میات** باز آید  
و بزرگ آن افقی است و علامت کشیدن او است که از موضع  
خون بیرون آید و بعد از آن خون صیدیه و مقوم شود و رنگ آن  
سبز گردد و چنگلی دهن و التماس و عرق سرد و پهلوتر نفخ

وفاق و عسل و لعل حادث شود علاج سر مراحت به بیشتر فراغ گردد  
و محجمه بران ننهد و مضغه شراب ریخته کنند بعد از آن بروغن کل و  
الکاحمه مکشند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن ادویه جدا به مثل  
سیسره و باز و بوزره و زرنخت و جاج و شیر و فرغون بدان موضع بنهد  
و اگر ضرورتی بران کرده بمحجان گرم بشکافند و بان موضع ننهد مفید بود  
و اگر آن عفتو قطع توان کرد و چنانچه انگشتی باشد تا دیگر اعضا سالم  
مانند و بزریق کبر و مژ و دیگوس و تر باق افغانی خورند و سیسره و باز  
و کندنا و صرمل با شراب کهنه بپاشانند و عینون و تخم کثوث و تخم فلفل  
هر یک ده درم زراوند مرجمه چند هر یک بخودم لعسل کشند و سه درم  
از آن با شراب بخورند و روغن کهنه و گوشت را سوختن کرده  
سورغوده مقدار سه درم و سرطان بران کرده نیز مفید بود و باید که  
قطعا بخواب نروند و در میان ششیر بشیستد اگر جمیع بدن مبتلای  
نشده باشد تر باق استعمال کنند و اگر موضع به لیسع حاص نشاید  
شده باشد و اضربه بکار دارند و اگر ببار بجزی بخایند و آب آن  
فرز برند و ثقل آن بموضع بنهد مفید بود و سداب به مرز کج و در  
و فحله و کلینت با شراب در دفع سموم مفید بود و بلبل آرمی  
نیز آورده اند و این معجون سود و ده صفت حب الغار آیر یا حبل



ز دند مخرج هر یک بخندرم سداب بری کند بر یک ریخته و در مخرج  
سداب بکوبند و با شکر یک کوزه کنند و شالی بخورند و اگر مریه یا غرغره  
بندند و ایند و نفق کنند مفید بود **در سداب** عصب ناده  
بر کوزه بود و اگر بدین آن خفقان و استرخا بدین و بر دوت اطراف  
حادث شود و گاهی اجناس لیسب علاج بالایی موضع به بندند و از آن کند  
و عصب بکوبند و بر آن نهند یا حلیت و سیر و عاقر قرحا تا مقید  
بزرگ و کبریت نمک عکس البطم طلک کنند و کوبند اگر موش یا فک  
زنده بکشد و دو نیم کنند و بر آن نهند مفید بود و اگر خمر خام و لعاب بر  
دفعی با ناک و عصاره سداب و بادروج و پنج غنفل و عصاره جند قوی نیز  
و پنج استکان و کوزه و دکان سنی بری بکوبند و عسل کشند و  
می راد و دانک و بزرگ را چهار دانک بدهند یا سیر و جوز هر یک  
ده درم سداب حلیت هر یک بخندرم با انجیر و سه درم بخورند و  
لطیفت فردمانا سعد بادروج یک پیچ با شکر آب مفید بود و از ادویه  
مفتحه مخصوص کفر است از آنست و اگر کفری خورده باشد و او را عصب بکشد  
طلایی بناید و ترب و بادروج خورده باشد مضرت یا و نرسد من  
بحر بات حضرت النوریه فی الدرع العقارب مخلصه در آن بچشت اند و مو  
طریق در آن آب نهند یا فادرم حیوانی یا ماده فریقین بفرق و نکان

بایند و بر آن موضع نهند و شراب حاضر و عرق کل و عرق کاهران  
لشیر شرب بخورند و غذا نخورند و آب مرغ و خرفه و اربعه نیم مثقال فرو برند و  
قدری بر موضع لسع نهند **نوع دیگر** از عرق بیهست که انرا جباره گویند  
و ان عرق خورده باشد و دهنال در زمین کشد و زهر ان کرم و ان  
در نواحی اسوار و خورستان و عسکر بسیار باشد و چون بکر فله  
بکروا تر کنند و از ان مایه خلاصی بایند و اطباء انجا نمالند ان بفسد کنند  
و فی الحال شیر بایشانند و موضع را بمحکم کنند و بخند و فرغون  
و حوالی انرا بکل ارمی و سرکه و ان تر باقی دهند و کاسنی بری  
خشک بر کبر حنطیا ناستین کشند و بادی بگویند و آب  
سیب برشند و دو درم با شراب فواکه بایند و اگر حنطیا  
غرض شراب سیب و فوس کافور و اگر طبیعت محبت باشد حنطیه کنند  
و آب کاسنی و سنگین غرغره و غذا افورده و انرا وانه خورند **نوع دیگر**  
**و غلبه** ریتلا نوعی از غلبه است و بر روی قطهار سیاه بود و  
بر ویک دهن این دوشاخه باشد که بدان بگردانند و انرا اضافت  
بزیترین ان مری باشد و ان شبیه است به پروانه و بعضی سرخ  
و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و علاج کریدن ریتلا آنست که  
موضع بکنند و بجام روند و آب گرم بر ان ریزند و موضع را بکنند

و ناک تر چوب انحر و قلبه و اینک تفصیل کنند و شونیز و شحم کرس  
 خورند و این تریاق میفند و در <sup>کمال</sup> ~~کمال~~ زنا و زانیان و زین عیاق و قرحا  
 زو و کول بوره سرانار مایه فرکوش و در چینی میبوه چلبان سرانان زری  
 مایه کوی بوبند و آب کجرا بشنند و دو درم بخورند و از گردن عنکبوت  
 ریاح و فراش شکم و قشیر و در اطراف و انشاف فنیست حالت نشود  
 علاج حمام رو و زدن و ناک کنند و شونیز و سداب هر یک غریب درم با سداب  
 بخورند و نوعی از عنکبوت است که از **اغراب** گویند سیاه و پای او زرد  
 بود و از گردن ان جای موضع و سیاه شدن ان و جمعی مطلقه حاد  
 شود و زهر او ماری بود علاج فصد کنند و تمرندی و نبات یا خبکد و  
 و با سکنجبین خورند و ثلثین طبیعت بمطبوخ فو که و لقیع ان کشند و اگر  
 ان موضع متقرح شود و زهر فرجه کشند و اگر متعفن شود و با مس جدا  
 و نوع دیگر است که از **افند** گویند و ان عنکبوت سفید بود که بر انقطه  
 سیاه و دست و پایی او بغایت کوتاه بود و مکرر کرد و از  
 زمین ان حکاک حالت نشود و انرا محض و دروغن کل ملک کنند  
 و بیخ کرس و در سر که بکوشند و بوره در ان ریزند و نوع دیگر  
 هست که فوایم او بسیار و دراز بود و از گردن او و جمع موقه  
 و فی و سر بول و قولنج حادث شود علاج ان بچکان رتیکلانی

مقدمه است نامه ایست همچو فراخور و دوا کردن او رعاف و نفث و دل  
حادث شود علاج ریشی و بیهوشی و خوردن و شیرین  
تورک و آب کاهود کاسنی و خیار کد و وطن محوم و جد و آب ستر  
و موضع را آب کاهود و صندل سرخ و فادر مرطلد کنند ز لایبیر نالوا  
ست بعضی ز رکت و مراد و سیاه و بعضی شمشیر لبون بار و این دو  
صنف بدترین زمان است و بعضی گویند که علاج موضع را آب ستر  
یا سوزن فراغ کنند و مصلح نمایند و شراب غوره و رب سب و لبون  
با عرق کلم پدید خورند و آب را تبین و خیار کد و سیاه شامند و موضع  
باب بخاری و باد و روج و رو باه ترکیب طلک کنند یا آب نیکو با بخر  
و سرکه بخورند و کل با سکن کاه و یاد و رن کج طلک و زدن محل که مکس افکنش  
و زعفران خور و دستمال باشد و محل نشین و حضور را کند **غضاب**  
بیا س که ماسو گویند چون بگز و دندان با سرون آرد و گویند که فرما  
این ششم در آن مالند دندان بد و رسد و سرون آید با خاکی ستر  
و روغن بر آن نهند با سرون آید و موضع را سکن کنند و در آب  
نهند و تریابی که در گردن رتلا ذکر رفت خورند **سام** ایرس نوی  
از زعفران است و او کو چای است و بر و فطهای سیاه بود و در موضع  
خراش باشد و و نیز چون بگز و دندان در حضور را کند علاج باره صمد ستر



بمزدوران موضع بالند یا نر قوطنا وضع نما کنند و شیار در  
یکدازند و بعد از آن بر فک جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج آن  
همچون کزیدن مار باشد **سالامندرا** اما ممالیت تشبیه بعضا به جبار دارد  
و مال گو که بود و اگر در آن شل شد آتش را بمیراند و نسوزد و از کزیدن  
آن صفت شدیده و وجع و التهاب و درد زبان حادث شود علاج  
وضع رانجه کر ممکن کنند و شیر **الباب** بگو و بدهانه با شیره تخم تورک  
بارغن کل و فست خورند و سکه و زعفران چرب دهند و غسل در آب نیچ  
نیز مفید بود و گوشت ضفدع و خایه سلخفات بر موضع نهند **الاربعه و الا**  
لئون مزایای باشد و در کزیدن او سرکه و نمک ملا کنند و نوعی از او  
که او را دوشش باشد و چون در درخت فرو کند از خود و مقبض و صفت  
کنند علاج از آن بگویند و بر آن موضع نهند و زراوند و خطیانا با نیچ که با آن  
بخورند **مفعان** آنچه بری باشد کزیدن آن سهیل باشد علاج آن همچون  
زهرامی سه باشد اما آنچه بگری بود سرخ باشد و از کزیدن  
در می عظیم ظاهر شود و گویند صفت کند و در مردم افند و اگر نتوانند رسید  
نخه مد و منقش رسانند علاج تنبلی کبر و مشرد و لیس خورند  
و عالج کزیدن ریتلا استعمال کنند **بایست** بیوم و کزیدن آدمی  
و حیوانات اما آدمی اگر مجروری بود و کرسنه کزیدن بیدر بود

علاج زیت بر آن موضع مالند و آرد با قلا و سرکه با پنچ راز یا نه و غسل  
با آنکه تر ز و سرکه طلا کنند و اگر **خشم** باشد و مرد اسبج و فندق و  
دنبه که موم مرهم سازند و با لند **عص شیر و بختک** کزیده و چکنالی  
این جو یا است نیز آوند و ایر و غسل طلا کنند و بعد از آن **سیرک** نشوند  
و مرصی از ایر و زنجار و چکر نقره و تو بال مس و موم و زیت عین  
**عص سگ و گرت** در آن موضع **سیرک** مالند و بوره با **سیرک** طلا کنند یا سازند  
و سداب و با قلا و بادام تلخ بگویند و با غسل طلا و آرد و قیاس و فودنه با **سیرک**  
و نمک با شراب یا با **سیرک** بر آن نهند **سک** دیوانه باشد و اگر **سک**  
او و سوا س و انگار فاسده و احتیلا عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان  
حادث شود و از مردم و جایها روشن گزینند و بعضا مخصوص روی  
شود و در روی تفریح پیدا و اولان بکشد و از تشنگی فریاد کند و چون آب  
پنید بترسد و دور شود و باشد که از **سک** کند و خواهد که مردم را بگذرد  
کسی از فضل آب و طعام ایشان بخورد و او را همین حالت عادت شود  
و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه و  
و بعد از هفت سال تکرر شده اند و **سک** در خریف و ریح دیوانه نشود و **سک**  
**سک** دیوانه است که اگر سینه باشد و تشنه و طعام و شراب بخورد  
و از آب بکیزد و چشم او میخ باشد و گوشها او میخ باشد و چون

را در دو دوا را گرفته بود و چون نهی می بند حکم کند و سکان از وی کرزند  
و یک را که چون یک بکر بکشد که یک است حقوق کند که یک دیوانه است  
باید و تجربه بدان کنند که باره خون که از موضع گرفته آید بالا نیندیش  
سک اندازند اگر خود سک و نوانه شد دست با شاه بلوط و جوز بگویند و شی  
بر آن موضع نیندیش بر سر مرغ اندازند اگر نخورد یا نخورد و میرسد و لوانه  
بود علاج جراحت را نکند از آنکه ملتحم شود و بخلاف جراحتی که از سک و دیگر  
باشد که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت را فراخ کنند و محجمه مرکب  
کنند از خون بسیار باید و صبر بامر که بر آن نیندیش با حلیت با حشمت  
با یک فرجی هر یک است درم و نوسا درم و درم فلفل سیاه درم  
اسفند شاره درم سداب چهار درم نخاس سوخته چهار درم بگویند  
و بستر که لبه نشسته و ملا کنند و این تدبیر را در ابتدا باید کرد تا حد  
سرم کند بخارج اما چون بهشت بگذرد و شفته بدن بمطبوخ بلبله و انیسون کنند  
با این حب شفته سنا بخورم بلبله کالی بهشت درم انیسون یک مثقال  
و نیم بلندی غار بقول هر یک خندم لب فنجان جبرائیلی هر یک مثقال  
بگویند و آب بالنگو لبه نشسته و در مثقال از آن شیرینی بود و با این  
با انیسون نیز مفید بود و غذای حیرت و گوشت مرغ و گاو و گاو  
خورند و شیر و شراب بکنند و آنی که خوردن این دوا کرده

و باید که جلد کنند تا آب خورند و الا با آب ناهورون هم پاک کنند  
و اگر از پوست کفار یا از پوست کبک، دیوانه آب خورند مفید بود  
و انامی که از زغالش ریخته باشند و پوست کفار رویشان اندازند  
آب خورند و اگر جگر سنگ فلوانه بر موضع کزیده نهند تا برین کنند  
و بخورند مفید بود و نریاق کبر و اربعه و دوار السلطان خورند صفت سرطانی  
نری زنده در دیگ مسین کنند و بنیرم زنانش دهند تا بسوزند  
وده درم از آن ماده درم خطیانا و بنجدیم کند بکوبند و در زراول  
بکثقال و در دروز دوم و در شقال و در سیوم شقال با روغن بخورند  
و دوا لذر ارج نیز ص در ارج بکثقال عدس مقطر بکثقال زعفران مثل  
فرقل و ارجنی هر یک نیم کوبند و با آب بکشند و فرس سازند و یکدم از آن  
باید که بخورند و از سر ما و حمام اخترا کنند **عفن مساج** سبک آبی و بایسی  
موضع کزیدن انرا بعسل و بلوره طلا کنند و نمک سرکه بمالند **عفن**  
**ستور** اگر از کزیدن کرب و جع حادث شود باز و فودنه با شونبر طلا کنند  
**عفن** را سو اگر کرب را سو بکزد سیر و باز و تخم و خاک کنند و اگر کثبت  
بکند و بر آن موضع نهد و جع ساکن شود **باب چهارم** در دفع هوام **عفن**  
اگر سینبر و فودنه و بچکشت و در خانه نزدیک مرقد نهند هوام از  
و بتخیر بچوب زرد و انار و پنجه مهاد و فقه و فودنه و مقل و سکیج



و مانند دحب الفاز و آشنه و قدون و اطلالت و حوافر و نباتات  
همین خاصیت دارد و گویند که بهترین تعلق و طایوس و غار لیشته کاو  
کوبی و کوفتنه کوبی و آسودن و کوبیدن در خانه سود دارد و در لیشته کاو  
الوده که گند و کرم و مریضه برداشته و بچ کردن و بکشد آن نیاید و اگر  
چراغی در آتش مریضه خورند و بکشد چراغ کردن و پیشتر مریضه  
طریقات از دور کردن شام کاو کوبی و بپاشم مریضه ای و  
سکیم و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را با آب نوشا در و غزل  
آب بنده مار بپیمد و **طریقات** آب از شام کاو کوبی و آب مریضه و  
عقرب بگریزد و در کردن عقرب و کبریت و سم خرد و زنج و پیر  
در و غل کاو و آب جلالت در خانه بخشد و بهترین خاصیت دارد و اگر  
سینه و زنج و لیشته کوفتنه و بپاشم کاو و با هم بپاشند و بر سوراخ عقرب  
نهند بیرون نیاید و **طریقات** اگر غزل با سداب بخورند و  
در خانه بگریزند کاب بپزد و اگر حوی به به غار لیشته یا لایند کباب  
جمع شود و از کرب و درق خرد و کباب بگریزد و **طریقات** اگر کوب  
مرد و بر کب چو زوشون و مورو و مسکن کاو و کبریت و غل  
دو کنند لیشته بگریزد و اگر نشتین و صرمل و مشو بتر کوب  
در خانه بگریزند و کباب بگریزند و اگر بپزد و غل و کباب بپزد

نشینند طر و فل مورچه از مفاطیر و فست و طیت و زهره کا و و  
 دو و کبریت و قطران بکرزند طر و **چوب** اگر زرنیخ در شیر حل کنند  
 و بکنند کاس بخورد و و میرد و اگر زرنیخ دو کنند و بمجین از بوی بکنند  
 بکرزند طر و **منور** اگر سیر و کبریت دو کنند بکرزند و اگر در این باب  
 خطمی و غازی و زیت بالا ایند ز منور بدان شیتد طر و ارضه اگر بر طر  
 و کلنگ کشیز و فودنه و پوست لبوزانند شمر بکرزد و اگر استن  
 و فودنه و اگر ورق حیار دو کنند خاص بکرزد و اگر استن و فودنه  
 و پوست ترنج در میان جامه برزند شوش در آن نبقه طر و **موش**  
 اگر در اسنج و خرزق و بزر الیخ و بیج کرب و لعل انفار و مرکب  
 و ضبط المید و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش  
 بمیرد و اگر موشن فایه بکشند یا پوست بکشند یا گوشش و بوم  
 و را کنند دیگر موشن بکرزند طر و اسواز بوی سداب بکرزند و طر و  
**قل** **هایم** ورق اراد و دخت و خرزمره جمیع بهام را بکشد و اگر سگ  
 و اگر و غر خربن سیاه بخورد و میرد و فالتو التمر کیامی بود که بکشد  
 بکشد و خال الذنب کیامی است که اگر را بکشد و بادام تلخ و خرزمره  
 رو باه را بکشد و اگر از جایی که محض باشد بکرزد و تمام شدن اول  
 در سیمی **طی** **فن** دوم در اغذیه و ادویه و **شتر** به شتر و غایه

مقاله اول

مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مصدده و اخذیه مشتمل بر هفت باب باب  
اول در مضایع و طبایع ادویه **فصل پنجم** است آن بد آنکه هر چیزی که آنرا در بدن  
تاثری از کیفیات نباشد چون دارو بدن شود و از حرارت بخورنی  
درست تر نشود و اگر در بدن تاثری زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل باشد  
نکند از امساک گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثر نکند اگر آن محسوس نشود  
آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود اما مضایع باشد در درجه  
ثانی باشد و اگر مضرت رساند اما مملک نباشد آن کیفیت در درجه  
ثالثه و اگر مضرات آن بهلاک رسد در درجه رابعه و آنچه ادویه سمیه و یا  
دانت که تاثر بدو شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون سیانکه  
ضاد آن مضر است و اکل آن بههم و بعکس این همچون اسفندنج که  
اکل آن قاتل است و ضایع این نه و شاید که تاثر خارجی دو مضاد بتأثیر  
داخلی او بود همچون شنبه که در داخل تفلیط و تبرید کند و در خارج تحلیل  
و بد آنکه بعضی ادویه را قوتی مختلف باشد و شاید که آن قوت را  
بشان مستحکم باشد که اثرش او را به تحلیل نبرد همچون زهره و سیانکه  
که اثرش از به تحلیل برد اما بطبیعت به تحلیل نبرد و همچون بابونه که در وقت  
قافله و محله مست و بطبیعت نرود و میجکد ام را ایل نشود و شاید که  
طبیعت آنرا به تحلیل نبرد لیکن بعضی ایل نشود همچون عید سیانکه بطبیعت

قوتی محلل او به تحلیل رود و قوت قابضه باقی ماند و شاید قوت  
او چنان ضعیف باشد که بغیر از این خود بخود منجمد گاشنی که مریض  
و میرد است و بشتن قوت تفحیح و لطیف او تحلیل رود و بقیه  
باقی ماند و چون ادویه مفروده بسیارست و معرفت به کیفیت  
و خاصیت از اقوانین است و ذکر کردن به تطویل می انجامد بذاکر  
بعضی ادویه که احتیاج به استعمال او بیشتر است کفایت نماید ادویه  
که در درجه اول از حرارت بیشتر کند یا بگونه نخستین فندق است  
منافات پوست ترنج خود و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران  
بزرگ و نشتا هر دو آنچه در درجه دوم بیشتر کند بور و زعفران و سیاه بون  
الطهار طیب جده و فراغیان حلیه فراسیون کند و سیخ و نام صبر غنچه  
قوتی مثبت آنچه در درجه سوم بیشتر کند اسفیل شونیزه و سیخ  
سیراز مانده را کسن شیخ حب بلبلان قرغل صقر فونیزه و  
چکنشت سعد فطر و مانا و زعفران و کس کس طبع اقوی است  
اسارون ملح الهلی کرو یا مریاجه و انیسون حرمل زرنبا و افقون  
کرفس و می زعفران خشک ها ما زراوند زیره زخیل که زعفران  
کبریت چند پخته و بروج دار صنی باز و از طفل ها شام طیار و  
سقمونیا آنچه در درجه چهارم بیشتر کند و کس کس مویز و مایر



فرد فل فل سدا ب بری ادویه که در درجه اول از برودت مشترکند  
بلبله امله بلوط خیار خیره اعدا بکل اسفناخ ب بنفشه کل سحر  
در درجه دوم مشترکند به زرشک کلنا زرد الو نیکو ب لعل  
دم الاخوان حاض امر و آنچه در درجه سوم مشترکند کا بنفشه  
حاض تورک نعرو کما ماز و صندل کا فور آنچه در درجه چهارم مشترکند  
کند فور ما بل امون بک سباه ادویه که در درجه اول از برودت مشترکند  
الو کخو اسفناخ کا و زبان مغاش خیار بنفشه آنچه در درجه دوم  
ترنجبین لذر ک بنفشه نیکو زرد الو زو فار تر آنچه در درجه سوم کا  
فطر اسالیون ادویه که در درجه اول از برودت مشترکند از صفیق  
علیه زعفران اشنه بالونه جبهه الحضر اسفند بر سبا و شان آنچه  
در درجه دوم طشاک و کوس نسل کلنا کند حاض سوسن  
کاسخ زنجیل دار فل فل بزار خندان در و ب جعد حبلان لعل  
العل ارسا دم الاخوان اسارون بور ما موس ب جعد بلبله  
فرخمشک اقحوان حنطیا نا آنچه حب البان بلبله امله اسفیل اب  
آنچه در درجه سوم اهل سفونیاسیر شو نیر اقا قار اسن  
امیون فر فل اسفون فردا ناز و فار خشاک ماز و قحشک شت  
سیر و مزجوش بلوط چند بندستر دار چینی قهوه و صبر

صغر فودنه زراوند فراسیون سماق زرنبا دحما زیره ناخواه  
سعد کبریت که رنگ کرفس مشک کچک آشپز **نیم** در درجه چهارم  
مشترک کند این کندش موزج ما این خردل فلفل سداب  
ادویه که **استیلا حرارت** بود بملک زرد و زردی تر تخمین بیفت نشین  
سقمونیا بلال اباجام شامتره مبرکسغ شیر خشک **سبک** بانه  
نخم خنظل بوره قنطاریون ماهیز مرغ غار یقون حب البیل بزر مدخل  
لبفایج **سبک** سودا بملک کالی بملک سیاه انقیون سنابالک و فخر  
لا جورد اسطوخودوس لبفایج غار یقون حب البیل کثوث **لله**  
**مقیات** نخم ترب در ک ان کندش کند زرد و خرق موزج تخم شبت  
پوست خریزه تخم حرخنه کند کوبیده سرخ آسبکه و مر بار اصل  
نخم غار یقون بوره سکجنین **مفوت** که سبک بکشد بزر کس  
شامتره غار یقون راز یا نه امیون قنطاریون انستین صغر خردمانا  
اسطوخودوس عود فلانیا انقیون عطیانافرا سیون زیره اسر  
ناخواه حاما لمیون غار صبی غفران مرزنجوش کرفس زراوند کباب  
کر سینه ماشا کثوث بوره مرمل **ملطعات** که تلطیف و تقطیع  
اظلاط غلیظه کند اهل اسقیل حاضر **سکه** اسطوخودوس حب البیل  
انجیر لورچه تخم بیدستر خردل فزطم سیرافه تخم شبت بالونه دار

جیده و ج زو فار خشک قطعه صغیر قردمانا فودنه زراوند حرف کما در کوس  
مرل مشکط استیج ابرسیا نام سداب مانخواه کینج عاقربا  
رات که در اربول کند و حفص کشاید اهل افغان قمرش قمرش را  
انیون انجان قنطاریون برنجاسف قردمانا بونه قسط کبابه سیاه  
نام خود خطیانا مانخواه فاوانیا چند فرسیون عروق جاشیه نیم خیز  
دارجی جیده سداب سعد سلج زو فار خشک مشکط استیج کرفس  
مرزنجوش کما در کوس جبه الحضر انصاف که حصات درل ابراند  
اسارون ابرنجاسف صغیر نیم خیز بوزه خشک سیاه و شان خود سیاه  
حجر البهو و بادام تلخ سعد کینج رازبانیه **والفیات** که طبقت بندد  
بنج بلوط بسد با قلا جوز سردیج کما در کوس اذخر نیم کل مورد غبار  
کلندر ویم الاچین زرد و در شود ورق نیم زرد و دلباشیه مرصط که کیند  
طلح مخموم قردمانا نار دین عدس کینج استه نیم شام سفید نم بندد  
**مطلات** که غلط و صلابت را تحلیل برد کما در کوس که جاشا زراوند  
اکلیل الکک ج خرزهره مرزنجوشان جیده جاشیه یا شوق سیاه و شان  
اسفیل ابونه روباهه نرنگ برنجاسف اذخر با قلا اسارون افغان حلی  
زفت صغیر بطم لادین تمام سوسن برتس فشار الحار فیه مرزنجوش  
فودنه خروغ **ملیات** که صلابت نرم کند امطر که نیم کیند راتنج

مقل سعد و عن خروج دینه به بط و مرغ متعشق کا و کو سفند رفت صفت  
بط **منجنبت** که اورام و صلابت را بفتح فیه الکیل الکف عن بزرگ  
ایر سا کرنب صغ بطم لادن در معیه انجیر موم عطی مردتس **نہات** کف  
درج را بست کند و به تحلیل بر دانیون لب با سیه آفتون جاما نیرہ زراوند  
ناخواہ کند ز زناد کرس و یاسد اب صغر سفند تحلیل کثیت جاوشیر  
خرزہ ز تحلیل دار فلفل فرود ما **مقرحات** که حضور را ریش کند و لبوراند تحلیل  
زرنج زانج حیرت البان تیوعات مرکب کین کبوتر اک قسط سنباد  
فرغون صابون سد اب فودنه را کس قلع طر سبدر ارج ادویه که  
تسکین وجع کند انیون به بط تور ک سفیدہ تخم مرغ پنج بروج صغ اسفیداج  
کثیرا ش عانستہ ادویه که سر کران کند و سر اب آورد کا بوشبت زغفران  
حمام الفاح و شقایق اصطرک شامی فرم ادویه که کرم کشد در شکم و گوش  
برنگ کالی سنستین جودہ ز فودر خشک که دیاصرف فودنه قلیش  
شونیز ورق شقالونترس ادویه که منع عاف و نفث دم و  
دم کند اندر ز شکم با بروج بلوط کلنا دم الاخوین تخم کل حصص کل  
کہر با کند کا فوریان الجمل زیر مضطکی نفع است سته مانو قنطاری  
رہوند شاد و نه بخور سر و کشتہ پرنہ زرنج ادویه که قروح را مندل کرد و اند کلنا  
انند صغ بلوط زردت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین زراوند لسان الحل

بازہ



ریزه ابر صبر طین مخموم ادویه که فروم و سنجیه را پاک کند اهل زلفت  
 الکانه نمک ابر ساقسل را پنج دندان ادویه گوشت زیاده از فروم  
 زایل کند از روت ایشان نمک و اسنج و نوبل از صدف  
 سوخته استند خرمار سوخته اکاشسته ادویه قلبیه و مقویات و مفرها  
 یافت که بالو لولاز و ردکا و فزطین مخموم زربا و غفران دار چینی  
 به امر و دشمنه خشک طباشیر کل سرخ و سونچ لبد بالنگو با و روج و نم  
 انار شیرین صندل ریاس شقاق قل قاقه فستق زر زرقه و عود و غیره فنعاع سون  
 سعد سلیقه فمخاکشت کا و زبان بلبله فا و انبا نام نبلو فر مورد و واسطو خود  
 اترج ابر شیم بهمنین لبغایج مار مسک جد و ارنارنج پوست ترنج ادویه  
 که مغزی معده باشد پوست ترنج ابر بلبله بالنگو جوز بو اهل دار چینی بلبله  
 کاسرخ زربا و طباشیر کند که رو یا معده لکی مشکطرا شمع فنعاع سعد سلیقه  
 سیاق سفرجل و فلفل قرمز و از خرمات و روج هندی ادویه که مقوی کند  
 استند اطفاط الطیب بلبلان جوز بو دار چینی حاما کفوف مصطکا  
 نازدین غافق فلفل قرمز ادویه باهمیه کر و صبر کپورون جبه الحضا  
 کر نس کنج حب الزلم با قلاخ و دلو با قرفه و لحنان دار چینی لباسه  
 طلعوزه فندق کتر استق طلیه ت فسط زربا و حصیه النعلب شقاق  
 خنچل سورجان سقنقور و صندل کبوتر و کجنگ و بره بنبریان و پسته شیرین

دهر

کند

اکو را خیر طب با چیل مقرا دادم مقبره جز باب دوم در جوبت کند  
 کرم و ترغبت بدرجه اول فنان او بتدین نماند بود و غذای تمام و نکو  
 و بد و نان تک غذای تمام و دیگر کوار و تجلات کرده فنان مارین غذا  
 تمام و بد و کلجی فریه کند اما سده آورد و معده را مضرباشد جو سر و خنک است  
 بدرجه اول غذا کمتر دهد از کندم و لیست جو فالبی و میرد بود و کشکامی و  
 مرطوب بزنج خنک است بدرجه اول و در حرارت و برودت او خلا  
 و او غذای لطیف بسیار دهد و زود کوار و او را بار غفران و در غن نام  
 نرند یا بشیر و شترتی **کاموس** و زرت بار و یا بس اند غذای اندک  
 و فالبی باشند و مصلحت آن شیر و روغن **عسل** بار و یا بس است  
 تسکین و تغذیه خون کند و دیگر کوار و او سوداوی بود و خوا بهای اشفته آورد  
 و از این از مطلقا بود و در جرم بدن فالبی و نان را با چیتد خورد **ماقلا**  
 یا بس بود و غذای اندک دهد و آب لطیف بود و در جملی و مریض  
 سینه را مفید بود و اما نفخ باشد و مصلح او نمک و سقر **خود** و حار طبع است  
 غذا بسیار دهد و تقویت باه آورد و نفخ کند و صفای لون و لیسین بدن  
 بد او آنچ سیاه و سرخ بود که مری و اذرا ان بیشتر **لویا** و لیست  
 نه خود و ذرا در فوی بود و غلیظ و زرد و میم شود و بنوامش بار و لیست  
 و شکم و این محمود بود و پهای کرم و سر فرامفید بود و در سینه

لغز

منفر بود و مصلح آن مغز بادام است کبچد عارط است و در کوار دو  
افشا و غذا کند و معده را زیان دهد و مصلح آن شیرینی است تخم خجاش  
بارد و طبع است سعال و خونت طلق و زلزله و سهر و ضعف باور اما فاش  
و انچه سیاه بود و محرز باشد و سبات آورد بزرگ عارط است  
نزله و سعال را مفید بود و قوت دهنده <sup>کافور</sup> یا دانه عاریال بسبب محفیه  
و مصلح و مصلح آن شیرینی و شهوت جماع تضعیف کند و سلسل لول را مفید  
قطم خشک دانه عاریال بسبب سهل بلغم بود و باد با آب کتده تخم کتان  
عاریال بسبب مفرغ و مقوی قلب و ریاحات باز دارد <sup>کافور</sup> یا سیاه و لحو  
و البان بهترین گوشتها گوشت کوسفند است و خضی بهتر از غلج بود و در  
بهره داده و بسیاری موی به از کندک موی و جگر آکنده به از غلج  
گوشت کوسفند <sup>کافور</sup> یا سیاه گوشت بره را طوبت ترش بود  
و گوشت میش را حرارت و طوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر  
باشد گوشت بزغاله و خنک و بهترین بزغاله که کماله باشد گوشت  
کبش لغایت بد باشد و بهترین خور و سبب گوشت شتر کرم و خنک  
ست و بهترین آن جز و سبب گوشت کوسفند آن کرم و خنک است  
لقوه و فالج را مفید بود و گوشت <sup>کافور</sup> یا سیاه کرم و خنک است و هر دورا  
بیشتر باید خنک گوشت کوسفند کرم و خنک است <sup>کافور</sup> یا سیاه غلظ او لی

انست که از آن اجتناب نمایند گوشت خوکوش سرد و خشک است  
و قایل گوشت کاه و کوی سرد و خشک است و غلیظ و اولی اگر از آن  
اجتناب کنند گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و برودت  
و رطوبت و ضرر و سس را رطوبت کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر است  
و مقوی باه گوشت کبک و فاخته و دراج و کلنگ گرم و خشک است و مرغ  
باه گوشت مرغابی و بط کرم تر است و غلیظ و مایه نازله سرد و تر است  
و سرد و خشک است و در کوار و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود و شیر  
جوانی مناسب دراج آن جوانی باشد ملک ارطوبت شیر قه و چرب  
و غلیظ تر بود شیر تر و آب انعکس این باشد اما دفع پوست و  
زردی او و روغن باه و بد و شیر خنجر بود و شیر شش چرب بود  
بود و تر و کد حار رطوبت تلخ که در زردی آورده و معال و خنجر  
صدر را معتدل بود و روغن کرم تر از او باشد شیر تر سرد و تر است و رطوبت  
بدن کند و تسهیل و مصلح آن شیر متی باشد و پنبه خشک گرم و خشک است  
و قایل و مصلح آن جوز بادام کشک معد و رافوت و بهر و قایل بود  
است سرد و تر است کدن حرارت کند و دماغ و معده را معتدل بود  
و مصلح آن نمک و فتناع باشد اما پنجه شیرین باشد سینه و ریه معتدل  
و تر و طبع آید کند و روغن تبرید کند و قایل است و غذا آن یک بعد



بعضه بر مرغی که مناسب مزاج او بود بهترین آن بعضه مرغ خاکی حصی  
زده نمیشد که غذا تمام دهد و تقویت بدهد و سفید باده کند و سفید بعضه غلط و  
نولد اخلاط باشد و بعضه کثیف و کثیف تر مقوی باده باب چهارم در فواکه  
و شیرینی اکو و مارط است خون نیک از او حاصل شود و فریب کند و  
تقویت باده دهد و بهترین آن اکو سفید است که پوست او تنگ باشد  
و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفی می کند و در آن اکو  
کرم و خشک است و پوست دی سرد و خشک است مویز پوست و تپ  
سده و بکبر امفید و کشتن از او لطیف تر است غوره سرد و خشک است  
و لیکن حرارت صفا کند و حبس طبعیت آنچه کرم و تر است بسیار  
دید و مجاری پاک گرداند و بیهوده یک بلغم و تقطیع اخلاط و او را بر او کند  
و حبس پیدا آورد و مصالح وی جز باده ادا بود و آنچه خشک را بر طبع کرم  
تر و خل و لبه و قند کرم و خشک است و مقوی معده و کبد و قاعض باب  
کرم و تر است و تقویت باده و معده و دماغ و تسکین بدن نماید و غذا  
بسیار دهد و مصالح آن باده خشک باشد بود و کرم و خشک است  
و تقطیع بلغم و مقوی باده و واقع بر دودت و از سودا و کبد و مصالح  
سکتهای تر بدی سرد و خشک است لیکن صفا و تسکین طبعیت کند  
و از این صلاحه و خوا بود و از شیرین کرم و تر است و مقوی قلب

و مفرح و دافع سعال و مجاری پاک گرداند **انار ترش** خشک است  
و مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش و اگر با تخم شنبلیله  
بود **ترش** بار دایسست و مقوی معده و مفرح و دافع خمار  
و قابض و تولید قوای کندی و آنچه شربت باشد و با عذال اقرب بود  
**سیب شیرین** معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و دافع  
عفونت یا سموم مقاومست کندی و آنچه ترش باشد دافع تشنگی و  
سرد و خشک بود و دایسست و اریب به غذا پشتر و  
وادرار کند و تقویت دل و معده و تشنگی و تشنگی کند و مولد  
بار و طب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیگر کوار و مولد  
حمیات عفنه و بلغم باشد **رود الوبار و طب** دفع خمر و از حرارت  
و تلین صفرا کند اما در معده فاسد شود و خون بدازد و حامل **کوسیا**  
بار و طب است و تلین کند و معده را مضرب باشد **فرسیا** آلو بالورا  
کویند بار دایسست آنچه شیرین بود و تلین کند و آنچه ترش معده را  
مفید بود **توت** بار و طب است تشنگی عطش کند و دفع و خون خمار  
معده را مضرب بود **ترنج** مفرح است و پوست آن حار دایسست  
و مقوی معده و مفرح بود و بوی دلمن خوش کند و گوشت آن بار  
و طب است و غذا بسیار دهد و دیگر کوار و حامل **بار دایسست**

تقویت معده و دل منع خفقان و غش و غلیان معده کند و تخم  
حار طریقت و قناریست با جمیع مستوم کند و بوی ترنج دفع  
مفرت و پاکند نارنج لطیف ترست و خواص او همینست **لیمو**  
در طبیعت و خاصیت همچون ترنج نیست **زیتون** انجبه نارسیره  
باشد بار و یا لبیست و مقوی معده و انجبه رسیده باشد بجزارت  
نایل بود و اجاع مفصل و اعصاب مفید بود و جز کرم و خشکست مقوی  
باه و مصدع و مولد اخلاط و مفید معده بود و جز **بندی** نارجلست  
حار یا لبیست لیکن حرارت او بیشتر از پوست بود و انجبه تر باشد  
حار طریقت و لیکن حرارت او بیشتر از برودت و مقوی باه  
و دفع برودت باشد و کهنه کرم شکم بکشد **فندق** حار طریقت غذا  
دهد و تقویت باه و دفع مفرت **پیر** پاکند با دام حار طریقت غذا  
بسیار دهد و منی بفراید و سینه و مجاری پاک گرداند و مصالح آن  
شیرینی باشد و انجبه تلخ باشد پوست نایل بود و مفتح و مقطع  
و دفع فضول **سبزی** کرم و خشک و مقوی باه بود و سعال بلغمی  
و کزین هوام را مفید بود و پوست آن مقوی معده و دفع  
غشای بود **کرم** و خشکست مقوی باه و کرده بود و معده و کاه  
را منور و بخار و غشیه کنایست **جمع** او بار و یا لبیست و یا باده او بیشتر

و تبخیر باشد غلاب لقوام اعتدال در کیفیات اربعه و بقولی باردا  
بدرجه اول معتدل در رطوبت و سببست و غلط سینه و ریه و غلبه  
دم را مفید و حبس و تنگی دم کند **سبب** آن بار در رطوبت و تلخین  
حلق سینه و اسهال سودا کند **رشد** بار در رطوبت و تقویت  
قلب کبد و معده کند و تسکین عطش و منع فی اسهال و سده بکشت  
**خرفه** آنچه شیرین بود گرم و تر است و اگر از آرد و از سرشته اندازد  
نقوت بدهد و آنچه شیرین نباشد بار در رطوبت بود و تولید طوالت  
فصلی کند مصلح آن سنگین بود و **خیار** و **خیاره** بار در رطوبت و بویین  
آن تقویت دل و دماغ کند تخم آن در بار باشد و معده را مفید **بند** او  
رطوبت نبه محرقة و جگر گرم را سود و در معده را مفید بود و در  
آن شیرین **نیشکر** بار رطوبت حلق و سینه و معال را مفید  
و اگر در روغن قطع بلغم کند و اگر بدان قوی کنند دفع بلغم نماید و در رطوبت  
سبب نفیقه الاست سینه و مثانه و مجاری کند و موله صفرا و سودا  
از دانه مقوی بدهد و بلغم و بار را مفید بود **بنایت** از همه لطیفتر باشد  
**ترنجبین** معتدل است در حرارت و برودت و رطوبت بدرجه  
دوم معال و خشونت علی قاع را من **اللات** نفس را مفید بود  
و سبب منفرود دفع عطش باشد **نخست** در حرارت و ترنجبین



کثرت و در تلین بیشتر از آنکه در طریقت و مقوی معده و <sup>مقطع</sup>  
بلغم و تفتیح مجاری کند و باد را بشکند **عسل** حار یا پس است بهترین آن  
سفید و خوشبو می بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع بروز  
کند و مضر است آن خدوش بخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن  
جمود ضایع **فصل** حار یا پس است و فایده آن مجوی فایده عسل  
بلکه افزای و در کسر راج و افتتاح قولنج نافع تر بود و **پایه** هم در بقول  
کامو بار و طریقت تشنگی نباشد و زرد مضم شود و خون نکند  
مولد و خواص و دفع تر که کند و حشمت مضر بود **کاسنی** بار و بود  
مایل به بیعت و دفع تشنگی و صفرا و کثرت حرارت جگر کند و ناشسته  
مضغ بود و **استفاح** بار و طریقت بود و غذا نیک و زرد و بکزد و خوشبوت  
حلق و سینه را نافع بود **کرنبه** حار یا پس بود و آب آن مهمل و در  
و تلین آلات صدد و ماع کند و مایع خمار آید و جرم آن قایلین و مولد  
خون بد و مصلح آن گوشت فربه **سرخ** بار و طریقت تفتیح سده  
و تلین طبیعت و منع یرقان کند **بلبله الحما** تو بر کثرت و ازرا القله  
المبارک نیز گویند بار و طریقت و دفع تشنگی و حرارت و التهاب  
و تب محرقه را معین و معده را مضر **زنجبیل** حار یا پس بود  
و خلل و معین شده و فساد آن کردن عصب را معین **بایلو** حار یا پس

و مقوی قلب و مغز مانع خفقان و مانع لیا و دافع سودا و دهن  
خوش کند و معده را پاک گرداند توه **خراسان** نوعی از پوست  
مقوی معده و دافع بلغم **طرفون** حار یا بسبب و تشفت طوابع  
کند و آلات صدر و سینه را مضرب بود و خوش ذوق باطل کند **نفع**  
حار یا بسبب و مقوی معده و کبد و مانع اسهال و قی و کرم باشد و  
تقویت یابد **کند کرفس** حار یا بسبب و مفتح و مدر و مقوی معده  
و صرع را مضرب **سیندان** حار یا بسبب است ادرار بول و طمش کند  
و معده را مضرب بود **کشین** تر بار و یا بسبب مقوی دماغ و مانع نجاسات  
و خفقان و معده کرم را مفید بود و یاب را مضرب کند **ناحار** یا بسبب  
مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد **سدا** بصر و شب کرم و  
خشک اند مقوی معده و با دما باشد **شلف** حار و طبع است مقوی  
یاب و بصیر و آلات صدر و مفاصل و فقر را مفید و غذا نیک  
**جزر** حار و طبع است غذا بسیار و مقوی یاب و مقطع بلغم و ادرار بول  
کند و سینه و طلق را مفید اما در کوار و دیو و دی الکوس بود  
حار و طبع است ایاب ان مقطع و ملطف بلغم و مفتح و مقوی اشتها  
و حریم ان در کوار و دیو و متغیر شود و مقوی بود و **مفسد** در طبع  
اختلاف کند کرده اند طحال را مفید بود و محلل ملین و مفتح بود

در وقتی که در دست اماردی الکیوس بود **پاز** حارر طب مقطع بلغم  
و آلات صدر پاک کند و مقوی باده بود و در رفع ضرر و اختلاف  
آب و هوای نظیر بود **سیر** حار با بس بود و باد پاک کند و ادرار  
بول کند و تلبین طبیعت و مقطع بلغم و محس لون و مقامت با ضرر  
سموم کند و چشم را مضر بود **کنکر** حارر طب سست تقویت باده و تقیه  
بدن و مجاری آلات بول و قطع بلغم کند و بوی دهن خوش  
**ریاس** بار و با بس بود و تسکین صفر او حرارت و تشنگی و  
غشای زو بخارات و سهال کند و مقوی معده و قلند باشد **کدو** بارد  
رطب سست طبیعت بدن و دماغ کند و طبیعت نرم دارد و معده  
مضر بود و **نجان** مختلف الاجز است آب آن حار با بس و مطبوع  
و جریم آن بارد با بس و فایض و مقوی معده بود و ضرر آن فایض و  
واحد است امراض سوداوی و حکم و طحال را زیان دارد و کبر عازن  
و محلل و عرق آن را و طحال را مفید بود و ادرار طشت کند و گرم  
شکم کشند و بنزلهای سموم باشد و آنچه محلل بود و سیده طحال کشا  
و بلغم را از معده زایل می داشتند **آورد** با **ششم** در توایل نمک  
حار با بس است تحلیل و تخفیف در طوالت و منع عقوت و نفوت  
بهمضم کند و کثرت استعمال آن مضعت بصرویه بود **سکه**

بار دیا بسبت **مق** صفرا و منع عفونت و لطیفه حرارت و نسکن  
دم و دفع زشتی کند و اعصاب میبرد و در **مضر** و **دلف** عاریا بسبت  
جگر و معده را تقویت کند و باد را بشکند و در طوابعیت بلغم زایل کند  
و معده را مفید بود و دفع ضرر معوم **زخجل** عاریا بسبت تخفیف  
خلط و تقویت معده بکند زیره **کرمانی** عاریا بسبت باد را بشکند  
و طوابعیت کم کند و جگر و کرده جاری لول را مفید بود و در لول کند  
عاریا بسبت باد را و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد **انخوا** عاریا بسبت  
تقویت دل و جگر و تفریح و اشتراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود و غفران  
عاریا بسبت قطع بلغم و کسریا کند و هضات زایل کند **شیر** باد  
یا بسبت بود و قابض و مانع غبار و صداع و قی و ضبار و مضر را مفید بود و در اریانه  
عاریا بسبت بود و باد را بشکند و سد بکشد و مقوی لبر بود **باب** بلغم  
و **طوب** کسریا سرد و خشک است و مقوی اعصاب باطن بود و بوی ان مقوی  
دل و دماغ **سوس** و شیرین عاریا بسبت صرع و لقوه و فالج را مفید  
شد **مسفر** گرم و خشک است بوی دمان خوش کنی و خواب ارد و دل و دماغ  
قوت و **دیز** سرد و تر است و مایل به برت صداع بارد و صدها  
مفید بود و چشم را روشن کند **نقیه** و نیلو فرار و تر است صداع گرم  
مفید بود و بار دیا بسبت در روغن آن موی را سیاه کند و اند **سوس**



بار دیا بس است صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی بپاشند و گزیدن عینک  
مفید بود **شک** حار یا بس است مقوی دماغ سرد و مقوی قلم و زبان  
زهرنا بود و دهن را تر گرداند و خفقان باز دارد و غیره کرم لوی و در رطوبت  
و بیست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود **و** حار یا بس است  
مفرح سده و مقوی دل و دماغ و مفرح و فائیدن ان لوی و دهن خوش کند  
و خوردن آن رطوبات معده کم و قابض بود و غالیه مفرح نیست و لوی آن  
مسکوت و مفرح و صداع بار و مفید و فمادان او را مصلح دانند کرم کند  
و خفقان آن او جاع رحم را مفید **فندل** بار دیا بس است اخفقان و میات  
عاده و جلر کرم و صداع کرم را مفید **سبیل** حار یا بس است مقوی دماغ و  
و مفرح سده و او جاع طحال و قریان را مفید **لادن** حار یا بس است معی پروا  
و چون بخورند او را ربول کند و ضیق نیست بیرون آرد و بلغم زایل کند  
کرم بدرجه سیکوم و در رطوبت و بیست معتدل **مقاوم** دوم و ادویه مرکه  
و کیفیت ترکیب آن شش است **باب** **باب اول** در کیفیت اوقاف  
و بیان قوت و امتحان تریاق **کرم** که ترکیب ادویه میکند باید که  
ادویه نیک و تازه پیدا کند و اگر از خاشاک و غبار پاک گرداند و ادویه که را  
باید گرفت جدا نکند تا نوزستان زایل نشود و چون بگویند و بپزند  
و زین آن در بیست گردانند و همه با هم دریا و ن سخن کنند تا با هم آمیخته شود

کنند

جمع اندازند

کنند

و اگر بعل مجنون غسل خوشبوی و خوش طعم آبش بنماید و اگر کف کند  
و او ویداد در میان زنند و نکاح هم زنند و اگر طر فی زنند و باید که  
طرف محلی باشد و هر طرف بیوشانند تا مرد شود و تا بقصه هر روز  
یکبار زمانی هر طرف بر بیدارند تا بخارا و برود و از آن غلیان کن  
شود و اگر قرص سازند و اگر در آن جمع نجیب اند و او ویداد کنند  
و الا باقی که اندک جدا که او ویداد هم ملحق شود و بشنند و شوش سازند  
و در شاک و ناخشنودن هر روز از این یک و اندک تا که دیگر و اگر مملو  
ترتیبند مثل غلاب و الود البشوند و از گیاه و تخمها پاک کنند و ال  
سویا و تخمها نیم کوفته و در یک زنند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فوا  
و در عقب این گیاهها زنند و بخت و بیلو و زبیر و سیاهشان و شکوفه  
در آخر نیمه باید ریخت و اگر اتمول و در مطبوخ کنند آنرا و در فو و گتان  
بندند و در وقت فرو کردن در یک اندازند پس بخت بزنند  
و ترنجبین و شیر خشک و خیار چمن بچوشانند یا آب کرم حل کنند  
و بعد از آن که مطبوخ فرو گیرند و صاف کنند و بستران زنند و  
اگر با مطبوخ سردار و ج بود مثل ابار و صید و ترید و سورنجان و مقوینا  
آنرا بگویند و بستر کنند و حب زنند و فرو زنند و در عقب آن دارد  
پاشانند یا کف از آن مطبوخ بردارند و سردار و ج کوفته در آن زنند

پاشانند

بار  
۱۷۵

کشد  
کشد

بمس

اش

بردارند

سوز

و عجب

ببیند و در

از خمیر

در

و با شامند پس و عجب این مطبوع با شامند و اگر خمی چند برکنند  
در ظرفی نو یا تا به رانک کرم کشند و از آتش فرو دارند و تخم مادران  
رزند و بر میزنند چند آنکه بوی آن پدید آید پس فرو گیرند و ادویه حری  
مثل قوتیابی و کل و حجر لاجورد و نوساد و امثال آن در مان کنند  
و آب صحت پس با آن فرو نشیند پس آب آن بریزند و خشک کنند  
و بعد از آن کتبا بید و عسل ادویه حری را مثل مذکورات و اقلیمیا و  
غبت الحیدر باین طریق بشویند و ادویه که باید سوخت مثل سرطانی  
و لبد و کمر با در کوزه آب ناریسیده کرده در کل گیرند و در نور بپازند  
و سرطان را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و آب  
و خاکستر بشویند بعد از آن با آب خالص انحاء استعمال کنند  
و اگر خواهند در حواب بنهند و بگویند و در دیک اندازند و اگر خواهند  
که آبکینه بسوزانند در کوزه بپزند تا کرم شود و چند آنکه تر دیک بکشد  
ببند پس در آب قلیه اندازند و بعد از آن بسایند و صدق  
چون بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسین کنند و سران محکم بنجیر  
گیرند و در تنور بنهند و اگر میسر بسوزانند از آنکه آب زنده و ملایم علیله  
و اماله بخت شود و صاف کنند و آب آن در دیک مسین بپزند  
و آن متعلق مسرا کرم میکشد و درین آب می اندازند تا بپست

و یکبار چنین کنند بعد از آن فرو گیرند آنچه را سبب شده باشد بر دارند و باز  
بر سر لاشه نشاند و قدری بول گا و در آن ریزند و پست و یکبار دیگر  
ان صفای کرم کنند و در آن اندازند و رسوب این را باب شوی  
ضم کرده بایند و فولا در اینچنین بسوزانند و اما سوختن نفقه جهان بود  
که نفقه را البومان بایند و بعد از آن در آب نک بجوشانند و کفچه  
آنها را تا محترق شود و اگر نسوزد اندکی گبریت زرد در آن اندازند که نسوزد  
شود و سر ب اینچنین بسوزانند و اگر زرد بسوزانند از البومان بایند  
و باره سر ب بنزدان هم کنند و با هم بکند از ندیس را کشته تا مسدود شود و باز  
کشیاید و آب نک در کفچه این کنند و بجوشانند تا آب برود پس  
در ماون بایند اما مقدار زمان بقا گرفتار او بدید که در وقت است  
ان ندانند که نریاق کبر بعد از پنج سال استعمال کنند زیرا که تا نریاق  
این در کلبه مفترت بعد از این مدت ظهور میرسد و تا سی سال قوت  
در نریاید بود و بعد از آن قوی باشد اما نقصان نیز در تا نریافت سال  
و او را پس طعنه نیست و شروع و شباب و شجاعت و موت اعتبار  
کرده اند از شما که گویند که طفل است بعد از آن در نریاید و شروع  
تا ده سال در بلا و حار و پست سال در بلا و بار و بعد از آن واقف است  
و شباب تا ده سال یکبار پست سال بعد از آن در انچه طاعت و اچیل سال

نمیشد

تا نریافت



ناهفت بعد از آن بمهر و دوا بخانه همچون معاینه کبار بود اما ترنایق نوبت  
 قوی بود و استعمال آن در مسموم و آذوبه قاتله و نمش سوام و افانی  
 کنند و ترنایق غرغره و شر و دیطوس بعد از شش استعمال کنند  
 و فوت آن تا هفت سال باقی باشد و فرص افانی و اندر و خون و  
 غفل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا شش سال ناکه سال موثر باشد  
 و فلویار و می و فارسی و بشعنا بعد از شش ماه استعمال کنند و تا  
 آن ناکه سال باشد و دواء المسک و فحوش و ماده الحیوت و اطرها  
 از دو ماه تا یک سال نیکو بود و خوب معاینه و حارشات سه سال  
 همچون خیار خضر و شدر ماران و سفر علی فی الحال که نیکو کنند استعمال  
 توان کرد و تا دو ماه نیک باشد و فوت سفوف تا دو ماه نیک بود  
 و فوت قرصها تا شش ماه و مرهم میخدر و خندان متغیر نشود و استعمال  
 توان کرد و اما چون بوی آن متغیر شود هیچ کار نیاید الا روغن بلبلان  
 و موسیایی هر چند که کمتر شود بهتر بود اما اثر بر روزی که بازند استعمال  
 توان کرد و فوت آن تا چهار ساعت باقی بود و مطبوخ فی الحال  
 که گرم بود استعمال کنند و همچون ده ساعت بگذرد و ضعیف بود  
 اما امتحان ترنایق بدان کنند که کس دواء سهیل قوی خورده  
 باشد مثل سقمتا و شحم غفل بعد از آن تیدم ترنایق بخورد اگر استعمال

ماه

دو

بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود و تریاق نیک است و یا نگیرد هم بخورد  
خروس و هندو مار افعی یا یکی از هوام قاتل بر سر وسط کنند که بکشد  
اگر خروس نمیرد و تریاق نفوذت است الا ضعیف باشد فاشوش و بافت  
وصف او نه انداخته است حال نباید کرد اما مقدار تناول آن در کزیدن  
افعی و کلب بکشتن قال در کزیدن عقرب نگیرد و در کزیدن زنبور و انگلی  
و نیم نابر که کسی که دو آن سنی غوره باشد نیم شقال ناکشته اما بخورد و کسی  
که در دسینه و سعال مزمن باشد و در دماغ و معده و احش و شدت  
کلی و ناقص فی تب بود و دانه کی بخورد و کسی که صرع و سکه و فالج و لقوه  
بود نگیرد هم تا کدر هم بخورد و کسی را که قولنج بود نگیرد هم **باب دوم در تریاقها**  
**تریاق کبیر** و آنرا تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر و عظیم المنفعه  
باشد و مفادست باز هر دو ویه قاتل کند مغوی دل و دماغ و کبد بود و  
و قروح امعاء و اسهال و نفث دم و بواسیر و منصف و قولنج و در موده  
و استنقا و کرم شکم و صداع و صمم و ضعف کبد و بصر و جذام و برص و بوق  
و اوجاع فواصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مقبض بود و **وصف آن**  
افراس غصن جل و شست شقال قرص افعی قرص اندر و خون هر یک است  
چهار شقال افیون و در فلفل هر یک است و چار شقال تخم شلغم بری  
نوم بری و در چینی ورق گل ابرش غار یقون رب السوس و فلفل

لباس هر یک در ازده مثقال زعفران زنجبیل رنوند فطر اسالیون قنطاریق  
فلوینا فودنه جلی قسطر اسطوخودوس فلفل اسود کندر مشک کشر شمع  
نفاع اذخر صغ بقم سلیمه تنبل الطیب هر یک شش مثقال حبه میوه  
سالمه تخم کرفس سیالیوس حرف بالبی که در یوس کیا فیکوس  
ناتجواه عصاره لیمه التیس نارون افطی شمع جلی ورق ساج حنظل  
مورد تخم رازمانه لادن محشوم زاج محرق هماما و ج حبیبان فودنه  
صغ عبا فردا ناقیا انیسون هر یک چهار مثقال در وقتقه مقل الهود  
جاشیر کینج حبه پیدستر با آور و قنطاریون باریک زرافند  
هر یک دو مثقال غسل گرفته ده رطل شراب رب جانی عقیق  
رطل و نیم اسجه کوفنی باشد بکوبند و صغ و عصارا یکو شانه و ادویه  
کوفته برغن لبان فلو ش کرده اند و در غسل و شراب بخشد و در  
طرف نقره با جینی کنند و طرقت مملو سازند و هر روز سران بر میدارند  
و بعد از یکسال استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی دهم  
و بعضی دوازده سال **قرص اسفیل** و انرا غنصل نیز گویند طریق آن و انست  
غنصل تازه و خمیر گیرند و بریان کنند پس از خمیر ترازند و انرا آغوش کنند  
و با بجنه ان و قیق کر سینه یا مینند و دست برغن کل عالند و قرص  
نهارند **قرص اندک** و خون مصطفی و ارش شیطان قصبه الزیره سلیمه

قوه اسارون عود بلبلان هر یک شش مثقال قفاح اذخر غفران هر یک  
دوازده مثقال اقوان بیست مثقال دارچینی حماما هر یک سبب چهار  
مثقال بکونید و بکیر برید و شراب ریجانی بامید موزیر کشند و فل  
سازند و دست بر وزن بلبلان **فرض افنی** افنی جوان ماده اشقر برین  
گیرند و ماده را بدانند که او را چهار شش بود و نوزاد و شش و جوان را  
بدانند که مگر باشد و سر در کشته و چشم او سرخ بود و باید که در هر صید  
کنند و در روز ناز سر و دنبال او مقدار اکشت یک و فقه جدا کنند و بزنند  
و باقی را پوست بکنند و بشکافند و باک بشویند و در دیگی کوره بنند و آب  
در در نرزد و نمک و شاه خار سبب در آن اندازند و مچوش  
نامها نشود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در  
باون سنگین نیک بگویند و باربع آن کوک بامیزند و با هم بپایند  
و بان مرق کشند و دست بر وزن بلبلان هر یک سبب و فرض  
و در سایه خشک کنند و چون در و طراوتی نماید و زطرف آبکینه کنند و  
نکه دارند **نریاق خرزه** قایم مقام مزاق کبر باشد **صفحت حماما** سبب  
سادج الک یا میافرنفل و دارچینی فلو بنای طلع مر خطیان هر یک دوازده  
مثقال قفاح اذخر عصاره لجنه البیس ارنق مغل هر یک شش مثقال  
رازیانه کبریت قیام تخم شبت اسارون فردمانا فرفون افیون



نادرین شکوفه ز رطل با قلاخ کرم کوبی دو قواشون سنبل الطیب <sup>نیم مثقال</sup>  
هر یک سه مثقال کتر افشانی اش سفید فلفل سه مثقال بزر الیچ <sup>نیم مثقال</sup>  
بشت مثقال سیخه ورق کل قرص اندر خون <sup>نیم مثقال</sup> و روغن کلبان <sup>نیم مثقال</sup> است  
و چهار مثقال قنار ادر مر یک چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم <sup>نیم مثقال</sup>  
ورق تربی کشیده مثقال انچه کوفتی باشد بکوبند و صغیرا و غشیرا <sup>نیم مثقال</sup>  
حل کنند و با سه حذران او و نیم غل سرشته و بعد از آن <sup>نیم مثقال</sup>  
نیم مثقال نایک مثقال تا و کل کنند **ترایق** اربعه زهر مار و بادامی غلیظ  
و مرع و لقه و میرقان و خفکان را مفید بود و صفت آن <sup>نیم مثقال</sup> حنطیا <sup>نیم مثقال</sup>  
الفارزاوند مر یک و می بکوبند و با سه حذران <sup>نیم مثقال</sup> عمل سرشته و  
شرابی کنند **ترایق** الانفع فلفل اصغر و فربخشک <sup>نیم مثقال</sup> جا شتر امز یک و نیم  
مراغون حب الفار مر یک صفت درم حنطیا نازراوند طول غفران  
و حد و از غرض مر یک چار درم نارون عاقر قریه قافریون <sup>نیم مثقال</sup> هر یک دو درم  
خندید شتر کلیدیم بکوبند و با سه حذران <sup>نیم مثقال</sup> عمل سرشته و بعد از  
ششماه استعمال کنند **شر و دیگوس** از نیر باده بزرگ است  
و منافع بسیار دارد و سیخه و فلفل سیخ و سیاه سوبی  
جده سیربری و دو قوا کلید الکلب حنطیا ناروغن کلبان <sup>نیم مثقال</sup> نقل  
یا و اس فریون <sup>نیم مثقال</sup> هر یک صفت درم اسارون <sup>نیم مثقال</sup> سفید و مر یک چار درم

و نیم سنبلی کندر خردل سفید خود لبان اسطوخودوس اذخر  
فقط سیالکوس کما فیطوس فند و از فلفل عصاره الحبه  
چند بدستر جاوشیر با دج میعه هر یک شست درم زعفران غایر  
نخم سداب زخمبل دار صنی علیک البطم کبر امهر یک ده درم تن  
نار دین مصطکی صمغ عربی قیر زمانا افنون بزر البخه ورق کل شکلا  
شبع هر یک بخندم او و به گویند و صفها در شراحت کنند و فصل  
۳ چندان لبشند و متقالی بعد از شش ماه بخورند **بزرک** و **بزرک**  
چند بزرایق و منافع بسیار دارد و **صفت آن** زعفران بزر البخ سفید  
هار درم فلفل سفید و درم افنون و فوین هر یک است و درم سنبلی  
میعه با یک هر یک دوازده درم با دج و فلفل هر یک هار درم لولو  
نا سفته لغوش در تخم سداب بری لشک کافور قاقلا دار صنی شلنج هر یک  
درم تخم سبندان عافرقه دار فلفل هر یک هار درم کینج خد  
بدستر جاوشیر هر یک دو درم رزغاد و در فنج و ریح و طم هر یک  
هشت درم چنانچه گفته شد ترش کنند و بعد از شش ماه متقالی  
بخورند **بزرایق که دفع زهر را کند صفت آن** انجیر خشک بجا درم و رقی  
سد اخشک سنجی درم سپر بری هشت درم نمک ده درم همه را  
بگویند و با انجیر بنامیر شود و درم ناول کنند بی پائیزی **اخر** و **اخر**

لابل و درمج هر یک در می شو نیز بخورم خنکها ناسه درم سندا  
و درم کوبند و بعلل سپید شدن و متقالی تناول کنند **بسم** و در  
**مفرجات** مفرج معتدل **مفت آن** لولونا سفته بعد و خام کا و  
زبان هر یک درم کد با تخم کاسنی کشنیز هر یک بخورم **البن**  
طباشر هر یک شست درم و نیم شک افشون و رقی کل هر یک شست درم  
در روغ زعفران غبر هر یک درم سلخ هندی زرنبا و بالنگو خشی  
نفته کل امبی هر یک حار درم کا فوریک درم مشک بخورم بکوبند و  
زرا ب سبب بشنزد و متقالی تناول کنند **مفرج** **افق** لولونا سفته  
بشت درم چهار درم با قوت زمانی دو درم بالنگو معتدل شش  
بهمین سفید کل مخوم زبون چنی هر یک درم و رقی زرنقالی لا مجود  
کبشت کل و نیم لعل عقیق کد بالنگو زرنق شک کشنیز پوست نریخ  
کا و زبان بهمین سنج تخم کاسنی کا فور غبر کشبب هر یک  
سکه درم طباشر معتدل و رقی کل هر یک بخورم **ساج** زرنبا و در  
هر یک درم و نیم مشک نیم شقال **ار** **بسم** حشیک درم امه لکله کا  
هر یک سبت درم کلاب فته هر یک منی **ترا** **بسم** به و اندر  
شیرین هر یک سبت درم **مفرج** **مار** فرفه قرقل دار چنی سنبیل  
فرغ شک در روغ هر یک درم زرنبا و لکله فافله هر یک سبت درم

ناوشک و دوشنه سناج هر یک یک درم زعفران معده که هر یک یک  
غیر استیب درم مشک نیم مثقال قرقیز نیم درم ابلج در آب مویر  
خوشابند و خشک کرده باز و درم مجموع کوفته و نخله و عمل لیسر شده  
**نصف درم** بار در ورق کل طباشیر بهرین سفید کا و زبان هر یک درم کشنیز خشک  
صندل هر یک نیم درم تخم تورک مغز تخم خیار بن و کدو هر یک دو درم  
وانه سرول گردانه درم کونیا مسفته کبریا بدمر کبریا و انکی  
بکوبند و بشیر و فند لیسر شده **آخر** خفقا ن کر مر امفید بود لب کبریا  
لولو کا و زبان کل ارمنی دو درم ساک کدرم فند و درم کوبند و بشیر  
تسبب بر شند **آخر** خفقا ن سرور انافع باشد کا و زبان در و پنج هر یک  
یک شش درم قد نباد مسکه درم کوبند و عمل لیسر شده **آخر** ضعف  
قلب و خفقا ن و غش را مفید بود و مسکه دار جنی دار نقل خام و تخم خشک  
با در و پنج سناج هر یک نیم درم کشنیز خشک صندل هر یک یک درم  
کبریا لولو طباشیر هر یک دو درم و نیم با کنا و مینشت درم مشک یک درم  
زعفران نیم درم کوبند و عمل لیسر شده **دو بار المسک** حلو خفقا ن  
و امراض سوداوی و ضعف قلب مفید بود و مسکه آن را  
در و پنج بهرین سناج صندل فاقه و فند و نقل خندبیر تر شده یک  
درم کونیا مسفته کبریا بدمر کبریا و انکی



و نیز بخسل و از غفلت هر یک بخیر درم مشک و انکی بگویند و بعلل یا شیفته نشند  
دوا **المنک** **رفقان** **سور الفراج** **سور الفراج** قلب را مفید بود و سیل  
مرنگ با وج هر یک و درم زعفران یا تخم کرفس هر یک درم  
میر سقوی استنشین زوی میرا شست درم ریونند چینی ششدم  
خندید ستر دمی و نیم **لوش** دار و مقوی قلب و معده و کبد باشد  
و دفعه و مقوی نفس و بدن بود و بوق و دمان و زنا و زوی بگویند  
**عنه** و ورق گل سرخ ششدرم سعد محمد درم زعفران قمره زرب  
دار چینی فاقه سیل خوربو اسباب سه هر یک دو درم مصطکی قرظ اسف  
سنبل هر یک سه درم بگویند و به نیزند و اوله یک رطل خنده رطل  
یکوش است تا بمانی ایس صافی کنند و ماد و رطل خنده بقوام آرند و در  
کود و دران ریزند و خوب پدید نهند **فلو نیار دمی** قولنج و ففان و  
اوجاع کبد و سفالنج امفید بود و زعفران بخیر درم فلفل سفید زربا لیمو  
بست درم انبون ده درم فطر اسالئون سنبل هر یک حار درم  
تخم کرفس سه درم و سابع سلیمه عاقره قرحه حاجب بلبلان و  
هر یک درم بگویند و بارغن بلبان فلفل گردانند و بعلل  
ادویه سرخند و بعد از شش ماه درمی بخورند **فلو نیار ناز فاس**  
ففان و قولنج دوا و جاع رحم و کثرت اسقاط از نا مایع باشد **حضه**

فلفل سفید بزرالنج هر یک بیست درم فنون ده درم زعفران نیم درم  
سنبل عاقر قرقافه فنون هر یک ده درم صندل ستر زرناد و فنج  
هر یک نیم درم لولوشک هر یک مثقال کافور ذاکلی بگویند و لعبل  
سه وزن ادویه بشنند و در قی بعد از شش ماه تناول کنند  
**باب چهارم در معالجات اطرافات معجون نجار** صندل سودا و  
احداط خلط باشد بلبله سید بلبله امله هر یک ده درم اصله خود و  
ترید هر یک نیم درم بگویند و لعبل بشنند شربتی بمشغال **معجون**  
قولنج یک شایر و در دشت و باد مار امیند و در سفوفنا یک مثقال  
ترید ده مثقال خیر بوا قاقله و صندل دار چینی قرقه نارمشک فلفل  
فلفل هر یک درم شکر ده مثقال مجموع بگویند و لعبل بشنند شربتی  
نخدرم باشد **معجون نجار** صندل سترید بیست درم بنفشه ده درم تاک  
هندی هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه انجور  
مصطکی هر یک ده درم و نیم عمل خیار شنبه خیار ده درم فانی و  
نادام بیست درم ادویه را بگویند و لعبل و فانی بشنند  
شربتی بمشغال با هفت مثقال **معجون حجر السود** کلید و مثانه را بکند  
و ادرا لول کند نیم خرزه و خیارین و کدو مجموع مفش و حب که یک  
نخدرم حجر السود استی ده درم بگویند و لعبل بشنند شربتی بمشغال

بند معجون مقرب کلیه و شانه را از حصوات و رمل پاک کند و قوی  
درم و نیم خطی تا یک درم و نیم رنجیل فلفل دار فلفل مرکب  
درم پنج کاکی میخ درم چند ستر چهار درم بکوبند و لعیل  
در شند شربتی و آنکی باشد **معجون طلیت** تب ربع و گردن قوی  
در شلار امضو و طلیت فلفل مرور و رسد امضا وی بکوبند  
و لعیل شند شربتی بکوشند **معجون کاکی** قروح کلیه و شانه  
مضید بود و بزرنج تخم کرفس را زبانه بکوبند درم حب کاکی  
بست عدد کمتر جا درم بکوبند و لعیل امضو شند شربتی یک  
مثقال **معجون شربال** قوی و نفخ معده و امعاء مضید بود و رنجیل  
قرو در چینی جوز بود و صطکی فلفل سلیمه سنبل فلفل حب  
هر یکی چار درم و نیم سفوف یا مضاد درم و با سکه چندان عمل نمایند  
و شربتی و و مثقال باشد **معجون فلاسفه** و آن را ماده الطیوت کوبند و  
قلب الاث منی بود و بلغم و راج و او خاج بشت و فواصل دفع کند  
و رنگ روی او و خسته کند و لوی دهن خوش کند و عقل بفراید فلفل  
دار فلفل رنجیل در چینی بلبله امکه شیخ رزا و ندر صرح اصل بالو  
چاقوزره جوز هندی حصیه الثعلب هر یک درم و موثر طایفه  
در سم مجموع کوفته لعیل سکه چندان آدویه بکوبند **معجون شرب**

ادجاع قولنج و رمد و اسنان را مفید بود و فلفل سفید و سیاه هر  
بیت درم بزرالنج سفید انون صری هر یک درم و نیم زعفران  
نیم درم فرنبون سبل عاقر قرحا هر یک مثقالی بگویند و با سکه خندان  
غسل بکشند و در ظرفی آبکینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند  
**معجون شک** و جمع بر دشت کبر را مفید بود و دشت کبشاید شد  
سبلنج سبل سادج بندی لک ریونند خطیانا هر یک درم و نیم زعفران  
ناخودا تخم کرفس مصطکی هر یک سته درم و نیم و قرفل مرمر بر یک غم  
بگویند و با سکه خندان ادویه غسل بکشند و شربت بکیرم باشد **معجون**  
**دور** و اورام صلب کبر را مفید بود و در کل چهارده درم سبوسا  
چون بی هفت درم ریونند چنی لک مغسول هر یک سته درم و نیم زعفران  
مرمر کبشفتالی **معجون راحت** در دشت و ریاح را مفید بود  
و قولنج بکشد **صفت آن** مصطکا دار فلفل قرفل زخمیل جوز لوا  
سقمونیای کون سداب خولجان قرفونست و ای بگویند و بغسل  
باشیره دهند **صفت شربت** بکبشفتالی **معجون وج** و دمنه و  
اشک را مفید بود و وج حلیت زخمیل رازیانة متادای بگویند  
و بغسل بکشند و مثقالی بنا و لک **معجون لبوب** نمینم  
و قوه باده دند و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و در کوی



نیکو گرداند مغز را دام و جوز و چغندر و حب الرط و فندق و شنبلیله و  
 نارچل و شنبلیله و نووری سرخ و سفید و گندم و تخم کدو و صحر و تخم  
 باز و شلغم و اسبست و پنبه و تخم بلب و دار فلفل و کبابه و فلفل و قرفه  
 و دارچینی و شافل و خولجان و تخم لپون با عسل چندان ادویه پیا میزند  
 و شقایق را و مشتاقان را و کندنه **نخون** را در **لیکوس** مزاج سرد  
 و او جاع معده و او جاع کبد و کلیه و طحال و جگر را مفید بود و قولنج و حبس  
 بکشد و رقیق بد کند از اخلاط غلیظه و باد را بشکند و سده بکشد  
 و ضیق لثه و او جاع سینه و صداع و صرع و خرام را مفید بود و صبر و صفا  
 بارده درم غار لقون پیست درم زعفران و در جینی مصطکی و  
 زعفران و گلاب و فلفل و فلفل و خطیبا نامر لاف از خرما و ماسک و  
 قسط و تاجک و **لیکوس** انخون هر یک چهار درم اسار و نسلج  
 و تخم بلب و کندنه درم سبیل سته درم و نیم مجموع را کوته ببل  
 سکه چندان ادویه بپزند و بعد از شش چهار درم تا اول  
**نخون** را در **لیکوس** و مغز و عرق النسا و زعفران و کندنه  
 سفید شد درم بوزید این ماهی زهره پوست بپزد که زیر کرات  
 شیطی نهدی هر یک درم پوست بلبله زرد و هفت درم تخم کدو  
 و از این و ورق خفا فلفل سفید کندنه و هندی سقر هر یک درم و نیم

درق کل کشینه خشک محمود و زنجبیل هر یک درم تریاکیس درم تریاکیس پخته درم  
روغن بادام سفید درم عمل صد و پنجاه و شش لتری یکدم نانج درم  
معجون سوربخان دیگر تفرس و عرق النسا بلغمی که مرد و از بلغم  
مفید بود سوربخان اینض شش مثقال نیست پنج گره و از لعل و ج  
کریم و کمون کرمانی از هر یک نیم مثقال نرید اینض مجوف ده مثقال  
ملح لفظی و زرد البجر و میعه بالبه از هر یک نصف در ربع مثقال حرار جمل  
از هر یک درم و نیم شش برش از هر یک درم تا چهار درم نقل شد از خط  
مصفی اندک کتاب تحفته الغیبه عربی معجون بلادری عشت و فایده  
و جمیع امراض یارده را مفید بود و زنجبیل عاقر قرحا شونیز قبط لفظی  
هر یک درم و روغن سداب عسلت خطیانا زرا و زرد العیار  
خندید سر شیطون خردل هر یک نیم درم عمل بلادری نیم مثقال او و یک  
و بروغن جوز ملونست سازند و لعبل لبشند شربت مثقال  
جمیع امراض یارده را و رایح غلیظ و سور البضم و الاستمرار و قولنج و عسر لول او  
استنان را مفید بود و خندید ستر افیون و از چینی اسارون و در قو قو  
هر یک درم لفظی و از لفظی قنطاریه هر یک شش درم زعفران نیم درم لکونه  
لعبل لبشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا و لکنند اطراف کبر  
رایج بود اسپر و برودت معده را مفید بود و زنگ سوری را بشکون کند

دبا به بقراب بلیله سیاه و کابلی بلیله آله فلفل مرکب سه درم زنجبیل  
بوزعان لب با سه شطرح بندری شقال نو درین سرخ و سفید لبان  
الضما قرنجش خنیش همکین هر یک درم بکوبند و برغن بادام ملوک  
گردانند و بعسل لبشند شترتی دو درم باشد **اطرفل صغیر** صفت بلیله زرد  
و سیاه و کابلی بلیله و آله مشاوی بکوبند و برغن بادام ملوک گردانند  
و بسل لبشند و شقالی بخورند **اطرفل ششیری** صداع و نجار است معده  
مقیده بود بلیله کابلی و بلیله و آله و کش خنیش قوی بکوبند و بعسل لبشند  
**بنجوان** انیمون امراض سوداوی را مقیده بود موی سیاه در آید و در  
سفید شود بلیله کابلی بلیله آله مرکب سه درم ستاکی انیمون نزدیک  
بخورند شیطرح سه درم بسفایج درم انیمون نک بندری مرکب سه درم  
بکوبند و بعسل لبشند شترتی یک شفتل **اطرفل مقل** بوسیر را مقیده  
بود بلیله کابلی بلیله آله مرکب سه درم بکوبند و مقل شد در آب  
حل کنند و با غسل نمایند و او ویدان لبشند **اطرفل کبر** در امراض  
**بلغمی را مقیده بود** بلیله کابلی سبب درم بلیله آله مرکب سه درم سرخ کابلی  
بازده درم شیطرح سفید عوج زنجبیل مرکب سه درم بسفایج اسطوخودوس  
مرکب سه درم بهفت درم شطرح سه درم غار لقون ششدرم  
بصلیک انیمون قر فلفل جوز بواخیر بود هر یک دو درم فلفل در فلفل

نار مثل هر یک چار درم بگویند و لعسل بپوشند و چهار درم ناول کنند **انگرم**  
در ازو کپودانه بکشد بقیه پنج کالی مقشر ده درم تربد قسط حب الیل  
هر یک بخدرم قلیل تر شش شش استین افیون نالو نفلی خردل سفید  
شش قنطاریه سعد اسن هر یک سه درم بگویند و با عسل بپوشند و شربتی  
دو درم باشد **آخر عرف** معنی را مفید بود و بلیه کالی الیه تربد زنجبیل قلیل مقشر  
بگویند و لعسل بپوشند و شربتی بکشد آن است مقطر باشد **با تخم**  
**در اثره** لعوقات و مریات و ربوب و سکخیات شربتی و شربتی  
صفراوی و سعال و ذات الحین و ذات الصدر را مفید بود و بلیه طبع  
و ادرار و بلغم شربتی سبز تازه یک من و چهار من آب بپوشاند و صافی  
کنند و هر یک من آب دو من قند بپاشند و بپوشند و بپوشند و بپوشند  
**بقیة نیلوفر** و در طب و در صداع و سعال کرم و صیات صفراوی  
مفید بود و صفت آن همچون صفت شراب بقیة شرب  
**غلاب** غلبه و ماثر او صند و مدی را نافع بود و غلاب کرکافی کرکافی  
در چهار زطل آب بپوشاند و صافی کنند و با قند بپوشند و بپوشند  
**سیب** معوی قلب و معده و مفرغ بود و قی و اسهال را زود و در  
همچنین تیرگی است **شراب** انار صداع و تشنگی و قی صفراوی بپوشند  
بود و معوی معده باشد آب را بپوشند و با قند بپوشند و بپوشند



آید لقوام آرند شراب و در عیادت صفراوی را مفید بود و در تسکین  
عطش و نلین طبع کند و در قمل سرخ تازه چهارمین و در خمره  
دوده من آب بپیران ریزند و منی جوشانند تا طعم و بوی کل آب بپزد  
پس باقی کنند و هر یک من آب دو من قند یک شگنی نهند و بقوام آرد  
و اگر بعد از این که صافی کنند چار من دیگر ورق کل در آب ریزند و بجوشانند  
و صافی کنند پس بقند لقوام آرند این شراب را در و مکر گویند و در  
دفایده او شش بود **شراب فواکه** مقوی قلب و معده و اخلاط بود و در  
صفراوی را مفید بود و به سبب ترش و زرد رنگ و زرد و در و مکر گویند  
نهند و آب آن بپزند و بقوام آرند **شراب پاپس** اسهال اسهال  
و عیادت حاره و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد و با هر یک  
و آب آن بپزند و باقی بقوام آرند **شراب لبت** اوجاع خلق را مفید  
بود و آن را منجه بنامند **شراب خنک** سعال و قروح و قروح  
و زهر و سهر را مفید بود و خشمش بکوبند و در خمره گدان بنهند  
و در و مکر بپزند و هر دم بپزند و آرند و در و مکر  
ناشیران بپزند و آب آن بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی معده  
و قلب بود و صفرا و تشنگی بپزند و در اجلاط بپزند و  
بقوام آرند و زمان و زود که فتنه آب لیمو چندانکه احتیاج باشد

بدان ریزند و بنهند پس فرو بگرد و شراب نارنج و صاف نهند  
سازند **شراب صندل** صندل مقاصری لیسویان بسایند و پنجاه درم  
از آن در یکین کلاه شبانه روزی بخورند و بدین شش نرم  
بخوشانند و برست میالند تا نایم آید و صافی کنند و با یک  
فندق لقمه آردند **شراب نعناع** نعنائان و قی و فواتق را مفید بود **صفته**  
یک رطل نعناع تازه در سه من آب بخوشانند تا نایم آید و با دو  
رطل فندق لقمه آردند **شراب زعفران** زعفران و بره و سمع را مفید بود  
و سینه را از خلط پاک کند و بجز سفید و سپتان هر یک است عدد و دو  
طایفه پنجاه عدد و نفث بار درم بر سه باوشان هفت درم تخم خلی  
پنج درم پنجهک زعفران خشک هر یک هفت درم مجموع در دوسن آب  
بخوشانند تا نایم آید و صافی کنند و با یک فندق لقمه آردند **شراب**  
**دنیاری** شراب بسیار نفعت است سده بکشاید و بقران و در  
کبد را مفید بود و در ارنول و طبلین طبع کند **صفته** پوست پنجه کاسنی  
بازده درم پوست پنجه کاسنی درم پوست پنجه از یازده درم  
تخم کاسنی بازده درم تخم کنوت بازده درم و در کل ده درم بود  
جنبی است درم مجموع نیم کوفته در دوسن آب بخوشانند و در یون کوفته  
در خرده بندند و در یک انگارند یا با هم بپزند و با یک آب پس با دوسن فند

لقوام آرد رنوند کوفته بران ریزند و بنزد قوی بود **شراب بزرگی**  
پوست پنج کاسنی است درم پوست پنج رازیان و ده درم پوست  
پنج کرسنج درم تخم کاشنی سفید درم تخم رازیان و بنزد درم تخم کرسنج  
درم مجموع کوفته در دوین آب بخوشانند با یک من آید و با کهنه بنزد  
**شراب غر** آب غوره یکبریز و بخوشانند با چهار دانگ آید و درم  
فلفل دران اندازند و با فلفل لقوام آید **شراب انجیر** استمال دمو  
و لغت و ترش درم مفید بود کبد و معده را تقویت کند اخبار مفید شغال  
قود و تخم شغال مفید و سرخ هر یک چهار شغال مفید السویان بنزد  
و باقی بگویند و بخوشانند و با یک من فلفل لقوام آرد **شراب اسفودرود**  
امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود اسفودرود و سرسب و شنبلیله  
درم و سرسب پنج مسک کافور زبان رازیان و تخم کرسنج  
هر یک درم سینان سی عدد و موز طالیفی است درم و بنزد  
هر یک سفید درم و درشش طل آب بخوشانند با بلغمی آید و با کهنه  
لقوام آرد **شراب حرم** و بیده دماغ را مفید بود و صفه اسفودرود  
ده درم و کافور بنزد درم با کهنه کافور زبان و بنزد درم طلایی  
**انستین** اسفودرود استمال و صفه معده را مفید بود و فستین  
معد درم و درشش طل آب بخوشانند با بلغمی آید و با کهنه

و به در خمیر گیرند و بر این کنند و آب آن بکشد و شست و رطل است  
و عمل میکند رطلی مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند **شراب**  
**مکشی** جهت ضعف معده و کبد و باه و در دلشست و امضا مل و فالج  
و لقوه و کسر ریح و او در اربول آب انکور یا صندل من گوشت بره بخت  
هشت من در دو گانه بند و یک شانه و اگر عود و درم زعفران و صندل  
و خولجان و جوز بوم که غریب درم و قرقفل و سبب سه در زنا و وسعد  
هر یک سه درم سله خیز و زخمیل و دارچینی و عافیه و واسنبل هر یک درم  
مجموع نیم کوفته و کسبه کنند و در دو گانه اندازند و میجوشانند تا گوشت  
مهر شود و با نلکو و قنطاریق بعضی نیز میزنند و لوطه لوطه آن کسبه را در رطل کله  
حل کنند و بر سر آن ریزند و با نخ من فندل قوام آرند **میسبه** ضعف معده  
و کبد و قی و نشکنی را معذب بود و بر رسیده بار کنند و از دانه پاک کرده  
در باون جوی یا سنگین بگویند و پست من آب آن بکشد و زوده  
مرا صافی بستانند و قفل به را در آن میجوشانند و صافی کنند  
و آن قفل را در آب بشویند و با یک دران هیچ طبعی نماند و بریزند و در آن  
آب با هم بکشد و در دو گانه سنگین میجوشانند تا باغی آید و با نخ من  
یا صندل در دو گانه بند و قرقفل و درم و قنطاریق و کبار و زعفران رسته  
و دارچینی هر یک سه درم مصطکی و زخمیل هر یک درم و نیم فندل ریزند

و در گزینند



و در گزینند و در یک اندازند و در دم بدست می مالند تا قوت آید  
و بد پس هر دن از ند و بقوام آرند و یک درم مشک در کلاب کلند  
و در آن ریزند و بنهند اما **ربوب** ربوب فواکه چنان باشد که آب  
آن بکشد و می شیرینی بقوام آرند **ربوب اجانس التماس** و میات و میو  
و کفطش را مفید بود **الوسیه** در آب جوشانند و صافی کنند  
و آن آب صافی بخوشانند تا بقولم آید و بیشتر **ربوب** بدین طریقه  
کند **سکچین** شاده میات عاده و شکنکی مسده را مفید بود و  
قطع صفه او بفرم کند سر که سفید رطلی نیم رطل آب و یک من قند بقوام آرند  
با عمل **سکچین** بزوری بار و استفا و سور القینه و میات و میو  
مفید بود و صفه **سکچین** سنی نیم من نیم با نروده و درم بویست  
بج **سکچین** و درم بویست پنج راز یا نه تخم درم بنکوفته در رطل  
آب و رطل هر که خوشا شد شبار زوری بقوام آرند و آن بخوشانند  
و نقل بدست بالند و صافی کنند و باک من قند و رطلی هر که بقوام آرند **سکچین**  
بزوری **سکچین** که کشاید و او را نول کند و معده را از فضولات پاک سازد  
**صفه تخم کفس** از بانه و کاسنی و کنوشت و انیسون هر یک تخم  
بویست پنج راز یا نه و کفس و کپک یک صفت درم غافیت ربوند  
بصنی هر یک سه درم چنانچه شد **سکچین** بزوری **سکچین** **سکچین**

در آینه فکر کن و بگو هر یک سه درم سه تخم بپزیده درم پوست کج  
بهفت و درم پوست خج را زبانه بخورم **کنجین** مغزی تقویت معده  
و کبد کند و اشتها آورد و وسه بکشد و نافه را مفید بود و یک من آب  
و یک من هندو سه که رطبی یا کمتر بحسب اراجه بقوام آرند **کنجین** غشایی  
ربو و سعال مغزی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و غیره من و امراض **کنجین** غشایی  
مفید بود و سه که غشیل ده من شراب مافی و من غسل سه من در  
طریقی کشند و رخیل و زبانه و انسون و طبیعت و عاقر قروط و زنده  
و غشیل هر یک سه درم تخم کنس و کون و قزو و مانا هر یک سه درم نیم کوفته  
در سیمان آن ریزند و بهفت در افراشته بعد از آن مافی کشند و کاه آرد  
**کنجین** که غشیل را بکار و جوین لنگافند و خارج و داخل آن پاک کنند  
و یک من از آن باده من سه که شصت روز در افراشته **کنجین** غشایی  
جیات مخمره و معده کبد را مفید بود آب انار سرخ من آب زرشک باغوره  
یا ربای من سه که بحسب اراجه یک من کلاسیخ درم با هم پامیزند و  
هر یک من از آن را یک من فندک با شنی نهند و بقوام آرند **کنجین** غشایی  
و جاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند و برونده را درم غلظ  
نزد بفعالج تخم کاسنی هر یک بهفت درم رخیل کدرم نیم کوفته و طیار  
رطبی آب کبک شد با باده و رطبی که بپزد و طالع مفید بقوام آرند **کنجین** غشایی

سعال و قوز

سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت گرم کند و سبب تنگی دو  
دست عدد و مویر طالعی و آنه بیرون کرده چنان درم متغیر خارشینه برآورد  
درم در سه من آب بخوشا نند با یکین اید لقوام از نذ لعوق **زوفله**  
بر بود و اسعال مرغن را مفید بود و ریه را آب کند زوفایر سا  
درم **سبب** درم در سه من رطل آب بخوشا نند با رطلی آید و بار طلی نند  
لقوام از نذ **معجون عیندان** سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند و حب  
الرشاد و درم سبب مهک طبع درم زازیانہ از مینون بر یک است درم  
نمک و فنه در دو رطل آب بخوشا نند با رطلی آید و بار طلی عمل لقوام از  
**لعوق طباطبائی** سبب و قروح ریه را مفید بود و صمغ عربی فاقله بر یک  
نشد درم نشاسته کثیره بر یک درم طباطبائی درم درم **طبعوز**  
درم درم **سبب** درم بکوبند و بار طلی عمل و سبب درم درم  
بیاثر **زلعوق حلیه** سعال و خشونت حلق و خجره را مفید بود و صمغ عربی کثیر  
نشاسته پنج مهک بر یک درم متغیر کم کرد و متغیر ادام مقشر بر یک  
بخور درم حلیه چهار درم فنه سبب درم بکوبند و در میان رطلی شیر فند کنند  
**لعوق غصص** سعال رطب و ربور را مفید بود و غصص بریان کرده سه درم بر  
بود درم خراییون زوفام بر یک درم بکوبند و در میان رطلی عمل کنند  
**لعوق طبعوز** قروح ریه و خجره درم و سعال بلغمی را مفید بود و طبعوز

چهارم از متعنه کتر ابر صغ عریا هر یک ده درم بزرگ بریان کرده فرا  
وانه برون کرده هر یک متغالی و درم با نیم ایند و بر و غ کا و جرب  
کتند و در میان غسل گرم ریزند **الحوق** **رب البوس** سعال مزمن  
مفید بود **رب البوس** کتر افته متعنه و ام نخ از زبانه متساوی بکوبند  
و در میان غسل ریزند **الاصول** فالج و لقوه و صرع و استسقاء و اسهال  
بمغسل امفید بود و پوست بچ کر فس و از زبانه هر یک ده درم بچ کر  
بخدمت تخم کر فس و از زبانه انیسون هر یک چهار درم مصطکی غسل  
فقداد و در حلب بلبان بوزید و آن هر یک یک درم سیلخه تخم سفندان  
هر یک خندرم موثر طالعی و آنه برون کرده پست درم و در خانه مل آب  
بکوبند تا با یک من آید و با یک من فندل قوام آرند آخر خنق بچم  
بمفید بود و طشت کشاید پوست بچ کر فس و کبر بر یک صفت **بسم**  
بچ کر از زبانه ده درم تخم کر فس و از زبانه و انیسون و زراوند و فلفل  
و فلفل و فلفل و انیسون و هر یک ده درم موثر طالعی با زده  
درم آخر حصان کلبه و مثانه را مفید بود بچ کر فس و کبر بر یک خندرم  
ماش امیدی تخم خا هر یک صفت درم بر ببا و شان چهار رشتی  
هر یک ده درم موثر طالعی ده درم کبچره عدد و در سکه رطل آب کوبند  
تا با تلخی آید و با رطلی فندل قوام آرند و بچم مجرب الیه و بکوبند و با آن



آخر سه درودت معده دستنقا و میات بلغی را مفید بود  
پنج کرفس و رازیانه هر یک دو درم باد و دو غافله پوست خ  
کراشتین درق کل هر یک سه درم مونزطالیغی نیست درم اخیر  
و عدد و درق من آب کوشانند با بابک من آید و بابک من مند  
لغو از کزنده **کشف** معوی معده و دافع بلغی بود و ورق کل سسبز یک  
در دست بالندنا پخته شود و یک من مند جلاب سازند و بران  
ریزند و در آفتاب بنند و هرگاه کلمه بشود و باز مند میریزند تا جمل روز مگذرد  
کلنگین نهند سازند **نقشه** کزنده ترنگ بالند و نیم من از آن  
یک من بشیرد مند بر سر کنند و در آفتاب بنند **سب** مری معوی  
و معده بود و سبترین بخام عدد پوست بار کنند و در آب کوشان  
باشند و مند باشن نرم کوشانند و بر مری نهند سازند اما از آب  
و اندرون آن را پاک کنند **بادام** مری سرفه و قصان ماه را مفید بود  
بادام مقشر در دو شتاب سده سر کوشانند و سکه روز را کنند پس  
سرو آن را ریزند و در عسل کوشانند و در ظرف کنند **لبلیه** برود معده  
فوت و بد و دفع بخار و ریاح بود اسیر و تقویت بصر کند و ذین ترزدا  
و امراض سوداوی را مفید بود و لبلیه کالی مدد و در ظرفی کنند و آب  
و خاکستر زبر میریزند و چسبند و زاب و خاکستر ناز می کنند

و بعد از ده روز بنشیند و در وی یکی سنگین با کفی جو نیم کوفته می خورند  
تا نچته شود و انگاه لیلیه بر دل آرند و در لیلیه سوراخها کنند و در ظرفی  
چینی یا گالنه بنهند و عمل کف کوفته با شیره قند بر سر آن ریزند و  
نکند آرند و بعد از هفت روز باز در آن عمل ریزند و یک باب و یک کوفته  
رخمیل بر ورده رخمیل است روز در آب بخوشا شد انگاه  
و در آب و عمل کوفته با شیره قند می کنند و عمل  
بر سر آن می ریزند تا بر ورده شود و متعاقب مری باه بخوراید و کلمه  
و شانه را مفید بود متعاقب را ده روز بخوشا شد پس بر دل آرند و با  
در ظرفی ریزند ترنج مری مقوی معده و مفرج باشد ترنج را باز کنند و  
بر شانه از نو بر دل آرند و بعضی پوست او تر باز کنند اما اگر باشد  
چیز بود و در وی یک سنگین باب و عمل بر سر آن ریزند و جو نیم  
مقوی باه بود و جزایزه که هنوز خنک شده باشد است و پوست  
خارج و داخل از آن پاک کنند و در عمل بخوشا شد و در ظرفی کنند  
**باب ششم در جوارشات و ارض غلبه خفقان سور و مقیم و اوجاع**  
رحم را مفید بود و فاقه صغار و کبار بسیار است و در چینی هر یک یک درم نیم  
و در فلعل فرفه و فلعل غفران هر یک ده درم جوز بو انجدرم سنگ  
یک درم بگویند و بنهند و عمل بر سر شانه و نیز متعاقب باشد و ارض

مغزی سبیل متوی معده بود و قولنج بکشد و باد و آبشنگه به  
رسیده یک رطل بار کنند و در دوشین خل باشد آب بکوشند  
و بعد از آن بگویند و پشت را ریز و صافی کنند و باد و رطل غلظت  
از انداخته و تخم بکشد و در دوشین و اما رطل غلظت هر یک در دم و هیل و قاقه و زعفران  
در دم و مصلک بکشد در دم و سقمونیاده در دم و تر بکشد در دم بگویند و در آن  
تا آب بکشد و انگاره و دیگرند و دیگر آن سنگی یا تخمه که برای این کار باشد بکشد و در آن  
که آن را چرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکار و بار کنند  
و شربتی بچینند باشد اخر به را در خمیر کبرند و در میان آتش نشاند تا بریان شود و در آن  
یا در دم از آن با یک درم سقمونیاده و نیم درم زنجبیل و نیم درم فلفل بگویند و بعد  
بکشد و شربتی از آن یک درم باشد **سفر علی** فایض ضعف معده و جرمی  
و اسهال را مفید بود و در رسیده دوشین کوفته در خل غلظت باشد  
مده شود و پس صافی کنند و با یک من شد بقوام آرند و زنجبیل و فلفل  
و فلفل هر یک یک درم و تخم کرشمانخواه هر یک درمی زعفران و در آن  
بگویند و بان بپا میزند چنانچه گفته شد و شربتی بکشد و شربتی باشد  
**جوشن سبیلی** قولنج و اوجاع معده را مفید بود و بوره ارمنی زیره  
کو مانی فطر اسالیون زنجبیل فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیاده  
بپزایان کرده مغر با دوام بر یک سبیل هر یک در شعله در دم بگویند

و فرما نیک دانه بیرون کرده سبت و درم شبان روزی و در  
خیا نند محل شود پس بالا نند و با غسل یا میزند و او دیده بران بشنند  
شربت نیمه قالی باشد **جوارش** کا نور ضعف معده و سوراخ  
و بلغ غلیظ را مفید بود و فلفل جوز بو از خیل از جنی بسبب قرفه نازک  
فر خمشک قرفل کا نور زعفران منادی بگویند و غسل **جوارش**  
**عود** و تقویت معده و از آله طوبی و بطنم کند فاقه مغار و کبار قرفل  
و از جنی زخمیل و از فلفل زعفران هر یک درم عود و فلفل هر یک درم  
بگویند و با شیره هند با غسل یا میزند شربت نیمه قالی باشد **جوارش**  
نیم کرش انیسون مصطکی هر یک درم عود و درم بسبب قرفه  
و بلیه کالی قرفل فر خمشک هر یک درم و نیم جوز بو ایک درم **جوارش**  
نیم درم ورق کل قند الزیره هر یک درم **جوارش** بسبب قرفه  
معده و سوراخ غلیظ و بواسیر را مفید بود بسبب قرفه  
فاقه مغار و کبار زخمیل از جنی و از فلفل اسارون هر یک درم  
فلفل قرفل هر یک درم **جوارش** مصطکی بروست معده و کبد  
ریاح و سبلان لغاب را مفید بود مصطکی بخت درم بگویند و باطلی  
شد بقوام آزند **جوارش** ملا در ذین و قلم صافی کنند و درم  
نیکو گردانند فلفل و از فلفل بلیه کالی آله چند ستر هر یک درم



قطر سداب الفار یک بندم بگویند و با عسل ملا و در روغن کاه و  
بازده درم پانیزند و عسل بسپارند و بعد از شش ماه دو درم بخورند  
**خوارش کونی** جمیات بلغمی و سوداوی و بروست معده و فوالت  
بلغمی را معیند و وزیره کرمانی ششبار روی در سر که خیس است و  
خاک کرده بر آن کنند و هلد درم از آن با ورق سداب و فلفل و خرب  
بر یک سی درم بوزنه ارضی ده درم بگویند و با سکه جدا آن عسل بسپارند  
شیرینی که شغال باشد **خوارش** آتش بهضم طام کند و زنگار روی و بوزنه  
دین خوش کند پوست نرنج سی درم قر فلفل جوز لوا فلفل و از فلفل  
خیز لوا دار جینی خولجان زنجبیل بر یک درم مشک دانلی بگویند و عسل  
بسپارند **خوارش** منلیا نابو اسیر مغض از حیر را معیند و در صفت  
بریان کرده زیره در سر که خیس آید بریان کرده بر یک درم مشک  
سه درم پوست هلیا کابلی بروغن کاه و بریان کرده بخورم بگویند و بکار  
رشد **خوارش** سماق اسهال باز دارد و سماق ده درم  
دانه مورد و خرد درم انار و دانه ترش و شیرین بر یک سی درم صمغ  
کلار بر یک سی درم بگویند و بکار بسپارند شیرینی که شغال بود  
**خوارش** مشک خفقان و ضعف قلب و معده را معیند و در صفت  
نیم شغال فاقه خیز لوا قر فلفل زنجبیل و از فلفل غود بر یک سی درم دانه

سه درم زعفران دو درم فند مثل مجموع بگویند و لعسل آب شنبه بجا آید  
**سفنقر** مقوی باه و کلیه بود و تخم لیمون و یاز و شلغم و آب است و کنه  
و جبر و اطهره و ترب هر یک سه درم نرگ اطرش با سفیدم جبر اطهره انسان  
العصاره فیر کنه طغوزه حب الرشاد و فصل بزبان کرده هر یک سه درم  
نرخیل شقایق خولجان دار فلفل هر یک نیم درم جوز بو اهنان هر یک دو درم  
سفنقر نیم درم فانیه بوزن جمیع اند و بگویند و لعسل آب شنبه شترتی  
دو درم **جوارش** مس لباسیر و فم طعام را مفید بود و نفوت  
دند زنجیل و فلفل هر یک سه درم دار فلفل سی درم فانیه یک من دم  
جوز و کنه مقشر هر یک نیم درم بگویند و لعسل آب شنبه شترتی یک شقال  
**جوارش** شربان بر دوت معده و کبد را مفید بود و نفوت کتیا  
الطبع نرم دارد و **صفت آن** شیخ زنجیل فلفل دار فلفل فاقه قویه  
و کبار قرقل سادج نشاسته مصطکی دار چینی سفید سیخه تخم کرس  
رازبانه اینسون هر یک شش درم افیون نرید دوازده درم سفونیا  
ده درم فند شصت درم بگویند و لعسل آب شنبه شترتی شقالانی  
**جوارش** کند و جمع بر دوت و ضعف معده را مفید بود و **صفت آن**  
فلفل دار فلفل قرقل جوز بو اهر یک سه درم کند رازبانه درم زنجیل  
خولجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل مجموع بگویند و لعسل

باز شنبه

بیشند آخر رشت درم فلفل دار فلفل بر یک ده درم فلفلجان  
زنجبیل بر یک ده واره درم جوز بواقر فلفل بر یک پنج درم مشک میزد  
پودرش **فلا فلی** بروت اوجاع معده و سوراخ استمار و جثار ماض  
و شبهت کلمی در یاج غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه دار فلفل  
بر یک میست درم غود بلان ده درم هاما سنبل بر یک چهار درم فلفل  
نخ کر فلفل سیاه اسارون سیالیوس بر یک درمی کیوبند بیل  
بیشند شربت درم **با بقیع** درم قرص های سیاه و غیره  
قرص **بیشیر** نرم طبیعت را نرم کند و مہیات محرقه و سعال تشنگی  
مفید بود و کبشیر درم زنجبیل و منتر خنم یارین و کدو و مرکب درمی  
و نیم است صغ عربی شش سفید کبر ام بر یک میزد درم کیوبند و  
بلعاب کبشیر شربت شقال باشد آخر ورق کل سرخ زنجبیل  
بر یک شش درم کبشیر کبر ام بر یک دو درم نشاسته درم کدو  
و آب زنجبیل **بیشیر** درم قرص **بیشیر** معطل مہیات حاد و بسیار  
عطرش را مفید بود و کبشیر زرشک و ورق کل بر یک درم و نیم تخم کتان  
و کدو و کاسنی و کاه بود و نوک و مندل بر یک میزد درم کافور بخند  
کیوبند و بلعاب بنگ کبشیر **قرص کبشیر** درم و نیم تخم کتان  
تخم خاص شش درم کبشیر چهار درم نشاسته صغ عربی بر یک

سه درم لک بشیر و جلا او ویرا بگویند و بکار آب بخشد شربت بشمال  
 بود و اگر مرغ غوطه خورده باشد بر این کوزه است هر یک دو درم و ورق  
 سه درم لک بشیر سماق زرشک کل اینی هر یک درمی و نیم شربت یک  
 شقال بود و در **زشتک** سیاحت بلغمی و او را مکه و معده را مفید بود  
 عصاره زرشک مغز تخم هر یک سه درم و ورق کل ترخین هر یک سه درم  
 تخم کنوت رب البوس لک بشیر تخم کاسمی مصطکی سنبل انار  
 روئاس لک بونند چنی هر یک دو درم زعفران یک درم بگویند و آب ترخین  
 بشند و اگر **زشتک** دانه پیرول کرده با ترو درم تخم کاسمی  
 هر یک سه درم و ورق کل چند درم بونند چنی سنبل هر یک درم بگویند و  
 بسکچین بسند **فرس** که با لفت دم و زوت را مفید بود و آب ترخین  
 سفید مصطکی که با هر یک سه درم زعفران دو درم بگویند و آب ترخین  
 اشربت بشمال اختیار است بایند **فرس** که با اسفند و فرس  
 مفید بود و طبخ و طین محشوم مرغ غوطه خورده بگویند و آب ترخین  
 بشند شربت بشمال اختیار است **فرس** که با لفت دم و زوت را مفید بود و آب ترخین  
 طحال را نافع بود تخم بختک و تخم کاسمی و نوکر و تخم کاسمی که با چنی  
 بگویند و آب ترخین بشند **فرس** که با لفت دم و زوت را مفید بود و آب ترخین  
 و امراض بلغمی را نافع بود و اینست تخم کاسمی و نوکر و تخم کاسمی که با چنی



نخ سنابوی بکوبند و آب قرص قرص سازند شربتیکردم اخلاص  
قرص و در جمیات لغنی سوداوی را مفید بود و ورق کل مفت در عصب  
عافت طباشیر سنبل زیلبوس هر یک درم بکوبند و آب شربت  
شربتیکردم اختیارات **اخرا** و جاع معده و جمیات لغنی را مفید بود و در  
کل ششدرم پنج مہک چار درم سنبل کردم قرص **یونہ** جمیات فرزند  
و امراض کبد و طحال را مفید بود و **صفت** آن ریونہ چینی ششدرم روئاس  
هر یک درم تخم کر فس انشون عصاره عافت هر یک درم بکوبند  
و آب شربتیکردم تا یک مشت ال اختیارات **قرص** کا فو عفا  
و المپیق را مفید بود و ورق کل ششدرم صغ و طباشیر هر یک چار درم  
و در عصاره کدو و تخم کرک و پنج مہک شست درم شربتیکردم  
و عفران بود درم کا فو عفا درم بکوبند و بلعاب بکوبند **قرص** شش  
مستهل صفا و بلغم بود و صداع و سرد را مفید بود و نفثه ده درم ترب  
بکوبند پنج مہک بلبله زرد و درم سفوف نابریان کرده نیم دانه بکوبند  
و آب شربتیکردم شربتیکردم **قرص** کا کج و قش کا کج کلیمه قروح  
و نباته را مفید بود و تخم کر فس ششدرم هر یک ششدرم و از زبانه  
دو درم عفران حب الصنوبر تخم عاض مقربا دام ابلون یک  
درم حب کا کج نیست و پنجه و مقشره بکوبند و آب را زبانه بکوبند

و قرص سازند شربتی یک شستال **قرص شش** فروغ ریه و در سینه  
مفید بود و زرق کل صمغ عربی هر یک چار درم نشاسته کثیر پنج نهک  
هر یک دو درم زعفران دو دانگ شش شش سفید و سیاه هر یک سه درم  
طباشیر خردم **قرصی** که سل و نفث دم را نافع بود کل از این نشسته  
کل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیر اطباشیر سرخ  
هر یک پنج درم پنج نهک سه درم بکوبند و آب گلاب و زین آب بشنند شربتی  
شربتی دو درم **افز تخم** بنفشه خردم تخم کدو کبک سرخ هر یک  
هر یک سه درم کثیر سرطان سوخته هر یک دو درم کثیر انباشته هر یک  
درم **باشنم** در حب **ایاره** شقیه و مانع کند از بلغم و اخلاط **ایاره**  
و سکنه و سبک و کماوه را مفید بود و صفت آن **ایاره** فلفل ازین سفید  
شب البقل هر یک در حب کایقون البنون هر یک خردم شش مظل **ایاره**  
هر یک دانگی و نیم بکوبند و آب را از این آب بشنند و این شربتی باشد  
**حب الذیاب** و حب معده و امراض و مانع و ظلمت عین نافع بود و سرخ  
بست درم پوست بلبله زرد ده درم کل سرخ خردم کثیر اطباشیر سرخ  
زعفران هر یک سه درم بکوبند و آب قراح آب بشنند شربتی دو درم باشد  
**حب بسیار** صبر سقوطری سه درم تربت صطکی پوست بلبله زرد و درم  
کل هر یک درم بکوبند و آب بشنند شربتی مثقالی باشد **حب قویا**

مبرقوطی مصطکی مصاره انستین هر یک درم بکوبند و آب کرفس  
لبنشند شربتی باشد **حب** صبر و جاع نظیر و منافع  
و لقوه را مفید بود و مثقیه و ناع و معده کنده بلغم **صفت آن** مبرقوطی  
شمالی تر بدیک درم حب النیل غار لقون اینسون هر یک نیم درم شحم  
الخطوطی ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل کبر امهر یک دانگی بکوبند و آب  
کز حبس **رند** **حب** صبر و جاع منافع و عرق النسا را مفید بود  
صبر قوطی تر بدیفسند مای زهره هر یک درمی سورجان یک مثقال  
کتر شحم خطوطی هر یک دانگی حب النیل غار لقون هر یک نیم درم ملح هندی  
و نیم درم بکوبند و آب کرفس شربتی باشد **حب** صبر  
و مثقیه و ناع از صفراو بلغم و مغفله و معده را مفید بود و درم تر بد  
نکدرم درم البوس بلبله زرد هر یک نیم درم اینسون و انگلی سفونیا ران  
نند آنک بکوبند و آب قراح شربند و این شربتی باشد **حب** استخوان  
**خود** **حب** صبر و جاع مایه الجولیا و انداز بلغمی سوداوی را مفید بود و بلبله زرد  
کاالی هر یک نیم درم تر بدیفسند درم صبر قوطی ششم درم استخوان  
دو نیم اینسون لبفای غار لقون هر یک درم شحم خطوطی کبر  
و نیم مقل نو درم هر یک درمی بکوبند و آب شربند و حبس **رند**  
شربتی درم باشد **حب** صبر و جاع حیات بلغمی و سوداوی را

مغید بود صبر سقوطی بلبله زرد و عصاره غافست میناوی بکوبند و آب  
لبشند شربتیکه شغال بود **مقبول** حب قتل کوه اسیر را و  
او جاع مغید بود و باید که سیاه بلبله ابله مر یک دو درم بکوبند و  
شش درم در آب کشته تا حل شود و او و بیدان لبشند شربتیکه  
باشد **حب کینج** و او جاع امعا و کوسیر و قونج را مغید بود و چشمکش  
سکینج تخم کرفس از زردت بلبله نو مر یک بخورم تر مدلت درم  
شش خطل درم بکوبند و آب لبشند شربتیکه درم باشد  
**مطبخ حقیق** کبر صراحی در مغید بود و شقیق و باغ از بلغه کینه بلبله کمالی  
شش درم ابله فستقین غار لقون سفوفیا مر یک درم درم  
بخورم اباره فقرا تر در مر یک یقنت درم و قنفل یک درم تخم کوسیر  
انقیس مر یک درم بکوبند و عسل لبشند شربتیکه شغال  
آخر تر بدو درم صبر سقوطی حب السیل مر یک درم تخم خطل  
مر یک درم و انک بکوبند و آب لبشند شربتیکه شغال بود **مقبول**  
مهل سودا بود انقیس و دو درم غار لقون تر بدو شیده بر قون  
بادام مر یک دره اسطوخودوس لبغای مر یک درم بکوبند و آب  
راز یا نه لبشند و این شربتیکه باشد اخر اباره لبغای مر یک درم  
بکوبند انقیس درم غار لقون بخورم اسطوخودوس یقنت

بکوبند و آب



کتاب هندی سه درم شربت سه درم باشد **افاویه**  
قویج بکشاید و بادا باشد کند و طبعیت نرم کند از تخمیل قرفل و ارغنی  
با مشک مصطکی هر یک درم و نیم سقونا سه درم مجموع بگویند و  
بشکر کشند و حب از نه بمقدار تخم دی و هر حب از آن نوبنی است  
کند **شیطج** او جماع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طبعیت کثیف  
نمیزد و درم صبر سقویری سه درم و درم زنجبیل خردل سفید شیطج  
و ج هر یک دو درم طفل دار طفل عاقر فرما هر یک درمی فانیط درم  
بگویند و آب بکنند تا بشوند شربت سه درم باشد **سعال** سعال  
که از برودت باشد مفید افتد مغز او را دم مقشر تخم خیارین مقشر است  
مغز سبزی خشک شاش هر یک دو درم رب السوسن دو درم باقی نیم درم  
بگویند و بلعاب بنکوب بشوند و حب از نه بمقدار تخم دی و در  
نمیزد زبان نهند **آخر سعال** که از برودت بود مفید افتد **صفیات آن**  
مغز که او را دم تلخ بر باد و شان رب السوسن تخم کرفس سیخ  
را از آن بهشت آوی بگویند و بلعاب بنکوب بشوند **جی** که لوی بدن  
خوش بکنند و بویا فاقله فوغل قرفل کافور دارچینی خولجان هر یک  
درمی بگویند و مشک و اکلی الحلاب حل کنند و او دویه بدان بشوند  
و حب از نه بمقدار پست پرین و رقیق و نمشک سنبل قرفل

جوزبوانا مشک بهل زنجبیل کنایه بسببه سعد هر یک ده درم مشک یک درم  
**باب پنجم** در ایاریجات **ایارچ** فیکر المراض و معده و قوچ و اوکا  
مفاصل و فاج و لقوه را مفید بود مصطکی زعفران حبان سنبل است  
سلیخه دار فلفل دار چینی خود بلان تبرکده درم مسبقو طری مثل جمع  
بگویند و با هم بامیزند و نیم شقال از آن استعمال کنند **ایاره** **چاکنوس**  
شحم الحظیل غار لقون لعل الفار **باب ششم** از آن شق سقمونیا بگویند  
هر یک است از ده درم البفاج افیمون مثقالی کما و یکوس سلیخه فراسون  
هر یک سه درم سکنج زراوند طول فلفل دار فلفل دار چینی جاویر  
خندید ستر فطر اسالیون هر یک چهار درم بگویند و دو مثقال است  
**باب هفتم** از **لوغاز** یا شقیه بدن از فضلات غلیظه لزج کند و **کاس**  
و لقوه و رعش و صرع و خرام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید بود و اوکا  
مفاصل و برص و هق و سعفه و صم و دوار و تغییر عقل و سواس و امراض  
کلیه و مثانه **صفه آن** شحم حظیل خندید لعل الفار بران کنایه عاید  
سقمونیا حابیا ساوج خرق سیاه کسیر بری بمو فارلقون فراسون  
جعد سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دار چینی البفاج  
خندید ستر فطر اسالیون زراوند افستین فرمون سبل  
حماما زنجبیل خلیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افیمون کما و یکوس

مقل صر السقوطی بر یک است درم بگویند و لعبل لبرشند شربتی  
چهار مثقال بود با جلانی از اقیقون و لبن قاج و زوفا و پوست بلبله  
و کا و زبان و اسطوخودوس **ایارچ** و **فس** و لعل الثعلب را مقید  
و شنبه بدن از سودا و بلغم کند شمع منطل که در یکوس بر یک است درم  
صبر السقوطی پنج درم خونچان ده درم ککینج جاوشیر بر یک است درم  
فطر السالیون زرراوند مدح فلفل سفیلینج و از فلفل طار جفی زعفران  
زنجبیل جعد هر یک دو درم چنانچه گفته شد سازند شربتی و مثقال  
چهار مثقال بود **ایار** و **ار کاغیس** امراض مزمنه و دوار و اوجاع معاضل  
در شکم کلب و تشنج و قولنج را مقید بود شمع منطل ببت درم  
چهار درم **سقوطی** فلفل و از فلفل خربس یا هر یک است درم  
برای آن که صبر فریون زعفران که در یکوس حنطیا نافع السالیون اشتق  
جاوشیر بر یک ده درم جعد و از جفی ککینج منبل از خرفه  
جلال که اند مدح هر یک دو درم بگویند و لعبل لبرشند شربتی چهار  
مثقال است **ایار** **شیخ الریس** خربس یا یک درم شمع منطل  
مثقال بجز پنج درم بلغم بند و درمی و نیم غار یقون مثقال حجار منی نیم مثقال  
درق کل و درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل و مثقال و ج حماما اسارون  
عاشا ملبان سفر تخم کرفس و قو تخم کند نام بر یک است درم

کا در زبان ده درم تخم شاهم فرم تخم و خشک بالکون تخم از غنجان هر یک دو درم  
افقون درمی نیم بکوبند و عسل لبرشند شربت کافور کمال باشد بعد از شش  
ایام که مقوی **نفس** باشد و صداع و علل معده معکوب و طحال را مفید بود ششم  
خسطل ده درم گما در لبوس سلیمه طفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر  
انتقو طری منزغ غفران هر یک درم معونیاشش درم غفران استخوان  
دو درم بکوبند و عسل لبرشند شربت چهل درم باشد **باب** دهم در غنجان  
**موصوف** از دانه ضعف معده و امعاء و ششلی و قوی و اسهال را مفید بود  
انار دانه بریان کرده پاره درم زیره کرمانی در سم که ضیابنده پاره  
کرده خرنوب سماق دانه مورد و لبست کنار و غیره اسهال را پاره  
کشتن بریان کرده قطره هر یک بخورم بکوبند و با هم بامیزند **آخر انار دانه** ده درم  
بلوط سماق دانه مورد و زیره موصوف ارد و سیب لبست کنار کشتن بریان  
کرده خرنوب هر یک بخورم مسک را یک درم و درم و نیم **مفید**  
**موصوف** اسهال و نفخ و ضعف معده و لو اسهال را مفید بود و در  
کرده درم زیره موصوف ده درم بزرگ تخم کند یا لبلب سیاه  
در زیرت جوشانیده هر یک بخورم معطلی و درم و نیم بکوبند و  
مشقابی نام برده بخورند **موصوف** **نفس** است اسهال و سحر  
مفید بود بکوبند و خشک تخم شاهم فرم مجموع بریان کرده است



صغیرا هر یک ده درم بکوبند و بخدرم با کلاب بخورند **سوف** سه درم  
استمال عشق تنگی را مفید بود **وصفت آن** سماق انار دانه زرشک  
هر سه بران کرده هر یک ده درم دانه نمور و بخدرم خورند **سج** درم  
صغیرا هر یک درمی بکوبند مثقال خور و **سوف** زرشک مقوی معده  
و طبعش بود زرشک انار دانه و سماق بران کردن تا خواسته تحلیلی  
لکه بسو هر یک ده درم بکوبند و بایست درم فند یا فند **سوف** نه درم  
بادام شکند بان کرونا ایلیون تخم کرفس هر یک ده درم و نقل فاقه  
صغار و زنجبیل دار نقل هر یک نیم درم فند بیست مثقال خر شسته از  
دانه کرمی نیکو گرداند و زمان آب بن را مفید بود و زربا و تخم کرفس  
هر یک نیم درمی تا خواسته گذر هر یک سه درم خندید ستر خندیدم زربا  
دو درم مکنده ده درم فند بیست درم اخر سرعت خروغ منی را که از سر  
بود مفید بود و بکود درم تخم تورک سه درم کشنیزک درم بکود  
مثقال بخورند اخر لدغ **عقارب** مفید بود ریون جینی زراوند بلویل  
عاقه قمری هر یک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد اخر لکس  
دو درم فند اصل مفید بود سورخا ده درم فند خدرم زعفران دانه  
اخر او جاع و ضعف معده را بافع بود و نفع فاقه سبیل مرماو  
سعد هر یک ده درم مصطکی تخم کرفس ورق کل کوبیا هر یک

سه درم سنبل اذخر هر یک در می بگویند و سه درم بخورند  
 اخر فواق که از امتلا بود را یل کند و فطر اسالیون سعد کون هر یک شش درم  
 بگویند و سه درم بخورند اخر سده و صلا بنش طحال امفید بود و نیم کاسی  
 کز مانج هر یک پنج درم نیم پنجگشت یک درم و نیم بگویند و سه درم بخورند  
 مایه یازم در مطبوعات در مطبوعات و لقوقات مطبوعه و لقوقات  
 صفرا و غلاط رقیقه بود و و جمیات حاده را مفید بود و سنا کی بخت درم  
 بنفشه پنج درم کاسنی نیکو فر هر یک درم غناب ده عدد و سیستان  
 الوکیلی هر یک است عدد و نمر هندی ده درم کل چار درم ترنجبین و خیار  
 هر یک تازه درم مطبوعه بلبله سه درم صفرا بود و سنا کی نیم درم نیم  
 مهک سه درم بلبله کابلی و زر در هر یک هفت درم نیم کاسنی کاسنی  
 بنفشه هر یک سه درم مویر طالیفی ده درم غناب ده عدد و سیستان  
 الوکیلی هر یک است عدد و خیار شنبه و ترنجبین هر یک پانزده درم  
 مطبوعه انیمون سه درم سودا بود و غلاط سوخته را نیز با سنا کی  
 و امراض سوداوی را نیز نافع بود و سنا کی و سست بلبله زرد بود و سست  
 کابلی ورق کل انیمون هر یک هفت درم بنفشه نیکو و نیم کاسنی  
 هر یک چار درم با تکه کوا و زبان بلبله المله اسطوخودوس لبغاج نیم  
 مهک نیم کثوث استاره هر یک سه درم تر بد و دو درم مویر

ده درم مجموع غیر از افیمون در پنج رطل آب بپوشانند تا بادور رطل اند وقت  
زود کفن افیمون در ضربه کتان بندند و در آن اندازند تا دو ساعت  
نیزد پس تر تخمین باز زده درم خیارشیر نیست درم در آن حل  
کنند **مطبوع غاریقون** مهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست لمبارد  
ده درم پوست بلبله کالبی بلبله سیاه هر یک هفت درم بلبله ابله هر یک  
هفت درم الکوسیه کاوزیان بالنکو غافث اسطوخودوس هر یک  
شش درم بصفای نیکو شده و درم غاریقون یک درم افیمون ده درم  
پوست بلبله سیاه و کالبی و نمزندی هر یک ده درم بلبله ابله غافث  
کاوزیان بالنکو هر یک چهار درم الکوسیه نیست عدد موز طالع  
پست درم سنا کی هفت درم اسطوخودوس کما و رطوبت  
بزرگ درم رازیانة قزقل افیمون سادج هر یک درم نیم تخم شکر  
دو درم افیمون هفت درم بچوش تند و صافی کنند غاریقون صبر  
بزرگ درم می بلع لفظی لاجورد و هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم تخم  
ده درم سران ریزند و پاشانند **مطبوع خیارشیر** اخلاط رفیق  
و صبر را جاد و دفع کنند پوست بلبله زرد هفت درم نمزندی موز  
طالعی هر یک بازده درم الکوسیه غاب هر یک ده عدد و در  
کل بخندم خیارشیر بازده درم **مطبوع زوفا ذات الجنب** با

مدر و سعال را معفی بود سنا پنجم غناب ده عدد و سپتان  
بیت عدد پنج سفید ده عدد و مویر طایفی بارزده درم پنج نمک است درم  
پرسیا و شان، تخم خطلی زوفا هر یک چهار درم جو مقشر شکوخته شدند  
شکرده درم مطبوخ **سورخا**ن افلاطون محرقه و بلغم لزج دفع کند و او با  
میغ اصل را معفی بود سنا هفت درم پنج نمک سورخا و روغن کرب  
هر یک پنجم درم نزدیک از بانه تخم کاسنی نقشه هر یک ده درم انجم و غنک  
هر یک ده عدد و سپتان بیت عدد کلفند چهار شنبه ترنجبین هر یک درم  
**مطبونی** که صباست محرقه و دانه الجنب را معفی بود سنا مکی نقشه هر یک درم  
نیلوفر خا و درم غناب ده عدد و سپتان بیت عدد تخم کاسنی و فانی  
هر یک ده درم خوشتر سپر دار ترنجبین هر یک پانزده درم **انفاج** صبر صند  
شود وادی را معفی بود و نستین ده درم صبر اسفوطی شدند و مگویند  
و با سکه طل آب گرم در ظرفی کنند و روز و شب می کنند و شب جای گرم و  
بعد از سه روز صافی و نیست درم از آن با ده درم روغن بادام شیرین  
**انفوج طلیه** صبر الود و صبر کرم را معفی بود و پوست بلبله زرد و  
درم اکو سنا غناب هر یک بیت عدد و سپتان هر یک ده درم و نمک  
بیت درم بقیه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک ده درم حله شنبه ده درم  
ترنجبین ده درم در سه طل آب گرم شبان روز پنج تا سه درم طلای از



باشانند **نقوع** فواکه سهل صفر ابو دالوس با هکلی هر یک سیست در  
عنا ب عدد و نهمندی است درم زردا و خشک است درم تر بخین  
هر یک درم در یک تن **انجیر** است **نقوعی** که او را بول و طست کنند خم  
خزنده کوفته هفت درم خم کز شل انیسون راز یا نه هر یک درم و نیم بگویند  
و با شیره رطل آبی بطرفی کنند و سر روز در آفتاب بنهند و بیک درم از آن بپاشند  
اخر بقایا را مراضی داده را مفید بود و معروف را از فصول آن که کلبه الکوسیا  
سپستان هر یک سه دانه تو بنظر طالبی است درم و نهمندی است درم  
خم کاسنی کثوت کشنیز همه بیکوفته هر یک سه درم و نهمندی کنند  
و آب آن ترزند و در آفتاب بنهند و درم از آن باده درم  
نبات یا تر بخین باشانند **باب** درم در حقه ماحقه که در مراضی داده  
استعمال کنند انجیر ده عدد عنا بیست عدد سپستان بی عدد کوسیا  
بیست درم جو نیم کوفته درم سبوس خشک هر یک کنی بنفشه بخدرم  
بپوشانند و صاف کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و آب کباب  
و روغن بنفشه با کد بر آتش ریزند و بکار برند **حقیقه** که در جمع بیست فواید  
را مفید بود و طبعه تر است هر یک درم عنا بیست انجیر هر یک عدد و سپستان  
بیست عدد و نهمندی خشک با بوی شبست هر یک کنی ناخواه راز یا نه  
هر یک سه درم و در چهار رطل آبی بپاشند تا با انگشتی آید و صافی کنند

و بوره نیدرم و نمک یک درم و نقل نیدرم و غسل و روغن کنجد هر یک ده درم  
آن فم کنند **حقنه** که برو دت اعضا سفلی را مفید بود و نقل اشق  
سکنج هر یک بخد رم جاوشیر خندید ستر هر یک در می ناخواه  
را از یانه تخم کرفس سیالیوس هر یک ده درم طبعه خشک است  
یا بونه هر یک میست درم در سه رطل آب بخورسانند تا باقی بماند  
و باروغن کنجد و روغن کاه و غسل هر یک ده درم با میزند و استعمال کنند  
**حقنه** که حمیات حاده را مفید بود و جو فشر نمک کوفته خطمی نبشت هر یک  
عنا ب عد و سپنان موز طالیفی هر یک میست دانه روغن کنجد نیم  
وز نخلین هر یک ده درم نمک بوره هر یک نیم درم **حقنه** که نفوس مفل  
مفید بود و شامهتره فیصوم زرا و ندج کبر فمطور یون و ری سفندان  
ب سقر سورخا حاشا هر یک ده درم شحم خنظل و از زبون هر یک  
نیدرم و روغن کنجد میست درم **حقنه** که قولنج ملغمی را مفید بود و خشک یا بونه  
اکلیل تلک شبت هر یک کفی طبعه مرط هر یک میست درم کنبد  
بید انجیر خشک دانه مجموع نیم کوفته هر یک ده درم را از یانه تخم کرفس  
هر یک در می سموس خطمی فمطور یون هر یک بخد رم انجیر ده درم  
سداب ز سلون هر یک بسته غسل و روغن زیتون و صبری اکلیل  
هر یک ده درم بوره ارمنی یا میست ال سکنج یک درم جاوشیر

حقه که سچ و فروح امعار امفید بودست کنار بلوط هر یک درم  
کنار دانه مورد و ورق کل هر یک بخردم ورق مورد و دانه درم نیم  
و آب لسان الطلحان زرده درم زرده تخم مرغ بقیه برآل کرده درم باروغ  
کل درم نرسد و اما قبا یک درم و بسد و کاغذ سوخته هر یک درمی است  
برآل کرده و دم الاغون هر یک بخردم عصاره طبع التیش بخردم بکوند  
و بان تخم کنند **حقه** که قوینج ریجی را امفید بود شحم الحظیل یک درم  
بار یک بخردم ورق سداب آب فودنه هر یک شش درم سقر بخردم نیم  
و صافی کنند و غسل ده درم و چند پدستر و کینج جابوشیر هر یک  
بخردم بان تخم کنند **حقه** با بونه شبت هر یک درم سداب صک دانه  
تخال سبوس زیره پدایخ هر یک بقیه درم کینج سته درم مغل ما درم  
که شحم خنظل یک درم لوبه بخردم الکامه درم روغن ریت بازده درم  
**حقه** که درامراض ماوه استعمال کنند غافله دانه سپنان است  
بقیسه چهار درم انجیره عدد و خطمی سبوس هر یک کفی بخورند و آن  
چند زنی درم روغن کینج است درم الکامه درم نان تخم کنند  
و استعمال نمایند **سینه** درم در شام **شیانی** که قوینج کشاید چند  
نیمه کا و نوره قبا الحار متساوی بکوبند و شاف سازند **آخر** لوبه ارمنی یک  
بسدی شحم الحظیل است و بی بکوبند **آخر** راج غلیظه را امفید بود

زهر کا و بوره قنار الحمار هر يك در و درم بگویند و در عقرب که لقمه کند نگارند  
تر تخمین بخورم بوره مارینی ببالون خطمی ناکه بندی هر يك در و درم بگویند  
و بشکر معقود لیسند اخر در حمیات و اعراض خاره بکار دارند که کشندی  
بوره خطمی متساوی اخر زهر و رفتن خون از نفع باز داد و مراقبون کنند  
زعفران متساوی بگویند و با کس نیز لیسند اخر مرا قبا بیا فیض النبی ص  
برنج بران کرده هر يك درم بگویند و باب مور و لیسند فرزه لادار  
الطشت که خیف کشاید و او جان رحم را که از برودت بوناغ باشد کند  
مقل فرقه هر يك درم جاوشیر اشق زعفران خندید ستر هر يك درم  
مصطکی مسعودی روغن سوسن و بالوز و غار چه مرغ و لب و هر يك سه درم و صغنا  
بحر شند و چه بکدازند و باقی بگویند و با هم بپایزند و لعل و فبر دارند فرزه  
که احقاق رحم را مفید بود چه مرغ و لب و زعفران سنبل جاما مصطکی هر يك  
در می روغن بلبلان و سوسن هر يك سه درم شمع شصت درم فرزه  
که رفتن خون را مفید بود مرا قبا هر يك در و درم کلنا صد ف سوخته  
شب بانی نشسته قنطریه سوخته زعفران هر يك درم انبون نیند بگویند  
و آب لیسند و بر دارند اخر مرا قبا بپایزند لادن زعفران کافور کل از می  
متساوی بگویند و با لب ان الحبل بپایزند فرزه که دم طشت باز و اخر  
کل پوست انار مور و عود و سیخ پوست طلح بحر شند و با عصا



استعمال کنند **فرزجه** که منفع رحم را مفید بود و حسب بلبلان روغن نارون  
بر یک سوم قرقفل خوب بود و اکتان سوخته بر یک درمی زیره دو درم چند  
بستر نذریم **فرزجه** که رتاج را مفید بود و تخم شست و کرفس و سداب قلع  
سکنج مسطکی زیره مرهما قسط منیع سبیل علك البطم انار و انق  
فندق شترمش اوی کوبند و باروغن شست و با بویه استعمال کنند  
**فرزجه** که دم طمش باز دارد و شب یاقی نذریم افیون بر رتاج بر یک و  
اخر در اسنج کلنا رتاج طین فختوم و ارمنی هر سه کوبند و بروغن شنبلیله  
و بر دارند **فرزجه** که فرج را گرم دارند گرم دانه کوبند و بروغن زیتون پامیزند  
و بر دارند **اخر** که فرج را تنگ و خوش بوی کند سنگ زعفران در غبار  
بکوشند و خرقه های کتان و لاندازند تا فرج آن آب بخورد و چنگنه  
گشودان با باره پاره کنند و بوقت حاجت پاره از آن بردارند پیش  
از جمیع **فرزجه** که رطوبت را دور کند و فرج را تنگ کرد و اند فجاج او خرد کردیم  
باز و دو درم کوبند و خرقه اش را بتر کنند و بدان بیالایند و خنک  
کنند و باره از آن بکار برند **فرزجه** که رطوبت فرج باز دارد و باز و تخم  
خامش بر یک دو درم سرکه حبث الحدید یک نیم درم کوبند و خفت  
و کلما بکوشند و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و استعمال  
کنند **باب چهارم** در روغن انار و بکله روغن نارون منافع بسیار دارد

و جمع اوجاع و امراض بارده را مفید بود و شراب و خادان اوجاع اندر  
نافع بود و اخفاق رحم بدان اوجاع رحم را و در احلیل چکاند کلیه نشانه  
**صفت آن** قصب الزریره ورق غار شعد و دلبان ساج و ادرین  
اهل مورد و دمانا فرنجوش هر یک پست درم بگویند و در و گیاه کنند  
با شراب آینه اند که بر سر آن مالیده و پنج رطل روغن کنجد و این روغن  
و انش نرم بچوشانند و صافی کنند و بنیل و می و فلفل و میوه  
نیم که فته کنند و با شراب و این روغن صافی بچوشانند و صافی کنند  
و روغن بلبان شفت درم با آن خم کنند و می بچوشانند آب  
برود و روغن باند روغن قسط مقوی عصب بماند و اوجاع بارده را مفید بود  
قسط فرغاشند ایر سامیه ساج هر یک ده درم مرغ درم مجموع مخلوطه  
شبی در سر که بچوشانند و در پنج رطل آب بچوشانند تا نیمه آب بماند  
رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بچوشانند و روغن باند **آخر** قسط و ده درم  
و نیمه سیخه شش درم ورق دمانا و صد درم مخلوطه شبی در شراب طلی  
و نیم خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بچوشانند تا شراب  
برود و روغن باند پس صافی کنند و روغن مورد و می را بر و باند و بچوشانند  
کند ورق مورد تازه و زارده من بگویند و در ده من آب بچوشانند  
و بچوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر آن ریزند و بچوشانند تا روغن

بانی باند روغن بابونه بشویند و در سابه خشک کنند و یک رطل از آن  
در ده رطل روغن کج اندازند و در آفتاب بنهند و در غن نخستین بچین  
که نذ افر بابونه تر یا خشک یک من در چار من آب بخوشانند تا یک من  
و صافی کنند و با یک من روغن کج بخوشانند روغن کل و روغن کل تازه یک من  
با ده تم شش یا کج بپوشند و در زیر وانش بنهند تا در روغن کل خشک شود  
آنرا با دوام را روغن کج بنهند و این را روغن کل با دوام گویند و بعضی رطلی و روغن کل  
در بست بالند و با یک من روغن بقیه در شسته کنند و با آفتاب بنهند  
روغن بقیه تازه یک من با دوام چنانچه گفته شد ملزند و روغن تلخ و  
در کس و شقایق بچین که نذر روغن کج و کدو را پوست بچراشند و مقرر  
آن در کنند و بگویند و آب آن بکیند و چار من از آن آب در یک من  
که روغن کج بخوشانند روغن مصطکی ضعف و او را مده را مفید بود و مثلاً  
نرم کنند یک رطل مصطکی رومی در سه رطل روغن کج و شش من آب  
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و تبر است که مصطکی بگویند و این  
بجوشانند تا که آخته شود روغن آله تقویت و تسویه شعر کنند تا که  
بج صغیر مساوی بگویند و در آب بخوشانند و صافی کنند آنگاه بار روغن کج  
بجوشانند و در طریقی کنند و بپوشند و در آب بنهند روغن غار و در آفتاب  
و او جاع بارده را مفید بود و روغن حب غار و روغن شیرینند و در

کنند و همیشه در آب بنهند **روغن خشک** عسل بر لول و در و کرده را مفید بود  
زنجبیل یا درم خشک درم در رطلی آب بپوشانند تا با نیمه آید و رطلی روغن  
بکشد بر آن ریزند و بپوشانند تا آب بپودد و روغن بماند و از آن روغن  
در اعلیل بکشانند **روغن زیتون** امراض بارده را مفید بود کل زیتون زیتون  
بارو روغن کبخی و فسیکه کنند و در اقسام بنهند **روغن باسلین** و خیری و اوجر  
بمجنین کینند **روغن سوسن** اورام به تحلیل میرود و شلایات نرم کند  
سلیخه قسط و البان مصطکی هر یک ده درم قرفل قرفه هر یک نیم درم  
زعفران سه درم بکوفته با آب عدد کل سوسن آسمان کوفنی و قق  
کرده در روغن کبخی رطلی بپوشانند و در ظرفی گنند و در سایه بنهند و بعد از  
ده روز استعمال کنند **روغن سداب** بر دوت یکید و مثانه زخم و  
انقباض ریاچ را مفید بود نیم من ورق سداب به هار من روغن کبخی  
و هار من آب بپوشانند تا روغن باقی ماند **روغن مرزنجوش** بکشد  
**روغن** که موی سطر و دراز کند ساج حماما ماز و قسط هر یک سه درم  
لا دن یک درم زعفران یک درم بکوفته در رطلی آب بپوشانند تا با نیمه  
صافی کنند و با نیم رطل روغن زیتون بپوشانند **روغن خضره** و آنه بود و خشم  
کرفت بر کبود و خیم جند کل شقایق پوست جوز تر لا دن پرست  
مشاوی بکوبند چنانچه گفته شد **روغن** که بواسیر و امراض بارده را



مفید بود و مقلد درم اشق جادو شیر بیدار صابان مغز او نام  
هر یک بخورم نیم کوفته در چهار رطل آب بخوشم اند تا بار رطبی آید و با  
رطبی دروغن کجند کوشانند **آب** با نزد هم در سعو طابت و غلو سابت  
و غرا غروست ثبات **سعو طبی** که سرد و ماع کرم را مفید بود آب کباب بود  
جفتش با نیلو فر شیر زان متناوی با هم با میزند و در پختی کشند **آخر مد**  
کرم را مفید بود و طباشیر و درم نشاسته کافور هر یک بخورم بگویند  
و باروغن بپخته بر کشند **آخر صداع** بار و لقمه را مفید بود و صبر شویند **لور**  
متناوی بگویند **آخر خدام** را مفید بود و از فلفل با میران شیطع هر یک درم  
مشک و شمع بختکست هر یک سه درم بگویند و باروغن کجند کشند  
**عطوی** که لقمه و فلفل را مفید بود و شمع خطل فلفل اسطوخودوس و سنبل  
خیزد بدینتر کشند **سنباوی** بگویند و در خرقة نیک بندند و میویند  
**آخر شویند لور** چند بدینتر شمع خطل هر یک درمی کشند **شیر**  
هر یک و درم مرزنجوش سه درم فلفل رخیل عاقر قرحا لوره کوفته  
صند و از حبی مرزنجوش هر یک و درم ضربی مفید چند بدینتر **سنباوی**  
بگویند **آخر ثبات** و صداع را مفید بود و ضربی سیاه مرزنجوش  
هر یک و درم اسنان خردل کشند **شویند شمع** کل هر یک بخورم  
مشک و انکی فلفل و از فلفل هر یک سه درم **غره** که فضلات از

فرود آمد عاقر فرما رنجیل دار فلفل مرکب و دو درم خردل فلفل مرکب چار درم  
انار و آنه پنجم درم بگویند و با سنگین غسلی بامیزند و بدان غرغره کنند **غرغره**  
که خنای و کج را مفید بود و عدس کف و عقیق ده عدد در و باه ترکیب  
بجوشانند و با ده درم کبش نیز بامیزند و رسالت شده درم دران  
حل کنند **غرغره** که سقوط لثات و او جاع خلق را مفید بود و شب  
کل عصاره لیس در مار العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند  
**مضمضه** که فلفل را مفید بود کشتی شک عدس مرکب و دو درم کباب  
یک درم بگویند و با کبش نیز بامیزند و بدان مضمضه کنند **مضمضه** که عفونت  
لثه و دهن را مفید بود و شب بانی مار و مرکب و دو درم تخم کل چار درم  
ترکیب بگویند و با مار العسل بامیزند **مضمضه** که ثقل زبان را مفید بود و رنجیل  
عاقر فرما فلفل خردل است و می بگویند و با مار العسل بامیزند **مضمضه** که  
در دندان را مفید بود و در فغار را جب غار در سر که بجوشانند  
و بدان مضمضه کنند **سنونی** که دندان را از چک پاک کند شام کاوی  
سوخته زبادی بجز مرکب پنجم درم نشاء در از خضر صقلی مرکب و دو درم و نیم  
شادونیک درم عاقر فرما سکه درم بگویند و بمسواک در دندان مالند **سنونی**  
که دندان سیاه شده را پاک کند فلفل ده درم فلفل چار درم حماما سکه درم  
ساج دو درم مار و می سوخته زراوند مدحج بار یک چار درم نمک

سوخته درم بگویند **سنونی** که بوی دمان را خوش کند و لخته سخت گرد  
و دندان پاک کند شمع خوب رز جو نیم سوخته ملو اندلانی زنده البحر مرکب  
ده درم عافور جا کلبا به ترو کز به یک بخورم شب بانی دو درم فروز  
سماق چهار درم **سنونی** که لخته را سخت گرداند و رطوبت را بکشد  
گلخانه فودنه یک سوخته هر یک ده درم نوشار دو درم گویز سه درم بازو  
بکدرم **سنونی** که قروح لخته و سیلان خون را از آن بازدارد و غمزه کرسک  
هر یک ده درم آبله التیس طین مختوم اهل هر یک ده درم ارجینی بخورم  
اخر فودنه ده درم شب بانی بخورم **سنونی** که متحرک را سخت شام کاکوی  
ده درم نکات سوخته بخورم زعفران سبیل مصطکی سداب هر یک دو درم سماق  
گلخانه هر یک ده درم **سنونی** که سن دندان سخت کند فم خود گردانج بوزله  
زنده البحر شامی **سنونی** که درد دندان را که از روت بود و مفید بود  
دهم بوزله ارمنی شش درم عافور جانی موزج زنجبیل هر یک چهار درم اخر  
شیر شونیز هر یک ده درم نکات بخورم بگویند و برین دندان بنشد  
اخر موزج پنج شبت قطره و **سنی** که قلع انسان کند شب بانی و موز  
بسا و می بگویند و برین دندان نهند چنانچه دندانهای دیگر نرسید و بانی  
چون نرسند که بر آید اخر ششتر در اطراف دندان فرو برند و راج و بازو  
و موزج و شب بانی و دار فلفل بستانند و شمع و قطران بکشند

و بدین آن نهند اخر عاقر قرقا در سر که خیسانند چهل روز و بعد از آن بسایند و بشیر  
در حوالی دندان فرو بردن و او اینند **باب** نردیم در اطلیه و صفات  
و نظرات **طوسی** که کلفت و شش را میزند و بویست بیهوده آستان  
خبر نوزده پرورده اردو چون بی پوست و عسل اردو باقی فوغل زید البحر بلبل  
نحوه در سینه نخ میخورد و هر یک چهار درم و قطعا و امین و ارباب حبلین  
زید البحر زرافه در خرچ هر یک دو درم فلفل نخ ترب کدش هر یک در می سکن  
سکنجید که از روت هر یک می و نیم بگویند و آب بنوشش بپوشند **طوسی** که  
بهن سفید را میزند و در زنجیره درم کدش شیطی و هر یک یک درم بگویند  
در و غن زیت بپوشند **طوسی** که در صرا میر کشیطی و خرچ شیشه و  
نخ کبر تخم ترب روماس خردل استادی بگویند و با برکه و آب مورد و طلا  
**طوسی** که بهن سیاه و سفید را میزند و کدش خردل سفید و خرچ بگویند  
هر یک ده درم شقایق است درم روماس شیطی و خردل مازنیون تخم ترب  
نخ فلفل هر یک هفت درم بگویند و لیس که بپوشند **طوسی** که جرب  
میزند و کبریت فلفل مرداسی و خرچ فلفل زرا و زعفران و زعفران  
بگویند و خرچ در زیت کشند و همه با هم میزنند و طلا کشند و آفتاب  
و شش ساعت تا کشند پس آب آستان بشویند **طوسی** که جرب  
قوبار میزند و در زنجیره اقلیم از زعفران آفتاب حوضی بعد شایان



ز غصان کل ارمی مگویند و آتش نیز ششند **فما دیکه** اورام حاده کند  
مفید بود ضد لثین بالونه اکلیل الکلب هر یک شش درم ورق کل فونانفسه از غ  
هر یک جلد درم مگویند و روغن کل ششند و بدان **بشکه فما دیکه** خفیف کند و  
استفاد از مفید بود و شش منبسطی فستق خفیف فستق قبل مره لادن  
هر یک دو درم غو و چار درم مگویند و شش ده درم کد نارند و ادویه بدان  
**بشکه فما دیکه** حرارت قلب و کبد را ساکن کند شمع تقطیر درم شش  
و نفثه هر یک شش درم بایم کد از ند و در مان کند و با کلاب و آب کشند و  
لبان افروز و خل غریب بایند و بدان موضع نهند **فما دیکه** مثلاً  
طحال و کبد و مقل از رزق شست و درم شش ده درم با قلاتر شش سر  
تخود اکلیل الکلب حلیه بزرگ بالونه ششیل هر یک شش درم مگویند و رطلی  
در سر که خنیا شد تا حل شود و این ادویه بدان ششند و اندک  
روغن بالونه با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر زریق و خل حر که از ند و  
کنند مفید بود و آخر انجیر سیاه و نچاه حد و در سر که خنیا شد و شش درم  
و باد آتش بخورده درم و پنج کد درم مگویند بار و روغن خری و آن سر که و کثر  
ششند و در حال ملکومعه طلا کنند و وساعت بگذارند **فما دیکه**  
تقریر و او جان مفاصل مفید بود و نفثه ضدل سفید و ناث و حلیه بزرگ و جو  
سورجان مستطوی مگویند و بار و روغن کبجد و سفید و پهنه و سر که ششند

ما و سلمونه اگر نعقد نمند فی اردو اگر نواف نهند کسهال و اگر نر  
نند ادرار بول کند **صفت** آن برنج کابی و قنار اطمار هر یک سه درم  
خرنوب سفید و لکک هر یک چهار درم نیمه نرخی درم و روی رب  
ده درم شمع بخورم بهیم بلیغ نرخی استعمال کنند **ضماد** که کس  
مفید بود و موافق است کل ارغنی هر یک بیست درم مرخمی هر یک ده درم  
افاقا بخورم بگویند و آب نورد بر شند اخر یک شستن بیست درم  
لادن و کل ارغنی هر یک ده درم زعفران سه درم بگویند و آب کمر و سرکه  
و کلاب بر شند **ضماد** که لیسان را بحال خود گذارد بزرگ نشود  
اروج و دوع سوخته است و بی بگویند و سرکه بر شند و **ضماد** که  
یابی طلک کنند **ضماد** که شیراز لیسان کم کند و روی سرکه کلک الک  
اد و باقی باب فودنه بر شند **ضماد** که درم لیسان را مفید بود  
جو طبعه خطمی کک هر یک ده درم زعفران بخورم بگویند و سفیده تخم مرغ  
بر شند **ضماد** که معضه را مفید بخاری اشتق زد او ند مقل خردل فراج  
مناسوی بگویند و باروغن کندم و سرکه و عسل بر شند **ضماد** که معضه  
مرغه را مفید بود و نک سوخته کبیریت مازوز و زرد چوب مرد و سنگ زانو  
نطولی که سهرور کام گرم را مفید بود و بفسنه تخم کاهو هر یک سه درم نیمه  
پوست سخاش ورق کلان بگویند هر یک یک پنج شانه و میرد این خود آرد و در بر

نطولی

نطولی که صداع بارور امفید بود و بالونه اکلیل المکات مرز خوش شست هر یک  
 چار درم اخر مانجولیا را امفید بود و بنفشه بکوفه خفقی ورق پید ورق کا بنو خای  
 رو باه تر یک نیم خوشخاش کل سفید بالونه هر یک بنجر نیم سپستان مسفت  
 یوشانند و سیر به بخاران بدارند و آب مانی آن بخورده ورم روغن بنفشه  
 بر سر ریزند نطولی که صداع رخی را امفید بود و بالونه اکلیل المکات نیم گرم رسن  
 زیره سقر مرز خوش شست سداسین او می یوشانند نطولی که قولنج  
 و عسول و راج بارور و نافع بود و شک بالونه اکلیل المکات شست حله  
 رو باه تر یک راز یا نه سبوس بنفشه پوست خوشخاش هر یک  
 یکون نیم درم و در آن شست باب **بعضم در او ویه عین غریزی ابراء**  
 نزل و انت روضف بهر و سلاق و غش او را امفید بود و مقوی هر  
 باشد و طبیت عین را ایل کند تو تای هندی تو مال سس سوخته لولونا موشه  
 لب ساج افلیما رز صبر سقو طری سلطان بحیری زعفران سنبل هر یک  
 دو درم ش و پنج مغسول ششدرم قفل سفید دار قفل نوشت در میر  
 در می و نیم مشک و انکی کافور بخدا **نسخه اخری** افلیما رز صبر سقو  
 قفل سفید دار قفل نوشت در میر یک در می و نیم مشک و انکی کافور  
 بخدا **نسخه اخر** افلیما رز تو تای مبر سس سوخته تو یا ل شش و نه مغسول  
 هر یک در می و نیم مشک و انکی با سلفون کبر و **نسخه اخری** جریس

و ظفر و دوسعه و مکه عن را مفید بود اقلیمیا زر و اقلیمیا انچه زرد البجر بر یک  
ده درم سس سوخته با برده درم قرفل دار فلفل خند پیدستر سنبیل اندر  
اسفنداج ساوج بندگی نمک اندرانی بر یک و دو درم قرفل یک درم صبر مقواری  
بندم انچه نمک خندگی بر یک درم یا میران نوبت در زر و جو به یک  
سکه درم بوسه بند زر و چار درم نمک طامی سبب و دو مثقال عصاره یا مینا  
بندم نمک سنجین سندانچون عصاره شود با سلیقول **نیم اقلیمیا زر زرد البجر**  
ده درم سس سوخته بندم اسفنداج نمک اندرانی نوبت و جده فلفل بر یک و دو درم  
قرفل سکه بر یک درم **روشنای** سبل و ظفره و جرب یا بن و ظلمت و دوسه  
و غمرا را مفید بود و شاد و نه منقول سس سوخته اقلیمیا زرد نمک سنجین جو به امینی  
زنجی دار فلفل نمک چار درم فلفل سفید و سیاه زرد البجر بر یک سبب درم صبر  
سنبیل قرفل بر یک درم **آخر** سس سوخته شاد و جرب یا بن بندم قرفل دار فلفل  
زعفران نیم حنظل بر یک بندم زنجی صبر پوره امینی بر یک درم اقلیمیا زر و جو  
**کحل زعفران** تاریکی و خاریدن و آب رفتن چشم مفید بود زعفران سنبیل بر یک  
دو درم فلفل و انکی و نیم دار فلفل نوبت و نیم درم مالد و سه درم **کحل الجواهر** مقواری  
بصر بود و اندک مفت درم بارشیشا بندم اقلیمیا زر و نه منقول سبل بود  
ناسفته بر یک درم زعفران بندام شاد و دو درم **کحل سبب**  
نقوتین فین کند و نثره بر و یازد سر نه شش درم بارشیشا چار درم جو



لولو دانکی و نیم **کلنج** غلظت و حاکه و دمع را مفید بود شادانه و درم خون  
سپاوشان قاقله شک مر یک دانکی بس سوخته ساز و مر یک ری  
ساج و دو دانک بنبل و دار فلفل مر یک تیدرم کافور تیدر آنک کل تو تیا  
باض از ایل کند زید النحر اقلیمیا و مر یک بر کن سوسم و مر یک جان مار شیشا  
مرطبان بحری مر یک چار دانک نشتر پنچدرم شادانه لولو اسفنه مر یک تیدرم  
نوتیای هندی سه درم زنجار نوشا و فلفل و دار فلفل بنبل و فلفل مر یک  
و نیم مایران نمک هندی مر یک و دو دانک **کل** عنبر جرب و فروع را مفید بود  
نوتیا سه درم اندر سه درم تو بال سن یک درم و نیم شخ سوخته لولو اقلیمیا  
زر و نقره یک درم می **کل** رادی مقوی بصیر و ناشف و طوبست بود و جرب  
و سبل را باغ اند نوتیا هندی تو بال سن شخ سوخته مر یک چار درم  
مایران یک درم **کل** که سبل را مفید بود و طوبست بلبله زرد زنجبل مر یک  
پنچدرم فلفل سفید و درم نوشا و یک درم شادانه مغسول و درم برود و درم  
جرب و سبل و سلاق و دمع را مفید نوتیا کرمانی بوست بلبله زرد و مر یک  
پنچدرم زنجبل و دار فلفل مایران مر یک و درم بکوبند و آب غوره  
هفت روز میرورند بعد از آن خشک کنند و آب اینداز نوتیا زرد جو نیم  
درم بلبله زرد زنجبل مر یک و درم و نیم نمک هندی یک درم برودی که در آن  
عین را ساکن کند اقلیمیا و زنجب چار درم نوتیای هندی سه درم مر یک

نجدرم لبانید و بجلاب و قلخ لبیستند و در خرقه کنند و بشویند و بپزند  
لوزاران خشک کنند و باد و دانه کافور بکنند برودی که رمد را مفید بود  
ساج بند می سببی و خد افیون نشسته بر یک هفت درم صغ عربی  
سی درم افلیکیا هلدی اسفنداج شصت درم لبانید برودا سودا و جاج  
مفید بود و افیون نیم درم کافور دو درم مشک یک درم زعفران دو دانه  
نجدرم سبب سوخته درمی افلیکیا و صندل بنجدرم صغ عربی هلدی درم نوباری  
فاکه فرشتا بر یک درمی سه سبب درم نبات دو دانه کافور  
صغ عربی کنار و ساج بر یک دانه برودی کافور نوباری اگرانی مغسول بنجدرم کافور  
و صندل برودی که با صغ عربی رمد را مفید بود افلیکیا شانه درم اسفنداج دو دانه  
درم افیون کنار صغ عربی استه بر یک دو درم انزروت است درم در  
**صغ عربی** او جاج عین را که از طوبت باشد انزروت بشیر خربز درده  
نجدرم با مینا دو درم صغ عربی کل زعفران بر یک نیم درم افیون چهار دانه  
در و **صغ عربی** رمد صغ عربی را مفید بود انزروت بنجدرم استه دو درم نبات  
صغ عربی بر یک درمی در و **صغ عربی** رمد صغ عربی در و در و صغ عربی  
بود انزروت برورده درم شیا ف با مینا دو درم استه چار درم  
وزر و **صغ عربی** کپرس درم با هم لبانید **صغ عربی** که رمد کنند را مفید بود  
اسفنداج افلیکیا فضه بر یک ده درم شادانه سبب سوخته بر یک ده درم

درم  
نجدرم

دینم کثیرا شش درم لبد درونج تبرک و دو درم صمغ عربی چار درم  
افیون بخیرم لولوز بدالجمر نبات شسته هر یک چار درم **دروزی**  
که ظلمت و دسمه و حکم را مفید بود آب رازیانه بنجی که درم فلیل زمره زهره  
دفعه و ککب هر یک سه درم مشک قویتر یک نیم درم شقایق  
لبانید و در آب رازیانه برود و کنند تا خشک شود و پس بکوبند  
**ملکامار** درامفید بود و آنزروت برود و شسته نبات متساوی  
لبانید **الکیران** فروغ عین را مفید بود و شاد و مفعول شخ سوخته هر یک  
ده درم پوست برهمنه شش فرغ شسته بخیرم **دروزی** که با فلفل را مفید  
سلطان نجیبی اقلیمیار و مهب مکن سوسمار شخ سوخته زبد الجمر  
الافبر بانید **شیاف** قبضه طفر را مفید بود و شاد و دوازده درم صمغ  
میس سوخته هر یک شش درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بانید  
و با آب رازیانه بشیند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند  
و بوقت حاجت بسنگی مالند و در چشم کشند **شیاف دندان**  
وجع و حرارت و طرفه را مفید بود و اقلیمیار و مهب اسپنداج هر یک ده درم  
کثیرا امیز یک بخیرم لبد لولوز خون سبا و شان هر یک چهار درم  
منس سوخته و غفران شسته هر یک دو درم زرد چوبه بکوبند و در شخ  
سرخ نبات افیون آفتام هر یک بخیرم بکوبند و با آب بشیند

و شیاف سازند **شیاف** از ت ظلمت و بیضت عین را مفید بود و از زوت صبر  
 زعفران بر یک و دو درم بکافور و کبر و عن لمسان بر یک و دو درم بایند و با  
 سداب شیاف سازند **شیاف** از زهر زهره قضا و بیهوشه در قیاه و حر س و سداب و با وی تشا  
 و با ب زباله و سبب **شیاف** از زهر زهره و سیل و با ب زباله و کحل بخار حلاج  
 بر یک و دو درم و دو درم اشق سکنج دار لعل بر یک و دو درم اشق سکنج دار  
 باقی بگویند و در آن **شیاف** سود و جع و سبل و مفید بود و مفید  
 چار و درم صمغ عربی کتره امربک در می باقی با مقبول بخورم سبل افنون بر یک  
 و ایک و درم **شیاف** که درم عین زرد و دونه رافع بود و دونه و سبل و مفید  
 بود و افلیما زهره **شیاف** از زهر زهره و صمغ عربی بر یک چار و دو درم و در آن  
 بر یک و دو درم و نیم آقا با مقبول است و چهار درم بگویند و با ب و یاه و یک  
**شیاف** از زهر زهره و صمغ عربی و با ب و یاه و یک و دو درم و در آن  
 و دو درم افلیما زهره در می **شیاف** از زهر زهره و با سبب و در آن  
 از زهر زهره و دونه و مقبول **شیاف** از زهر زهره و با سبب و در آن  
 و دو درم صمغ عربی **شیاف** از زهر زهره و با سبب و در آن  
 صمغ عربی و باقی بایند و در آن **شیاف** از زهر زهره و با سبب و در آن  
 و سبب و باقی بایند و در آن **شیاف** از زهر زهره و با سبب و در آن  
**شیاف** از زهر زهره و با سبب و در آن

باقی از آن  
 سداب



باغی را که زنجار در می و نیم اسفند باغ اشتوت نشاسته صغ عربی مرکب در  
کوبند و آب را بکشند از هر یک بوسل باغی را با فروغ و غش  
معین بود اقلیمیا رفنه افیون بزرگ در می اسفند باغ صغ عربی را زنجار اشتوت  
یکوشاند و او دو به کوفته بدان بپوشند **شیاف** از زنجار و آب و او  
اب اسفند بود و از زنجار و آب و او بپوشند **شیاف** با اینها مرکب است درم کوبه از می لعل  
سفید مرکب درم زنجار و درم زعفران در می و نیم از غش و او و سلاق  
سفید بود و در زنجار و او بپوشند اقلیمیا از سبب اتفاقا که بپوشند درم  
دو درم افیون مرکب درم صغ عربی را زنجار مرکب درم افیون بزرگ  
**شیاف** که در ابتدا از مد سفید بود و او و او بپوشند **شیاف** با اینها بپوشند  
زنجار افیون حوض صغ عربی مرکب درم کوبه از زنجار و آب و او  
خندید بستر در می با اینها بپوشند **باب** بپوشند درم افیون  
مریم و یا خلیون خنیز و او را مصلحه را تجلیل بپوشند و او بپوشند  
و او بپوشند درم زنجار و او بپوشند **شیاف** با اینها بپوشند  
بپوشند درم مریم از زنجار و او بپوشند **شیاف** با اینها بپوشند  
فر و کوبه و بپوشند از زنجار و او بپوشند **شیاف** با اینها بپوشند  
در زنجار و او بپوشند **شیاف** با اینها بپوشند  
کافور دانی سفید بپوشند در می با اینها بپوشند **شیاف** با اینها بپوشند

رفت راسخ مع مرکب بخیرم روغن بکند یا توده درم مرهم **رخ** خازر بود مرهم  
مفید بود و در سبک بخیرم قنده اشق بهر یک درم و درم عسلک البکم ششندم  
منفع ده درم زنجبیل خازر درم بازیت بایر و غن بخیرم مرهم سازند مرهم غل فروع  
خنک کند و کپش بر ویانند و اسک و درم بازیت چهل درم بکند و در  
با و درم زرد خوب بکند و با آن کیم کینند و نزنند مرهم **رخ** کبک  
زاید زایل کند و قرص خنک کرد اند عسلک البکم راتج مرکب بخیرم زنجبیل دو  
درم با روغن زیت بیا میرند مرهم نوره اکل و صفت اش را مفید بود و اکث  
و با روغن زیت بیا میرند و آخر اکث سه چهل درم تخم چندر و کرب و شمع مر  
سی درم روغن گل نیم رطل **مرهم** اورام صلبه و خازر و سرطان و طاعون  
مفید بود شمع راتج مقل ازرق مراد ساج مرکب عار درم جا و شیر بخازر  
مرکب ده درم اشق بهفت درم زراوند طول منجمه مرکب ده درم انجیر  
باشد بکوبند و باقی زیت بکند از درم **سفید** کبک و گوشت برویاند شمع درم  
روغن گل بخیرم بکند از درم **سفید** ده درم با آن بیا میرند مرهم **مقل** قروح  
زمنده و سرطان و اورام جاشیه امفید بود و بهر کوفت بهر یک **طل**  
مراد ساج نیم رطل فلقطار چهل درم با **مرهم** شادنج تیر و شفا  
و قروح فرج و قصب امفید بود و روغن **روغن** شیشه مرکب است و شمع  
شش درم **سفید** عصاره حیته البیس خازر و منقول کل اینی

افزون مری بخیرم مری که گوشت بر دیان فروج رطبه را خشک کند  
مردانک شش درم کلزار و سنج ترمه زرد چوبه خون سیاوشان  
شیر سوخته شب یانی انجمیاد فصد هر یک درمی یک شمع وزیت بم  
سازند آخر مردانک ده درم شب بایند و باسی صفت یخ شایند  
پس کنند رفته و از زرد و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم تا  
و با هم بپایند مری که امراق و فروج معده و گردن دوا بدهم فیروزه  
یک درم امفیداج بخیرم شب بایند و با شمع و روغن گل بپایند و خون از آن  
سفیده تخم مرغ با آن بپایند و زیت مری که بواسیر را مفید بود و شمع سفید  
و کوبان بیشتر کدخته هر یک بخیرم زفت رومی دو درم فطر اسیلون  
درمی آب بکنداده درم مری که حرقت آتش را مفید بود و خشت لثه  
ابضاج فنیو قیاسکتست بوزه مغسول روغن گل سفیده بضمه با هم بپایند  
و زیت مری که گوشت زاید بر دوا را منفعی گرداند و لوق صغی بود و زیت  
و با هم جذان صابون در باون بپایند و با ربع آن زرد چوبه بپایند و یک  
بر یک دوا سی اکال بود و مغسول و کاه و گوشت زاید را ایل کند و زنج  
سرخ و زرد و هر یک شش درم دو درم آب بترده با ترده درم بخار یک  
درم بپایند و با غل غل بپایند و قرص سازند و خشک کنند و زردی که گو  
زاید بکورد آب بپایند و درم زنج سرخ و زرد و قلع هر یک

و در دم کند از قلیما افنه خربق سفید هر یک سه درم بمایند و که دارند زری  
ایک بخندم زاج و در دم مطلقا تو بال پس مرد است که شب رصاص هر یک شش  
وزونی که بواسطه و فروغ را مفید بود از زروت دم الاخون مساوی کنند  
**وزوری** که گوشت بر داند و فروغ خشک کند داند سبزه در دم کند کلار مرکی  
پنجم **وزوری** که خون با دارد و جراحت خشک کند از زروت دم الاخون  
زنجار را پنج شش مساوی **آخر صبر کلار مرماز و زرد چوبه** **باب نوزدهم** در علای  
و سمات **جلوای** که دماغ را قوت دهد و فربه گرداند و مقرر را مفید بود  
فندقین چهار یکی آب در و یک کنند و بچوشانند تا مفید گردد پس بر دارند  
و یک مقفه با دام مقفه گرفته در آن ریزند و بر تند و بر سخته بپزند تا احتیاج  
که کرده و معده را قوت کند رطلی از سفید بایک من روشن کاو بر بپزند  
و سه رطل عمل و مپست درم کلاب و یک درم زعفران و رطلی آب بپزند  
و بر آن ریزند پس شش و مقفه شش در آن ریزند و فرو گیرند **آخر از دست**  
یک من در سه رطل آب و درم کلاب و یک رطل روشن کند بچوشانند پس  
دو من فندان ریزند و بپایند **عصیده** غر مغوی باه بود و جنماز و جناب و انبیر  
کرده و دو من باد من آب بچوشانند تا مل شود پس فرو گیرند و در سه رطل  
و بیالیند و بار رطلی شد و رطلی عمل و یک درم زعفران بچوشانند و کعب  
خرد کرده بچته نقد که باید در آن ریزند و بایک من روشن کند بر آن



و جوز و بادام و فندق مجموع مقشر در آن میان کنند **سمن** مقشر  
فندق و بن حلقوزه و شمدانه بکوبند و عسل بسپارند و هر روز قطار  
میست و درم تاسی درم خورند **سمن** که فربه کند بادام خندقی مقشر کند  
خشی تن بر یک تنب در کم سیلاده درم فایز مثل مجموع بکوبند و **سمن**  
تناول کنند **سمن** که محرموری را مفید بود و ص نخ و شنان روزی در شیر  
خساند و ب درم از آن با برنج سفید شسته و خشیاش و کندم و جو  
مقشر و کیمات و قند هر یک تنب درم و بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و  
هر روز سی درم با جابل درم از آن در شیر کوشانند و بخورند و بحام روند **سمن**  
نحوه با قلی و قند سفید یا خواهر یک و درم سیلاده و درم زرد کراتی  
فلفل بر یک درمی بکوبند و با مثل آن از سفید شسته و با آن نیزند  
با بشیره قند خواستند اگر منافات جور کنند بهمن زرنبا و کثیر خشی  
که با بر یک درم بکوبند و با ار کنندم و شکر با بنیزند و هر روز سی  
از آن با بشیره و شکر و زعفران خشیانند **سمن** که نهال که از اطفال  
سجاول شود و باز دار خشیاش کثیرا بهمن زرنبا و بکوبند و با بشیره  
خشیانند و بعد از آن بحام روند **سمن** که فربه کند کله میشت فربه  
و بکوبند نیم رطل به دور طل نیم رطل و خود و برنج شسته و کندم هر یک  
دور طل نیم کوفته شود و بچوشانند یا مجموع مدها شود و پنجاه درم از آن

آصبا فی کرده باروغن بادام و جوز هر یک ده درم یا میرند و استمال  
کنند بعد از آن که دفع کرده باشند و بخار و نفوس را بی پنج توبت خنجر  
کنند که موجب غیری باشد **باب سیم** در شفقات **حالب** **سراف**  
کاغذ سوخته و شایخ و کونجی سوخته انز و حش کلان خون سیا و ستان کنیز  
زاج قلع و صبر اقا قیام مازوی سوخته شبیانی هر یک دو درم کافور و اکلی  
بکوبند و در پی و مندا **افز** پوست پهنه سوخته اقا قیام پوست انار کاغذ سوخته  
هر یک دو درم بکوبند و با آب مورد و لبرشند و فیتله سازند و در پی دهند  
**افز** کاغذ سوخته اقا قیام شبیانی کافور هر یک یک درم زاج را که لسان  
الحمل ماز و سوخته لبر که باز نشاند هر یک دو درم عصاره طلیه و نس و دساج  
به یک صفت و درم شکر سوخته هشت درم بکوبند و با آب انجلی  
لبرشند **حالب** **سراف** ادویه که فی منفردی را باز دارد در زشتک انار و لبر  
کلان لیس و ورق کل دانه غوره هر یک درم پوست مستحق نیم درم کونج  
و نیشالی از آن یا آب سیب یا به خورند **افز** فی نفی و سوداوی باز دارد  
زشتک انار دانه حق کاج درم زشتک **سراف** درم تنغاع پوست مستحق  
مصطکی خود دانه سنبل سعد قفل و نمشک درم که خربانند هر یک  
دو درم بکوبند و درم از آن با مویج خورند **افز** که فی و همینه را معذب بود  
انار دانه نیم درم مصطکی نفی هر یک درم فی و درم طلی ایخ نشاند

نامیده آید و ما می کشند و عود و مسک هر یک در می پاشند و بر سر آن بزنند  
 و بخورند **آخر** سبک فلفل سیاه هر یک در درم کز ماخیز باز و پوست لادن کند  
 هر یک مجامد هم بگویند و مثقالی بخورند **آخر** فافله صغار و کبار تر فلفل نری در کمانی  
 و زمر که خنیا نیده هر یک سه درم فندک درم بگویند و چار درم تا  
 بخورند **آخر** مصطکی و درم خود خام درمی زیره کزمانی بنیدر هم بگویند  
 و باد درم کلنگ کبریا میزند و در و نوبت بخورند **ادویه** عرق اگر لوره ارمی  
 بروغن بالونه حل کنند و در بدن مالند عرق بیاید و آنست که نیز خنیا باشد  
**آخر** عافیه و در روغن کبجی کشانند و مالند **آخر** زنجبیل و آب سیر و یار و  
 باز و کوته باروغن کل و در بدن مالند عرق باز دارد **آخر** کلنا و مورد و باز و  
 منادی بگویند و آب عوزه مالند **آخر** کل ارمی و رقی که بگویند و لورو  
 مورد و مالند **ادویه** این هفت سرخ کینه استغفور زهره کا و زرنبا و در روغن  
 مثقالی بخورند بعد از آن می بخت کنند که موجب جلی نشود **فرد** جبهه منقل حل درم  
 روغن لبان و درم باوشیر پنجه کرس هر یک درمی غسل سه درم  
 بایم یا میزند و لهوره نذرند **آخر** نیز بایم خوش میسکین او و سما  
 و در عفران و عود و هر یک درمی بگویند و غسل بشیند و بر داند **آخر**  
 زعفران سما سنبلا کلبل الکل هر یک سه درم فرد ناما هفت درم  
 به بطور مع و در شمع و روغن سنبلا هر یک و درم با سفید هفت یا میزند

و بعد از ظهر مردارند بخوری نافع بود موی خرگوش سرد است شنبلیله  
متاوی بگویند دروغن کا و لبرشند و در مجرده اش نشند و نیز گفته اند  
افروز پنج جور سرد و دمه مروج باردار هر یک بخورم حد الف استقیم  
بگویند و لبرش کنند آب کشند و آب زنده و بعد از ظهر بدان تخم کشند و  
که چون استعمال کنند خن مسقوط نشود و زرباد و روغن ماز و فندک  
طشت طاس میرای درم رخیل به درم شده و از ده درم شک نیم شعل  
ببند و با غسل کشند و درم نادر و مثال بخورند و زنده که درین باب  
نافع بود قطا فلیون شیخ هر یک دو درم افیون یک درم مغزل هر یک درمی  
بگویند و غسل کشند و بش از می بخت بردارند بخوری که در شنبلیله  
ان اسند لان جویند بدان که زن استن خواهد شد بانه کند و صلی  
هر یک دو درم و نیم میوه قرفل دار صنی هر یک درمی خلیل بار و درم پنج  
نیدرم بگویند و لبرشند و حب زنده و در مجرده اش در زیر کمر کشند اگر  
لویی و بخاران از دمان بیرون آید تنی استن خواهد شد و ادویه که  
مسک باشد و گاه باشد که قهت اضراخ بیکان با ذغنی با مستقی که ص  
حالت پوشیاری طاقت نمدارند بدان محتاج نمیشوند افیون  
نجدرم تخم خشخاش سیاه ده درم در سه طل آب بکوشند  
تا بار طلایید و نیم رطل کنند پاک بکوشند و استقامت میشود



بس کنندم خشان کنند و بگویند و شفای ازان هرگز ایدند بخود  
خشان شایه خیم کامو هر یک بخود نرم برالنج و شفای  
و ما فنی کنند و باقی بقوام ایدند و شفای ازان هرگز ایدند  
در شراب بخوشانند بخود و چون خواهند که افاتی بنوشند  
بخوشانند و بدیند یا از بانه در شراب بخوشانند و بدیند و اگر ازان  
مناقی شود و مزاق اربعه بانه ای کبیر بدیند و اگر خواهند که مست شوند و  
بیشتر بنوشند که بانه باکلاب بدیند یا دوع کا و یا بر نانی  
از شراب غده بر نانی و نموده و اگر چهار روز ازان در شراب خسته  
و ازان بترک است بدیند و شمن شراب کرد و اگر کسی خشان  
و اکی بانه در میان شراب کنند همین عمل کنند و اگر سکه  
و نقل هر یک شفای شب بانه و خج و کعبه و در ازان هر یک  
شفای سوخته بانه و ازان بانه بکشند و بر اعلیل کنند  
و بکند ازان خشان و بانه که مجامعت کنند و دوستی شود و عمل  
بجیل اگر قضیه بانه همین عمل کنند و اگر سفید و بانه و دندان  
سوخته و سکه کین کبوتر و زهره و شش و شنان سوخته هر کدام که باشد  
و اکی بانه و زنی بخود و در دوزخ و شنی کرد و بانگو کا و بان  
و بانگو و بانه و مرما و مرز و شش و معتبر و دوستی و دعوت

